



انتشارات دانشگاه پهلوی

۷۰

۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره

# سیبویه

ارائه شده به

کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه

دانشگاه پهلوی ۷ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

به اهتمام

دکتر محمدحسین اسکندری

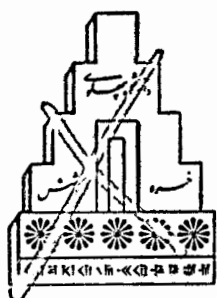
# «الكتاب»

بها ٣٠٠ ريال



۲ مقاله تحقیقی فارسی درباره  
سیپوله

به اهتمام :  
دکتر محمد حسین اسکندری



انتشارات دانشگاه تعلیمی

۷۰

۲۵ مقاله تحقیقی فارسی درباره

کتابخانه  
۱۳۵۴

سیبویه

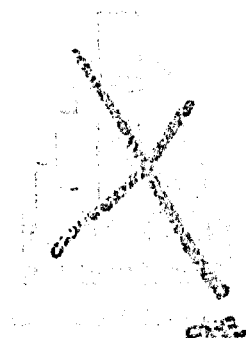
ارائه شده به

کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه

دانشگاه پهلوی ۷ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

به اهتمام

دکتر همت‌رخسین اسکندری



1. The first part of the document is a list of names and dates, which are mostly illegible due to the poor quality of the scan. The names appear to be written in a cursive or handwritten style. The dates are scattered throughout the list, some appearing at the end of a line and others in the middle. The list seems to be a record of some kind, possibly a roster or a list of events.

2. The second part of the document is a series of short, fragmented sentences or phrases. These are also mostly illegible, but they appear to be written in a similar cursive or handwritten style. The fragments are scattered across the page, with some appearing in the middle of a line and others at the end of a line. They seem to be related to the first part of the document, possibly providing additional information or context.

3. The third part of the document is a series of longer, more complete sentences. These are also mostly illegible, but they appear to be written in a similar cursive or handwritten style. The sentences are scattered across the page, with some appearing in the middle of a line and others at the end of a line. They seem to be related to the first two parts of the document, possibly providing further information or context.

4. The fourth part of the document is a series of very short, fragmented words or phrases. These are also mostly illegible, but they appear to be written in a similar cursive or handwritten style. The fragments are scattered across the page, with some appearing in the middle of a line and others at the end of a line. They seem to be related to the first three parts of the document, possibly providing additional information or context.

اعضای شورای انتشارات دانشگاه پهلوی (بترتیب حروف الفباء):

|            |           |
|------------|-----------|
| دکتر احمد  | بنی هاشمی |
| « علی اصغر | پارسا     |
| « محمد     | حمصی      |
| « رضا      | رازانی    |
| « منصور    | رسنگار    |
| « فرهنگ    | مهر       |
| « محمود    | وصال      |

این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در اردیبهشت ماه ۱۳۵۴  
در چاپخانه دانشگاه صنعتی به چاپ رسید

## فهرست مطالب

صفحه

|     |                                                                           |                                |
|-----|---------------------------------------------------------------------------|--------------------------------|
| الف | ۱- پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران                                     |                                |
| ب   | ۲- متن بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی                 |                                |
| ت   | ۳- متن تلگرام رئیس فرهنگستان ادب و هنر                                    |                                |
| ث   | ۴- متن سخنرانی جناب آقای دکتر علی محمد مزده دبیر کنگره                    |                                |
| ج   | ۵- ترجمه سخنرانی « » « » « » « » « »                                      |                                |
| چ   | ۶- متن تلگرام شرکت کنندگان خارجی به پیشگاه مبارک اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر |                                |
| خ   | ۷- ترجمه تلگرام شرکت کنندگان خارجی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر              |                                |
| ذ   | ۸- متن قطعنامه کنگره                                                      |                                |
| ر   | ۹- ترجمه قطعنامه کنگره                                                    |                                |
| ز   | ۱۰- مقدمه                                                                 |                                |
| ض   | ۱۱- فهرست اعضاء کنگره                                                     |                                |
| ۱   | ۱۲- سیبویه بنیانگذار نحو عربی                                             | دکتر سید محمود اسداللهی ملایری |
| ۱۶  | ۱۳- گوشه‌ای از تاریخ نحو                                                  | دکتر امیر محمود انوار          |
|     | ۱۴- از ابی الاسود تا سیبویه یاسیری                                        |                                |
|     | در پیدایش نحو و تطور آن تا عصر                                            |                                |
| ۲۸  | سیبویه                                                                    | دکتر سید محمد باقر حجتی        |
| ۶۸  | ۱۵- سیبویه امام النحو و ادبه                                              | آقای علی اصغر حکمت             |
|     | ۱۶- ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب                                     |                                |
| ۷۹  | به سیبویه                                                                 | استاد محمد خلیل رجائی          |

- ۱۷- سیبویه امام النحاة جعفر زاهدی ۸۶
- ۱۸- مساعی دانشمندان ایرانی در سازندگی فرهنگ اسلامی در
- ۱۱۱- رمان سیبویه علی سامی
- ۱۲۰- ناکامیهای سیبویه محمد حسین ساکت
- ۲۰- ذکر سیبویه در متون فارسی و اشاره به دو تن مشهور به سیبویه ثانی دکتر ضیاءالدین سجادی ۱۳۰
- ۲۱- اعلام مختوم بویه دکتر عبدالامیر سلیم ۱۳۹
- ۲۲- قرن دوم هجری و نحو عربی و نقش سیبویه در تدوین قواعد زبان عربی دکتر محمد علوی مقدم ۱۶۱
- ۲۳- نقش ابن المقفع در احیای فرهنگ و تمدن ایران باستان در زبان عربی دکتر محمد غفرانی ۱۷۷
- ۲۴- دمی با سیبویه در «الکتاب» دکتر محمد فاضلی ۱۹۶
- ۲۵- خلیل بن احمد و سیبویه مسعود فرزاد ۲۱۰
- ۲۶- اعتلای فرهنگ ایران در عصر سیبویه دکتر جواد قزوه آغا جادو ۲۱۵
- ۲۷- سیبویه و مستشرقین دکتر عبدالکریم گلشنی ۲۲۵
- ۲۸- فتح النحو بفارس و ختم بفارس صدرالدین محلاتی ۲۴۰
- ۲۹- قاضی ارجانی دکتر محمود مهدوی دامغانی ۲۴۹
- ۳۰- خدمات ایرانیان بزبان عرب و وادب فرهنگ آن
- ۳۱- لکن دکتر سید میر جلال الدین محدث ۲۶۱
- ۳۲- رابطه الکتاب با قرآن و نقش سیبویه دکتر ماهیار نوابی ۲۸۳
- ۳۳- در علوم قرآنی محمد واعظ زاده خراسانی ۲۸۹

صفحه

- ۳۳- شخصیت برجسته سیبویه  
دکتر رحیم هویدا ۳۲۴
- ۳۴- سیبویه کیست  
دکتر عبدالحمید یادگاری ۳۳۱
- ۳۵- سیری در مآخذ عمده الکتاب  
دکتر مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی ۳۸۹
- ۳۶- سیبویه از دیدگاه علماء نحو  
دکتر محمد حسین اسکندری ۴۰۰

~~CONFIDENTIAL~~

# پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

بمناسبت برگزاری کنگره بین‌المللی «سیبویه» در شیراز

(۷ - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳)

تشکیل کنگره بین‌المللی سیبویه که بمناسبت دوازدهمین سده درگذشت وی بابتکار دانشگاه پهلوی شیراز برگزار میشود مایه خوشوقتی ما است . نام سیبویه در تاریخ فرهنگ اسلامی مرادف با بنیانگذاری نحو زبان عربی است ، و برای فرهنگ ایران مایه مباهات است که بزرگترین اثر نحو زبان تازی ، در دهمین قرن هجری بدست این بزرگمرد پارسی تألیف شد . «الکتاب» اثر جاودانی سیبویه نه تنها نخستین بلکه هنوز هم پس از گذشت دوازده قرن معتبرترین کتاب در نحو زبان عربی است ، بطوریکه درباره آن گفته اند : بعد از سیبویه هیچکس نتوانسته است بر کتاب او حرفی که بکار آید بیفزاید ، توجه بدین حقیقت بنهایی مبین سهم دانش ایرانی در تکوین و توسعه فرهنگ اسلامی است ، در عین حال ، برای درک نبوغ و وسعت اطلاع و اندیشه این دانشمند ایرانی کافی است ، یادآوری شود که وی چنین اثر عظیمی را هنگامی تألیف کرد که هنوز سنش به چهل سال نرسیده بود ، زیرا درگذشت او در همین سنین از عکس اتفاق افتاد .

تجلیل از خاطره سیبویه ، در واقع یادآور خدمات مستمر ایرانیان به توسعه و تکامل فرهنگ عظیم اسلامی است که فرهنگ ایرانی از آغاز یکی از اجزاء استوار آن بوده است ، همچنانکه میراث فرهنگ اسلامی خود از استوارترین اجزاء میراث فرهنگی بشریت است .

آرزو کنیم که این میراث غنی و گرانبهای انسانی ، با کوششهای خدمتگزاران صمیمی و شایسته دانش و فرهنگ بشری ، از هر ملت و هر نژاد و هر جنس و هر آئین ، روز بروز غنی تر و ارزنده تر گردد و در تحقق رسالت معنوی هر فرهنگ اصیل و واقعی بیش از پیش در خدمت به تفاهم و دوستی ملت‌های جهان و در راه تقویت مبادی عالیله انسانیت بکار رود که در حقیقت روح و مفهوم تعالیم ارزنده اسلامی است .

توفیق دانشگاه پهلوی و کلیه دانشمندان ایرانی و بین‌المللی عضو این کنگره را که بخاطر بزرگداشت یک مرد نامی فرهنگ اسلامی و ایرانی در شیراز ، وطن این دانشمند و جلوه‌گاه جاودانی دانش و ادب ایران گرد آمده‌اند خواستاریم .

متن بیانات جناب آقای دکتر فرهنگ مهر  
رئیس دانشگاه پهلوی  
در جلسه افتتاحیه کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن  
در گذشت سیبویه  
شیراز ۷-۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

بادلی سرشار از شادی مقدم شمارا گرامی داشته و از دانشمندان ارجمندی که دعوت دانشگاه پهلوی را پذیرفته‌اند و رنج سفر بر خود هموار کرده در کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن در گذشت سیبویه شرکت جسته‌اند صمیمانه سپاسگزارم. برگزاری کنگره سیبویه در شهر ادب پرور و دانش گستر شیراز فرصت تازه‌ای است تا یکبار دیگر به بررسی پیوندهای دیرینه و استوار فرهنگی ایران و همسایگان عرب و تمدن اسلامی بپردازیم، زیرا تأثیر و تأثرات این فرهنگها در یکدیگر علاوه بر آنکه موجب اعتلای دانش بشری در زمینه‌های مختلف علوم عقلی و نقلی و کمالات انسانی گردیده است، دانشمندان ایرانی و عرب دوره اسلامی در تمام شئون فرهنگی از فلسفه و حکمت و ریاضی و مابعدالطبیعه گرفته تا تفسیر و حدیث و فقه و کلام در مراکز علمی دوش بدوش یکدیگر کوشیده‌اند، تا موجب تحکیم علائق فیما بین و بسط هر چه بیشتر روابط دوستی و داد و ستد این دو جامعه را فراهم آورند.

از قرن دوم هجری بعد، با آغاز مباحثات مذهبی و علمی، نهضتی تازه در ادب آغاز گردید و قسمت عمده‌ای از آثار یونانی و هندی که به پهلوی ترجمه شده بود به زبان عربی برگردانده شد و متعاقب آن با مهارتی که ایرانیان در زبان

عربی پیدا کرده بودند خدمات شایسته‌تری به فرهنگ اسلامی عهده‌دار شدند و موجبات توسعه و گسترش دانشهای دیگر را نیز فراهم ساختند که از آنجمله در علوم ادبی ایرانیانی را می‌بینیم که در لغت، اشتقاق و صرف و نحو و معانی و بیان مصدر خدمات عمده‌ای قرار گرفته‌اند و در این میان در اواخر قرن دوم شاهد ظهور سیبویه یکی از نوابع ادبی هستیم که با تحریر الکتاب به بحث در قواعد علم نحو عربی می‌پردازد و با تهذیب و تشریح و استخراج قواعد این علم در میان علماء بصره چهره‌ای بس تابناک می‌یابد و لقب پیشوای نحویان را از آن خود می‌سازد. سیبویه که بزرگترین عالم نحو و صاحب اولین کتاب بزرگ و جامع در علم نحو عربی می‌باشد، مظهر یکی از شیفتگان دانش و خرد انسانی و یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های علمی ایران از هزار و دو صد سال پیش است.

جای مسرت است که در زمان ماکه دوره شکوفائی هر چه بیشتر فرهنگ انسانی و دوران روابط صمیمانه علمی و اجتماعی ملل است دانشگاه پهلوی در اجرای او امر جهان مطباع شاهنشاه آریامهر یکبار دیگر فرصت بحث و گفتگو در باره یکی از مشاهیر فرهنگی را که منشأ خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ اسلامی بوده است فراهم آورده است.

اطمینان دارم که تشکیل این کنگره در استحکام مبانی فرهنگی و علائق دیرین ملل شرکت‌کننده در آن بسیار مفید و ثمربخش خواهد بود.

متن تلگرام رئیس فرهنگستان ادب و هنر  
به مناسبت برگزاری  
کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت  
سیبویه

جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی

تشکیل کنگره مطالعات درباره سیبویه فارسی را به جنابعالی و همه شرکت کنندگان در این مجلس بزرگ علمی تبریک میگویم. اقدام دانشگاه پهلوی در بزرگداشت این دانشمند بزرگوار ایرانی که از مفاهیم معارف اسلامی شمرده میشود شایان قدردانی و اظهار امتنان است. مقالات و بحثهای دانشمندانی که شرکت در این کنگره را پذیرفته اند البته نکتههای مهمی را درباره ارزش و اهمیت آثار این بزرگمرد جهان دانش آشکار خواهد کرد و در عین حال یک بار دیگر همبستگی ملتهای مسلمان جهان را در تمدن و فرهنگ عظیمی که در سایه کتاب آسمانی قرآن مجید به وجود آمده است نشان خواهد داد. خواهشمند است مراتب امتنان فرهنگستان ادب و هنر ایران را به یکایک اعضای دانشمند این کنگره ابلاغ فرمائید.

رئیس فرهنگستان ادب و هنر

پرویز خانلری

صبح امروز خدايا چه مبارك بدميد      كه همى از نفسش بوى عير آيد و عود  
سمع الدهر بتيسير بلوغ الامال      سنج الدهر بتبشير حصول المقصود

ايها العلماء الاعزاء

ازجى اليكم اطيب التحية، واشكر لكم قبولكم الكريم، لدعوتنا وتفضلكم  
بحضور هذا المؤتمر العالمى. اننى لعلى يقين ان الروابط الاسلامية السامية التى تجمع  
بيننا، وحميتكم لذكرى اعلام الحضارة الانسانية تهون لديكم ماتكلفت من الجهد  
والمشقة

ووفقا لقوله تعالى (انما المؤمنون اخوة) نحن جميعا اخوان ولقاؤنا امر طبيعى  
بل ضرورى على الرغم من تفرقنا فى ارجاء العالم المترامية  
ومن منطلقة هذه الاخوة السامية فاننا لا اكرم قدومكم ضيوفاً بل اكرم قدومكم  
اخواناً واهل الموقرين محبوبين وانتهاز هذه الفرصة لاعلمكم ان ترتيب المحاضرات فى  
برنامج المؤتمر تم وفقاً للترتيب الهجائى لاسماء سادة المحاضرين وايضا برأس  
كل جلسة احد السادة الكرام الذين شرفونا بحضورهم وفقاً للترتيب الهجائى  
لاسماء الاقطار التى وفدوا منها ولضيق الوقت وجب على ان انهى كلمتى. والان  
تفضلون بتناول المرطبات ولاستراحة لمدة نصف ساعة سنتوجه بعد ذلك الى  
ضريح العالم العبقري ميبويه تحية واجلالا وانصافاً. اشكركم شكراً جزيلاً لكريم  
اصغائكم وارجو لكم اقامة بهيجة فى بلدكم وبين اخوانكم

الدكتور على محمد مژده

## ترجمه سخنان آقای دکتر علی محمد مژده

دبیر کنگره جهانی سیبویه

صبح امروز خدا یا چه مبارك بدمید      که همی از نفسش بوی عبیر آید و عود  
سمع الدهر بتیسیر بلوغ الامال      سنح الدهر بتبشیر حصول المقصود

### سروران گرامی و دانشمندان نامی

از اینکه دعوت ما را پذیرفته و بحضور در این کنگره جهانی بر ما منت نهاده اید سپاسگزاری میکنم. من یقین دارم که علایق والای اسلامی که باعث اخوت و پیوستگی ما شده و نیز علاقه شدید شما نسبت به بزرگداشت بزرگان فرهنگ اسلامی هر گونه زحمت ورنجیرا بر شما راحت و آسان ساخته است. بنابراین گفته ایزد پاک در قرآن مجید «انما المؤمنون اخوة» ماهمه برادریم و دیدارمان از یکدیگر امری طبیعی و بل ضروری است گو آنکه بظاهر از یکدیگر دوریم و هر يك در گوشه‌ئی از جهان بزرگ و پهناور جای داریم. از اینرو من مقدم شمارا بعنوان میهمانان عزیز، گرامی نمیدارم بلکه مقدمات را بعنوان برادران محبوبیکه بمیان خویشان و نزدیکان خود بازگشته‌اند عزیز میدارم. از فرصت استفاده می‌کنم و با اطلاع میرسانم که ترتیب سخنرانیها در کنگره بر حسب ترتیب هجائی اسامی سخنرانان ارجمند است. همچنین ریاست هر جلسه ابرایکی از سروران محترمیکه بر ما بحضور خود منت نهاده بر حسب ترتیب هجائی اسامی ممالکی که از آنجا تشریف آورده‌اند عهده دار خواهند بود. بسبب ضیق وقت من سخن خود را پپایان میبرم و ضمناً تقاضا میکنم نیمساعت استراحت و صرف شربت و چای بفرمائید تا بعد از آن بسوی آرامگاه نابغه بزرگ سیبویه بقصد تجلیل و اداء دینی که از او بگردن داریم برویم. از اینکه مرحمت فرمودید و به بیانات من بنده گوش فرادادید صمیمانه تشکر میکنم و امید دارم ایام وساعات خوشی را در شهر خویش و بین برادرانتان بگذرانید.

از طرف شرکت کنندگان خارجی در آخرین جلسه کنگره

تلگرام زیر به پیشگاه مبارک همایونی معروض گردید

صاحب الجلاله شاهنشاه آریامهر المعظم

نحن الاعضاء الوافدين على المؤتمر العالمى الذى انعقد فى مدينة شیراز لتكريم العلامة سيويو بمناسبة مرور اثنى عشر قرناً على وفاته وذلك بتوجيه كريم من جلالته . نتشرف بان نرفع الى سدتكم العلية خالص شكرنا . اولاً على الضيافة الكريمة التى لقيناها من جامعة بهلوى المشمولة برعايتكم والتى بذلت جهوداً طيبة مشكورة فى تنسيق هذا المؤتمر وتوفير الراحة لنا وثانياً على اللفتة السامية ذات الدلالة على الرغبة فى توثيق العرى بين المسلمين فى ايران وفى البلاد العربيه و الاسلاميه كما نرفع الى جلالتهم والتى الشعب الايرانى الكريم تهانينا بنجاح هذا المؤتمر وتحقيق اهدافه العلميه واملنا عظيم فى ان تتكرر مثل هذه اللقاءات فى انحاء البلاد الاسلاميه لتحقيق مايرجى منها من ثمرات طيبات .

اعضاء المؤتمر :

آلمانغرى - پروفور هو مل

آمریکا - خليل سمعان

اردن - نهاد موسى

بحرين - ابراهيم العريض

پاکستان - سيد حبيب الحق ندوى

ترکیه - پروفور على گنجلى

تونس - عبد القادر المهيرى

عربستان سعودى - محمد حسن باکلا

سودان - محمد علی الريح  
قطر - عبدالعزيز مطر  
لبنان - ويكتور الكك  
مصر - عباس خضر  
مغرب - محمد حجی  
جمهوری یمن - محمد الاکوع

ترجمه تلگرام به پیشگاه همایونی  
اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر

ما. اعضاء شرکت کننده در انجمن علمی جهانی سیبویه که بمنظور  
بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت این عالم بزرگ با عنایات آن اعلیحضرت  
در شیراز تشکیل شده است، مفتخریم که سپاس بی شائبه خود را به پیشگاه همایونی  
تقدیم داریم.

سپاس ما نخست بعلت پذیرائی گرمی است که دانشگاه پهلوی از ما بعمل  
آورد، دانشگاهی که خود مشمول عنایات و توجهات ذات اقدس شهرباری  
است، و در تنظیم برنامه های این انجمن علمی و فراهم ساختن وسائل آسایش  
مهمانان بطور شایسته و سپاس انگیز کوشید.  
دو دیگر، سپاس ما به پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر بدین علت است  
که معظم له با استحکام پیوندهای دوستی و برادری میان مسلمانان جهان توجهی  
خاص مبذول می فرماید.

ما بمناسبت پیروزی و توفیق کنگره در وصول با اهداف علمی و فرهنگی  
بزرگترین تهنیت های خود را به پیشگاه شاهنشاه و ملت بزرگوار ایران تقدیم  
میداریم، و آرزوی بزرگ ما این است که این دیدارهای علمی در سایر کشورهای  
اسلامی مکرر بوقوع پیوندد تا ثمرات نیکی از آنها نصیب همگان گردد.

اعضاء انجمن

آلمان غربی - پرفسور هومل

آمریکا - خلیل سمعان

اردن - نهاد موسی

بحرين - ابراهيم العريض

پاکستان - سيد حبيب الحق ندوی

ترکيه - پرفسور علی گنجلی

تونس - عبد القادر المهيرو

عربستان سعودی - دکتر محمد حسن باکلا

سودان - دکتر محمد علی الريح

قطر - عبد العزيز مطر

لبنان - ويكتور الكك

مصر - عباس خضر

مغرب - محمد حجی

جمهوری یمن - محمد الاكوع

## توصيات المؤتمر العالمي لسيبويه

المنعقد في شيراز بمناسبة مرور اثني عشر قرناً على وفاته

- ١- يوصى المؤتمر بأن تهتم الجامعات و المعاهد العلمية العربية والإسلامية في قيام « مكتبة سيبويه » التي ستكون بجانب ضريحه الذي تعمل جامعة بهلوى وجمعية الآثار القومية على تشييده وذلك بإمداد المكتبة بمخطوطات « كتاب » سيبويه المختلفة و شروحه أو بصورها، أو بالدراسات التي كتبت عن سيبويه باللغات المختلفة، أو بترجماته في اللغات الأوروبية والشرقية .
- ٢- يوصى المؤتمر بإنشاء كرسي باسم سيبويه لتدريس علوم اللغة العربية في المعهد الاسيوى بجامعة بهلوى تزوده الجامعات و المعاهد العلمية في البلاد العربية والإسلامية بأساتذة مختصين في هذه العلوم
- ٣- يوصى المؤتمر بتحقيق كتاب « سيبويه » تحقيقاً نقدياً بالاستناد على جميع المخطوطات الأساسية لهذا الكتاب ، وكذلك تحقيق شروحه المختلفة، لإظهار طبقات علمية معتبرة منها.

## ترجمه‌ی «قطعنامه کنگره جهانی سیبویه که بمناسبت دوازدهمین قرن درگذشت وی در شیراز تشکیل شد»

۱- کنگره پیشنهاد می‌کند که دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی عربی و اسلامی به تأسیس (کتابخانه سیبویه) در کنار آرامگاه وی که بزودی از طرف دانشگاه پهلوی و انجمن آثار ملی ساخته خواهد شد، همت گمارند؛ و با ارسال نسخه‌های خطی «الکتاب» و شروح آن یا عکس آنها و تحقیقاتی که به زبانهای مختلف درباره سیبویه صورت گرفته است یا شرح حالهای وی به زبانهای اروپائی و شرقی با این کتابخانه همکاری کنند.

۲- کنگره پیشنهاد می‌کند که کرسی درس زبان و ادبیات عربی بنام سیبویه در مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تأسیس گردد و دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی کشورهای عربی و اسلامی با اعزام اساتید متخصص در این زمینه، آنرا یاری دهند.

۳- کنگره پیشنهاد می‌کند که «الکتاب» و شروح آن براساس تمام نسخ خطی معتبر موجود برای عرضه کردن چاپهای معتبر علمی دقیقاً مسورد تحقیق انتقادی قرار گیرد.

## مقدمه

کنگره جهانی بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیبویه عالم تخریر ادب عرب با حضور گروهی کثیر از محققان کشورهای آلمان غربی، آمریکا، اردن، بحرین، پاکستان، ترکیه، تونس، عربستان سعودی، سودان، قطر، لبنان، مراکش، مصر، مغرب، جمهوری یمن و ایران از هفتم تا دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ در دانشگاه پهلوی شیراز برگزار شد.

این محفل علمی در ساعت ۹ صبح روز هفتم اردیبهشت ماه با پیام الهام بخش **اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر** که توسط جناب آقای علم وزیر دربار شاهنشاهی و رئیس هیأت امناء دانشگاه پهلوی قرائت شد در تالار پهلوی گشایش یافت.

آنگاه جناب آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس دانشگاه پهلوی و کنگره بزرگداشت سیبویه نطق افتتاحیه خود را ایراد کردند. پس از خطابه ریاست دانشگاه نمایندگان دانشگاهها و مؤسسات علمی داخلی و خارجی هریک بایراد خطابه ها و پیامهای مراکز فرهنگی کشورها و سازمانهای متبوع خویش پرداختند و اهمیت تشکیل کنگره بزرگداشت سیبویه را مورد تأیید و ستایش قرار دادند، سپس آقای صلاح الدین الصاوی استاد دانشگاه تهران قصیده ای در مدح و عظمت سیبویه انشاد کردند که تحسین حضار را برانگیخت. در پایان آقای دکتر مژده دبیر کنگره خطابه خود را بربان عربی قرائت کردند، آنگاه حضار در جلسه بآرامگاه سیبویه رفتند و با نثار تاج گل و قرائت اشعار ادای احترام نمودند.

در مدت شش روز برگزاری جلسات کنگره محققان ایرانی و خارجی بربانهای فارسی و عربی خطابه های درباره خدمات گرانمایه سیبویه بربان

عربی ونحو تداوین «الکتاب» واهمیت آن در جهان بویژه دردنیای اسلام عرضه داشتند که بخشی از آن سخنرانیها که بزبان فارسی ایراد شده است در این مجلد بزیور طبع آراسته گردیده است .

آنچه مایه مباهات و سربلندی است این است که برگزاری این کنگره علمی در جهان انعکاسی عجیب داشت و بسیاری از محققان در مجلات و روزنامه های خارجی مانند مجله (الثقافة) و روزنامه (الاخبار) و روزنامه (المساء) - هر سه چاپ مصر - و روزنامه های عکاظ و الریاض چاپ عربستان سعودی و روزنامه (الصباح) چاپ تونس و مجله (البحرین الیوم) چاپ بحرین مقالاتی مبنی بر عظمت این کنگره علمی و مهمان نوازیهای ایرانیان انتشار دادند که اینک قسمتی از آن اظهار نظرهارا ذیلا می نگاریم:

آقای عباس خضر نماینده شورای عالی هنر و ادبیات مصر در روزنامه (الاخبار) مورخ ۱۰/۵/۱۹۷۴ پس از سپاس از عنایات شاهنشاه آریامهر و کشور برادر ایران و دانشگاه پهلوی که این مجمع علمی را فراهم آورد می نویسد:

«تنهاسیبویه دانشمند مشترك بین ما و ایران نیست، بلکه کشور ایران گروهی کثیر از علما و ادبا و فلاسفه مانند ابن سینا، فارابی، بشار، ابی نواس، ابن المقفع و جمعی دیگر بتمدن عربی و اسلامی عرضه داشته است.»

و نیز در همین روزنامه مینویسد: «کلیه شرکت کنندگان این اقدام را برای استحکام پیوندهای دیرین که از آغاز طلوع اسلام پایه گذاری شده است، مؤثر میدانند، این پیوندها در گذشته دچار سستی شد ولی امروز بعلمت سیاستهای موفقیت آمیز مجدداً تقویت گردید.»

همین نویسنده در شماره نهم سال ۱۹۷۴ مجله (الثقافة) می نویسد: «از ایران کشوری که از آغاز طلوع اسلام پیوندهای خویشاوندی را میان ما برقرار کرد باید دوبار سپاسگزاری کرد، نخست بدان علت که این کشور از همان آغاز همبستگی، رجال بزرگ فکر را در زمینه های ادب، لغت، دین و فلسفه بما اهداء

کرد که یکی از آن دانشمندان سیبویه است که این مجمع علمی بمناسبت دوازدهمین قرن درگذشت وی پیا شد . دوم بدانجهت که ایران بتشکیل این مجمع برای شخصیتی پرداخته است که بزبان عربی خدمت کرده وقواعد آن زبان رامنظم ساخته است .»

دکتر ناصر سعدالرشید در روزنامه عکاظ درباره نظم وترتیب در برگزاری کنگره و مهمان نوازی ایرانیان چنین اظهار نظر می کند:

«نظم وترتیب اداری کنگره سیبویه واقعاً باشکوه وجالب رشود وتردید نیست که ایرانیان بدقت ومهارت در تنظیم برنامه ی پذیرائیهای رسمی وغیر رسمی شهره آفاقند و چیزی که ما را به شگفت آورد پذیرائی گرم ایرانیان بود که اینان بحق میزبانان خوبی بودند و این مهمانیها ما را بیاد نیاکانمان انداخت .»

دکتر علی شابی استاد دانشگاه تونس که در کنگره بزرگداشت سیبویه شرکت کرده است در روزنامه (الصباح) می نویسد:

«ایرانیان در این زمان باتشکیل محافل علمی یاد وخاطره علماء گذشته را زنده می کنند، هم اکنون در اندیشه برگزاری مجالس یادبود مفسر بیضاوی و عبدالله ابن مقفع هستند، چنانکه حدود یکسال پیش از این بزنده ساختن نام بیرونی پرداختند . یقیناً این محافل باتحرک وپشتکاری که در محققان ایرانی وجود دارد تشکیل خواهد گردید .»

دکتر محمد حسین باکلا در روزنامه (الریاض) مورخ ۱۳۹۴/۵/۲ ضمن تقدیر از برگزاری کنگره سیبویه خاطره دیدار مقبره های حافظ وسعدی ودیدار تخت جمشید واجراء برنامه نور وصداء زیارت آرامگاه سیبویه راتجلیل می کند .

همچنین استاد عریض در مجله (البحرین الیوم) پس از بحثی مستوفی از کیفیت برگزاری جشن یادبود سیبویه وبحث از مقام علمی وی ، از روح اخوت وپذیرائیهای گرم ایران سخن می گوید .

چون نقل تمام گفته های دانشمندان خارجی و اظهار نظرهای آنان درباره

نحوه برگزاری این محفل علمی موجب اطاله سخن میشود، از اینرو بهمین حد  
بسنده می کنیم .

در تمام مدت شش روزی که کنگره بزرگداشت سیبویه فعالیت علمی  
می کرد، روزنامه های خبری دانشگاه پهلوی علاوه بر زبان فارسی تحت عنوان  
(اخبار جامعة پهلوی) بزبان عربی نیز منتشر می گردید و اخبار کنگره و خلاصه ای  
از سخنرانهای مهمانان ممالك عربی برای آگاهی مردم در آن روزنامه درج  
می گردید در این زمینه زحمات آقای محمد حنیف فقیهی استاد دانشگاه پهلوی  
را نباید از نظر دور داشت.

اکنون که بیاری خدای بزرگ و لطف بیدریغ جناب آقای دکتر فرهنگ مهر  
ریاست محترم دانشگاه پهلوی و رئیس کنگره بزرگداشت دوازدهمین قرن  
در گذشت سیبویه مجموعه مقالات فارسی ارائه شده در این کنگره بچاپ میرسد،  
وظیفه خود میدانم که از دانشمندان و محققانی که مقالاتشان در این مجموعه  
بطبع رسیده است سپاس گوید و اعتذار جوید.

سپاس از آنکه مطالعه ی سخنان پرمایه شان بنگارنده فیضی عظیم بخشید  
و اعتذار از لغزشهای چاپی و احیاناً حذف قسمتهائی از مقالاتی که بسیار مفصل بود.  
در این سلسله خطابه ها که اکنون بصورت مقالات چاپ شده در اختیار  
طالبان دانش و علاقمندان بفرهنگ ایرانی قرار میگیرد بمطالب مکرر زیاد برخورد-  
می کنیم، مسائلی از قبیل تحقیق در سال تولد و مرگ و مدت زندگی، مسقط الرأس  
و مدفن، نام و وجه تسمیه، همدرسان و شاگردان و استادان سیبویه، مباحثات و  
مناظرات وی با این و آن، ستایشهایی که دانشمندان همعصر و دوره های بعد، از  
او کرده اند از جمله مسائل مکرری است که در این سلسله مقالات آمده است.

همچنین بارزباییهای دانشمندانی چون ابن خلدون، ابن خلکان، جاحظ،  
ابن ندیم، زمخشری، مبرد، مازنی، اخفش و زبیدی از کار پر ارج سیبویه و به تعریفها  
و تمجیدها از «الکتاب» و نام شارحان آن مکرر بر میخوریم

این تکرارها بدان علت است که محققان همه درباره یکتا و کارارزنده  
اوسخن گفته اند. آنچه گفتیم بدین معنی نیست که همه ی مطالب تکراری است، زیرا  
مطالب بکر و تحقیقات نو و بدیع در هر يك از سخنرانیها وجود دارد.

از فرصت استفاده کرده از همکاریها و زحمات آقای دکتر منصور رستگار  
مدیر کل دفتر ریاست دانشگاه پهلوی و دبیر شورای انتشارات که از هیچ لطفی در  
فراهم ساختن وسائل چاپ این مجموعه دریغ نفرمودند و نیز از مساعدتهای اعضای  
شورای انتشارات دانشگاه پهلوی تشکر می کنم و توفیق بیش از حد آنان را از  
خدای بزرگ خواستارم.

امید است انتشار این مجموعه بتواند در شناساندن سیبویه و خدمات گرانقدر  
این نابغه ایرانی بتمدن اسلامی مؤثر افتد.

## فهرست اعضاء كنگره

|                      |             |               |
|----------------------|-------------|---------------|
| آذرنوش               | آذرتاش      | ايران         |
| آيت الله زاده شيرازى | مرتضى       | ايران         |
| ابوريان              | محمد على    | مصر           |
| اسد اللهى            | محمود       | ايران         |
| اسكندرى              | محمد حسين   | ايران         |
| افشار شيرازى         | احمد        | ايران         |
| اقدسى                |             | ايران         |
| علامه الاكوع         | محمد بن على | جمهورى يمن    |
| الكك                 | ويكتور      | لبنان         |
| امداد                | حسن         | ايران         |
| انوار                |             | ايران         |
| باكلا                | محمد حسن    | عربستان سعودى |
| بدوى                 | عبد الرحمن  | ايران         |
| بشر                  | كمال        | مصر           |
| بكر                  | السيد يعقوب | مصر           |
| البكوش               | طيب         | تونس          |
| جرارى                | عبد الله    | مغرب          |
| حجى                  | محمد        | مراكش         |
| حجتى                 | محمد باقر   | ايران         |
| حكمت                 | على اصغر    | ايران         |

|                 |              |                          |
|-----------------|--------------|--------------------------|
| ایران           | سید احمد     | ۲۱- خراسانی              |
| مصر             | عباس حسان    | ۲۲- خضر                  |
| ایران           | محمد خلیل    | ۲۳- رجائی                |
| سودان           | محمد علی     | ۲۴- الراح                |
| عربستان سعودی   | ناصر         | ۲۵- الرشید               |
| ایران           | جعفر         | ۲۶- زاهدی                |
| لبنان           | عیسی میخائیل | ۲۷- سبابا                |
| ایران           | محمد حسین    | ۲۸- ساکت                 |
| ایران           | علی          | ۲۹- سامی                 |
| ایران           | ضیاء الدین   | ۳۰- سجادی                |
| ایران           | عبدالامیر    | ۳۱- سلیم                 |
| آمریکا          | خلیل         | ۳۲- پروفیسور سمعان       |
| ایران           | میرودود      | ۳۳- سیدیونسی             |
| تونس            | علی          | ۳۴- شابی                 |
| جمهوری عربی مصر | محمد توفیق   | ۳۵- ظاظا                 |
| مصر             | لطفعلی       | ۳۶- عبدالبدیع            |
| بحرین           | ابراہیم      | ۳۷- العریض               |
| ایران           | محمد         | ۳۸- علوی مقدم            |
| مراکش           |              | ۳۹- عبدالعزیز بن عبداللہ |
| ایران           | محمد         | ۴۰- غفرانی               |
| ایران           | محمد         | ۴۱- فاضلی                |
| ایران           | معین الدین   | ۴۲- فالی                 |
| ایران           | مسعود        | ۴۳- فرزاد                |
| ایران           | محمد حنیف    | ۴۴- فقیہی                |

|               |                    |                    |
|---------------|--------------------|--------------------|
| ایران         | جواد               | ۴۵- قره آغا جلو    |
| ترکیه         | عثمان              | ۴۶- کسلی اوغلی     |
| ایران         | عبدالکریم          | ۴۷- گلشنی          |
| ترکیه         | علی                | ۴۸- پروفیسور گنجلی |
| عربستان سعودی | علی بکر            | ۴۹- لنکوی          |
| ایران         | سید میر جلال الدین | ۵۰- محدث           |
| ایران         | محمد               | ۵۱- محمدی          |
| ایران         | صدرالدین           | ۵۲- محلاتی         |
| ایران         | محمد               | ۵۳- محیط طباطبائی  |
| ایران         | علی محمد           | ۵۴- مزده           |
| ایران         | محمد جواد          | ۵۵- مشکور          |
| قطر           | عبدالعزیز          | ۵۶- المطر          |
| لبنان         | صلاح الدین         | ۵۷- المنجد         |
| ایران         | احمد               | ۵۸- مهدوی دامغانی  |
| ایران         | محمود              | ۵۹- مهدوی دامغانی  |
| تونس          | عبدالقادر          | ۶۰- المہیری        |
| ایران         | مجتبی              | ۶۱- مینوی          |
| پاکستان       | سید حبیب الحق      | ۶۲- ندوی           |
| ایران         | ماہیار             | ۶۳- نوابی          |
| اردن          | موسی               | ۶۴- نہاد           |
| ایران         | محمد               | ۶۵- واعظزاده       |
| آلمان غربی    |                    | ۶۶- پروفیسور هومل  |
| ایران         | رحیم               | ۶۷- هویدا          |
| ایران         | عبدالمہدی          | ۶۸- یادگاری        |

از : دکتر سید محمود اسدالهی ملایری  
استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد

بسمه تعالی

## سیبویه بنیانگذار نحو عربی

لقد صلی الاله صلوٰة صدق      علی عمرو بن عثمان بن قنبر  
فان کتابه له لم یغن عنه      بنو قلم ولا ابناء منبر

از : زمخشری - بغیة الوعاة - ترجمه سیبویه

قبل از شروع درباره سیبویه بنیانگذار نحو عربی مقدمه‌ای را باید عرض  
کنم :

بأنفوذ دین مقدس اسلام بایران زبان عربی هم که زبان ملی اسلامی بوده  
در میان ایرانیان رواج یافت و چون مردم ایران از طیب خاطر مسلمان شده  
بودند، صمیمانه مشتاق فراگرفتن دستورات و احکام مذهبی بودند و چون بزبان  
عربی آشنائی نداشتند فهم و درک مطالب و مسائل دینی و همچنین قرائت قرآن  
کریم بر آنان بسیار مشکل بود و کلید این مشکل تنها دانستن زبان عربی بود و با  
وجود زحماتی که در این راه متحمل میشدند باز دچار لحن و غلط خواندن میگردیدند  
و زمان خود پیمبرا سلام (ص) هم وقتی کسی عبارات عربی و قراءه قرآن کریم را  
بغلط تلفظ مینمود، آنحضرت میفرمود: **ارشدوا احاکم فانه قد ضل (۱)** و باز یادشدن

---

۱ - مقدمه مراتب الخوین تألیف ابوالطیب عبدالواحد بن علی متوفی ۳۵۱

مسلمانان غیر عرب، موضوع لحن بالا گرفت «اگر چه خود اعراب هم گاهی دچار لحن می شدند اما اقوام غیر عرب بیشتر دچار بودند همین احتیاج مبرم باعث شد که برای این مسأله فکری اساسی کنند و قواعدی را ترتیب دهند تا با رعایت آنها دچار لحن نشوند، که البته این کار سرانجام بدست افراد غیر عرب یعنی ایرانیان انجام پذیرفت. مهمترین مشوق ایرانیان در آموختن زبان عربی همان استفاده از احادیث و قرآن کریم بود که سخت شیفته آنها بودند و چون زبان عربی را مقدمه ای برای فهم احکام دین الهی میدانستند عربی را عیناً همان دین می پنداشتند همچنانکه ابو عمرو بن العلاء که از قراء بزرگ و دانشمندی ایرانی بود میگفت: «العربية هو الدين بعينه»<sup>(۱)</sup> و بزودی ایرانیان در زبان عربی و سایر علوم اسلامی سرآمد شدند بطوریکه با ادباء عرب بر رقابت پرداختند و گاهی هم برتری یافتند. ایرانیان با همت عالی خود در علوم اسلامی و از جمله صرف و نحو عربی بتألیف پرداختند. چنانکه میدانیم بنا باصح احوال واضح علم نحو حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که اصول آن را به ابوالاسود دؤنلی تعلیم فرمود و او را امر کرد که شواهدی پیدا کند و این موضوع را دنبال نماید. ابوالاسود در حالیکه بایرانیان مسلمان شده اشاره میکرد میگفت: اینان موالی هستند و باسلام رغبت نموده اند و برادران ما گشته اند و باید آنان را با زبان عربی آشنا کنیم و سپس باب فاعل و مفعول را وضع کرد و بعد حروف و علامات رفع و نصب و جر و جزم و باب تعجب را اضافه کرد<sup>(۲)</sup>. ولی اینکار برای جلوگیری از لحن بهیچوجه کافی نبود و از طرف دیگر در صدر اسلام بحث قراءه قرآن مجید و اختلافات در قراءات آن بسیار گرم بود و مردم بیشتر بقراءه توجه میکردند. در این برهه از زمان بود که سیبویه فارسی دست بتألیفی بزرگ در نحو عربی زد که اولین کتاب و جامعترین و بهترین کتاب در نحو عربی تا امروز است و بهمین دلیل است که از او بعنوان بنیانگذار نحو عربی

۱ - معجم الادباء ج ۱ ص ۴۵.

۲ - انباء الرواة ج ۱ مقدمه.

نام میبریم .

اسمش : عمرو بن عثمان بن قنبر و کنیه اش ابو الحسن و ابو بشر و لقبش سیبویه

است. نسب ولاء باقیله بنی الحارث بن کعب و بعدها باقیله آل الریبع الحارثی<sup>(۱)</sup> <sup>ضمیمه اولی</sup> داشته است و نسب ولاء<sup>(۲)</sup> اینست که شخصی از عجم بحماییت شخصی از عرب روی آورد و کلمه «مولی» و نسب ولاء در این موارد بدین معنی است نه بمعنای برده که آقای رضا تجدد در ترجمه فهرست ابن ندیم درهمه جابا شباه این چنین آورده است.<sup>(۳)</sup>

### «معنای سیبویه و وجه تسمیه آن»

ابن خلکان کلمه سیبویه را بهمین نحو ضبط کرده و بعد اضافه میکند:

هكذا يضبط أهل العربية هذا الاسم ونظائره مثل نفطويه والعجم يقولون سيبويه بضم الباء الموحدة وسكون الواو وفتح الياء المشناة من تحتها لانهم يكرهون ان يقع في آخر الكلمة «ويه» لانها للندبة<sup>(۴)</sup>. وراجع بوجه تسمیه سیبویه اقوالی است

و شاید دلیلش آنست که چون گونه هایش مانند سیب بوده و یا آنکه عادت ببوئیدن سیب داشته است. سیوطی در المزهر بنقل از بطلیوسی میگوید: اضافه در زبان عجم مقلوب و بعکس است همانطوریکه میگویند سیبویه بمعنای بوی سیب و در اصل رائحة التفاح<sup>(۵)</sup> است، و یاقوت در معجم الادباء نقل میکند که جهتش اینست که هر کسیکه با او مواجه میشد بوی سیب استشمام میکرد و لذا سیبویه نامیده شد و میافزاید سی = ثلاثون و بوی = الرائحة و کلمه بوی را بوی بفتح باو و او اعراب گذاشته اند، که بنده فکر میکنم بنابر این تعبیر که دیگران هم گفته اند باید سیبویه تلفظ

۱ - معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۱۴

۲ - مؤلف نفح الطیب در موضوع نسب سیبویه میگوید: هل هو صریح او مولی؟ و در پا و رقی میافزاید: الصریح الخالص النسب و المولی! الرجل من العجم يستظل بحماية الرجل من العرب.

هذا بعض معانيه: نفح الطیب. ج ۵ - ص ۲۱۹

۳ - به ترجمه فهرست ابن ندیم ترجمه آقای تجدد مراجعه شود.

۴ - و قیات الاعیان ترجمه سیبویه در کلمه عمرو.

۵ - المزهر سیوطی ج ۲ ص ۴۲۶

کنیم که در اصل سیب بوی بوده که بآء اول حذف شده و هاء آخر هم شاید گویش فارسی باشد مانند : گل بوی - ماه روی - شب بوی و خوشبوی و ترکیباتی از این قبیل. سیبویه در فارس در نزدیکی شیراز در قریه بیضاء چشم بجهان گشود. بیضاء مغرب دژ اسفید است و اصطخری میگوید: البیضاء اکبر مدینه فی کورة اصطخر و انما سمیت البیضاء لان لها قلعة تبین من بعد ویری بیاضها و بینها و یری شیراز ثمانية فواسخ. و البته در مصر و مغرب و بصره قصباتی بنام بیضاء معروف بوده است<sup>(۱)</sup>. و عجب است که یا قوت ضمن سخن از دانشمندان منسوب به بیضاء از سیبویه اسمی نمیرد و در معجم الادباء از او بنحوی بصری نام میرد.

تاریخ ولادت سیبویه معلوم نیست زیرا او در خانواده مشهور و بزرگی بدنیا نیامده و او مردی خود ساخته بود که با رنج و زحمت و کوشش شخصی و نبوغ ذاتی خود بمقام عالی علمی رسید و لذا مانند دیگر نوابغ بود که معمولاً در اوائل بحساب نمیآمدند و در او آخر همه چیز میگردیدند.

سیبویه دروس مقدماتی را در فارس آموخت و سپس اشتیاق معارف اسلامی او را ببصره گسیل داشت و در جلسات درس فقهاء و محدثان حاضر میشد و ملازم درس حماد بن سلمة بن دینار که محدثی مشهور بود گردید و بحديث پرداخت و لغت را از ابوالخطاب اخفش کبیر آموخت و نیز از یونس بن حبیب بصری و عیسی بن عمر الثقفی که از قراء بودند استفاده کرد و ظاهراً از عیسی بن عمر کمتر استفاده نموده است چنانکه صاحب انباه الرواة میگوید: وقد کان اخذ من النحوشیاء عن عیسی بن عمر<sup>(۲)</sup>، که بعدها بخلیل بن احمد فراهیدی پیوست و ملازم او گردید و بنحو عربی پرداخت.

## (علت گرایش سیبویه بنحو)

با اینکه سیبویه برای آموختن فقه و حدیث ببصره آمده بود و همانطوریکه

۱ - معجم البلدان ج ۱ ص ۵۲۹

۲ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۹ - وفيات الاعیان ج ۳ ص ۱۵۶ - بغية الوعاة ص ۳۶۶ - الفهرست ص ۷۶.

محمد بن جعفر تمیمی نقل میکند: «کان سیبویه فی اول ایامه صاحب الفقهاء و اهل الحديث و کان یستملی علی حماد بن سلمة فلاحن فی حرف فعاتبه حماد فانفی من ذلك و لزم الخلیل.» که همین عتاب و تندى حماد موجب روى آوردن بنحو گردید و آن یکبار در موقعى بود که حماد بن سلمة گفت: قال رسول الله (ص) ما احد من اصحابى الا وقد أخذت علیه، لیس ابا الدرداء کسه سیبویه گفت: ابا الدرداء زیرا این کلمه را اسم لیس تصور میکرد و او بسیبویه گفت غلط خواندى سیبویه گفت لاجرم علمى را دنبال میکنم که هرگز نسبت غلط بمن ندهى و سپس بدنبال نحو رفت و ملازم خلیل بن احمد گردید<sup>(۱)</sup>، و یکبار دیگر وقتى بود که سیبویه نزد حماد رفت و گفت: احدثك هشام بن عروة عن أبيه فى رجل رعى فى الصلوة؟ و حماد گفت خطا کردى و صحیح رعى بفتح عین است و در نتیجه سیبویه رنجید و نزد خلیل رفت و از ماجرا شکایت کرد و خلیل گفت حماد درست گفته و رعى (بضم عین) قول ضعیفى<sup>(۲)</sup> است.

سیبویه بیشتر اوقات خود را نزد استادش خلیل میگذراند، ابن النطاح میگوید: من نزد خلیل بن احمد بودم که سیبویه وارد شد و خلیل باور و کرد و گفت مرحبا بذاثر لایمل و ابو عمر مخزومی میگوید: من نشنیده‌ام که خلیل این جمله را بکسى غیر از سیبویه بگوید<sup>(۳)</sup>.

سیبویه باهوش سرشار و روح کنجکاو خود بنحو پرداخت و هرچه را مى‌آموخت مى‌نوشت و هرچه را نمیدانست مى‌پرسید و جواب و شواهد را مى‌نوشت و لذا نظریات او تا با امروز مانده است.

استاد دکتر شوقی ضیف در المدارس النحویة میگوید کتب تراجم ذکر نکرده‌اند که آیا سیبویه در طلب لغت و سماع از اعراب خلص بیادیه رفته است یا خیر؟ ولى از عباراتی مانند: «سمعنا هم» و «سمعنا بعض العرب يقول» و «سمعنا

۱ - انباه الرواة - ج ۲ - ص ۳۵۰

۲ - مصدر سابق.

۳ - دائرة المعارف محمد فرید وجدی - ج ۵ - ص ۳۴۵

من العرب من يوثق بعريته» و غیره که در الکتاب آمده است معلوم میشود که بیادیه نجد و حجاز سفر کرده است<sup>(۱)</sup>.

سیبویه بانبوغ ذاتی و استفاده از محضر اساتید خود مخصوصاً خلیل بن احمد دست بتألیفی زد که بی سابقه بود، کتابی که بقول مبرد «لم يعمل کتاب فی علم من العلوم مثل کتاب سیبویه»<sup>(۲)</sup> و طولی نکشید که از فرط اهمیت و جامعیت شهرتی عالمگیر پیدا کرد و مردم آن را قرآن النحو لقب دادند و مؤلف آن را «اعلم الناس بعد الخلیل» نامیدند. مازنی که خود از نحاة بزرگ است چنان کتاب سیبویه را جامع و کافی میدانست که میگفت: «من أراد ان يعمل کتاباً کبیراً فی النحو بعد کتاب سیبویه فلیستحی»<sup>(۳)</sup> و یا بروایتی دیگر «فلیستجد به»<sup>(۴)</sup> که قطعی در انباه الرواة عبارت مذکور را به مدنی نسبت میدهد که ظاهراً اشتباه است.<sup>(۵)</sup>

ابن خلکان میگوید: کتاب سیبویه بخاطر شهرت و فضیلتی که داشت نزد علماء النحو اسم علم شد بنحویکه هر گاه در بصره می گفتند: قرأ فلان الکتاب فیه علم أنه کتاب سیبویه و میافزاید که همه کتبی که در سایر علوم تدوین شده اند بکتابهای دیگر نیاز مندند: در حالیکه کتاب سیبویه بکتاب دیگری محتاج نیست و این کتاب دارای بابهای زیادی است که شروح و تعلیقات و ردودی نیز بر آن نوشته اند که همگی حاکی از توجهی است که دانشمندان بدان داشته اند و بآن پرداخته اند<sup>(۶)</sup> و بی جهت نیست که جاحظ درباره کتاب سیبویه میگوید: «لم یکتب الناس فی النحو کتاباً مثله و جمیع کتب الناس علیه عیال» که بطور ضمنی اشاره می کند که سیبویه<sup>(۷)</sup>

---

۱ - المدارس النحویة، دکتر شوقی ضیف ص ۵۹ .

۲ - المدارس النحویة ص ۵۹ .

۳ - مأخذ سابق .

۴ - بغیة الوعاة ص ۲۰۳ - نزهة الالباء ص ۳۹ - فهرست ابن النديم ص ۷۷ .

۵ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۸ .

۶ - وفيات الاعیان ترجمه سیبویه در کلمه عمرو- و کشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۶ .

۷ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۱ .

با نوشتن اینچنین کتابی بر گردن همه مؤلفانی که بزبان عربی کتاب نوشته اند منت دارد و همه این کتب مرهون کتاب سیبویه هستند زیرا اگر نحو عربی بوسیله او تدوین نمیشد از اینگونه کتابها هم اثری نبود، ولذا همین جاحظ وقتی که میخواهد بدیدن محمد بن عبد الملك الزيات وزیر المتعصم بالله والواثق بالله که مردی شاعر و دانشمند است برود بهترین هدیه را کتاب سیبویه میداند و او هم میگوید: بخدا سوگند: ما اهدیت الی شیئاً احب الی منه<sup>(۱)</sup>.

## «آیا خود سیبویه بتنهایی کتاب را نوشته است؟»

ابن اسحاق الندیم در الفهرست خود میگوید<sup>(۲)</sup>: سیبویه کتابی را تألیف کرد که نه پیش از وی کسی مانند آن را تألیف نموده و نه بعد از او کسی مانند آن تألیف خواهد کرد و بعد اضافه میکند: قرأت بخط أبي العباس تغلب اجتمع على صناعة كتاب سيبويه اثنتان واربعون انساناً منهم سيبويه والاصول والمسائل للخليل. که طبق این ادعا ۴۱ نفر دیگر در نوشتن کتاب سیبویه شرکت داشته اند و سهیم هستند که بنده فکر میکنم شاید منظور شروح و تعالیقی است که بر کتاب نوشته اند کما اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون<sup>(۳)</sup> متذکر میشود و عده ای را در حدود ۴۰ نفر اسم میبرد که بر کتاب شرح و یا تعلیق و یا شرح شواهد نوشته اند که متأسفانه جز پاره ای بقیه از بین رفته اند، اما اگر منظور ابن الندیم اینست که دیگران در نوشتن کتاب بسیبویه کمک نموده اند مردود است و شاید این ادعا حاکی از اهمیت کتاب و تفصیل آن و جامعیت آنست که انسان را بتعجب و امیدارد. و این قول منفرد بقدری ضعیف است که تصور آن هم بعید بنظر میآید و اگر اینچنین بود اولاً خود سیبویه در کتاب شخصاً بدان اشاره می نمود و یا مآخذ دیگر متذکر آن میشدند. ثانیاً شارحان کتاب سیبویه بنویسندگان دیگر یاد آور می شدند، ثالثاً معاصران و

۱ - تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۹۶.

۲ - الفهرست ص ۸۲.

۳ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۶.

شاگردان سیبویه این امر را تأیید میکردند و اقلاً یک نفرشان یکی از آن ۴۱ نفر را نام میبرد و یا خود آنان مدعی شرکت در تدوین بودند.

سبک سیبویه چنین بود که بادقت در سخنان استادش خلیل بن احمد خودبذکر شواهد و جزئیات و گسترش مطالب میپرداخته که نتیجه اش چنان کتابی جامع و مفصل و بی نظیر گردیده دلیل دیگر بر اینکه خود سیبویه شخصاً کتاب را نوشته اینست که اخفش کبیر همان کسی که سیبویه از او لغت آموخته است میگوید: هر وقت سیبویه بابی یا موضوعی از کتابش را مینوشت آن را بر من عرضه میکرد و خیال میکرد من از او اعلم هستم در صورتیکه او خود اعلم بود (۱). قفطی در انباه الرواة ضمن ترجمه سیبویه قول ضعیفی را با کلمه «قیل» نقل میکند که سیبویه کتاب الجامع تألیف عیسی بن عمر را گرفته و آن را بسط داده و از سخنان خلیل و دیگران بر آن حاشیه نوشته و بدان پرداخته و هنگامیکه تکمیل شده است باو منسوب گردیده است، (۲) که باید عرض کنم این قول بدون مأخذ و بدون قائل نیز ضعفش بر کسی پوشیده نیست. زیرا اولاً اگر اینچنین کتابی بود در زمان خود عیسی بن عمر مشهور میگشت و یا دیگران سخنی از آن بمیان میآوردند و ثانیاً اگر سیبویه آنرا تحشیه میکرد مسلماً اصل و متن از حاشیه مشخص و مجزا بود مانند سایر کتب و ثالثاً باموقعیت و احتیاجی که در آن زمان بعلم نحو و مسائل آن بود مسلماً بزودی شهره میگشت و مورد استفاده مسلمانان قرار میگرفت.

و آن دو بیتی را که برای تأیید این مطلب از قول خلیل بن احمد نقل میکنند:

|                       |                          |
|-----------------------|--------------------------|
| ذهب النحوی جمیعاً کله | غیر ما أحدث عیسی بن عمر  |
| ذاك اکمال و هذا جامع  | فهما للناس شمس و قمر (۲) |

که در آنها اشاره به تألیفات عیسی بن عمر شده ظاهراً اکمال و جامع نام دو کتاب نبوده بلکه نام دو باب و یا دو فصل است همانطوریکه در

---

۱ - انباه الرواة - ج ۲ - ص ۳۵۰ .

۲ - مصدر سابق - ج ۲ - ص ۳۴۷ .

۳ - انباه الرواة - ج ۲ - ص ۳۴۷ .

طبقات النحویین (۱) در بیت سوم اشاره میشود: و هما بابان صار احکمة و اراحنا - من قیاس و نظرونیز میبینیم که در این روایت ضعیف اشاره میکند که خلیل بن احمد از سیبویه درباره تألیفات عیسی پرسید و سیبویه جواب داد که او هفتاد و چند تصنیف و کتاب در علم نحو دارد و بدست کسی که آنها را جمعآوری کرده بود بسبب آفتی همه از بین رفته اند بجز دو کتاب الکامل و الجامع (۲) و این قول بسیار اغراق آمیز است و این همه کتاب بوسیله يك مؤلف در نحو باور کردنی نیست زیرا مگر مباحث نحوی چند بابست و چند جلد کتاب درباره اش لازمست؟! و بنظر میرسد که شاید راجع بهر بابی جداگانه مطالبی می نوشتند همانطوریکه این طریق معمول بوده است.

خانم دکتر الحدیثی در مقدمه ابنیه الصرف فی کتاب سیبویه ضمن اشاره باینکه سیبویه از علوم مختلف عربیت بحث نموده میگوید: (۲) «وقد اعتمد فی هذه الموضوعات على مصادر سابقة لانه من المستبعد ان يظهر كتاب يضم كل هذه الموضوعات من غير ان تكون هناك محاولات سابقة» و بعد می افزاید: «و هما یکن من شی فالکتاب ثمرة الجهود التي بذلت قبله والبحوث التي قام بها العلماء والمؤلفون» که باید عرض کنم خود گفته عبارت مذکور مستبعد است و بعید مینماید زیرا اگر آثار و کتبی قبل از کتاب سیبویه می بود مسلماً باقی می ماند زیرا احتیاج شدید آن زمان باین گونه کتب، موجب بقاء آنها می گشت و بهمین دلیل می بینیم که علم نحو از بصره آغاز شد زیرا نیاز مردم بصره بنحو بیشتر از سایر بلاد اسلامی بود و لذا دانشمندان بیشتری در نحو از بصره برخاستند و گفته های آنان سندیت و اعتبار بیشتری دارد و علتش این بود که مسلمانان غیر عرب و مخصوصاً ایرانیان بیشتر در بصره اقامت داشتند چه آنکه عبارت: «سواد البصرة اکثرهم التجم» مشهور است. و بهمین جهت این ندیم در

۱ - طبقات النحویین ص ۳۷.

۲ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۸.

۳ - ابنیه الصرف فی کتاب سیبویه ص ۶۳.

الفهرست میگوید (۱): بصریون را مقدم میداریم بجهت تقدم آنان در نحو. اما عبارت اخیر خانم الحدیثی (و مهمایکن من شی فالکتاب.....) درست است زیرا مسلماً علماء و دانشمندان مباحث نحوی را مطرح مینموده اند ولی قبل از سیبویه کسی کتابی تألیف ننموده بوده.

### «پاره‌ای از خصوصیات کتاب سیبویه»

۱ - کتاب سیبویه طبق متداول و معمول سایر کتب دارای مقدمه و خطبه افتتاحیه و خاتمه نیست و سیبویه شخصاً نام بخصوصی مثلاً اصول النحو و یا تسهیل النحو و مانند آنها برای کتابش معین نکرده و از مآخذ هم چیزی پیدانمیشود و ظاهراً سیبویه فقط مواد کتاب را گرد آورده بود که شاید همان نتیجه بحثهایی بود که در مجالس درس عنوان می‌شده است. و میخواست است که بعدها با فرصت بیشتری آنها را با نظم و ترتیب بنویسد که متأسفانه هرگز چنین فرصتی را پیدانکرد و اجل مهلتش نداد. ولذا می‌بینیم که ابتداء بدون هیچ مقدمه‌ای میگوید: «هذا باب علم ما الکلم من العربیة» و سپس اقسام کلمه را شرح میدهد؛ و اگرچه کتاب دارای همه مباحث نحوی و صرفی است ولی بخاطر تداخل بعضی مباحث در یکدیگر مانند درج پاره‌ای از مباحث صرفی در موضوع نحو و غیره نیاز به تنقیح و حذف و اضافه داشته است، که البته ایرادی بر او نمیتوان گرفت زیرا اولین کتاب در علم نحو است. و بقول استاد دکتر شوقی ضیف در المدارس النحویة (۲) «وخاصة اذا عرفنا انه اول کتاب جامع فی قواعد النحو والصرف»

۲ - از دیگر امتیازات مهم کتاب سیبویه اینست که مطالب و موضوعات را با ذکر مثالهای فراوان ساده و معمولی دقیقاً روشن میکند که آوردن اینگونه مثالها خود تمریناتی جالب هستند و بنده تعجب میکنم با اینکه اولین کتاب نحوی با ذکر اینهمه مثال نوشته شده و طبعاً بعدها هم باید مؤلفین مثالهای متعدد جالب

---

۱ - الفهرست ص ۱۰۲ .

۲ - المدارس النحویة ص ۶۰ .

و معمولی بیاورند ولی نمیدانم چرا بالعکس علماء نحوی بعد بمشالهای تقریباً منحصری اکتفا کردند و بیشتر بمثال ضرب زید عمرواً قناعت و اکتفا کردند و از آوردن مثالهای دیگر که علم نحو را از خشکی و بی روحی بیرون میبرد خودداری کردند بنحویکه علم نحو نزد عوام به علم ضرب زید عمرواً مشهور گردیده و با یادآوری زبان عربی و نحو عربی فوراً مثال مذکور بذهن همگان متبادر است.

۳ - سیبویه در الکتاب تاممکن بوده در استشهاد باشعار عرب اسم شاعر را گفته است مگر مواردی که یا از حیث شهرت نیازی نبوده و یا شاعرش مجهول بوده است در حالیکه در دیگر کتب نحوی در اینگونه موارد بیشتر بعبارت (کقول الشاعر) و یا «کقوله» اکتفا شده است. جرمی که شرح شواهد کتاب سیبویه نوشته میگوید: در الکتاب یکهاز و پنجاه بیت مورد استشهاد قرار گرفته که من با سامی شعراء آنها واقف شدم مگر ۵۰ بیت (۱).

۴ - عنوانها و اصطلاحات مباحث کتاب سیبویه با آنچه امروز متداول است خیلی فرق دارد و این امر برای کتابیکه برای اولین بار نوشته میشود بدیهی است. از باب نمونه چند عنوان را نام میبریم: سیبویه برای اسم مرة میگوید: «هذا باب نضائر ضربة ورميته رمية» (۲) و از اسم مکان به «هذا باب اشتقاق الاسماء لمواضع بذات الثلاثة التي ليست فيها زيادة من لفظها» (۳) تعبیر میکند و عنوان باب اشتغال را میگوید: «هذا باب ما يكون فيه الاسم مبنياً على الفعل قدم او آخر و ما يكون الفعل فيه مبنياً على الاسم» (۴) که بنده فکر میکنم برای عنوان این مبحث نه عنوان مذکور زیاد مناسب است و نه آنچه امروز بنام باب اشتغال مصطلح است و شاید عنوان: «اعمال الفعل في ضمير يعود الى المتقدم»

۱ - ابنية الصرف في كتاب سيبويه ص ۶۰.

۲ - المدارس النحوية ص ۶۳.

۳ - الكتاب ج ۲ ص ۲۴۶.

۴ - الكتاب ج ۱ ص ۴۱.

المنصوب» ویا «حذف الفعل مع القرينة في الكلام» خیلی مناسبتر است برای این باب .

۵ - با اینکه گفته شد که اصطلاحات صرفی و نحوی سیبویه در کتاب غالباً با اصطلاحات متداول امروز تطبیق نمیکند اما مواردی هم وجود دارد که یاعیناً با اصطلاحات امروز یکسان هستند و یا با اصطلاحات روز بسیار مشابهت دارد. مثلاً سیبویه نعت و بدل و توكید و عطف را که همان عطف بیان است بکار برده و از عطف نسق بکلمه «الشركة» تعبیر میکند ، و عنوان توابع را چنین آورده است: «هذا باب مجاری النعت على المنعوت والشريك على الشريك والبدل على المبدل منه وما أشبه ذلك»<sup>(۱)</sup> و حروف عاطفه را حروف الاشراك<sup>(۲)</sup> مینامد، سیبویه در سخن از فعل بدون اینکه اسمی از فعل ماضی و مضارع و مستقبل و امر بربرد میگوید: و بنيت لما مضى ولما يكون ولم يقع وما هو كائن لهم ينقطع» که تعبیری لطیف و تعریفی جامع و مانع است.<sup>(۳)</sup> و همچنین مبتداء را تعریف میکند «كل اسم ابتدئ به ليدل على كلام» که تعریفی بسیار جالب است. سیبویه حروف جارة را حروف اضافه مینامد «لانها تضيف الاسماء الى الافعال»<sup>(۴)</sup> و بعضی از مثالهای سیبویه در کتاب عیناً در سایر کتب نحوی بعدی وارد شده است ، مانند «مانت الاسیراً» (در حذف فعل) و كل رجل وضيعته<sup>(۵)</sup> و «الناس مجزبون باعمالهم»<sup>(۶)</sup> (در حذف فعل ناقص) .

۶ - کتاب سیبویه کتاب نسبتاً مشکلی است و فهم آن گاهی دشوار است و معروفست که مبرد نحوی مشهور بهر کسی که میخواست نزد او کتاب سیبویه

---

۱ - کتاب ج ۱ ص ۲۰۹ .

۲ - المدارس ص ۶۱ .

۳ - اوائل الكتاب جلد اول .

۴ - کتاب ج ۱ ص ۲۰۹ .

۵ - کتاب ج ۱ ص ۷۱ .

۶ - کتاب ج ۱ ص ۱۳۰ .

را بخواند میگفت «هل رکت البحر تعظيماً واستصعاباً»<sup>(۱)</sup> لافیه و خواندن کتاب سیبویه را در صعوبت بدریانوردی تشبیه مینمود .

استاد شوقی ضیف در المدارس النحویة در این زمینه میگوید: در مواردی مختلف از کتاب سایه های ابهام و مشکلات مارا فرا میگیرد. همانطوریکه در جلد اول ص ۲۷۹ بقول عرب مثال میزند: «ما اغفله عنک شیئاً» و اضافه میکند که نحاة تازمان مبرد معنائی نمی فهمیدند، تا اینکه زجاج آمد و تعبیر هائی برای توضیح این عبارت بیان داشت و گفت: این عبارت تعلیقی است بر کلام قبلی، گویا کسی گفته: (زید لیس بغافل عنی) و رفیقش پاسخ میدهد «ما اغفله عنک شیئاً» بر تقدیر انظر شیئاً و بدین تأویل و تقدیر معنی عبارت مذکور فهمیده میشود. در حالیکه نزد نحاة قبلی مانند معمائی شده بود<sup>(۲)</sup>. و همین ابهام و دشواری کتاب باعث گردیده که عده ای بشرح و تفسیر آن پردازند چنانکه قبلاً گفته شد.

شاید همین دشواری کتاب سیبویه موجب گردیده بود که مردم اندلس همیشه از نحویان خود می پرسیدند که آیا کتاب سیبویه را خوانده اند یا خیر؟ و اگر خوانده بودند آنها را بزرگ میداشتند و گرنه اعتباری برایشان قائل نبودند و گوئی ملاک اصلی و بالاترین درجات علمی و تحصیلی در آن روزگار خواندن کتاب سیبویه<sup>(۳)</sup> بود و لذا بی جهت نیست که گفته های سیبویه نزد مردم کوچه و بازار و عوام چنان مستدل مینمود که وقتی مردی در بصره بشخصی که ماهی فروش بود گفت: بکم هذه السمكة؟ گفت بدر همان پس آن مرد خندید و گفت (بدر همین) صحیح است پس آن شخص باتندی گفت وای بر تو ای آدم احمق من خودم از سیبویه شنیدم که میگفت «ثمنها درهمان»<sup>(۴)</sup>.

و نیز بخاطر عظمت سیبویه بعدها مردم بعضی از دانشمندانی را که متبحر

---

۱ - الکتاب ج ۱ ص ۱۳ .

۲ - مثال مذکور تحت عنوان (عذابا من الابتداء بضمرفیه ما بنی الابتداء) است .

۳ - بغية الوعاة ص ۳۱۲ و نزهة الالباء ص ۴۷ .

۴ - معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۱۵ .

در نحو بودند بسیویه ملقب میساختند، از جمله: محمد بن موسی بن عبد العزیز (۱)  
 الکندی النحوی الملقب بسیویه متوفای سال ۳۵۸ در مصر. و محمد بن عبد العزیز (۲)  
 الیتیم الاصفهانی النحوی معروف بسیویه، و علی بن عبد الله بن ابراهیم (۳) الکوفی  
 النحوی المغربي المروف بسیویه.

معاویه بن بکر العلیمی میگوید: من سیویه را دیدم که بحث و مناظره میکند در  
 نحو و در زبان اولکتی بود و چون کتابش را دیدم دانستم که قلمش رساتر از زبان  
 اوست. (۴)

اما راجع بسال تدوین کتاب استاد شوقی ضیف معتقد است (۵): که  
 مؤکداً بعد از وفات استادش خلیل کتاب را نوشته زیرا گاهی بعد از نام او جمله  
 «رحمه الله» را نیز اضافه میکند که بنا بر این بین سالهای ۱۷۰ (سال وفات خلیل بن  
 احمد) و ۱۸۰ (سال وفات خودش) بوده است و شاید هم قسمتی از آن را قبل از  
 وفات خلیل نوشته باشد.

سیویه در اواخر عمر کوتاه خود روی بعراق میرود و با هموطن ایرانی  
 کسانی نحوی که در دربار خلافت نفوذ فراوانی داشت بمناظره پرداخت که  
 بد استان زنبوریه معروف است (و شاید دیگر دوستان اعضاء جلسه بتفصیل جریان  
 آن را بحث نمایند) ولی باتوطئه خصمان و شهادت دروغین اعرابی چون:  
 ابو فقحس و ابودثار و ابو ثروان که عدم فصاحت از اسمشان پیداست روبرو  
 میشود و بادلی محزون و دردناک آهنگ زادگاهش فارس نمود و شاید شعری را  
 که میگویند بسیار زمزمه میکرد در همین زمان بوده:

۱ - بغية الوعاة ص ۶۷.

۲ - بغية الوعاة ص ۱۰۸.

۳ - بغية الوعاة ص ۳۹۹.

۴ - دائرة المعارف فرید وجدی ج ۵ ص ۳۴۵ و در کتاب مذکور: علمه ابلغ من لسانه ضبط  
 کرده و مناسبتر همان است که در سایر مأخذ آمده است: فقلمه ابلغ.

۵ - المدارس النحویه ص ۵۹.

اذا بل من داء به ظن انه نجاوبه الداء الذى هو قاتل (۱)

که از ناراحتی و درد درونیش حکایت دارد .

طبق اصح روایات (۲) که از ابن درید نقل شده است سیبویه در سال ۱۸۰ هجری قمری در شیراز بواسطه بیماری معده که ظاهراً همان زخم معده بوده است در قریه فارس بسن چهل و چند سالگی در گذشت چنانکه قفطی (۳) میگوید:  
واقام هناك الى ان مات غماً بالذوب .

دردم مرگش و قتیکه سرش در دامن برادرش بود و براو میگریست قطره اشکی بصورت سیبویه افتاد برای آخرین بار چشم باز کرد و دید برادرش براو میگرید گفت: (۴)

|                                                                   |                                   |
|-------------------------------------------------------------------|-----------------------------------|
| اخیین کنا فـرق الدهر بیننا                                        | الى الامد الاقصی ومن یأمن الدهر؟! |
| روی سنگ قبرش این اشعار را اصمعی از سلیمان بن یزید مدوی خوانده است |                                   |
| ذهب الاحبة بعد طول تزاور                                          | ونأى المزار فأسلموك وأقشعوا       |
| تـرکـوکـ او حش ماتکون بقفرة                                       | لم يؤنسوك ووحده لم يدفعوا         |
| وقضى القضاء فصرت صاحب صفرة                                        | عنك الاحبة اعرضوا وتصدعوا         |

۱ - دائرة المعارف فرید و جدی - ج ۵ - ص ۳۴۵ .

۲ - تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۹۶ .

۳ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۹ .

۴ - معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۱۷ و در بعضی روایات: و کنا جميعاً فرق الدهر بنينا ضبط است.

## گوشه‌ای از تاریخ نحو

قبل از هر چیز باید دانست که دانشمندان و ادباء بعد از گرد آوردن لغت و اشعار عرب به تنظیم و تدوین صرف و نحو همت گماشتند. در واقع علمای نحوی به علم لغت و ادب هم آگاهی کامل داشتند زیرا این سه علم دارای همبستگی کامل بود.

تحقیق درباره‌ی نحو و بحث و گفتگوی نحوی از عراق سرچشمه گرفت، همانگونه که تدوین لغت و فقه به معنای مخصوص خود ابتدا در عراق بوجود آمد و در حجاز و شهرهای دیگر مسائل علم لغت و نحو چون عراق مورد بررسی قرار نگرفته بود.

علت اینکه لغت و صرف و نحو ابتداء در عراق مورد بحث واقع شد اینست که ساکنان عراق بازماندگان ملت‌های قدیمی و متمدنی بودند که زبانشان با عربان یکی نبود و در حقیقت عراق سرزمینی عجمی بود و ساکنانش برای فرا گرفتن عربی به دانستن لغت و صرف و نحو احتیاج داشتند، علمای لغت و نحو هم بردو گونه بودند گروهی چون خلیل بن احمد در لغت و نحو به قیاس می‌پرداختند و گروهی چون اصمعی، از قیاس دوری می‌گزیدند.

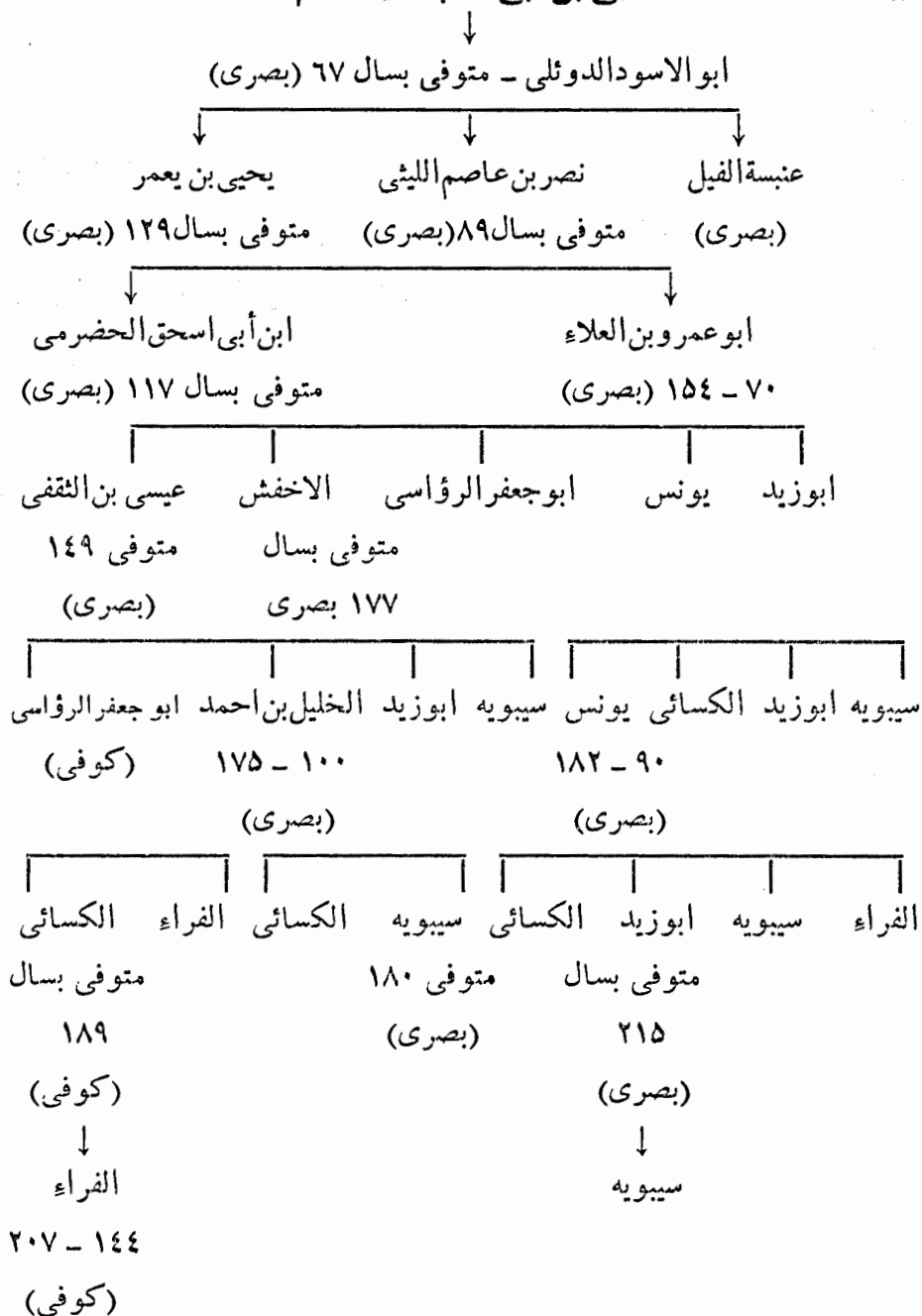
علمای قبل از خلیل بن احمد به قیاس رو آورده بودند و درباره‌ی ابن ابی اسحق حضری گفته‌اند: (کان شدید التجرید للقیاس)<sup>(۱)</sup> در حقیقت قیاسی که خلیل بن احمد

در آن ماهر ودانا بود نحورا بوجود آورد و علم لغت را از جهاتی چند توسعه داد.  
در سرزمین عراق هم فضل تقدم ابتداء برای بصریان و سپس کوفیان و بعد  
بغدادیان است .

بصره اولین شهری است که بتدوین نحو و لغت همت گماشت و قواعدی  
برای علم نحو اختراع کرد و بعد از صد سال کوفه هم مکتبی خاص تشکیل داده  
که بمقابله و نزاع بامکتب بصره پرداخت. ابن ندیم در الفهرست درباره اقدمیت  
بصریان گوید «قدمنا البصريين اولا لان علم العربية عنهم اخذ» .

جدول زیر پیشوائی بصره را در نحو بر کوفه بیان میکند :

«علی بن ابی طالب علیه السلام»



ناظهور ابوجعفر رؤاسی ، مدرسه بصره تنها مدرسه نحوی عراق بود و ابوجعفر اولین نفر از مکتب کوفه است که در علم نحویه تألیف همت گماشت و مکتب کوفه را تأسیس کرد و بعد از او کسائی و فراء مکتب کوفه را رونق بخشیدند.

## تاریخ نحو :

احمد امین در ضحی الاسلام گوید که :

«ابتدای تاریخ نحو دارای غموض و پوشیدگی است مثلاً ناگهان کتابی بزرگ و پیخته چون الکتاب رامی یابیم در حالیکه قبل از آن، کتابی را که هسته ای برای رسیدن الکتاب بدین پایه باشد نمی بینیم و بر طبق سنت طبیعی نشؤ و ارتقاء مبدئی مدون نمی یابیم که الکتاب را نتیجه ارتقاء آن مبداء بدانیم و مطالبی هم که در این باره ذکر کرده اند برای دریافت مبداء نحو کافی نیست .»

ولی بیشتر مورخین بر آنند که سیبویه در تدوین الکتاب ازدو کتاب جامع و اکمال عیسی بن عمر ثقفی متوفی بسال ۱۴۹ هـ . استفاده کرده است و این خود برای بوجود آمدن الکتاب مبدئی کافی است ، ضمناً احمد امین خواسته با این گونه مقدمه چینی راه خود را برای رد این عقیده که علی علیه السلام واضع علم نحو بوده است هموار کند و بگوید «گفته اند که ابوالاسود الدؤللی ، واضع نحو بوده و بعض دیگر وضع آنرا به علی بن ابی طالب نسبت میدهند و تمام این حرف ها خرافاتی است و طبیعت زمان علی و ابوالاسود از این تعاریف و تقاسیم فلسفی بدور بوده است . و دانشی که در رشته های گوناگون از این گونه بما رسیده دارای تعریف و تقسیم نیست . فقط تفسیر آیه ای یا جمع احادیثی نامرتب است و گمان می کنم که نسبت وضع نحویه علی بن ابی طالب از طرف شیعیانی باشد که می خواهند هر چیز را به علی نسبت دهند و شاهد هم در این مورد روایات متناقض فراوان است .»

از سخنان احمد امین تعصب مذهبی می بارد و برای بطلان گفته او ذکر اقوال مورخین بزرگی چون ابن ندیم در (الفهرست) و ابن قتیبه در (المعارف) و ابن حجر

در (الاصابه) وابن سلام جمعی در (طبقات الشعرا) کافی است.  
 ابن ندیم در (مقاله دوم در اخبار نحویان) از قول محمد بن اسحاق گوید  
 که: بسیاری از علماء عقیده دارند که نحو از ابوالاسود دؤلی فرا گرفته شده  
 و ابوالاسود نیز از امیرالمومنین علی صلوات الله علیه فرا گرفته است.  
 ابو جعفر بن رستم طبری گوید نحورا از این جهت نحو خوانند که چون علی  
 علیه السلام اصول آن را به ابوالاسود می آموخت، او اجازه خواست که چیزی  
 به نحو آن بسازد و از این رو آنرا نحو خواندند.

ابو عبیده گوید که ابوالاسود نحورا از علی بن ابی طالب فرا گرفت ولی  
 آنچه را آموخته بود به کسی نیاموخت تا اینکه (زیاد بن ابیه) به وی پیغام داد که  
 چیزی سازد تا راهنمای مردم در فهم قرآن شود. وی پذیرفت و از این کار  
 خودداری کرد تا وقتی شنید که شخصی قرآن را چنین می خواند ان الله بوری من-  
 المشرکین و رسوله (بکسر حرف لام در رسول)

باخود گفت گمان نداشتم کار مردم باینجا کشیده شود، از این رو نزد زیاد  
 رفت و گفت من حاضرم آنچه را که خواست تو است انجام دهم.

ابن قتیبه گوید «اول من وضع العربیة ابوالاسود» و ابن حجر گوید «اول-  
 من نقط المصحف و وضع العربیة ابوالاسود» و ابن سلام جمعی در طبقات الشعرا  
 گوید «وكان لاهل البصرة في العربیة قدمة بالنحو، وبلغات العرب والغریب  
 عنایة، و كان اول من اسس العربیة وفتح بابها، وانهج سبیلها، و وضع قیاسها،  
 ابا الاسود الدؤلی و كان رجل البصرة و كان علوی الراي . . . . و انما قال ذلك  
 حين اضطرب كلام العرب فغلبت السلیقة، فكان سراة الناس یلحنون، فوضع  
 باب الفاعل والمفعول والمضاف وحروف الجر والرفع والنصب والجرم»  
 ظاهر آ باید گفت که بعد از علی علیه السلام اولین گام را در وضع و تدوین نحو  
 ابوالاسود نهاده است و سپس کار او موجب برانگیختن بحث و تحقیق در باره  
 رفع و جر و تنوین گشته و بعد امثال نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر، مسائلی متفرق  
 در باب نحو بیان کرده اند.

در اینجالاتم است بدین موضوع اشاره شود که گروه دیگری را واضح نحو دانسته اند. ابن ندیم در الفهرست گوید «دیگران نصر بن عاصم دوئلی و بقولی لثی را پایه گذار نحو دانند و بخط ابو عبید الله بن مقله خواندم که، ثعلب گوید ابن لهیه از ابو نصر نقل نمود که عبد الرحمن بن هر مزاوول کسی است که پایه گذار عربیت بود.» ناگفته نماند که بعد از علی (علیه السلام) و ابو الاسود، موالی هم به تدوین و بحث های نحوی توجه داشتند و اینان گروهی پارسی باهندی و یاسریانی بودند.

### استعمال قیاس در نحو

اولین بار نحاة بصره در نحو به استعمال قیاس پرداختند و بدان مسائل نحوی را توسعه دادند. عبد الحمید حسن در کتاب القواعد النحویة در بیان قیاس گوید که انسان فطرة به پدیده ها و مناظر و ممیزات متشابه در جنبه های مختلف حسی و معنوی توجه دارد و از این موازنه ها به احکامی عمومی دست می یابد و در این کار از قوه فکر و موهبت منطقی که خدا بدو داده استفاده می کند و در خلال کار علل اشیاء را تحقیق می نماید تا به اسباب آنها پی برد و این اسباب را به نتایج آنها مربوط سازد و حال اندیشه و عقل انسانی در مسائل گوناگون چنین است که کلیات را از راه جزئیات دریابد. عربها در باره لغت و خصایص آن به قیاس می پرداخته اند و مدتی قبل از اینکه لغت را تدوین کنند بدین کار مشغول بودند و چون قوم عرب با عجم در آمیخت و عربان فصیح بادیه در شهرها مسکن گزیدند و در اکناف و اطراف دور از عربیت صافی و پاک شدند، علما ناچار گردیدند آنچه را که عرب خالص و قح با سلیقه یا حکایت از دیگری درک می کنند تدوین نمایند. از این رو قواعد نحوی را برای راه یابی آموزندگان و کسانی که عرب نبودند تدوین کردند تا زبان عربی که زبان قرآن و دین اسلام است حفظ شود و لغت صحیح بجا ماند.

استعمال قیاس و تعلیل در نحو از نحاة طبقة دوم شروع شد و اولین کسی که به قیاس نحوی پرداخت عبد الله الحضر می بود.

ترکیبهای لغوی در قیاس، راهنمای نحویان بود و آنان بحثهای خود را

ادامه دادند تا نحوراً بصورت قواعد و اصول و مسائل متشعب بوجود آورده‌اند. باید گفت که عنایت مسلمانان در صدر اسلام به تحقیق و بحث در دین و اصول آن و قرآن کریم و توجه به فهم قرآن و میراث منظوم و منثور عرب نحاة را در کارشان یاری نمود. گرچه اولین کسی که به قیاس نحوی پرداخت عبدالله الحضرمی است لیک گمان نمی‌رود که او مطالب زیاد و وسیعی از نحوی که در زمان سیویه معمول و شناخته بوده است می‌دانسته. گویند از یونس در باره اسحق سؤال شد و او چنین گفت «اگر در میان مردم امروز کسی چیزی جز دانش ابو اسحق داند، مورد نیشخند و مسخره واقع می‌شود.»

گام دوم در تدوین نحو جمع مسائل معروف نحوی در کتابی مخصوص بود گفته‌اند که عیسی بن عمر ثقفی متوفی بسال ۱۴۹ اولین کتاب را نوشت و دو کتاب تألیف کرد که یکی را جامع و دیگری را اکمال نامید. خلیل بن احمد در این باره چنین سروده :

|                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| ذهب النحو جميعاً كله | غير ما احدث عيسى بن عمر |
| ذاك اكمال وهذا جامع  | فهما للناس شمس و قمر    |

ابن انباری گوید که «این دو کتاب را ندیده‌ام و کسی را هم نمی‌شناسم که آن دو را دیده باشد» محمد بن یزید گفته است که «چند ورق از دو کتاب عیسی بن عمر را خواندم؛ چیزی چون اشاره به اصول نحوی بود.» و گفته محمد بن یزید دلالت بر تدوین این دو کتاب بصورت کوششی ابتدائی در جمع نحو است.

فقط کسانی که در تدوین نحو پیش از همه سهم دارند خلیل بن احمد و شاگردش سیویه می‌باشد. خلیل بن احمد صاحب اندیشه استوار و محکم بزرگترین عالم عصر خود بود و سالها بر علم نحو معتکف گشت و با روش نو به استنباط اصل و فرع نحو پرداخت.

بمال و ثروت اندک قناعت کرد و لذت فکری را بر هر لذتی ترجیح داد، اولین کتاب لغت را تدوین کرد که بنام (کتاب العین) معروف است و علم عروض

را اختراع نمود و دانش موسیقی عربی را بوجود آورد و انواع و اصناف نغمه‌ها را جمع کرد.

او کسی است که علم نحو را بدین گونه که اکنون می‌شناسیم مورد رسیدگی قرار داد.

ظاهراً او بلند پایه تر از این بود که فقط به تدوین کتب پردازد بلکه در علم مبتکر بود و علمی را بوجود می‌آورد و سپس آنرا به شاگردان خود می‌سپرد تا تدوین کنند. از اینرو می‌بینیم که فکر تدوین کتاب لغت را در سر می‌پروراند و آنرا به شاگردش لیث بن نصر می‌سپارد تا تکمیل کند.

زبیدی در مختصر کتاب العین گوید (فهو الذی بسط النحو و مد اطنا به و سبب علله ، و فقی معانیه ، وأوضح الحجاج فیه حتی بلغ اقصى حدوده . ثم لم یرض ان یؤلف فیه حرفاً او یوسم منه رسماً و اکتفی فی ذلک بما أوحی الی سبویه ذلک عنه و تقلده و ألف فیه الکتاب الذی أعجز من تقدم قبله ، كما امتنع علی من تأخر بعده)

ولی باید این نکته را هم در نظر داشت که سبویه در کتاب خود تنها به سخنان خلیل نپرداخته بلکه مقدار فراوانی از اقوال دانشمندان دیگر را هم ذکر کرده است.

مولا از یونس مطالب فراوانی نقل کرده تا بدانجا که بطور کلی ابوابی از اومی آورد و دو فصل از باب تصغیر را از یونس ذکر می‌کند و در این باره چنین می‌گوید «و جمیع ما ذکرک لک فی هذا الباب ما ذکره لک فی الباب الذی یلیه قول یونس» اقوال ابی عمر و بن العلاء را ذکر می‌کند و بین سخنان او و گفته‌های خلیل و یونس بمقایسه و موازنه می‌پردازد.

خلاصه اینکه ظاهراً سبویه در کتاب خود اقوال متفرق دانشمندان قبل از خود را جمع آورده و محبوب کرده است و شاهد های شعری را که علماء آورده‌اند و آنچه خود شنیده گرد آورده است و همه اینها بوسعت اطلاع او دلالت دارد، از اینرو در کتاب (الکتاب) ۱۰۵۰ بیت از اشعار عرب آمده که حدود ۱۰۰۰ بیت

را بگویند گانش نسبت داده و در آن مقدار فراوانی از سخنان و امثال عرب بکار رفته است.

سیبویه تنها جامع و گردآورنده نبوده بلکه در تعلیل و ترجیح و آوردن عبارات نیکو دارای شخصیتی قوی بوده است و چه بسا که استقراء های ناقص پیشینیان خود را کامل کرده و بابکار گرفتن سماع و قیاس در نحو مسائل جدید و تازه ای بدان افزوده است.

استاد لیمان در سخنرانیهای خود گوید «دانشمندان اروپائی درباره منشأ و اصل این علم مختلف القول می باشند، بعضی گویند که این علم از یونان به سرزمین عرب آمده و گروهی دیگر گویند که اینطور نیست و همانگونه که درخت بر سرزمین خود می روید علم نحو هم نزد عرب روئیده و رشد کرده است.»

احمد امین در ضحی الاسلام گوید مادر بیان این مسئله روشی متعادل پیش گرفته ایم و بر آنیم که عرب در ابتداء دانش نحو را بس وجود آورد و کتاب سیبویه هم چیزی جز مطالبی که او و گذشتگان او اختراع کرده اند نیست. ولی هنگامی که عرب فلسفه یونانی را از سریانیان در سرزمین عراق فرا گرفت مقداری از مسائل نحوی را هم از آنان آموخت و آن همان نحوی است که ارسطو فیلسوف یونانی نوشته است. و بعضی از تقاسیم نحوی با تقاسیم فلسفی که در کتب ارسطو آمده مطابقت میکنند.

سیبویه گوید «الكلم اسم وفعل وحرف جاء لمتمنی لیس باسم ولا فعل» و فلسفه یونان کلام را به اسم و کلمه (فعل) و ربط (ارتباط) و ربط (حرف) تقسیم کرده ولی اسم و فعل و حرفی که در نحو عربی است اصطلاحاتی عربی و خالص می باشد و ترجمه از یونانی نیست. و این موضوع را باید در نظر داشت که تأثیر یونان و سریان در عصر اول، در وضع نحو تأثیری ضعیف بوده است ولی هنگامیکه فلسفه یونان بزبان عربی ترجمه شد و ابتداء متکلمان و سپس فلاسفه بدان رو آوردند و منطق را شناختند نحو از این علوم متأثر گشت. تا بدانجا که مثلاً درباره

ابوالحسن رمانی که از سال ۲۹۶ تا ۳۸۴ هجری قمری میزیسته گویند که «در علم نحو ولغت و فقه و کلام و مذهب معتزله واقف بوده و سخنانش را با منطق می آمیخته تا بدانجا که ابوعلی فارسی درباره او گفته است «ان کان النحو ما یقولہ ابوالحسن الرمانی فلیس معنایه شیء و ان کان النحو ما نقولہ فلیس معه منه شیء» به هر حال نحو بصره به سیبویه و کتابش متوج گشت و در کوفه هم مکتبی بوجود آمد که ابو جعفر رؤاسی و شاگردان او کسائی و فراء در رأس آن مکتب قرار داشتند رؤاسی مکتب کوفه را بوجود آورد و کتابی در نحو نوشت که بدست مانر سیده و گفته اند که خلیل بدان آگاه گشت و از آن بهره گرفت، و از این زمان بود که مکتب کوفه بابصره به مناظره پرداخت.

ابتداء به آرامی بین رؤاسی در کوفه و خلیل در بصره اختلاف پیا شد، سپس این اختلاف بین کسائی در کوفه و سیبویه در بصره شدت گرفت و هر یک مکتبی آوردند که دارای طرفدارانی گردید، و آشکار است که این تعصب علمی بین دو مکتب بر پایه تعصب سیاسی که بین دوشهر کوفه و بصره بود بوجود آمد.

تألیف کتب نحو از طبقه دوم مدرسه بصره به بعد شروع شد و بتدریج بصورت شکل های متعدد و اسالیب گوناگون درآمد و اگر همه این مؤلفات در دست ما بود میدانستیم که پیشرفت تألیف نحوی را بوجهی دقیق بشناسیم. ولی مقداری زیاد از آن تألیف از بین رفته و اولین مؤلفات نحوی بیشتر از تألیفات دیگر دستخوش این نابودی شده است و اولین کتاب کامل در نحو کتاب سیبویه است و سپس کتاب «المفصل» اثر جارا لله زمخشری و در فاصله زمانی بین این دو تألیف که بیش از سه قرن است کتاب هائی در نحو نوشته شد و از آن جمله رساله ای از کسائی در اشتباه عامه و رساله (مذکر و مؤنث) از فراء و رساله (المقصود و الممدود) از ابن ولاد و اعراب سی سوره از ابن خالویه و (ملحه الاعراب) از حریری و (اصلاح المنطق) از ابن سکیت و (سر النحو) از ابی العباس ثعلب را باید نام برد.

البته این رسائل درباره قسمتی از علم نحو نوشته شده اند.

کتابهای دیگری هم برشته‌تحریر درآمدند که بحث‌های نحوی و صرفی به‌مراه مطالب دیگر ادبی در بعضی از فصول آنها آمده است و از آنجمله کتاب (الکامل) و (المقتضب) از مبرد و (الامالی) از زجاجی و (الحضائص) و (سرالصناعت) از ابن حبی و (کتاب الاصول) از ابن سراج و کتاب (الایضاح) و (التکمله) از ابوعلی فارسی را باید نام برد.

بعد از کتاب زمخشری کتب ابن حاجب قرار دارد و کتاب (کافیه) در نحو و (شافیه) در علم صرف است. شروح نیکوئی برای این دو کتاب نوشته شده که برواج و اهمیت آن افزوده است و از آن جمله شرح رضی و شرح نظام و شرح جامی را باید نام برد.

بعد از کتب ابن حاجب دو الفیه از ابن معطی و ابن مالک قرار دارند و شروحی رسا و جالب بر الفیه ابن مالک نوشته شد که تا زمان حال در مکاتب ادبی و علمی تدریس می‌شود و از آن جمله شرح جلال‌الدین سیوطی و شرح ابن عقیل و ابن هشام و اشمونی و شرح مشهور به شرح ابن ناظم (پسر ابن مالک) را می‌توان نام برد. بعد از الفیه کتاب‌های ابن هشام و سیوطی قرار دارند که با اسالیب گوناگون قوانین و قواعد کامل نحوی را با استدلال‌های قوی و ذکر اختلافات و حل و اظهار نظر نحاۃ در بردارند و مغنی اللیب اثر ابن هشام نزد ادباء و فضلاء «اشهر من نار علی‌علیهم» است. و پخته‌ترین و عالی‌ترین کتابی است که در نحو استدلالی برشته‌تحریر درآمده. البته بعد از مغنی اللیب کتاب‌های دیگری، در نحو و قواعد عربی تألیف گشته که ذکر همه آنها در این مقاله کوتاه نگنجد.

مراجع:

الفهرست - ابن ندیم

القواعد النحويه ومادتها وطريقها - عبد الحميد حسن

ضحى الاسلام - احمد امين جلد ۲

طبقات ابن سلام به نقل از ضحى الاسلام

مختصر كتاب العين - الزبيدى « « « « «

الكتاب - سيويه « « « « «

طبقات الادباء - ابن الانبارى « « « « «

معجم الادباء - ياقوت حموى « « « « «

بسمه تعالی

## از ابی الاسود تا سیبویه

یا

## سیری در پیدایش نحو و تطور آن تا عصر سیبویه

### مقدمه

در تاریخ تطور و پیشرفت صنعت نحو، کتابی دیده می‌شود. که نخستین کتابی است در نحو که بدست ما رسیده، و با اینکه از عمر پیدایش نحو بیش از يك قرن و نیم سپری نشده بود. این کتاب با پختگی و سازمان پیشرفته خود حس کنجکاو ما را برمی‌انگیزد. که نحو چه دوره‌ها و مراحل را پیموده و چه زمینه‌هایی در به ثمر رسیدن این کتاب مؤثر بوده است.

کتاب مورد نظر، «الکتاب» معروف سیبویه است. اصول و قواعدی که در آن دیده می‌شود نظام تکامل یافته‌ای را در صنعت نحو و دستور زبان عربی ارائه می‌دهد، این نظام و سیستم بازده مساعی و کوشش‌های يك فرد نیست، زیرا سیبویه نخستین بنیان‌گذار نحو نبوده و نیز وی در تکامل یافتن این فن بتنهائی نمیتوانسته چنین اوضاع اصولی و متقنی را بوجود آورده باشد.

در اینجا يك محقق و پژوهشگر این سؤال را مطرح می‌کند که چه کسی

بدراین صنعت را افشانده و میان نخستین بذری که کاشته و درخت گشن و باروری همچون «الکتاب سیبویه» که ثمره همان بذراست، چه کسانی دراین رهگذر آنرا سیراب و بارور ساختند، و با بذل مساعی و کوششهای مداوم خود زمینه‌ای را برای سیبویه آماده ساختند؟

برای پاسخ به چنین سؤالی ناگزیر باید مسائل زیر را بررسی کرد:

الف - نخستین واضع نحو کیست؟

ب - چه انگیزه‌ای موجب پیدایش نحو بوده است؟

ج - چه کسانی میان نخستین بنیان‌گذار نحو و سیبویه در فراهم آمدن زمینه «الکتاب» مؤثر بوده‌اند، و اساساً چه نظرهای تازه‌ای را برای پیشرفت نحوا ارائه داده‌اند؟

د - مشخصات ویژه الکتاب، و اهمیت کار سیبویه، و ابداعات او چیست؟

## الف - نخستین بنیان‌گذار نحو

چون شناخت نخستین واضع نحو و کیفیت کار او از نظر آشنائی و آگاهی به تطور و تکامل نحو، مسئله مهمی است لذا مادر این باره، کمی با تفصیل و گزارش بیشتری بحث را ادامه می‌دهیم، تا بدانیم اولین گامی که برداشته شد به چه کیفیت بوده و در چه حدی قرار داشته که سرانجام بصورت «الکتاب» عمق و گسترش یافته است.

دراینکه اولین طراح نحو چه کسی بوده است میان محققان و نویسندگان «طبقات» تقریباً اختلاف نظر وجود ندارد، بلکه همه مورخان متفقاً می‌گویند کسی که برای بار اول به مبادی و مقدمات این علم اشارت فرمود و رموز بنیادی آنرا بدست داد، امیر المؤمنین علی (ع) بوده، که ابی الاسود دؤلی (۶۹م) را به تأسیس قواعد نحوی راهبری کرد.<sup>(۱)</sup>

---

۱ - اگرچه برخی نصر بن عاصم لیثی (۸۹م) و یاعبدالرحمن بن هرمز (۱۱۷م) را نخستین واضع نجوم معرفی کرده‌اند، ولی همانها نیز ابی الاسود را اولین واضع نحو شناسانند (رک: القواعد النحویه ص ۷۷. طبقات النحویین ص ۲۰).

پس نخستین مؤسس نحو که رموز آنرا از علی (ع) فرا گرفته ، ابوالاسود دؤلی است ، و هرگاه قاعده و دستوری در زبان عربی وضع می کرد آنرا به علی (ع) عرضه و ارائه می نمود، و آن حضرت با افزودن و یا کاستن چیزی، آنرا تأیید می فرمود. و حتی نوشته اند که ابی الاسود کتابی<sup>(۱)</sup> در نحو نوشت که محتوای آنرا قواعدی تشکیل میداد، و آنرا بر علی (ع) قرائت کرد تا نقائص آنرا جبران کند. (۲)

علیهذا با توجه به شواهد تاریخی که ذیلا یاد می گردد می توان گفت نحو عربی و دستور زبان تازی را ابی الاسود بنیاد نهاده و حتی پیش از سال چهارم هجری علمی تدوین یافته و بالنسبه گسترده بوده است، منتها بطرز ساده و بسیطی که هر علم و فنی در آغاز پیدایش خود ناگزیر با بساطت خاصی توأم است . اسناد و مدارکی که ابی الاسود را نخستین واضع نحو معرفی می کند، و گواهی می نماید که او نیز با ارشاد و راهبری امیر المؤمنین علی (ع) دست به چنین کاری زد، بی اندازه صریح و نیز فراوان است لذا ما از برخی آنها یاد می کنیم:

محمد بن سلام جمحی (م ۲۳۲) در کتاب «طبقات الشعراء»

ابن قتیبه دینوری (م ۲۸۵ - یا ۲۷۶) در کتابهای «المعارف» و «الشعرو - الشعراء» که در کتاب اخیر راجع به ابی الاسود می نویسد : «لانه اول من عمل کتاباً فی النحو بعد علی بن ابیطالب ، و ولی البصرة لابن عباس ، و مات بها و قد اسن»<sup>(۳)</sup>

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد (م ۲۸۵) در کتاب «الکامل»  
 ابوالطیب عبدالواحد بن علی (م ۳۵۱) در کتاب «مراتب النحویین»  
 ابوسعید سیرافی (م ۳۶۸) مفسر معروف «الکتاب» سیبویه ، در کتاب «اخبار -

النیین»

۱ - شاید منظور از کتاب ، نبشته ای باشد نه کتاب معمولی و متعارف .

۲ - اول من وضع النحو (مقاله -) ص ۶۹ .

۳ - الشعرو الشعراء ص ۱۷۱ .

ابی بکر محمد بن حسن زبیدی (م ۳۷۹) در کتاب «طبقات النحویین واللغویین»  
محمد بن اسحق «ابن الندیم» (م ۳۸۵) در کتاب «الفهرست»  
دیگر محققان و مورخان نیز به نقل از همین کتب همین نکته را تأیید می کنند.<sup>(۱)</sup>

## ب - چه انگیزه‌ای موجب پیدایش نحو بود؟ است؟

در لسان حدیث از عربیت = نحو و فنون دیگر «و لزوم اهتمام به آن مطالبی  
دیده می شود : امیر المؤمنین علی (ع) فرمود : «الفقه للادیان، والطب للابدان  
والنحو للسان ، والنجوم لمعرفة الازمان»<sup>(۲)</sup>

مردی از پیغمبر اسلام پرسید کدامیک از معارف و علوم قرآنی دارای شرف  
و فضیلت بیشتری است ؟ رسول خدا در پاسخ فرمود : عربیت آن، و این جهت را  
در شعر جستجو کنید .<sup>(۳)</sup>

و نیز امام صادق (ع) گفت : «تعلموا العربية ، فانها كلام الله الذي يكلم به  
خلقه»<sup>(۴)</sup>

با توجه به امثال اینگونه روایات و نیز تاریخچه‌هایی که قریباً گزارش خواهد  
شد به یقین می توان گفت : راه و روشی که امیر المؤمنین علی (ع) برای تأسیس

۱- این نکته تاریخی مورد تأیید محققانی است که در زیر از آنها یاد می شود : قفطی در انباء -  
الرواة . ابو هلال عسکری در الاوائل ، ابن الانباری در نزهة الالباء ، کفعمی در مختصر  
نزهة الالباء ، ابن حجر در الاصابة ، ابو الفرج اصفهانی در الاغانی ، ابن شهر آشوب در المناقب ،  
یافعی در مرآت الجنان ، ازهری در تهذیب اللغة ، ابن منظور در لسان العرب ، ابن خلکان در  
وفیات الاعیان ، ابن فارس در فقه اللغة ، جلال الدین سیوطی در بغیة الوعاة والوسائل والمزهر  
والاشباه والنظائر ، و شیخ حسن بن ابوعلی طبرسی در تحفه الابرار و مکارم الاخلاق ، ابن ابی -  
جمهور احسانی در المجلی ، امام فخر رازی در مناقب الشافعی ، مصطفی صادق رافعی در تاریخ  
آداب العرب ، محدث قمی در سفینة البحار ، ابوعلی در منتهی المقال ، و بیش از صدها دانشمند  
و محقق دیگر این موضوع تاریخی را در کتابهای خود آورده و آنرا به عنوان یک قضیه مسلم  
تاریخی پذیرفته اند .

۲- سفینة البحار ج ۲ ص ۵۷۱ .

۳- مقدمتان فی علوم القرآن ص ۲۶۱ .

۴- سفینة البحار ج ۲ ص ۱۷۲

مبادی عربیت و دستور زبان تازی به ابی‌الاسود ارائه داد يك پدیدهٔ دفعی و رویداد ارتجالی و بدون علت و انگیزه نبوده است، بلکه مسبوق به عوامل و انگیزه‌هائی بوده که آن حضرت را متوجه فراهم آوردن زمینهٔ صنعت نحو ساخت. چون علی (ع) و ابی‌الاسود و دیگر صحابهٔ زبان‌شناس و فصحیح عرب با انحراف در سخن و تعابیر غلط گروهی از عرب و یا متعرب مواجه بودند، که بیم آن می‌رفت که زبان عربی دچار گرگونی ناهنجار و هرج و مرج گردد. روایات تاریخی که ذیلانگارش می‌یابدم مؤید و روشنگر مطالب فوق‌الذکر است:

برای طرح مخاصمه و دعوی، دو نفر حضور علی (ع) رفتند یکی از آن‌ها مدعی گشت که نزد دیگری مالی دارد، حضرت به مدعی علیه گفت: نظر تو چیست؟ آن مرد در پاسخ ورد مدعی مال گفت: «ماله عندی حق» او کلمهٔ «ماله» را بضم لام خواند که مفاد آن این است: مال مدعی در نزد من حق است و او درست می‌گوید، لذا امیرالمؤمنین فرمود: بنابراین باید آنرا به صاحب آن برگردانی، مدعی علیه بعرض رساند که هدف من از این جمله آن بود که وی مالی نزد من ندارد.<sup>(۱)</sup> امیرالمؤمنین متوجه شد که این مرد، در تعبیر خود دچار اشتباه گشته است، یعنی تعبیر درست این بود که بگوید: «ماله (بفتح لام) عندی حق» لذا فرمود: سوگند به پروردگار کعبه که زبان مردم دچار انحراف و تباهی گشته است. و به ابی‌الاسود که در آنجا حضور داشت فرمود: «انح للناس نحواً یعمدون علیه» = راه و روشی برای مردم نشان ده تا با اتکاء به آن سخن گویند» ابی‌الاسود گفت: چگونه و با چه زمینه‌ای آن راه و روش را ارائه دهم؟ حضرت فرمود بگو: «الكلمة كله اسم وفعل وحرف»<sup>(۲)</sup>، الاسم ما انبأ عن المسمى، والفعل ما أنبأ به،

---

۱ چون باچنان تعبیری غلط هدف خود را بیان کرد، لذا این توضیح را بعرض رساند.  
 ۲ - در برخی از روایات آمده است که علی (ع) به ابی‌الاسود فرمود: بنویس: الكلام كله لا يخرج عن اسم وفعل وحرف جاء لمعنى» و این جمله همان تعبیری است که سیبویه در آغاز «الكتاب» خود بکار برده است.

والحرف ما افاد معنی ، واعلم ان الاسماء ثلثة : ظاهر و مضمور و اسم لظاهر و لا مضمور<sup>(۱)</sup> ، وانما يتفاضل الناس فيما ليس بظاهر و لا مضمور<sup>(۲)</sup>

ذیل همین تاریخچه ، در برخی از روایات آمده است که امیرالمؤمنین علی (ع) به ابی الاسود فرمود: بهمین روش کار خود را ادامه داده و آنچه به خاطر تومی رسد بدان اضافه کن . ابی الاسود گوید: آنچه به خاطر من رسید و به نحو اضافه نمودم عبارت از «ان واخوات آن = حروف مشبه بالفعل» بوده استثنای «لکن» وقتی آنرا بر علی (ع) عرضه نمودم فرمود: چرا «لکن» را بدانها نیفزودی گفتم تصوری کردم که «لکن» از ملحقات «ان» نباشد . علی (ع) گفت: «لکن» نیز از همان است ، لذا من «لکن» را نیز بر آنها افزودم . و من هرگاه بابی برابر ابواب نحو می افزودم آنرا به علی (ع) ارائه میدادم تا آنجا که رمز ادامه کار در نحو را بدست گرفتم و آنچه لازم بنظر میرسید فراهم آوردم . علی (ع) به من فرمود : «ما احسن هذا النحو الذي نحوت» = «چه خوش روش و طریقه را پیش گرفته ای»<sup>(۳)</sup>

فتوحات اسلامی نیز موجب گشت که ملتهای غیر عرب با عربها در معاشرت بسر برند که احیاناً منجر به ازدواج مردی تازی زبان با همسری پارسی و یا به عکس می گردید . و نتیجه نسل جدیدی در میان عرب بوجود می آمد که زبان خود را از محیط خانواده ای که با دوزبان و لهجه سخن می گفتند فرا می گرفت . اینگونه معاشرتها و آمیزش با ملل بیگانه از عرب و داد و ستدی که در لغات و لهجه ها از آنها ناشی می شد منجر به انحراف زبان عربی از مسیر فطری و بومی خود می گشت . لذا از همان آغاز امر در صد دبر آمدند اصول و قواعدی وضع کنند تا نو مسلمانیان غیر عرب و نیز کودکان و نسل جدید دو رگه به طرق و روشهای تعبیر صحیح در

۱ - منظور از آن «اسم علم مبهم» می باشد .

۲ - اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۵ ، تأسیس الشيعة ص ۶۱ . نزهة الالباء ص ۴ و ۵ . نظیر چنین روایتی در اوائل کتاب «المصباح فی النحو» ابوالحسن سلامة بن عیاض شامی نحوی یاد شده است .

۳ - اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶ . تأسیس الشيعة ص ۵۵ ، که از روضة العابدین نقل دارد .

زبان عربی آشنائی پیدا کنند .

تاریخچه‌های فراوانی نیز همین موضوع را تأیید می‌کند که مابه ذکر یکی از آنها مبادرت می‌کنیم :

نوشته‌اند که دختر ابی‌الاسود شبی به آسمان می‌نگریست و به پدر گفت :  
«ما احسن السماء» (بضم نون) که در اینصورت معنای جمله آنست : چه چیز در آسمان نیکوتر و زیباتر است ؟ پدر در پاسخ گفت : «نجومها» . ستارگان آن ، دختر گفت : منظورم پرسش و سؤال نبود ، بلکه می‌خواستم بگویم آسمان زیباست . پدر گفت : در این صورت باید بگوئی «ما احسن السماء» (بفتح نون) و لبهای خود را در تلفظ نون احسن بگشائی [و آنرا بفتح بخوانی] .

بامدادان ابی‌الاسود نزد علی رفت و جریان امر را گزارش کرد . علی (ع) فرمود : من بیم آن دارم که زبان عربی با آمیزش تازیان باملل غیر تازی به تباهی گراید . لذا به ابی‌الاسود دستور داد که نحو را وضع نموده و اصول و قواعد آن را بنگارد . بهمین جهت ابو حرب بن ابی‌الاسود می‌گوید : نخستین بابی که پدرم در صناعت نحو گشود ، باب «تعجب» بوده است .<sup>(۱)</sup>

باید علاقه شدید بزرگان اسلام به تلاوت و قرائت صحیح قرآن را نیز یکی از انگیزه‌های تأسیس صناعت نحو دانست . باین معنی چون مردم قرآن را - به علت عدم آشنائی کافی بزبان عربی - درست نمی‌خواندند این موضوع در کنار سایر عوامل دیگر موجب گشت تا راه و روش قرائت صحیح قرآن به آنها ارائه گردد .

ابن ابی‌جمهور احسائی در کتاب «المجلی» خود آورده است : که نخستین واضع نحو ابی‌الاسود می‌باشد ، چون او دیده بود شخصی آیه «ان الله بیری من المشرکین ورسوله» را به کسر لام و نادرست می‌خواند . لذا گفته بود «نعوذ بالله

---

۱ - نظیر چنین تاریخچه‌ای را نیز زبیدی در کتاب خود در مورد «ما اشد الحر» آورده است ،  
رك: طبقات النحویین ص ۱۴ و نیز : اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶ .

من الخور بعد الكور» : (یعنی پناه می‌برم به خدا از نقصان ایمان پس از فزونی آن) سپس نزد علی (ع) رفت. علی (ع) بدو فرمود : «انج للناس ما يقومون به - السنههم» : (یعنی برای مردم روشی وضع کن تا زبانهای خویش را به راه صحیح خود استوار سازند) و سپس ابی الاسود را به کیفیت کار راهبری فرموده و گفت : «الكلام كله يدور على اسم وفعل وحرف» و نیز وجوه اعراب را بدینگونه یاد آوری فرمود : «الرفع للفاعل ، والنصب للمفعول ، والجور للمضاف اليه»<sup>(۱)</sup>

باری، آنچه ابی الاسود درباره نحوه می ساخت - چنانکه دیدیم - آنرا به امیر المؤمنین علی (ع) بمنظور اصلاح و تکمیل آن ارائه می داد، بهمین جهت است که ابی عبیده گوید : که ابی الاسود بهیچوجه از آن مقداری که درمورد نحوه ساخت واز علی (ع) آموخته بود تجاوز نکرد . یعنی پس از علی (ع) ابواب دیگری درنحو اضافه نکرد، تا آنکه زیاده بن سمیمه (زیاد بن ابیه) که والی بصره بود از ابی الاسود درخواست کرد که بمنظور اصلاح و تکمیل خط عربی قواعد و نشانه هائی وضع کند تا مردم بتوانند به آسانی قرآن را درست تلاوت کنند. ابی الاسود از دست زدن به چنین کاری خودداری می کرد . زیاد مردی را مأمور ساخت که سر راه ابی الاسود بنشیند و وقتی ابی الاسود بدو نزدیک می گردد با صدای بلند - به عمد - قرآن را غلط و نادرست بخواند. وقتی ابی الاسود از کنار این مرد می گذشت ، آیه «ان الله بربى من المشركين ورسوله»<sup>(۲)</sup> را بکسر لاف «رسوله» می خواند . این قرائت نادرست بر ابی الاسود گران آمد . لذا نزد زیاد بن ابیه باز گشت و گفت : من هم اکنون آماده ام درخواست تو را سرانجام دهم و کار اعراب گذاری قرآن را آغاز نمایم، کاتب و نویسنده ای برایم فراهم آور. زیاد سی کاتب برای ابی الاسود آماده ساخت و او از میان آنها یک نفر را - که از قبيله

---

۱ - نقل از تأسيس الشيعة ص ۵۷ . برای آگاهی بیشتر از موجبات تأسیس قواعد نحو و صرف در زبان عربی رجوع کنید به : طبقات النحویین ص ۱۴ تا ۱۶ . تأسيس الشيعة ص ۵۶ تا ۶۱ . ابوحیان النحوی ص ۲۶۱ و ۲۷۰ و کتب دیگر طبقات .  
۲ - سورة توبه آیه ۳ .

عبد القیس بود - انتخاب کرد و ابی الاسود بدو گفت قرآن را باز کن، و بارنگی متفاوت از رنگ متن قرآن نشانه گذاری کن: وقتی لبانم را برای تلفظ حرفی بالا بردم و گشودم نقطه ای روی آن (فتحه) و هرگاه پائین آوردم، نقطه ای در زیر آن (کسره) و بهنگامی که لبهایم را بستم، نقطه ای در میان آن (ضمه) و اگر شنیدی همراه این حرکات حرفی را با «غنه»<sup>(۱)</sup> ادا کردم دو نقطه روی آن بنگار (سکون)<sup>(۲)</sup> این تاریخچه کوتاه که اکثر محققان و مورخان آنرا نقل کرده اند نشان میدهد که نخست به علت شهرت ابی الاسود در آشنائی به قواعد نحوی و دستور زبان تازی مورد توجه بوده، و ثانیاً اینکه ابی الاسود نشانه گذاری قرآن را سالها پس از تأسیس قواعد نحوی آغاز کرده است.

**چه ابوابی را امیر المؤمنین علی (ع) و ابی الاسود در نحو بنیان گذاری کردند؟**  
چنانکه ملاحظه شد انگیزه تأسیس نحو از زمان پیامبر اسلام ریشه می گیرد و در زمان امیر المؤمنین علی (ع) بوسیله ابی الاسود به ثمر می رسد. و در زمان سیبویه آنگونه بارور می گردد که دارای سازمان و اصول علمی می شود.  
اکنون باید دید چه ابوابی در نحو در زمان ابی الاسود بنیاد گرفت؟ با توجه به روایات تاریخی ابواب نسبت زیادی در نحو در این زمان تأسیس شد که گاهی بموجب رویدادها و حوادث خاصی این ابواب بوجود می آمد و نامی و عنوان به خود می گرفت، گاهی نیز خود ابی الاسود بدون آنکه حادثه ای ایجاب کند دست بکار تأسیس ابواب و قواعدی در نحو می شد، که بی تردید با بساطت و سادگی خاصی توأم بوده است و مادر این زمان، قیاس و یا تعلیلی در نحو نمی بینیم. ترتیب تاریخی درباره موضوعات و یا ابوابی که در نحو در زمان ابی الاسود تأسیس شد یعنی

۱ - صدای آوازی که از کام بیرون آید.

۲ - البرهان ج ۱ ص ۲۵۰ و ۳۵۱. مناهل العرفان ج ۱ ص ۴۰۱. تاریخ القرآن ص ۸۸. اول من وضع النحو (مقاله -) ص ۷۲. القواعد النحویة ص ۷۸. برخی از محققان نوشته اند که ابی الاسود نقطه گذاری قرآن را به دستور عبد الملك بن مروان آغاز نمود (رک: الاقتان ج ۲ ص ۲۹۰ تأسیس الشیعة ص ۴۲).

بیان تسلسل این ابواب و اینکه اولین باب چه بوده و بترتیب آخرین باب نحو در زمان ابی الاسود چه موضوعی را تشکیل می‌داده است، کاری بس دشوار و پیچیده است. اما با توجه به قرائن تاریخی ابواب نحو بطور احتمالی بترتیب مذکور در زیر بنیاد گرفته‌اند :

تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف و تعریف آنها. <sup>(۱)</sup>

باب تعجب و استفهام <sup>(۲)</sup>، باب مضاف و حروف رفع و نصب و جر و جزم <sup>(۳)</sup>.  
تقسیم اسم به معرفه و نکره <sup>(۴)</sup>. رفع فاعل، نصب مفعول، جر مضاف الیه <sup>(۵)</sup>. حروف  
مشبهة بالفعل <sup>(۶)</sup>، باب عطف و نعت <sup>(۷)</sup>. حتی ابن الانباری گوید: ابی الاسود پس  
از اعراب گذاری قرآن، مختصری نیز در صناعت نحو تدوین کرده بود. <sup>(۸)</sup>

## دلایل مخالفان نظریه وضع نحو به وسیله ابی الاسود

گروهی از محققان نوخواه در صدد برآمدند که برخی از حقایق مسلم تاریخی را مورد تردید و یا انکار قرار دهند تا برای خود در تاریخ علم جائی باز کنند و خویش‌تن را بنمایانند. از جمله درباره وضع و تأسیس نحو بوسیله ابی الاسود نظریه‌های جدیدی ارائه داده‌اند تا این قضیه مسلم تاریخی را دچار تردید سازند.  
احمد امین تأسیس نحورا بوسیله ابی الاسود «حدیث خرافه» نامیده و می‌نویسد: طبیعت زمان علی (ع) و ابی الاسود یارای اینگونه تأسیسات علمی و

۱ - اکثر مدارك تاريخی از این باب یاد کرده‌اند (بنگرید به همه مصادری که در پا ورقی ص ۳۱ همین مقاله از آنها یاد شده است.)

۲ - اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶. تأسیس الشيعة ص ۶۱ و ۴۸.

۳ - طبقات النحویین ص ۱۳. طبقات الشعراء (نقل از اول من وضع النحو) (مقاله - ص ۶۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (نقل از تأسیس الشيعة ص ۵۴).

۴ - تأسیس الشيعة ص ۵۴.

۵ - روضة العارفین و محبوب القلوب. (نقل از تأسیس الشيعة ص ۵۹).

۶ - اطوار الثقافة ج ۲ ص ۳۶. تأسیس الشيعة ص ۶۱ و ۴۹.

۷ - القواعد النحویة ص ۷۹.

۸ - مختصر نزهة الالباء (نقل از تأسیس الشيعة ص ۶۱).

تقسیمات منطقی را نداشت. (۱)

بدنبال اودیگران نیز کار اورا تعقیب کردند: ابراهیم مصطفی «الکتاب» سیبویه را دستاویز خود ساخته و از آن به عنوان حربه و دلیلی برای انکار وضع نحو بوسیله ابی الاسود استفاده می کند. وی پس از یاد کردن فصوص کتب طبقاتی که همگی متفقاً نحورا ساخته ابی الاسود معرفی کرده اند، می نویسد:

« ۱ - باید نخستین کتب نحوی را که در دسترس ما است مورد بررسی قرار دهیم تا اولین عالم نحوی را که رأیی در صناعت نحو بدو منسوب است باز شناسیم، اولین کتب موجود در نحو «الکتاب» سیبویه می باشد و ما نام دانشمندانی که آراء نحوی بدانها منسوب است باتوجه به تعداد مواردی که از آنها یاد شده است بترتیب تاریخی در «الکتاب» سیبویه چنین می بینیم:

عبدالله بن ابی اسحق حضرمی (م ۱۰۷) شش بار.

عیسی بن عمر ثقفی (م ۱۵۰) هیجده بار.

ابو عمرو بن علاء (م ۱۵۴) سی و نه بار.

خلیل بن احمد (م ۱۶۰) سیصد و هفتاد و شش بار.

یونس بن حبیب (م ۱۸۳) صد و پنجاه و پنج بار.

بنابراین در «الکتاب» سیبویه، ماحتی برای یکبار نظر و رأیی در نحو که منسوب به ابی الاسود باشد نمی یابیم. و نیز نام عده ای از نحویین که در دو طبقه پس از ابی الاسود قرار دارند، در «الکتاب» دیده نمی شود یعنی ما از عبدالرحمن بن هرمز، نصر بن عاصم لیثی، یحیی بن یعمر، غنبة الفیل و میمون اقرن که در طبقه دوم نحا قرار دارند و نیز از ابن ابی عقرب و عبدالله بن اسحق که در طبقه سوم هستند رأی و نظری در «الکتاب» مشاهده نمی کنیم.

۲ - مادر همان کتب طبقات، که نخستین بنیان گذار نحورا عبارت از ابی - الاسود می داند می بینیم که ابی الاسود را نخستین کسی معرفی میکند که قرآن را

به وسیله نقطه، اعراب گذاری کرده است و این کار را ابی الاسود در زمان زیاد بن ابیه انجام داد، و شاگرد او نصر بن عاصم بدرخواست حجاج کار استاد خود ابی الاسود را با اعرام و نقطه گذاری حروف متشابه و همانند قرآن - مانند باء، تاء، ثاء، یاء، و ج ح خ و امثال آنها - تکمیل کرده و حروف همجاء را بصورت کنونی (الف بت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش...) مرتب ساخت و خلیل بن احمد با تأیید کار نصر بن عاصم نقطه های اعراب ابی الاسود را به حروف كوچك معمول امروز (علامات فتحه و كسره و ضمه و سکون) برای نشان دادن حرکات مختلف و سکون حروف، مبدل ساخت، و چون خلیل به زبان و خط یونانی آشنائی داشت، این ابتکار را از خط یونانی اقتباس کرد.

بنابر این قواعد نحو، موضوعی متفاوت از نقطه اعراب قرآن است، و نحو نخستین بار بوسیله عبدالله بن ابی اسحق حضرمی تأسیس شد. مؤید این نظر، ابن-سلام جمعی است که می نویسد: نخستین کسی که نحورا شکوفان ساخته و قیاس را گسترش داد عبدالله بن ابی اسحق است، اگرچه روایات از او در رسائل نحوی اندک و ناچیز می باشد.

ابراهیم مصطفی پس از بیان فوق می نویسد:

«از همجناس ما به اشتباه روات و نویسندگان کتب طبقات پی می بریم که اعراب گذاری ابی الاسود و اطلاع او از عربیت را با ابتکار قواعد عربی و نحو که بوسیله دیگران صورت گرفت درهم آمیختند، و تأسیس و بنیان گذاری نحورابد و نسبت دادند.

۳ - عامل دیگری که این اشتباه را تقویت می کرد آن بود که عده ای از نویسندگان نمیخواستند چیزی را به زیاد بن ابیه نسبت دهند بلکه خواهان آن بوده اند که همه چیز را به علی (ع) و پیروان او منسوب بدانند.»

### رد نظریه فوق

تردید نیست که امثال ابراهیم مصطفی و پیشگامان وی گرفتار نوعی بیماری

مخالف خوانی در مسائل تاریخی هستند، و چون هدف مادر این مقاله مبنی بر اختصار است در رد نظریه فوق‌الذکر بطور ایجاز می‌گوئیم:

اگرما در «الکتاب» سیویه نامی از ابی‌الاسود و یا دانشمندان قبل از ابن ابی‌اسحق نمی‌بینیم بهیچوجه نمیتواند دلیل بر آن باشد که آنان دارای هیچگونه سوابقی در وضع و تأسیس قواعد نحوی - حتی بصورتی که بعنوان بذری برای انتاج این صنعت تلقی گردد - نبوده‌اند، زیرا رد همه روایات تاریخی که همه مورخان روی آن صحه گذاشته‌اند کار آسانی نیست بلکه باید بامعیارها و ضوابط خاصی آنها را مورد تردید و انکار قرار داد.

علاوه بر این «الکتاب» اثری است علمی و آمیخته بامقیاسهای منطقی. و کار ابی‌الاسود و سایر دانشمندان پیش از ابن ابی‌اسحق در سطحی قرار نداشت که در «الکتاب» مورد استفاده قرار گیرد. و این نمیتواند دلیل آن باشد که ابی‌الاسود و دیگران در سطح ابتدائی و ابتکار بیست مسائل نحوی بی سابقه بوده‌اند. گذشته از آن عرضه کار آنان را باید در کتب قراآت یافت چون امثال ابی‌الاسود و یحیی بن یعمر و عبدالرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم و جز آنها از قراء بوده‌اند. ما از همه این دانشمندان آرائی در کتب قراآت می‌بینیم<sup>(۱)</sup>. و نیز از ابی‌الاسود مناقشه‌ای نحوی در یکی از ابیات شعری نقل شده است که صد درصد مشابه یکی از موارد شش‌گانه‌ای است که از ابن ابی‌اسحق در «الکتاب» دیده می‌شود.

آری عبدالله بن ابی‌اسحق نحو را شکوفان ساخت و مسائل آنرا باقیاس و تعلیل در آمیخت و از این جهت وی بر پیشینیان خود تفوق داشت نه آنکه پیش از وی دیگران در تأسیس و پیشبرد صنعت نحو دخالتی نداشته‌اند.

نقطه‌گذاری قرآن بوسیله ابی‌الاسود بمنظور نشان دادن اعراب قرآن، خود مؤید آن است که ابی‌الاسود در زمان زیاده‌ای به اوج شهرت خود در آشنائی به دستور زبان تازی رسیده بود. و نیز چنانکه قبلاً یادآور شدیم وی این

کار راپس از تأسیس قواعدی در نحو آغاز کرده بود.

صرف فقدان آثار کتبی از ابی الاسود و یا شاگردان وی، روایات نحوی را که در کتب طبقات از آنها یاد شده است بی ارزش نمی سازد. چه بسیار آثاری که در زمان خود، موجود بوده ولی با گذشت زمان از میان رفته و هم اکنون وجود ندارد. آنهمه کتبی که ابن الندیم در الفهرست خود یاد کرده آیا همه آنها موجود است؟ و آیا چون اکثر آنها مفقود الاثر شده اند باید روایات ابن الندیم را تضعیف کرد؟

قرآن در زمان پیغمبر روی سنگهای ظریف و پوست و جریده خرمای و استخوان شانه شتر و امثال آنها نوشته می شد. علی (ع) پس از رسول خدا قرآن را جمع آوری کرد. و در زمان ابی بکر صحیفه هائی از قرآن فراهم آمد. و نیز در عصر عثمان قرآن بطور کامل، جمع و تدوین گردید و مصحف امام و سرمشق تمام قرآنها بوجود آمد، ولی هیچیک از این آثار هم اکنون موجود نیست، و چون موجود نیست آیا ما باید در روایات مربوط به جمع قرآن، تردید و یا انکار کنیم؟! و یا بگوئیم قرآن در اعصار بعدی فراهم آمد؟!!

باری، در فهرست ابن الندیم مابه مطلبی می رسیم که وجود سند کتبی را درباره ابی الاسود و ابتکار او را در نحو، تأیید می نماید.

ابن الندیم می نویسد: در مدینه «الحديث» بامردی بنام محمد بن الحسن معروف به «ابن بعره» برخوردیم که به جمع آوری کتب می پرداخت، و دارای گنجینه بی نظیری از کتب بود که من مانند آنرا ندیده بودم. کتابهای بزبان عربی در نحو و لغت و ادب و کتابهای قدیمی بود که من مانند آنرا نزد کسی ندیدم. من بارها نزد او رفته و با او همدم و مأنوس بودم و او نفرتی داشت از اینکه گنجینه خود را بکسی نشان دهد..... و چیزهای میان آنها دیده می شد که دلالت داشت بر اینکه نحو از ابی الاسود است و آن، چهار ورقی بود که گویا ورقش چینی و بر آن نوشته بود. «در اینجا کلامی است در فاعل و مفعول از ابی الاسود رحمه الله. و در زیر این نوشته به خطی قدیم دیده می شد: این است خط علان نحوی، و در زیر آن داشت: این است خط نصر بن شميل (بضم شین و فتح میم) «پس از وفات

این شخص، آن کتابدان و هر چه در آن بود ناپدید گردیده و خبری از آن بدست نیامد و من با جستجوی فراوانی که از آن نمودم، جز همان قرآن، نه چیزی از آن دیدم و نه چیزی از آن شنیدم. (۱)

و نیز یاقوت در شرح احوال ابراهیم بن عقیل نحوی پدر اسحق قرشی معروف به «ابن مکنبری» می نویسد: ابن عساکر گفته است که ابواسحق یاد کرده: نزدوی تعلیقه ایی الاسود وجود داشت، تعلیقه ای که علی بن ابیطالب (ع) بر او املاء کرد. ابی اسحق بارها به یاران خود - بخصوص اصحاب حدیث - وعده می داد ولی وفا نمی کرد، تا بالاخره بعضی از شاگردان وی آنرا نوشتند. این تعلیقه درامالی ابوالقاسم زجاجی ده سطر مکتوب می باشد. (۲)

باتوجه به مطالب گذشته این نتیجه بدست می آید که بطور قطع و مسلم، نحو پیش از ابن اسحق وضع شده و ابی الاسود آن را با اشاره علی (ع) بنیان گذاری کرد، و پس از ابی الاسود راه تکامل و گسترش را پیش گرفت و بتدریج دارای نظم و سازمان منطقی گشت.

## آیا معارف و فرهنگهای بیگانه در پیدایش نحو مؤثر بوده است؟

برخی از محققان متأخر معتقدند که ابتکار نحو عربی بوسیله خود مسلمین و عرب صورت نگرفت، بلکه عوامل بیگانه از عرب و اسلام در پیدایش آن مؤثر بوده است، چرا که آثار منطقی و فلسفی یونان در نحو و دستور زبان عربی دیده می شود، و ما بخصوص در «الکتاب» سیبویه این سیستم رامی بینیم و می گویند این آثار از راه مستقیم وارد زبان عربی نشده است، بلکه بوسیله دانشمندان زبان -

---

۱ - الفهرست ص ۷۱ و ۷۲ (ترجمه فارسی).

۲ - معجم الادباء (نقل از: حول اول من وضع النحو «مقاله» - ص ۱۳۸)

شناس سریانی که پیوند استواری با عربها داشتند در این زبان راه یافته است.<sup>(۱)</sup> ولی این سؤال پیش می‌آید که آیا پایه‌گذاران نحو عربی امثال ابی‌الاسود ونحات پیش از خلیل با آثار یونانی آشنائی داشته‌اند یا نه؟ پاسخ این سؤال بسیار روشن است چون می‌دانیم آنانکه پایه‌گذاری و ابتکار نحو بد آنها منسوب است، چه بطور مستقیم و چه بطور غیرمستقیم به زبان یونانی آشنائی نداشتند، و ابتکار نحو حتی در دوره پختگی و پیشرفت آن در عصری قرار دارد که عربها به فرهنگ و تمدن یونان و فلسفه و منطق آنها آشنائی نداشتند. و علم نحو در محیط عربی و با مایه‌ای صد در صد اسلامی میان آنها پدید آمد و راه پیشرفت خود را بدون استمداد از فرهنگ بیگانه‌ای پیش گرفت.

اگرچه میان دستور زبان تازی از یکسو، و دستو زبانه‌های یونانی و سریانی و عبری و فارسی از سوی دیگر وجوه اشتراك و مشابهاتی دیده می‌شود، ولی وجوه افتراق و اختلاف میان آنها نیز بسیار زیاد و جالب توجه می‌باشد.<sup>(۲)</sup> وجود چنین مشابهات میان زبان عربی و قواعد سایر زبانها نمی‌تواند نشانه آن باشد که دستور زبان تازی از قواعد نحوی دیگر زبانها اقتباس شده باشد زیرا عرب در آغاز اسلام هنوز هیچگونه پیوندی با فرهنگهای بیگانه برقرار نکرده بود، و بد آنها نیز آشنائی نداشت.

ناگفته نماند که ایرانیان در پیشبرد و گسترش صناعت نحو سهم بسزائی داشتند و دانشمندان مبرز و سرشناس در این فن، پارسی‌زبانانی بوده‌اند که اهتمام قابل ملاحظه‌ای در سازمان دادن مسائل نحو داشته و طرحهای جالبی را بکار بردند.

---

۱ - تأثیر دانشمندان سریانی در پایه‌گذاری صرف و نحو عربی ص ۶۹. از استاد دانشمند جناب آقای دکتر محمدی که مرا به این مأخذ رهنمون ساختند بسیار سپاسگزارم.

۲ - برای آگاهی لازم درباره وجود اشتراك و افتراق زبان و قواعد عربی و سایر زبانهای بیگانه، رجوع کنید: القواعد النحویه ص ۲۴۸ تا ۲۵۷. و نیز مقاله انیس فریجه «تأثیر دانشمندان سریانی در پایه‌گذاری صرف و نحو عربی» در مجله الدراسات سال دوم شماره ۱ ص ۶۹ تا ۹۵.

نحو در آغاز امر مانند سایر فنون و علوم دیگر در صدر اسلام آنچنان که شاید و باید جنبه علمی و منطقی بخود نگرفته بود، و همانگونه که ابن خلدون می نویسد: «عرب در این زمان امر تعلیم و تألیف و تدوین را بدرستی نمی شناخت، و احساس نیازی هم بدانها نمی کرد ولی در زمان صحابه و تابعین نهضت و جنبشی در امر علوم پدید آمد و بتدریج پس از آشنائی به علم و فلسفه یونان، علوم اسلامی رنگ تازه و نوینی بخود گرفت.»

«ایرانیان که همواره جويا و متبع، و در ابتکار و سازندگی پیشتاز بودند، در لغت و زبان عربی دگرگوئیهای پدید آوردند که آنرا در مسیر گسترش و پیشرفت در آوردند. بخصوص که زبان عربی زبان میهنی آنها نبود و در صدد بودند این زبان را بدرستی بشناسند»

ابن خلدون می گوید: حاملان علوم و دانشوران اسلامی، غالباً عجمها و بویژه فارسی ها بوده اند زیرا خداوند گار نحو امثال سیبویه، ابوعلی فارسی، زجاج و جز آنها، عجمها و ایرانیان بوده اند.<sup>(۱)</sup>

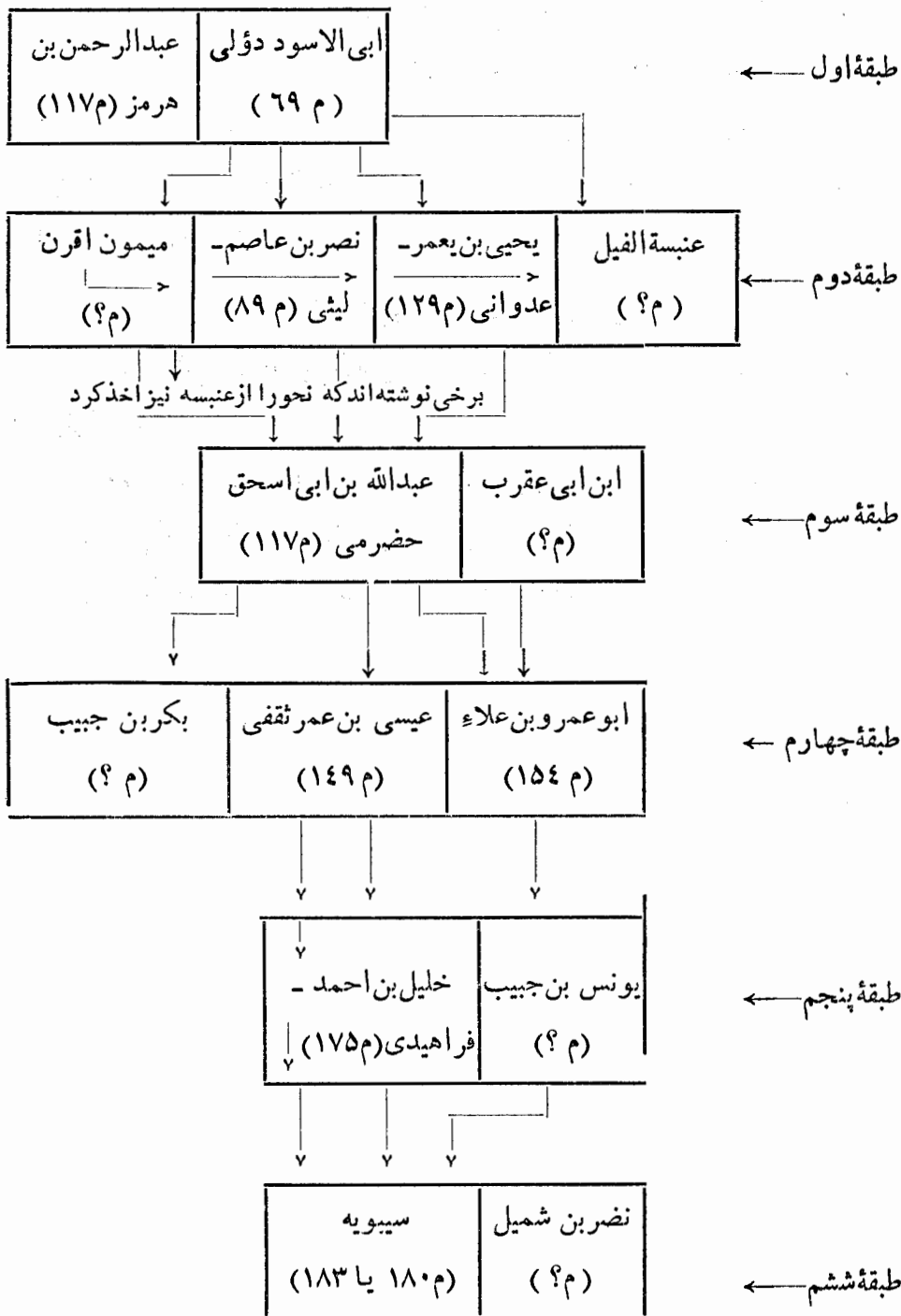
پس از آگاهی از مطالب فوق ما به این نتیجه میرسیم: که نحو و صرف عربی بامایه های اصیل عربی زاده شد و پدید آمد و تا مدت ها پیش از خلیل و سیبویه با مواد عربی و از محیط ویژه تازی تغذیه شد و پرورش یافت، و بتدریج پس از آشنائی عرب به فرهنگها و معارف اقوام دیگر، علم نحو در میان مسلمین بانوعی تعلیل و قیاس که همراه با ضوابط منطقی و فلسفی بود آمیخته شد. بطوری که می توان گفت که نحو عربی در اصول و اقسام و ابواب و بسیاری از خصوصیات خود، پرورش یافته محیط عربی و اسلامی است و هیچ عواملی دیگر در آن مؤثر نبوده است. و جنبه های منطقی که بعدها در نحو پدید آمد - که شامل علل و تعاریف می باشد - تحت تأثیر معارف بیگانه، خودنمایی کرد که معارف و فرهنگ عربی باروش علمی و فلسفی توجیه گردید. و بعبارت دیگر: علم نحو در پیدایش خود

ویژگی خود را از نظر عربیت حفظ کرده بود، که بعدها مغزهای متفکری که با نظام علمی و منطقی معارف بیگانه تقویت می شد این صناعت را به سرحد تکامل خود رساند. ولی در آغاز امر پیدایش خود و نیز در دوره های آغاز پیشرفت خود ویژگی عربی آن محفوظ بوده است. و تحت تأثیر هیچ فرهنگ و سازمان بیگانه ای قرار نداشته است.

## نحو پس از ابی الاسود

چه کسانی پس از ابی الاسود برای فراهم آمدن «الکتاب» بوسیله سیبویه مؤثر بوده اند؟

اگر بخواهیم سلسه شیوخ و اساتید نحو را از ابی الاسود تا سیبویه بترتیب نشان دهیم که هر يك از آنها نحو را به دیگری و یا دیگران آموختند، قائمه زیر بطور اجمال می تواند دورنمایی از آنها را به ما ارائه دهد:



این قائمه و طبقه بندی نحویین بر حسب آنچه در طبقات النحویین زبیدی دیده می شود تنظیم شده و ضمناً با نشانه های «-» تسلسل اساتید نحو در آن مشخص گردیده است با این تفاوت که آنچه با خط عمودی مشخص گردیده سلسله ای هستند که طولا از ابی الاسود به سیبویه منتهی میگردند . ناگفته نماند که در این قائمه، نام مشاهیر دانشمندان نحو و عده ای از آنها آمده والا دانشمندان دیگری نیز در طول و عرض این طبقات قرار دارند که مانامی از آنها بمیان نیاوردیم. اینک برای توضیح بیشتر هر يك از دانشمندانی که در این قائمه از آنها یاد شده مورد مطالعه قرار میدهم :

### طبقه اول :

**ابی الاسود دؤلی** - ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل بن یعمر (م ۶۹) که از پیروان و یاران خاص علی (ع) بوده است، گزارش کارهای وی در صناعت نحو پیش از این گذشت. (۱)

**عبدالرحمن بن هرمز** (م ۱۱۷) - زبیدی در کتاب خود ضمن ترجمه احوال نحویین طبقه اول، از او یاد کرده، و طبق روایتی، وی رانخستین واضع عربیت معرفی می کند، و می نویسد: که او عالم ترین مردم به نحو و انساب قریش بوده است، و گویند وی نحو را در زمان هشام تأسیس کرد. (۲)

### طبقه دوم :

**عنبنه القیل** (م ؟) - عنبنه بن معدان مولی مهر، معروف به «قیل» (۳) که نحو را از ابی الاسود آموخت. (۴)

**یحیی بن یثمر عدوانی شیعی** (م ۱۲۹) - وی یکی از قراء بصره بوده، و نحو

- ۱ - ترجمه احوال او را بنگرید از: طبقات النحویین ص ۱۳-۱۹، تأسیس الشیعة ص ۴۰-۶۱
- ۲ - طبقات النحویین ص ۱۹ و ۲۰.
- ۳ - برای آگاهی از وجه تسمیه او به «قیل» رجوع شود به پاورقی طبقات النحویین ص ۲۴.
- ۴ - همان مرجع و صفحه .

را از ابی الاسود اخذ کرد. و به نحو ولغت عرب آشنائی کافی داشت. و عبد الله بن عباس را نیز درك کرد.<sup>(۱)</sup>

گویند: وی نخستین کسی بوده که کار اعجام و نقطه گذاری حروف متشابه قرآن را آغاز کرده، و نصر بن عاصم لیثی آنرا تکمیل نمود. خالد خدائ گوید: ابن سیرین، مصحف و قرآنی در اختیار داشت که بوسیله یحیی بن یعمر نقطه گذاری شده بود.<sup>(۲)</sup> ابن عطیه می نویسد: حجاج بهنگام فرمانداری بصره به حسن و یحیی بن یعمر دستور داد تا قرآن را نقطه گذاری کنند.<sup>(۳)</sup>

یحیی در سخنان خود غالباً واژه های غریب و پیچیده بکار می برد، و آشنائی گسترده ای به لغات غریب داشت. ابن درید می گوید: یحیی بن یعمر کنیزی خراسانی و درشت اندام خریداری کرد، یاران از وی راجع به آن کنیز سؤال کردند، در پاسخ گفت: «نعم المطیخة»<sup>(۴)</sup>

مردی با همسر خود ستیز داشت یحیی بن یعمر به وی گفت: «أَنْ سَأَلْتُكَ ثَمَنَ شُكْرَهَا وَشُبْرَكَ انْشَأَتْ تَطْلُهَا وَتَضِلُّهَا؟»<sup>(۵)</sup>

نصر بن عاصم لیثی (۸۹م) از شاگردان ابی الاسود بود، و نیز گویند نحورا

از یحیی بن یعمر نیز آموخت. وی چنانکه گذشت بمنظور تکمیل رسم الخط قرآن با همکاری یحیی، حروف متشابه قرآن را نقطه گذاری کرد و این کار پس از اعراب گذاری قرآن بوسیله ابی الاسود، در زمان حجاج صورت گرفت.<sup>(۶)</sup>  
خالد خدائ گوید: از نصر بن عاصم سؤال کردم که آیه «قُولْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ،

۱ - تأسیس الشيعة ص ۶۶.

۲ - طبقات النحويين ص ۲۳. وفيات الاعيان ج ۱ ص ۲۲۷. البرهان ج ۱ ص ۲۵۰.

۳ - مقدمتان ص ۲۷۶.

۴ - طبقات النحويين ص ۲۳. معنای جمله: ازدواج و زناشوئی خوبی بود.

۵ - طبقات النحويين ص ۲۳. البيان والتبيين ج ۱ ص ۳۷۸. معنای جمله: آیا اینکه او از تو درخواست مزد استمتاع می نماید میخواهی حق او را ضایع و کم کنی؟

۶ - طبقات النحويين ص ۲۱. وفيات الاعيان ج ۱ ص ۱۲۵. تاريخ الادب: خفي ناضيف يازجي ص ۷۱.

الله الصمد» را چگونه قرائت می کنی؟، دیدم تنوین «احد» را حذف کرده است، بدو گفتم: عروة بن زبیر آنرا باتنوین میخواند؟ عاصم گفت او بدمیخواند. من به عبدالله بن ابی اسحق طرزخواندن نصر بن عاصم را اطلاع دادم، نصر تاهنگام مرگ نیز آیه را همینگونه قرائت می کرد.<sup>(۱)</sup>

میمون اقرن (م؟) - که از ابی الاسود نحو را آموخت، و برخی گفته اند آنرا از عنبه نیز اخذ کرد.<sup>(۲)</sup>

### طبقه سوم:

ابن ابی عقرب (م؟) - شعبه می گوید: ما با ابن ابی عقرب شد و آمد داشتیم، من از وی راجع به فقه سؤال می کردم و ابو عمرو بن علاء درباره عربیت و نحو از او می پرسید. سپس برمی خاستیم و از مجلس بیرون می آمدیم در حالیکه نه من و نه عمرو چیزی از سخنان ویرا بخاطر داشتیم.<sup>(۳)</sup>

عبدالله بن ابی اسحق حضرمی (م ۱۱۷) که نحو را از یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم و نیز از میمون اقرن آموخت.<sup>(۴)</sup> که گویند: برای نخستین بار نحو را کاویده و قیاس و تعلیل را در آن راه داد.<sup>(۵)</sup>

ابن سلام گوید: از پدرم شنیدم که از یونس راجع به ابن ابی اسحق و مقام علمی وی سؤال می کرد، یونس در پاسخ گفت: او دریائی بوده [یعنی در عصر خود به ذروه اعلای دانش رسیده بود] سپس پرسید: دانش او نسبت به دانش عصر ما چگونه بوده است؟ گفت اگر مردی همزمان با ما چیز دانش و معارف او چیز دیگری نداند، حقیر و مورد استهزاء خواهد بود و اگر کسی در روزگار ما ذهن

۱ - طبقات النحویین ص ۲۱.

۲ - طبقات النحویین ص ۲۴.

۳ - همان مرجع ص ۲۵.

۴ - پاورقی القواعد النحویة ص ۷۹.

۵ - طبقات الشعراء: ابن سلام (نقل از اول وضع النحو (مقاله -) ص ۷۳) طبقات النحویین ص ۲۵. ضحی الاسلام ص ۲۸۹.

وهوش ورأی ونظری صائب، چون اوداشته باشد، عالمترین مردم زمان ماخواهد بود. سپس از یونس سؤال کرد: آیا از ابن ابی اسحق چیز [تازه ای] شنیدی؟ گفت آری، چون از او پرسیدم آیا کسی میتواند بجای «السویق» بگوید: «الصویق»؟ گفت آری. عمرو بن تمیم چنین میگوید: بر تو لازم است بایی از نحو را بدست آوری که مطرد و قابل قیاس باشد. (۱)

وی معروف به قرائت های ویژه ای در قرآن بوده و برخی آیات را برخلاف مشهور میخواند.

کلمه «نکذب» و «نکون» را در آیه «یالیتنا فرد ولا نکذب بآیات ربنا ونکون من المؤمنین» (۲) را به نصب میخواند، و نیز «الزانیة والزانی» (۳) و «السارق و- السارقة» (۴) را به نصب آنها قرائت می کرد. (۵).

و نیز همو است که آیه «ان البقر تشابه علینا» (۶) را میخواند: «ان البقرة تشابهت علینا» یعنی بجای «البقر» البقرة، و شین تشابه را به تشدید قرائت می کرد و نیز تاء تأنیث بدان الحاق کرده بود. (۷)

اگرچه گروهی از قراء چنین قرائتهائی را مورد انتقاد قرار دادند و آنها را از قرائات شاذه وضعیف معرفی کرده اند، ولی ابو حیان نحوی قرائت اخیر را طبق قواعد نحوی توجیه کرده است. (۸)

طبقة چهارم:

ابو عمرو بن علاء بصری (م ۱۵۴) - گویند نحو را از ابن ابی اسحق اخذ

۱ - طبقات النحویین ص ۲۶.

۲ - سورة انعام آیه ۲۷.

۳ - سورة توبه، آیه ۲۴.

۴ - سورة مائده، آیه ۵.

۵ - طبقات النحویین ص ۲۷. و نیز بنگرید به: شواذ القراءات: ابن خالویه ص ۳۲.

۶ - سورة بقره، آیه ۷۰.

۷ - اینگونه قرائت را قرائت شاذه می نامند.

۸ - البحر المحيط ج ۱ ص ۲۵۴.

کرده ، و از وی در لغت و کلام عرب احاطه بیشتری داشت .<sup>(۱)</sup> او از قراء سبعه و شیعی بود ولی در میان اهل سنت تقیه می کرد.<sup>(۲)</sup>

اصمعی گوید: مدت ده سال همواره ملازم محضر ابو عمرو بودم، و ندیدم که در مسائل ادبی به اشعار اسلامی استشهاد و احتجاج کرده باشد، و کلیه روایات او از عربهایی بود که دوره جاهلیت را درک کرده بودند.<sup>(۳)</sup>

و نیز همو گوید : از خلیل احمد راجع به این شعر سؤال کردم:

حتى تتحاجزن عن الذواد      تحاجز الی ولیم تکادی

که چرا شاعر بجای «لم تکادی» لم نکد، نگفته است؟ اصمعی گفت خلیل روزی تمام دور خود می گشت. [و پاسخ نمی داد] نزد ابو عمرو رفتم، وی با کنار زبان خود [مسئله را حل کرد] و گفت: «ولم تکادی ايتها الابل»<sup>(۴)</sup> ابو عمرو علاقه شدیدی به ضبط واژه ها داشت ، و درباره ریشه لغات نیز به جستجو می پرداخت و هر گاه به شناخت ضبط لغت و یاریشه واژه ها دست می یافت، سخت خوشحال و مسرور می گردید .

روزی از وی سؤال کردند که کلمه «خیل» از چه ریشه ای اشتقاق یافته است. ابو عمرو نتوانست جواب آنرا بگوید تا آنکه مردی بیابانی و بادیه نشین در حالی که محرم بود از کنار آنها می گذشت. آن مرد خواست مطلب را با آن اعرابی در میان گذارد که ابو عمرو پیشدستی کرد و گفت: من سؤال می کنم چون زبان او را بهتر از تو می فهمم. از اعرابی سؤال کرد. در پاسخ گفت: «اشتقاق الاسم - من المسمى» نام از صاحب نام مشتق است. حاضران نفهمیدند که منظور اعرابی چه بوده، لذا از ابی عمرو پرسیدند او را چه منظوری بوده؟ ابو عمرو گفت: منظور او این است که خیل از خیلاء = عجب و تکبر «مشتق گردیده است» الاتواها تمشی -

۱ - طبقات النحویین ص ۲۸ .

۲ - تأسیس الشیعه ص ۳۴۶ .

۳ - هامش : القواعد النحویه ص ۸۰ .

۴ - طبقات النحویین ص ۳۲ .

العرضة خيلاء وتكبيرا<sup>(۱)</sup>: آیا نمی بینی آنرا که مانند شتر ماده با نشاط گام بر میدارد؟

حجاج بن یوسف او را تهدید کرده بود لذا در اختفاء بسر می برد، روزی بمنظور اینکه ردپا را گم کند میخواست از جایی به جای دیگری منتقل گردد، در این اثنا شنید کسی این شعر را میخواند:

ربما تكره النفوس من الامر له فرجة كحل العقال<sup>(۲)</sup>

در این اثناء نیز بگوشش رسید که پیرزنی میگوید: حجاج مرده است. ابو عمرو [خود را در برابر دو مژده یافت: یکی اطلاع بر ضبط کلمه «فرجه» و دیگری مرگ حجاج] لذا گفت نمیدانم آیا به گفتار خواننده شعر خوشحال گردم [که بمن فهماند کلمه «فرجه» بفتح جیم است] و یا به گفتار پیره زن که مرگ حجاج را اعلام کرد.<sup>(۳)</sup>

عیسی بن عمرو ثقفی (م ۱۴۹) - که پنج یاشش سال پیش از ابو عمرو ازدنیا رفت، نحورا از ابن ابی اسحق اخذ کرد، وی حتی از عربهای جاهلی و شعراء و فصحاء معروف انتقاد می کرد، فی المثل می گفت: نابغه، در شعر زیر - چون «ناقع» را بر رفع خوانده است - دچار اشتباه گردیده بود:

فبت كآني ساور تني ضئيلة من الرقش في انيابها السم ناقع<sup>(۴)</sup>

---

۱ - همان مرجع ص ۲۹.

۲ - شعر منسوب به امیه بن صلت است.

۳ - چون ابو عمرو نمیدانست که «فرجة» بفتح فاء و یا بضم آنست، و با شنیدن این شعر و اینکه خواننده آن، بفتح خوانده، ضبط لغت مزبور را بدست آورد. فرجة به ضم فاء بمعنی شکاف و گشودگی میان دیوار یا کوه و امثال آن است، و بفتح فا بمعنی گشایش و شکاف میان دو امر می باشد (رک: طبقات النحویین ص ۲۸ و ۲۹. القواعد النحویة ص ۸۱۱).

۴ - دیوان، نابغه ص ۵۱. سیبویه در الکتاب ج ۱ ص ۲۶۱ به این بیت برای اثبات الغاء ظرف در صورت تقدم آن استشهاد کرده، و «السم» را مبتداء و «ناقع» را خبر آن دانسته و به رفع خوانده است (نقل از هامش طبقات النحویین ص ۳۵).

ومی گفت باید کلمه «ناقع» را به نصب «ناقعاً» خواند.

میان عیسی بن عمرو ابو عمرو بن علاء درباره نصب کلمه «الطیر» در آیه: «یا جبال اویب معه والطیر»<sup>(۱)</sup> اختلافی پدید آمده بود. عیسی بن عمر می گفت: نصب آن بعنوان نداء است مانند «یا زید والحارث» ابو عمرو معتقد بود که نصب آن بعنوان نداء صحیح نیست چون در این صورت باید آنرا به رفع خواند، بلکه نصب «الطیر» بعلت اضممار و تقدیر فعل می باشد. یعنی بدین صورت: «وسخرنا - الطیر» چنانکه بدنبال همین آیه آمده است: «ولسليمان الريح» به نصب کلمه «الريح» بواسطه فعل مضمر.<sup>(۲)</sup>

نوشته اند که عیسی بن عمر در لغت بسیار سختگیر و باریک بین بوده و کلمات نامأنوسی در تعابیر خود بکار می برد. وقتی از حمار خود به پائین افتاد مردم کنار وی گرد آمدند. و او خطاب به آنها گفت: «هالکم تکاکم علی کتکاکؤکم - علی ذی جنة، افرقتعوا»<sup>(۳)</sup>.

و نیز می گویند: وی حدود هفتاد و اندی تألیف داشته؛ و برخی بدو دو تألیف رانسبت داده اند: یکی بنام «اکمال» یا «مکمل» و دیگر بنام «الجامع» که بنظر برخی از مورخان «الکتاب» سیبویه همان «الجامع» عیسی بن عمر می باشد چون میگویند وقتی سیبویه پس از افزودن مطالبی بر «الجامع» «الکتاب» را ساخت آنرا نزد خلیل برد تا بروی قرائت کند خلیل گفت:

|                      |                                        |
|----------------------|----------------------------------------|
| بطل النحو جميعاً كله | غیر ما احدث عیسی بن عمر <sup>(۴)</sup> |
| ذاك اكمال وهذا جامع  | فهما للناس شمس و قمر <sup>(۵)</sup>    |

۱ - سورة سبا، آیه ۱۰.

۲ - طبقات النحویین ص ۳۶.

۳ - المطول ص ۱۵ چاپ ۱۲۷۳ ه. ق. تفتازانی بنقل از جاحظ می نویسد که ابو علقمه چنین جمله ای گفته بود (همان مرجع ص ۱۵) القواعد النحویة ص ۸۱.

۴ - در برخی روایات آمده: غیر ما الف عیسی بن عمر.

۵ - بجای این بیت در برخی آثار آمده است: وهما بابان صار احکمة \* وارا حمان قیاس ونظر (رك: طبقات النحویین ص ۳۷).

وخلیل با کلمه «هذا» در مورد «جامع» به کتاب حاضر که همان «الکتاب» سیبویه بود اشاره کرده است (۱). بهمین دلیل است که میگویند که عیسی بن عمر نخستین کسی است که نحو از نظر نگارش، بوسیله او به منتهی رسید (۲).  
 بکوبن حبیب سهمی (۳م) - نحو را از ابن ابی اسحق آموخت (۳).  
 طبقة پنجم:

یونس بن حبیب (۴م) نحو را از ابی عمرو بن علاء فرا گرفت. و استاد سیبویه نیز بوده است. و جنبه آشنائی او به نحو بر سایر جهات علمی وی غلبه داشت. (۴)

یونس دارای روش و مقیاس ویژه بخود (۵)، و در امر تعلیم گشاده رو و بذول بوده است (۶).

وقی سیبویه از دنیا رفت به وی گفتند که او کتابی در هزار برگ راجع به علم [نحو] بنقل از خلیل نگاشت. یونس گفت: در ظرف چه مدتی اینهمه مطالب را از خلیل شنیده است؟! کتابش را بیاورید. وقتی در «الکتاب» سیبویه نگریست گفت: سیبویه از خلیل درست نقل کرده، چنانکه در نقل از من نیز درست حکایت نموده است (۷).

ابن سلام گوید: به یونس گفتم آیا [از لحاظ دستوری] می توانیم بگوئیم: «ایاک زیداً» در جواب گفت: اعراب مزبور را ابن ابی اسحق به مفضل بن عبدالر- حمن اجازه داده بود که بگوید:

ایاک ایاک المراء فانه الى الشر دعاء وللشر جالب (۸)

- 
- ۱ - انباء الرواة ج ۲ ص ۳۷۵ و ج ۳ ص ۳۴۷.
  - ۲ - طبقات النحویین ص ۳۷، درباره شعر مزبور نامی از خلیل بمیان نیاورده است.
  - ۳ - همان مرجع ص ۴۲.
  - ۴ - هامش: القواعد النحویة ص ۸۲.
  - ۵ و ۶ - طبقات النحویین ص ۴۸. و هامش القواعد النحویة ص ۸۲.
  - ۷ - طبقات النحویین ص ۴۹. معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۱۷.
  - ۸ - ابن بیت از شواهد «الکتاب ج ۱ ص ۱۲۴» می باشد ولی از شاعر آن نامی نبرده است.

خلیل بن احمد فراہیدی (م ۱۷۰ یا ۱۷۵) کہ مردی باهوش و شاعر و مبتکر عروض و علل نحو بوده؛ و مسائل را استنباط کرد کہ پیش از وی سابقہ نداشته است. وی مبرزترین دانشمند نحوی است کہ در لغت و واژه شناسی کار کردہ و کتاب «العين» را درباره آن فراہم آورد؛ و آراء نحوی خود را بہ شاگردان خود امثال سیبویہ منتقل ساخت و او را در نحو تألیفی نیست و مامی توانیم آراء نحوی او را در «الکتاب» سیبویہ بیابیم چون سیبویہ در سبب و ہفتاد و شش مورد از او یاد می کند، و اکثر محققان نیز نوشتہ اند کہ اشارات سیبویہ در «الکتاب» با عنوان «سألته»، قال... . راجع بہ خلیل است، چون خلیل بن احمد در واقع مؤسس و پایه گذار نحو علمی و سیستم یافتہ بسودہ است. و چون سیبویہ از شاگردان مبرز خلیل بودہ اکثر آراء نحوی او را در «الکتاب» منعکس نمودہ است. و چنانکہ ملاحظہ گردید در عصر خود بہ تصحیح قیاس و استخراج مسائل نحو و تعلیل آن پرداخت. و مابین جہات را بطور پراکندہ در کتاب «العين» اومی بینیم.

نوشتہ اند کہ خلیل و ابن المقفع شبی را تا با ممدادان بہ گفت و شنود پرداختند، و چون از ہم جدا گشتند بہ خلیل گفتند: ابن المقفع را چگونہ یافتی؟ در پاسخ گفت: مردی را دیدم کہ علم و دانش او از عقل و خرد وی فروتر است. بہ ابن المقفع گفتند: خلیل را چگونہ دیدی؟ گفت مردی کہ عقل او از دانش وی فروتر است. (۱)  
گویند: پدر ابن المقفع نیز درباره خود چنین گفتہ بود. و ہمین امر نیز موجب ہلاکت و قتل او گردید (۲).

زبیدی می نویسد: پادشاہ یونان نامہ ای بہ خلیل نوشت. یکماہ روی این نامہ کار کرد و بہ مطالعہ آن پرداخت تا سرانجام محتوای آنرا باز شناخت. از خلیل سؤال کردند چرا اینہمہ [دربارہ این نامہ صرف وقت نمودی؟] خلیل گفت ناگزیر پادشاہ یونان نامہ خویش را بہ نام خدا و مانند آن آغاز کردہ است، لذا نخستین

۱- طبقات النحویین ص ۴۵. هامش القواعد النحویۃ ص ۸۲.

۲- طبقات النحویین ص ۴۵.

حروف آن نامه را براین اساس نهادم تا برایم بصورت قیاس و معیاری در آمد .  
و این موضوع اصل و اساسی برای پرداختن کتاب «المعمی» خلیل گردید (۱).

#### طبقه ششم

نضر بن شمیل (بضم شین و فتح میم) مازنی مروزی (م؟) - گویند: وقتی در بصره  
دچار تنگدستی و فقر گردید، لذا آهنگ خراسان نمود، قریب به سه هزار مرد او را  
مشایعت و بدرقه کردند و آنان: محدث، لغوی، نحوی، عروضی و یا اخباری بودند.  
(یعنی همه آنها اهل علم و دانش بودند) وقتی به مرید رسیدند نضر بن شمیل نشست  
و گفت: یا اهل البصرة تغر علی مفارقتکم ، والله لو وجدت کل یوم کیلجة من  
باقلا ما فارقتکم : مردم بصره، مفارقت از شما بر من گران است، سوگند به خدا  
هر گاه من برای هر روزی بقدر پیمانه ناچیز و کوچکی باقلا می یافتم از شما جدا  
نمی شدم . ولی در میان مشایعین کسی حاضر نشد این هزینه ناچیز را تعهد کند، لذا  
بسوی خراسان رفت، و در آنجا به اموال فراوان دست یافت (۲).

سیبویه، عمرو بن عثمان بن قنبر (م ۱۸۰ یا ۱۸۳) که در یکی از قراء شیراز بنام  
« بیضاء » زاده شد، و بمنظور نگارش حدیث به بصره رفت . برخورد با مشکلات  
علمی، وی را به خلیل رهنمون ساخت و لذا پس از خلیل از بهترین شاگردانی بود که  
آراء وی را در خاطر خود حفظ کرد .

ابن نطاح گفته است من نزد خلیل بن احمد بودم، سیبویه وارد مجلس شد،  
خلیل گفت: «مرحبا بزائر لایمل»: درود بر زائری که خاطر آزرده و ملول نمی گردد.  
ابو عمر و مخزومی که غالباً هم نشین با خلیل بود گوید: نشنیدم که خلیل درباره کسی  
جز سیبویه چنین تجلیلی را اظهار کند (۳).

استادان سیبویه عبارتند از یونس بن حبیب، و خلیل بن احمد که عمده دانش  
خویش را در نحو از خلیل فراهم آورد .

---

۱- طبقات النحویین ص ۴۷ .

۲ و ۳ - طبقات النحویین ص ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ ،

## اهمیت کار سیبویه و مشخصات ویژه «الکتاب» و مسائل تازه آن

سیبویه بامایه‌های فراوانی در نحو که از خلیل و دیگر استادان خود فراهم آورد؛ کتابی را ساخت که از نظر احتواء بر مسائل گوناگون صرف و نحو و لغت و علوم بلاغی بی سابقه و بی نظیر بوده است.

الکتاب علاوه بر محتوای جالب توجه، دارای نوعی ارزش تاریخی است چون نخستین کتابی است در علم عربیت که بدست مارسیده است. بعبارت دیگر، نخستین کتابی است در نحو که از قرن دوم در دسترس ما قرار دارد. اگرچه برخی گفته‌اند: عیسی بن عمر حدود هفتاد و اندی اثر داشته و الکتاب سیبویه همان کتاب «الجامع» است که بدو منسوب است.<sup>(۱)</sup>

باتوجه به اینکه «الکتاب» حاوی اصول کلی و جزئیات مسائل نحو و نیز اصطلاحات فنی ویژه‌ای است که پختگی و سیستم پیشرفته‌ای رامی نمایاند، باین نتیجه می‌رسیم: که تا زمان سیبویه نحو، عمری سپری کرده. و پس از زاده شدن - تا عصر سیبویه - مدت زیادی را بخود دیده تابصورت «الکتاب» کمال یافته است. این خود نشان می‌دهد که نحوابی‌الاسود از سادگی و بساطت خود به نظم و پیچیدگی موجود در الکتاب تکامل یافت.

الکتاب از همان آغاز امریکی از مراجع مهم نحو تلقی می‌شد و تاملاتهای زیادی مأخذ تحقیق دانشمندان نحو و دانشجویان، و محور بحث و شرح و بالاخره مهمترین کتابهای درسی بوده است. این کتاب در زمان سیبویه و پس از او از شهرت عظیمی برخوردار شد. تاجائی که «الکتاب» نام ویژه اثر سیبویه گردید و تاکنون نیز بهمین نام مشخص است. وقتی دربصره گفته می‌شد: «قرأ فلان الکتاب» بدون تردید در آن زمان و زمانهای بعدی کتاب سیبویه مورد نظر بوده است.

---

۱ - انباء الرواة ج ۲ ص ۳۷۵.

الكتاب آنچنان کسب ارزش و آبرو نمود که دانشمندان آنرا بعنوان ارمغان به امراء و وزراء پیشکش می کردند .

جاحظ می گوید: من میخواستم نزد محمد بن عبد الملك زیات وزیر معتصم روم، در صدد بودم چیزی فراهم آورم که آبرو مند و گران بها باشد و به عنوان هدیه تقدیم کنم. تنها چیزی که بنظرم پر ارزش آمد کتاب سیبویه بود. وقتی بر محمد بن عبد الملك زیات وارد شدم، گفتم: چیزی هموزن یا گران بها تر از الکتاب نیافتم، و من آنرا از میراث فراء خریداری کردم. محمد بن عبد الملك گفت: هیچ چیزی محبوب تر از الکتاب را نمیتوانستی به من هدیه کنی. (۱)

باید این نکته را یاد آور گردیم: باینکه الکتاب - چنانکه گذشت - اهتمام دانشمندان پیشین نحو را بخود جلب کرده بود که آنرا قرائت و اقراء می کردند و بعدها نیز مهمترین مرجع نحوی بوده باید گفت یکی از مراجع مهم الکتاب نیز آراء خلیل بوده است. و در هر موردی که سیبویه می نویسد: «سألته، قال» منظور خلیل است .

چنانکه ابوالطیب نیز نکته فوق را یاد آور شده است. وی پس از آنکه سیبویه را بعد از خلیل اعلم مردم معرفی کرده، راجع به الکتاب می نویسد: «والف کتابه الذی سماه قرآن النحو و عقد ابوابه بلفظه و بلفظ الخلیل» (۲)

حتی برخی در این باب راه مبالغه را پیموده اند: ابن النديم گوید: من به خط ابوالعباس ثعلب خواندم که برای ساختن و تألیف الکتاب سیبویه چهل و دو نفر مشارکت داشتند که سیبویه نیز از آنان بود و اصول و مسائل الکتاب نیز از آن خلیل بوده است. (۳)

بر فرض آنکه اصول و پایه های «الکتاب» سیبویه. ساخته و پرداخته آراء

---

۱- نزهة الالباء ص ۳۹. وفيات الاعیان ج ۳ ص ۱۳۳. ابوحیان النحوی ص ۲۷۲. القواعد النحویة ص ۲۶.

۲- مراتب النحویین ص ۶۵.

۳- الفهرست ص ۸۹ (ترجمة فارسی).

خلیل باشد. و دیگران راهم در فراهم آمدن «الکتاب» سهیم بدانیم معهذ انمیتوانیم شخصیت بارز سیبویه را در آن نادیده بگیریم. اگرچه سیبویه آراء خلیل و دیگر دانشمندان نحوی را در «الکتاب» نقل کرده ولی در بسیاری از موارد برخلاف آراء اساتید خود به اظهار نظر و بیان رأی ویژه خود می پردازد.

آنچه در الکتاب نظر ما را جلب می کند این است که سیبویه از خلیل بن احمد باتجلیل و لحنی ستایش آمیز نام میبرد، ولی این نکته مانع از آن نبوده که رأی استاد را بدون چون و چرا بپذیرد بلکه احیاناً به مخالفت بانظر استاد برخاسته و رأی او را تضعیف می کند. مثلاً می نویسد: «وزعم الخلیل انه یجوز ان تقول هذاجل اخوزید اذا اردت ان تشبهه باخی زیدوهذا قبیح ضعیف لایجوز الافی موضع الاضطرار».<sup>(۱)</sup>

البته ما تردیدی نداریم که سیبویه در تألیف «الکتاب» از اساتید پیش مایه گرفته است و آراء دانشمندان پیش از خود را در آن منعکس ساخته است که میتوان آنرا نموداری از اوضاع و شرایط پیدایش نحو و تطور آن تا عصر خود او دانست. ولی نباید فراموش کرد که مایه های شخصی سیبویه و طرحهای تازه او آراء پیشینیان را نظم و سازمانی بخشیده است.

الکتاب از این نظر نیز دارای اهمیت است که طرحها و آراء استادان نحو را در خود گردآورده و آنها را از خطر اضمحلال و فراموشی حفظ کرده است. اگرچه میگویند سیبویه در تنظیم این کتاب از دو کتاب «جامع» و «اکمال» عیسی بن عمر بهره فراوانی برده و آراء خلیل را بر آن افزوده و با آراء و طرحهای خویش در آمیخته تا «الکتاب» بشمر رسیده لکن باز یافتن آراء شخصی سیبویه از آراء پیشینیان در این کتاب بس دشوار و ناهموار است زیرا جز از طریق همین کتاب ما نمیتوانیم آراء اساتید پیش از سیبویه را - جز در مواردیکه از آنها نام برده است - باز یابیم.

الکتاب نخستین اثر نحوی است که بدست ما رسیده و آراء سیبویه و استادان فن پیش از او در آن مبوب گشته و کهن ترین مرجع موجودی است که هر محقق برای آشنائی به آراء نحوی متقدمان ناگزیر از مراجعه به آن است .

سیبویه در اثر خود با مقدمه کوتاهی کار خود را آغاز می کند . مادر این مقدمه می بینیم که در این مسائل و مواضع سخن گفته است :

اقسام کلمه ، حرکات اعراب و بناء یا احکام او اخر کلمات ؛ و نیز از مسند الیه ذکر می بینیم آورده است .

مسئله اسناد و مسند الیه را ما برای اولین بار در «الکتاب» می بینیم و نحات پیش از سیبویه بیان صریحی در این باب نداشته اند و نیز دانشمندان نحوی پس از او نیز به این گونه اصطلاحات تصریحی ندارند .

در مقدمه الکتاب بحثهایی راجع به اختلاف در لفظ و اتفاق در معنی ، یا اتفاق در لفظ و اختلاف در معنی ، و نیز اختلاف در لفظ و معنی ، می بینیم . و نیز راجع به عوارض لفظ از قبیل اسباب ذکر و حذف و آنچه به معنی لفظ مربوط است مانند زشتی و زیبایی ، کوتاه سخنی دیده میشود . سیبویه این مقدمه را با بحث از ضرورت های مربوط به شعر خاتمه میدهد و با سخن درباره «فاعل» اصل کتاب خود را آغاز می نماید .

حاجی خلیفه می نویسد : در «الکتاب» خطبه و خاتمه و ترتیبی وجود ندارد<sup>(۱)</sup> و آنانکه «الکتاب» را معرفی کرده اند یاد آور شده اند که «الکتاب» بدون مقدمه و خاتمه است .

بازی «الکتاب» به دو بخش تقسیم شده است : در بخش اول از مباحث نحو و در بخش دوم از مباحث صرف سخن گفته است . نحور را با بحث از فاعل آغاز می کند . و در بخش مربوط به صرف راجع به ابناء اسماء و افعال و مصادر و جمع های مکسر و لواحق صرف از قبیل : اماله ، همزه وصل ، التقاء ساکنین ، وقف ، اعلال ؛

ابدال، ادغام و امثال آنها گفتگو کرده است.

ولی باید دانست مسائل دیگری راجع به بلاغت و مواد لغوی که بابحث در قراآت و لهجات مربوط است در این کتاب دیده می شود. چون سیبویه و معاصران وی اینگونه مسائل را از مبانی عربیت و مطالب مربوط به صرف و نحو بشمار می آورده اند.

وقتی سیبویه - فی المثل - درباره یکی از مسائل نحوی آغاز سخن می کند. آراء مختلف را ضمن آن نقل کرده و سپس میان آنها سنجش و مقایسه ای می نماید، و یکی از آن آراء را - بایبان علت - ترجیح می دهد: مثلاً می نویسد: راجع به «القاضی» در موردیکه منادی واقع شود سؤال کردم خلیل گفت: باید گفت «یا قاضی» (بدون تنوین و با ذکر یاء) چنانکه باید گفت «یا القاضی» اما یونس گفته است باید «یا قاض» گفت. و قول یونس اقوی است زیرا در کلام عرب در مورد غیر نداء باید یاء را حذف نمود. و در مورد نداء حذف آن اولی و سزاوارتر است چون نداء مورد و جای حذف می باشد و حتی تنوین را هم حذف می نمایند؛ چنانکه گویند یا حار [بجای یا حارث] و «یا صاح» [بجای یا صاحب] و «یا غلام اقبل»<sup>(۱)</sup> [بجای یا غلامی اقبل]. موضوعات مختلف «الکتاب» مقرون به شواهد و امثله توضیحی است که غالباً بدانها آغاز شده و در خلال پاره ای از آن موضوعات این امثله در حالیکه با شواهدی نیز توأم است دیده می شود.

در «الکتاب» بیش از هزار شاهد از اشعار جاهلی دیده می شود که با امثله آن، میان دانشمندان نحورائج گشته و یکی پس از دیگری این شواهد و امثله را در کتابهای خود بکار برده اند.

سیبویه تمام مسائل و مباحث نحورادر «الکتاب» بررسی کرده است. مهذا نمیتوان آنرا کار نهائی در نحو دانست زیرا او آنچنانکه ابواب نحو در کتب متأخران از وی، دارای تقسیمات و طبقه بندیهای خاصی گردید، مباحث آنرا تقسیم نکرده.

است. و علاوه بر اینکه مادر «الکتاب» تقسیمات دانشمندان متأخر از سیبویه را نمی‌بینیم عناوین و اصطلاحاتی در آن مشاهده می‌کنیم که در کتب دانشمندان چون ابن حاجب و ابن هشام نمی‌بینیم: این اصطلاحات در الکتاب با تعابیر خاصی بیان شده است که ما نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

در باره فعل لازم گوید: «الفاعل الذي لم يتعد فعله الى مفعول»

و در باره مبنی للمجهول: «المفعول الذي تعداه فعله الى مفعول» و «المفعول الذي يتعداه فعله الى مفعولين وليس لك ان تقتصر على واحد منهما دون الآخر».

و راجع به اسماء افعال: «باب من الفعل سمي الفعل باسماء لم توأخذ من امثلة الفعل الحادث وموضعها من الكلام الامر والنهي مثل رويد زيدا و حيهل الثريد»<sup>(۱)</sup>

الکتاب در زمان خود و دوران پس از سیبویه نظر معاصران و متأخران را به خود جلب کرده و از عنایت و اهتمام آنان برخوردار بوده است که به مطالعه و قرائت و شرح و تحشیه آن می‌پرداختند. و از این جهت میتوان گفت که کتابی بی‌نظیر بوده است سلمه از اخفش نقل کرده که گفت: در بصره کسانی نزد ما آمد، و از من خواست تا «الکتاب» سیبویه را براو بخوانم و یا او بر من بخواند. من خواهش او را بر آوردم، و او بمنظور تقدیر از کار من پنجاه دینار و جبه‌ای بمن هدیه کرد.<sup>(۲)</sup>

جاحظ نیز گفته بود: الکتاب اثری بی‌نظیر است و در نحو کتابی بی‌مانند می‌باشد و تمام کتب نحوی جیره‌خوار و هزینه‌بر و بهره‌ور از آن می‌باشند.<sup>(۳)</sup>

## شروح «الکتاب»

پیشینیان عنایت و اهتمام زیادی به شرح «الکتاب» داشتند و معتقد بودند

۱ - بنگرید به الکتاب ج ۱ ص ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۱۳۲ و ... صفحات دیگر.

۲ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۷ و ۲۷۳.

۳ - همان مرجع ج ۲ ص ۳۵۱.

که این اثربعلت وجود ایجاز در برخی از موارد آن، به شرح و توضیح نیاز دارد و همین ایجاز احياناً بانوعی غموض و پیچیدگی آمیخته بود. ابن کیسان می گوید: «در الکتاب نگریستیم دیدیم مباحث آن بجا و بمورد است. امامی دیدیم که تعبیر کتاب به توضیح و گزارش احتیاج دارد زیرا این اثر در عصری تألیف شد که فقط مردم آن عصر با اینگونه تعبیر و اصطلاحات مأنوس بوده اند.»<sup>(۱)</sup> و ما عده ای از شروح الکتاب را که ساخته دانشمندان زیر است یاد می کنیم:

۱- ابی عثمان بکر بن محمد مازنی (م ۲۴۸) - که تفسیری برای الکتاب نگاشت. (۲)

۲- اخفش، ابوالحسن علی بن سلیمان (م ۳۱۵)<sup>(۳)</sup>

۳- ابی بکر محمد بن سری سراج (م ۳۱۶)<sup>(۴)</sup>

۴- ابی بکر محمد بن علی مبرمان عسکری (م ۳۴۵) - که شرح الکتاب را تمام نکرده بود. وی شواهد الکتاب را نیز شرح کرده.<sup>(۵)</sup>

۵- ابوسعید حسن بن عبدالله سیرافی (م ۳۶۸) - که علاوه بر این شرح، کتاب و شرح دیگری بنام «المدخل الی کتاب سیبویه» نیز نگاشت. (۶)

۶- ابوالحسن علی بن عیسی رمانی (م ۳۸۴) - که کتابهای زیادی در شرح الکتاب ساخته بود.

۷- ابی نصر هارون بن موسی (م ۴۰۱).

۸- یوسف بن سلیمان شنتمری (م ۴۷۶).

۱- خزائن الادب: بغدادی ج ۱ ص ۲۷۹.

۲- كشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۸.

۳- بغية الوعاة ص ۲۳۸.

۴- همان مرجع ص ۴۴.

۵- كشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۲۸.

۶- بغية الوعاة ص ۲۲۲.

۹ - جارا لله زمخشری (م ۵۳۸).

۱۰ - ابوالفتح قاسم بن علی بطلیوسی صفار (م پس از ۶۳۰).

۱۱ - ابو حیان توحیدی اندلسی (م ۷۴۵). (۱)

### خلاصه سخن :

آنکه ابی الاسود بدستور امیرالمؤمنین علی (ع) کاری را آغاز کرد که برای صیانت زبان عربی و تلاوت صحیح قرآن عمل جالب توجه بشمار می رفت. وی علاوه بر اینکه دست اندر کار تأسیس دستور زبان تازی در سطح ساده و بسیطی گشت و مطابق روح زمان قواعدی در نحو بنیان گذاری نمود بر اساس همین دستور وقواعد و روایات مربوط به قرائت قرآن، بانقطه های ویژه ای قرآن را نشانه گذاری کرد تا حرکات و سکون حروف و کلمات قرآن برای مردم مشخص باشد. و نیز دو نفر از شاگردان وی یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم حروف متشابه قرآن را برای بازیافتن حروف همانند، نقطه گذاری کردند. بوسیله امیرالمؤمنین (ع) و ابی الاسود ابواب و موضوعات ساده ای در نحو از قبیل اقسام کلمه، ابواب حروف مشبهة بالفعل، استفهام و تعجب، لغت، فاعل و مفعول، و امثال آنها وضع گردید.

دانشمندان پس از ابی الاسود کار استاد را گسترش دادند. تا اینکه ابن ابی اسحق دامنه نحو را وسعت بیشتری بخشیده و قیاس و تعلیل را به نحو راه داد. و دانشمندانی چون ابو عمرو بن علاء و عیسی بن عمر در ایجاد نظم و علمی ساختن نحو بسیار مؤثر بوده اند. آنان علاوه بر تعلیل و قیاس بیش از پیش به تتبع نصوص و شواهد می پرداختند. یعنی در طبقه های بعدی، نحویین بر اساس استقراء و تتبع لغات، شواهد و امثله ای می یافتند که احیاناً برخلاف استعمال رائج بوده است. باینکه نحو در سه دوره و طبقه اول خود، دوره تکوین خود را می دید و

---

۱ - راجع به آنها بنگرید به: ابو حیان النحوی ۲۷۳. ابنیه الصرف فی کتاب سیبویه ص ۷۲-۷۹.

مراحل بدوی خود را طی می کرد معهدا برای سازمان یافتن این صنعت، پی وبنیادی جالب بوده است.

در عصر خلیل به ابنیه کلمات و اشتقاق آنها در جنب مباحث نحوی توجهی می شد. بهمین جهت دانشمندان کوفه در تأسیس قواعد صرفی بر بصریها مقدم بوده اند.

در این دوره قیاس و تعلیل در نحو، دوره رشد خود را آغاز کرد و خلیل به تصحیح آنها و استخراج بسیاری از مسائل نحو پرداخت که کارهای او در این زمینه در کتاب «العین» خود او و نیز «الکتاب» سیبویه منعکس است.

کوششهای ثمر بخش پیشینیان، از ابی الاسود تا خلیل برای بوجود آمدن «الکتاب» بتمام معنی مؤثر بوده است که ما می توانیم سلسله کارهای متقدمان در نحو را علاوه بر مایه های علمی ویژه سیبویه در الکتاب بدست آوریم.

\* \* \* \* \*

## در تدوین این دفتر منابع زیر ما را مدد کرد:

ابنیه الصرف فی کتاب سیبویه .....: دکتر خدیجه حدیثی.

ابو حیان النحوی .....: » » »

الاتقان فی علوم القرآن .....: جلال الدین سیوطی.

اطوار الثقافة والفکر فی ظلال العروبة والاسلام .....: علی جندی، محمد -

صالح سمک، و محمد ابوالفضل ابراهیم.

انباه الرواة .....: قنطی.

اول من وضع النحو (مقاله -) .....: ابراهیم مصطفی

(مقاله ایست در مجله الادب مجلد ۱۰ جزء ۲).

البحر المحيط .....: ابو حیان نحوی اندلسی.

البرهان فی علوم القرآن .....: زرکشی.

- بغية الوراثة .....: جلال الدين سيوطي .
- البيان والتبيين .....: جاحظ .
- تأثير دانشمندان سرياني در پايه گذاري صرف ونحو عربي (مقاله -) .....
- .....: دکتر انيس فريجه (مجله اندراستات سال دو شماره ۱).
- تاريخ الادب .....: خفي ناصيف يازجي .
- تاريخ القرآن .....: ابو عبد الله زنجاني .
- تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام .....: سيد حسن صدر .
- حول بحث اول من وضع النحو (مقاله -) .....: عبد الوهاب حموده . (مجله  
كلية الاداب مجلد ۱۳ جزء ۱).
- خزانة الادب .....: بغدادی .
- سفينة البحار .....: محدث قمی (حاج شيخ عباس).
- الشعر والشعراء .....: ابن قتيبة دينوري .
- ضحى الاسلام .....: احمد امين .
- طبقات الشعراء .....: ابن سلام جمحی .
- طبقات النحويين .....: زبيدي .
- الفهرست .....: ابن النديم . (ترجمة فارسي تجديد) ومتن عربي .
- القواعد النحوية (مادتها وطريقها) .....: عبد الحميد حسن .
- الكتاب .....: سيبويه .
- كشف الظنون .....: حاجي خليفة .
- مراتب النحويين .....: ابو الطيب عبد الواحد بن علي .
- المطول .....: تفتازاني .
- معجم الادباء .....: ياقوت حموي .
- مقدمتان في علوم القرآن .....: ابن عطيه ودانشمندی گمنام .
- مقدمة العبر .....: ابن خلدون .

مناهل العرفان فی علوم القرآن.....: عبد العظیم زرقانی.  
 منتهی المقال فی احوال الرجال.....: ابو علی (محمد بن اسماعیل).  
 نزہۃ اللبائ فی طبقات الادباء.....: ابن الانباری.  
 وفيات الاعیان.....: ابن خلکان .  
 برای آگاهی بیشتر از محتوای این دفتر به مآخذ مذکور در صفحه ۳۰ و پاورقی  
 صفحه ۳۱ نیز مراجعه شود.

متن سخنرانی دانشمند محترم  
جناب آقای علی اصغر حکمت  
رئیس مدرسه عالی ادبیات و  
زبانهای خارجی

## «سیبویه امام النحو و ادبه»

۱۹۵-۱=۱۹۴

امسال که سال ۱۳۹۴ هـ. ق (۱۳۵۳ ش) میباشد مصادف است با هزار و دوستمین سالگرد وفات یکی از ائمه ادب و از استادان نحو عرب یعنی ابوبشر عمرو بن عثمان ملقب بسیبویه. بمناسبت اینکه دانشگاه پهلوی در شیراز بیادبود آن عالم بزرگ پارسی مجلس بزرگداشتی برپا داشته، بنده را بعد از تصفح احوال و تعجس اخبار او بخاطر گذشت که چنانکه مرسوم اهل ادب است ماده تاریخی برای فوت او بیابم بعد از اندیشه و تفکر بسیار این کلمه را یافتیم «امام النحو و ادبه» که بحساب جمل عدد ۱۹۵ استخراج میشود. گرچه مرحوم حسن فسائی در کتاب کبیر تاریخی خود فارسنامه سال وفات او را ۱۹۵ ذکر کرده (فارسنامه جلد اول ص ۱۲ طبع تهران) و بنابراین حساب آن کلمه بدرستی مطابق با همان سال او میشود ولی باصحاقوال فوت او در ۱۹۴ هـ. ق واقع شده که چون یکی از جمع بیرون شود با همان کلمه بحساب جمل مطابق ۱۹۴ میشود.

چون از الهام این کلمه بفکر من که دلالت بر شأن و مقام علمی او مینماید در خاطر شوقی حاصل شد بنظر رسید که آنرا بصورت قطعه ای بنظم آورده بآستان ادباء و دانشمندان تقدیم کند. پس این قطعه که متضمن خطوط اصلیه حیات آن

امام نحوی وادیب معروف نیز هست منظوم گردید:

|                                                               |                             |
|---------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| بود چون سیب عمرو بن عثمان                                     | لاجرم سیبویه یافت لقب       |
| ده و دو قرن بوده از این پیش                                   | قرن او شد قرین بقرن ذهب     |
| زادگاهش بفارس در بیضا                                         | که ز ایران برد نژاد و نسب   |
| شهر بصره ز یمن تریبتش                                         | مکتب علم شد، زهسی مکتب      |
| الکتابش کسه هست گنج ادب                                       | یافت بنیان از آن لسان عرب   |
| او ستادش خلیل بن احمد                                         | بستودش اگر مدار عجب         |
| هر دو اخفش ز کوچک و ز بزرگ                                    | ایستادند نزد او بادب        |
| گسو کسائی بخاک درگاهش                                         | بادب بسوسه زن بساید لب      |
| همچو شاخ گل است گفته او                                       | گفته دیگران چو خار و خشب    |
| بیچهل سال عمر شد طالع                                         | در سپهر ادب چنو کسوکب       |
| حجر الاسودی است در شیراز                                      | مرقدش گر کنی چو کعبه طلب    |
| بهر تاریخ مرگ او روزی                                         | خواستم من مدد ز حضرت رب     |
| یکی آمد برون ز جمع و مرا                                      | گفت بشمر «امام نحو و ادب»   |
| نمود و چار بوده و یکصد                                        | بودت سال فوتش ار مطلب       |
| پسی تعظیم قدر او حکمت                                         | گفت این قطعه به ز قند و رطب |
| چون نکاتی که در این قطعه آمده است محتاج به توضیحات چند میباشد |                             |
| از اینرو بطور حاشیه در طی این مقال بآن نکات اشاره میشود.      |                             |

#### - ۱ -

درباره نام فارسی امام سیبویه اغلب ارباب سیر و تواریخ این کلمه را به «رائحة التفاح» تفسیر کرده یا اینکه گفته اند که دورخساره او از غایت جمال به سیب مشابهت داشته است. (نظر کنید به مقدمه الکتاب طبع بیروت ۱۳۸۷ و شد. الازار ص ۹۶ طبع تهران ۱۳۲۸ ش. و فیات الاعیان ابن خلکان)

اما بزعم این بنده کلمه سیب بتهنائی نام او بوده است و چون بلهجه (گویش)

اهل فارس و جنوب ایران اعلام را عموماً با اشباع ضمه بصورت واو تلفظ میکنند  
 او را در ولایت خود او «سییو» میگفته اند و از طرف دیگر اینگونه اسامی اعلام  
 چون عبری در آمده دو حرف «ی ه» بآن الحاق کرده و واو را فتحه داده اند و  
 این نام گذاری عربی نه تنها در اسامی فارسی معمول شده بلکه (ویه) حتی در  
 عالم عرب نیز معمول بوده است مانند قولویه و نفطویه و خالویه و غیره که همه  
 از اسامی معروف است .

از همین قبیل در اعلام فارسی هم امروز در جنوب ایران الحاق «ویه»  
 معمول و موجود است که همه بگویش فارسی بصورت اشباع ضمه تلفظ میشود  
 که در لغت دارج اهل محل بدون الحاق آن پساوند تلفظ میشود و در دفاتر قدیم  
 با «ویه» ثبت کرده اند مانند ناحیه کوه گیلو که معروف است و معرب آن کوه کیلویه  
 و قریه مهارلو که معرب آن در دفاتر قدیم بصورت مهارلویه ضبط شده است  
 و آن قریه ایست در چهل کیلومتری مشرق شیراز و بندر عسلویه که یکی از بنادر  
 خلیج فارس است اهل محل آنجا را عسلو میگویند ولی در دفاتر رسمی از قدیم  
 عسلویه نوشته اند و لقب امیر علاءالدوله دیلمی بفارسی کا کو یعنی دائی و عبری  
 کا کویه گفته میشود .

نام سلسله معروف تاریخی شاهان دیالمه که آنها را سلسله «بویه» گویند در  
 فارسی بسکون واو و در عربی بفتح واو است .

## - ۲ -

چنانکه گفتیم تولد و حیات عمرو بن عثمان (سیبویه) مقارن قرن دوم هجری  
 است که تمام عمرش در این قرن سپری شده. این قرن مبارک در تاریخ اسلامی  
 ایران دیباچه غلبه و برتری ایرانیان بر فاتحین عرب میباشد. اگر در قرن اول با  
 طلوع آفتاب اسلام، نژاد سامی عرب بقوت شمشیر بر قوم آریائی ایران تفوق  
 یافت و عرب کشور عجم را فتح کرد در قرن دوم، ایرانیان به نیروی هوش فطری  
 و اصالت فرهنگ خود عرب را مغلوب ساخته و در تمام رشته ها از حکمرانی

وسنیاست و تدبیر حکومت و شعر و ادبیات و معماری و موسیقی پیشوائی مردم خاور-  
 میانه را بدست گرفتند تنه‌آیین گرامی اسلام آن‌هم با تغییر صورت بآیین تشیع در  
 ایران باقی ماند و زبان معمول آن ملت مخلوطی از عربی اهل حجاز با فارسی  
 پهلوی بوجود آمده است چنانکه در این قرن امیری مقتدر در خراسان ظهور کرد  
 ( ابو مسلم مروزی مقتول ۱۳۷ هـ - ق ) و به خلافت غاصبانه امویان خاتمه داد و  
 خلافت طویل‌المدة عباسیان را پایه‌گذاری کرد ( سنه ۱۳۲ قتل مروان حمار اموی ).  
 و هم در این قرن است که سرداری چون طاهر ذوالیمینین که گویند از احفاد  
 بهرام چوبینه بود و ذوالیمینین لقب یافت بر محمد امین پسر هارون الرشید غلبه و او  
 را بقتل رسانید و برادر او مأمون را که مادرش ایرانی بود بر مسند خلافت نشانید و  
 اولین سلسله شاهان محلی ایرانی را بنام طاهریان در خراسان و ماوراءالنهر بوجود  
 آورد ( وفات ۲۰۷ هـ . ق در مرو ) و هم در این قرن بود که وزراء ایرانی نژاد بنام  
 خلیفه بغداد در عرصه پهناور ممالک اسلام مملکت مدار بودند مانند یحیی و جعفر و  
 فضل برمکی ( قتل فضل ۱۹۳ هـ . ق ) و سپس فضل بن ربیع سرخسی ( متوفی بطوس  
 سال ۲۰۸ هـ . ق ) و هم در این قرن است که دانشمندان بزرگ مانند عبد الله بن مقفع  
 مترجم کلیله و دمنه ( از پهلوی به عربی و مؤلف کتابها و آثار دیگر ) مقتول در بصره  
 ( ۱۴۳ هـ . ق ) آثاری عظیم به وجود آوردند . و هم در این قرن است که شعراء  
 نامدار مانند بشار بن برد ( متوفی ۱۶۷ هـ . ق ) و ابونواس شاعر معروف عصر  
 هارون الرشید ( متوفی ۱۹۸ هـ . ق ) و مسلم بن ولید ( متوفی ۲۰۸ هـ . ق در گرگان )  
 همه در دار الخلافه بغداد اشعار و قصائد سرانیدند و باب جدیدی در ادبیات گشودند  
 که در روزگاران باقی مانده است .

و سرانجام در قرن دوم هجری است که ادیب و نحوی موضوع سخن مایعنی  
 سیبویه بظهور رسیده است پس اگر این قرن را عصر طلایی ( قرن ذهبی ) بخوانیم  
 الحق گزاف نگفته‌ایم .

- ۳ -

زادگاه سیبویه باجماع مورخین و اهل ادب در ناحیه بیضا در ولایت فارس

بوده است که این ناحیه در شمال غربی شیراز بمسافت ۴۲ کیلومتر قرار دارد مرکز این ناحیه هم اکنون «تل بیضا» نام دارد (رجوع شود بفارسنامه ناصری جلد دوم) و بطن قوی سیبویه در همین قریه مرکزی متولد شده است و نژاد و نسب او بکلی ایرانی است و جدا اعلای او قنبر - ظاهر آکلمه فارسی است - نام داشته و در همین قصبه است که بسیاری از علما و بزرگان قدم بعرضه وجود نهاده اند که از آن جمله در متقدمین حسین بن منصور حلاج است (مقتول ۳۰۶ هـ . ق) که از بزرگان عالم تصوف و عرفان و داستان او معروف است و از آنجا است قاضی ناصرالدین ابو سعید معروف بقاضی بیضاوی (متوفی در ۶۹۵ هـ . ق در تبریز) که از مشاهیر ادب و فقه و کلام و مفسر قرآن شریف میباشد و آثار دیگر مانند نظام التواریخ در فن تاریخ از او باقی است . بیفایده نیست که بگوئیم محل قریه تل بیضا کنونی و قریه مجاور آن موسوم به (ملیان) محل شهر عتیق باستانی (آنشان) یا آنزان) میباشد که در اواخر هزاره دوم و اواسط هزاره اول قبل از میلاد شهر عظیمی بوده است و مرکز استان پارسوا (پارس) بوده قبل از سلطنت هخامنشیان در عهد عیلامی ها که در جنوب ایران دارای تمدن و خط و زبانی بوده اند و سراسر جنوب عراق و ایران را در تصرف خود داشته اند و معاصر با سلاطین آشور میباشد.

بعد از آنکه کوروش کبیر سلطنت آنها را بر انداخت و پایتخت خود را در بازار گاد بنیاد نهاد شهر آنشان از اهمیت افتاد و از خاطره ها فراموش شد و تدریجاً بصورت قریه کوچکی درآمد اخیراً در حدود سال ۱۹۷۲ م باستان شناس آمریکائی دکتر سیمنر W. Sumner در ویرانه ملیان و تل بیضا کاوشها و تحقیقات بسیاری نموده و بکشف آثار عتیق در آنجا موفق گشته است و شهر باستانی آنشان دوباره معروف و معلوم گردید .

عجب نیست اگر سکنه آن ناحیه که وارث تمدن قدیم عیلامی هستند در رشد فکری و تکامل قوای عقلانی بحدی رسیده باشند که مانند سیبویه و حلاج و قاضی بیضاوی از اخلاف آنها بوجود آید .

بعد از طلوع اسلام که اعراب مسلمان سلطنت ساسانی را پایان دادند و کشور ایران را به حیطه تصرف درآوردند و خیل اعراب از اطراف جزیره العرب بصورت غازیان مسلمان در سراسر ایران و توران تاختند آنها اردوگاه خود را در دومرکز مستقر ساختند.

یکی در شمال عراق بنام کوفه و دیگری در جنوب باسم بصره آن دو مرکز جنگی و سیاسی سرانجام بتدریج صورت مرکز علمی و ادبی عرب بخود گرفت از مرکز کوفه بر ولایات شمال ایران از ماوراءالنهر تا ارمنستان حکومت میکردند و از مرکز بصره بر ولایات جنوبی و شرقی تاسند و هندوستان فرمانروائی داشتند همینکه در قرن دوم سکون و آرامش حاصل شد و اهل علم و ادب بظهور رسیدند دو مکتب کوفی و بصری از علماء عرب و عجم بوجود آمد راویان حدیث و طلاب علم از هر سو بآن دو شهر رو آوردند. در فنون ادب مانند لغت و صرف و نحو و شعر و علم فقه و کلام دانشمندانی جامع و ذوفنون پدید آمدند.

در آن میان دانشمندی بظهور رسید بنام خلیل بن احمد که در بصره ساکن بود و در علم لغت و ادب و موسیقی معروف آفاق گردید و در بصره سنه ۱۷۰ وفات یافت خلیل که واضع علم عروض است در فنون ادب از نحو و صرف و اشتقاق تبصر بسیار حاصل کرد و استاد مسلم شناخته شد سیبویه طفلی پارسی نژاد که همراه پدرش از فارس به بصره آمده بود نخست برشته حدیث و اخبار و فقه توجه نمود و سپس فن نحرا طلب کرد و در نزد خلیل بن احمد به تحصیل لغت و نحو پرداخت تا آنکه با وجود خردی سن و نوجوانی مرتبه کمال حاصل کرد و بغایت قصوای فضیلت و دانش رسید در همان اوان دانش آموزی خلیل او را ستوده و چون به محضر خلیل رفت استاد او را استقبال کرد و گفت: «مرحباً بزائر الذی لایمل» و گویند که خلیل هیچکس را بقدر سیبویه نستوده است و چنین کلامی را در باره احدی نگفته. علاوه بر خلیل سیبویه از استادان دیگری مانند اخفش کبیر

(عبد الحمید بن عبد المجید بصری متوفی ۱۷۷) که عربیت را از عربهای بادیه اخذ کرده بودند نیز استفاده کرد و شاگردانی جوان چون اخفش اوسط (سعید بن مسعده متوفی ۲۱۵) و اخفش اصغر (علی بن کیان که در ۳۱۵ وفات یافت) از او صناعت نحورا فرا گرفتند.

## - ۵ -

اثر بزرگ سیویه کتابی است که بطور مطلق به «الکتاب» موسوم شده است و در فضیلت آن کتاب در طول تاریخ اسلام سخن ها گفته اند و هنوز آن را مأخذ عظیم و منبع معتبر علم نحو میدانند. بر این کتاب دانشمندان و فضلا شرح ها کرده و حواشی مفصل نگاشته اند از آن جمله ابوسعید سیرافی (۳۶۸) و معاصرش ابوعلی فارسی دو شرح مفصل بر آن کتاب بقلم آورده اند (نظر کنید به معجم الادباء یا قوت حموی). الکتاب بنیان و شالوده گرامر عرب را گذاشته است و در پاریس و برلن و کلکته و قاهره و بیروت بطبع رسیده. گرچه گفته میشود که سیویه اصول و مبانی کتاب خود را از خلیل و فروع و حواشی را از عیسی بن عمرو یونس بن حبیب و دیگر علماء بصره فراهم آورده و مطالب پراکنده آنها را مدون ساخته و از این جهت بنام او معروف شده است.

بهر صورت کتابی است که آنرا بدریا تشبیه کرده اند.

## - ۶ -

در آن زمان که دستگاه خلافت در بغداد رونقی بسیار حاصل کرد و وزواء برمکی در آن شهر مقصد و ملجاء خاص و عام شدند آن دانشمند جوان نیز از بصره بقصد درك خدمت یحیای برمکی به بغداد رهسپار شد و در آن شهر شهرت و مكانت بسیار حاصل کرد، در آنجا کسائی (ابوالحسن علی بن حمزة الکوفی) یکی از قراء سبعة معلم هرون و پسرش محمد امین (متوفی سنه ۱۸۹ق) که پیرو مکتب کوفیون و در بغداد استادی مسلم و سرشناس بود بر شهرت و کمال و آوازه دانش این نوجوان پارسی حسد برد و او را تخطئه کرد، در میان آنها اختلاف واقع شد

چنانکه یحیی برمکی در محضر خود مجلسی ترتیب داده و آنها بمناظره و مباحثه آغاز کردند و مسئله ای که در علم ادب به (مسئله زنبوریه) معروف است مطرح گردید تفصیل این مناظره و مباحثه در کتب ادب و نحو مذکور است و از آن جمله در کتاب مغنی اللیب عن کتب الاعاریب تألیف (ابن هشام جمال الدین عبداله بن یوسف متوفی ۷۶۱ هـ. ق) بتفصیل آمده است چون کسائی معلم محمد امین بود و نزد او محبوبیت داشت امین علیه سیویه در روز مناظره توطئه کرده و جماعتی از اعراب بادیه را آورد که بتصویب یا تکذیب آن دوشهادت دهند و آنها را تعلیم دادند که بگویند «الصواب قول الکسائی» (نظر کنید به وفیات الاعیان - والفهرست) و آن جوان دانشمند پارسی را که قلم او به جزالت و سلاست موصوف ولی در زبان اندک لکنتی داشت باین ترتیب مغلوب ساختند. یحیی بن خالد برمکی که مجلس مناظره را در محضر خود ترتیب داده بود از سیویه دلجوئی کرده و ده هزار درهم باو عطاء فرمود و او از بغداد به بصره مراجعت و باخاطری آزرده عزم کرد که نزد طلحه بن طاهر امیر خراسان برود چون به ساوه رسید بیمار شد و ناچار روی از سفر خراسان بر تافته و عازم وطن اصلی خود شیراز گردید و در آنجا بقولی ۳۲ سالگی و بقولی در چهل سالگی وفات یافت و در قبرستان (باهلیه) مدفون گردید و لوح سنگ سیاهی بر قبر او نصب کردند این قبرستان اکنون از میان رفته و جز قبور بعضی از مشایخ چیزی باقی نمانده و بجای آن کوچه ایست که بهمان اسم باهلیه موسوم است و این محل که مقبره سیویه در آن قرار دارد بمناسبت آن سنگ به محله سنگ سیاه معروف و مشهور است. (نظر کنید به شد الازار فی محط الاوزار عن زوار المزار طبع تهران ص ۹۵ - وفیات الاعیان لابن خلکان والفهرست لابن الندیم طبع تهران ص ۵۷ و فارسنامه ناصری جلد دوم تألیف حسن فسائی و آثار العجم تألیف فرصت شیرازی.)

## - ۷ -

اگرچه درباره او ارباب سیر و تواریخ اختلاف دارند و بعضی او را مدفون

در ساوه و بعضی در بیضا یعنی محل ولادت او دانسته اند ولی بقول اصح مقبره او در شیراز است این نگارنده قبر او را برای العین مشاهده کردم که در محله سنگ سیاه واقع است و آن سنگ مربعی است که ۹۶ × ۹۶ طول و عرض دارد صاحب شد الا زار گفته است که محل قبر در باهلیه است و محل آنرا بدرستی ندانسته ولی پسر او عیسی بن جنید کتاب پدرش را بفارسی ترجمه کرد و هزار مزار نامید خود قبر را در محل باهلیه پیدا کرده و تا کنون نزد عامه اهل شیراز معروف و مشهور است .

این سنگ قبلا دارای کتیبه و نقوشی بوده و بعضی اشعار را روی آن نقش کرده بودند ولی بمرور ایام آن خطوط محو شد و سنگ دارای لمعان و شفافیت شده است (نظر کنید بآثار العجم فرصت الدوله شیرازی طبع یمانی تألیف سال ۱۳۱۰ هـ ص ۶۵) علت لمعان و شفافیت آن سنگ در کتاب مزارات سابق الذکر تألیف عیسی بن جنید چنین آمده که در شیراز نزد طلاب علم مشهور بوده است که هر کس سینه خود را بر سنگ مزار سیبویه بمالد از فیض باطن او بدرجات عالیہ کمال و فضیلت خواهد رسید. این عقیده بعدها در نزد عوام شیراز باقی مانده - است و همه سنگ آن قبر را دارای فیض و برکت آسمانی میدانند و تا این اواخر اطمینانی که بمرض سیاه سرفه مبتلا میشده اند بر آن سنگ آورده گلو و سینه آنها را بآن میسائیدند و این عمل بطول مدت اعوام و قرون خطوط منقوش بر لوحه را بکلی محو ساخته و سنگ براق و شفاف شده.

#### - ۸ -

چنانکه در صدر این مقال گفتیم تاریخ وفات سیبویه بر روایت اصح سال ۱۹۴ است گرچه فسائی در فارسنامه ص ۱۲ وفات را در ۱۹۵ ثبت کرده در هر حال بنظر میرسد که وفات او قطعاً در ۱۹۴ بوده است زیرا اولاً حافظ ابوبکر خطیب بغدادی احمد بن علی متوفی ۴۶۳ ق در تاریخ بغداد فوت او را همین سال ۱۹۴ و عمر او را ۳۲ سال ذکر کرده و بنابراین سال تولدش در سنه ۱۶۲ ق واقع شده -

است و خطیب چنانکه میدانیم از ثقات مورخین و معتمد اهل تاریخ و ادب است و نیز قاضی جمال الدین مصری (وفات او شیراز ۶۵۳ ق.) همین معنی را تأیید نموده است (نظر کنید شدالازار حاشیه ص ۹۸) ابن درید ادیب و لغوی مشهور (متوفی سنه ۳۲۴) همین معنی را ذکر نموده است و خطیب در تاریخ خود مطالب خود را از او اخذ کرده است و این مأخذ و منابع موثق شکی برای ما باقی نمیگذارد که سیبویه در سال ۱۹۴ در شیراز فوت کرده است، ثانیاً يك مطالعه و محاسبه تحقیقی در تاریخ مناظره مابین سیبویه و کسائی بر ما معلوم میدارد که محمد امین که در کار توطئه علیه سیبویه و حمایت از کسائی دست داشته در سنی بوده است که قطعاً بحد رشد و بلوغ رسیده و استعداد عقلانی برای این قبیل امور داشته است و تاریخ تولد او را سنه ۱۷۴ گفته اند با این حساب این مناظره در سال ۱۹۰ روی داده که بعد از آن تاملت چهار پنج سال سیبویه از بغداد بساوه و بفارس رفته و پس از آن وفات یافته است .

بنابر این قول کسانیکه سال فوت او را قبل از ۱۹۴ ق. ذکر کرده اند بهمین حساب مردود بنظر میآید .

#### - ۹ -

اکنون که سال (۱۳۹۴ . ق ۱۳۵۳ ش) و هزار و دو یستمین سالگرد وفات سیبویه میباشد انجمن آثار ملی در تهران که متجاوز از پنجاه سال است در حفظ آثار بزرگان از تعمیر و مرمت و بنای مقابر و بقاع مشاهیر و همچنین طبع و نشر کتب و رسائل عدیده کوشش های گران بها و مجاهدات بلیغ نموده است ، در صدد است که برای مرقدان امام پارسی در شیراز بقعه و بنائی متناسب بنا کند و از آن مکان که مسلماً در مقبره باهلیه بوده و اکنون مسکن مردم سنگ سیاه شده است خانه های اطراف قبر را خریداری و مقدمات بناء آرامگاه او را فراهم آورند البته انجمن کانون دانش فارس در شیراز نیز باین نیت خیر مساعدت و معاونت میکند شهرداری شیراز بنوبت خود برای تسطیح معابر و خیابانهای

اطراف آن کوشش می‌نماید که همه این مساعی برای احیای نام عالمی بزرگوار  
چون سیمبویه نزد خدا و خلق مستحسن و مقبول و موجب اجر جزیل و ثواب جمیل  
میباشد از خداوند توفیقات ایشان را مسألت داریم .

## ابو بشیر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به (سیبویه)

وی یکی از اساطین علم ادب عربی و اعلم علمای متقدم و متأخر در علم نحواست مولدش بقول مشهور (بیضاء) از توابع شیراز میباشد تولدش در اوائل قرن دوم هجری است وی ابتدا از موالی (بندگان و خدمتگزاران) قبیله بنی الحارث بن کعب بود سپس در سلك موالی آل ربیع بن زیاد درآمد کلمه (سیبویه) مرکب از (سیب) که فارسی است و (ویه) که اسم صوت است که پس آوند بعضی از اسماء واقع میشود مانند (خالویه - عمروویه - مسکویه - نفطویه) و غیره و در تسمیه آن بدین لقب برخی گفته اند که چون همیشه بوی خوش مانند بوی سیب از او استشمام میشد، بعضی گفته اند بخاطر اینکه دو گونه او سرخ و سفید مانند سیب بود، صاحب معجم الادباء یا قوت حموی گوید ابن خالویه نحوی را عقیده آن است که کلمه (سیبویه) مرکب است از دو جزء فارسی یکی (سی) بمعنی ثلثین و دیگر (بوی بفتح باء و واو) که معرب (بوی) بمعنی رایحه است و هاء بدان الحاق شده است و او را از این جهت (سیبویه) گفتند که گویا سی بوی خوش از او استشمام میشد، سپس گوید این قول را از هیچکس غیر از او نشنیدم. سیبویه از فارس به بصره رفت و در آنجا به کسب علم و ادب پرداخت، علم نحو و ادب را از خلیل بن احمد نحوی و اضع علم عروض و عیسی بن عمرو یونس بن حبیب و دیگر اساتید آن عصر به حد کافی و در غایت کمال بیاموخت، علم لغت و سایر علوم عربیه را از ابن خطاب معروف به (اخفش اکبر)

فراگرفت. سیبویه بیشتر در ملازمت و مصاحبت خلیل بن احمد بسر میبرد و از مبرزترین شاگردان او محسوب میشد و استاد او را در فضل و ادب بر دیگران ترجیح میداد. (ابن نطاح) که از محصلین و دانشمندان آن عصر است گوید من در خدمت خلیل بن احمد بودم، سیبویه وارد شد، خلیل گفت: «مرحبا بزاثر لایمل» یعنی خوش آمد آنکه هیچوقت از کسب علم خسته نمیشود. و همو گوید من هرگز از خلیل نشنیدم که این سخن را درباره احدی جز سیبویه بگوید. بالاخره پس از چندی سیبویه در علوم عربیت مخصوصاً علم نحو سرآمد جمیع اقران خود گردید و همچنین از علمای بعد از او تا کنون کسی در اشتهاار به مهارت و حذاقت بزبان عرب و علم نحو بمرتبه او نرسیده است. سیبویه کتابی در علم نحو (نحو بمعنی اعم که شامل علم اعراب و علم تصریف هر دو میشود) تصنیف کرده موسوم به (کتاب سیبویه) و این کتاب به شهادت جمیع علمای عربیت متقدم و متأخری نظیر است و از لحاظ جامعیت و تقریر مسائل و تفصیل قواعد و تحکیم ضوابط علم نحو مانند ندارد و آن در حقیقت راهنمای همگی علمای خلف در تألیف نحو گردیده و سر رشته جمیع مطالب این فن را بدست آنان داده است و همگی بر مزیت و رجحان آن بر سایر کتبی که در این فن نگارش یافته اعتراف کرده اند. صاعده بن احمد جیانی اندلسی در کتابی که در تراجم مشاهیر دانشمندان و رجال عمده علم و ادب تألیف کرده چنین مینویسد: «من ندیدم نه در متقدم و نه در متأخر کتابی در علمی تصنیف شده - باشد که محیط بجمیع اجزاء آن علم و مشتمل بر جمیع مسائل و مقاصدان علم باشد مگر سه کتاب یکی (المجسطی) از بطلمیوس در علم هیأت و افلاک دیگر کتاب (ارسطاطالیس) در منطق سوم کتاب سیبویه در علم نحو که نیست مطلبی که متعلق به یکی از این سه علم باشد و در کتاب مربوط به آن ذکر نشده و خارج افتاده باشد.» (مبرد) عالم نحوی و لغوی گوید حل و عقد مسائل هر علمی بالضرورة احتیاج به مراجعه به کتاب دیگر دارد ولی کتاب سیبویه احتیاج به هیچ کتاب دیگر ندارد. و این کتاب تقریباً پانصد و هفتاد باب است که در هر باب بحث را

نسبت به موضوع آن باب بحد اشباع رسانیده و از کوچکترین نکته و دقیقه‌ای که متعلق بدان موضوع باشد نگذشته و همه را مشروحاً بیان کرده و برای اثبات مطالب مندرجه در کتاب قریب به هزار و پنجاه شاهد از قرآن مجید و اشعار عرب آورده است. شروح و تعلیقاتیکه از علماء بر این کتاب نوشته شده بسیار است از آنجمله :

شرح ابو سعید حسن سیرافی متوفی ۳۶۸ .

تعلیقہ ابوعلی فارسی متوفی ۳۷۷ .

شرح ابن النحاس نحوی متوفی ۳۳۸ .

شرح ابو العباس مبرد نحوی متوفی ۲۸۵ .

شرح احمد بن ابان لغوی اندلسی متوفی ۳۸۲ .

شرح علی بن سلیمان معروف باخفش اصغر متوفی ۳۱۵ .

شرح ابن حاجب نحوی متوفی ۳۴۶ .

شرح جارا الله محمود بن عمر زمخشری متوفی ۵۳۸ .

شرح ابن خروف نحوی متوفی ۶۹۰ و غیر از اینها .

سیبویه در علم نحو همان مقامی را داراست که ابوعلی بن سینا در فلسفه همانطور که نظریات و عقاید فلسفی ابن سینا متبع و مورد قبول اغلب از فلاسفه مشاء بعد از او میباشد، همانطور آراء و اقوال سیبویه در نحو مقبول اکثر از اعظم نحویین متأخر بوده و همواره از اقوال او در مسائل نحو پیروی نموده‌اند حتی در پاره‌ای از مطالب هم احياناً قول سیبویه را محل اعتراض دیده‌اند، مع ذلك مسامحه از آن صرف نظر نموده از وی اقتفا کرده‌اند، از آن جمله موضوع (ای موصوله) است که چهار حالت دارد :

۱ - آنکه اضافه شود و مضاف الیه و صدر صله آن که ضمیر رفع است هر دو

مذکور باشد .

۲ - آنکه اضافه نشود و صدر صله آن محذوف باشد .

۳ - آنکه مضاف الیه آن محذوف و صدر صله مذکور باشد .

۴ - آنکه مضاف الیه مذکور و صدر صله محذوف باشد .

مذهب سبویه این است که (ای) در حالت چهارم مبنی بر ضم و در باقی حالات معرب است. (زجاج) عالم نحوی گوید من در هیچ جائیدم که سبویه اشتباه کرده باشد مگر در دو مورد و اینجایی که از آن دو مورد است. اشکال این است که اگر موجب بناء (ای) در حالت چهارم چنانکه گفته اند این است که چون (ای) در این حالت بحسب معنی از حیث احتیاج به شیئی محذوف که صدر صله باشد شباهت بحروف پیدا میکند یعنی شباهت افتقاری و همین موجب مبنی بودنش میگردد این احتیاج که در حالت دوم و سوم هم که محقق بلکه در حالت دوم قویتر است زیرا در این حالت دو احتیاج است یکی احتیاج به مضاف الیه و دیگر احتیاج به صدر صله پس چگونگی در آن دو حالت معرب میگردد و در اینجا مبنی، باتمام این احوال قول سبویه در مبنی بودن (ای) در حالت چهارم مقبول افتاده و حتی ابن مالک که از اجله علمای نحو است از همین عقیده پیروی کرده چنانکه گوید:

ای کما و اعربت مالم تضاف و صدر و صلهای ضمور انحذف

و قرائت مشهور هم در این آیه: ثم لننزعن من کل شیعة ایهیم اشد علی الرحمن عتیا موافق رأی سبویه یعنی بناء ای بر ضم قرار گرفته است .

داستان مناظره سبویه با (کسائی) که از علمای عالیقدر و مشهور عرب و از جمله قراء سبعة است از داستانهای شایع و مشهور میباشد. و آن این است که وقتی سبویه به بغداد رفت و بر یحیی بن خالد برمکی وارد شد و از وی درخواست کرد که وسیله ای فراهم سازد تا با کسائی محاضره و مناظره کند، یحیی او را از این عمل منع کرد و گفت کسائی دارای مقامی عالی و منزلتی رفیع است، چه آنکه اوشیخ مدینه السلام (بغداد) و هم معلم (امین) فرزند خلیفه (هرون الرشید) میباشد، گمان نمیرود که تو را یارای مناظره با او باشد. سبویه نپذیرفت و بر خواهش خود افزود تا اینکه خبر به سمع خلیفه رسید خلیفه دستور داد که هر دو را در مجلسی برای

مناظره حاضر کنند، یحیی به امر خلیفه مجلسی برای این کار منعقد ساخت و هر دو را بحضور دعوت کرد. سیبویه قبلاً حاضر شد در حالیکه (کسائی) هنوز نیامده بود (فراء و خلف) دو نفر از اتباع و یاران کسائی حضور داشتند. نخست خلف پیش آمد و مسئله‌ای از سیبویه پرسید سیبویه جواب داد. پس از آن چندین مسأله دیگر پرسید، سیبویه همه را جواب داد. هر جوابی که میداد خلف بدون تأمل و درنگ او را به غلط و خطا نسبت میداد. سیبویه بر آشفت و گفت اینکه نفهمیده و بدون دقت مرا به خطا منسوب میداری از بی ادبی است. آنگاه فراء پیش آمد و عذر خواست که این مرد عاده تند و عجول است. او نیز مسأله‌ای سؤال کرد سیبویه جواب داد فراء گفت فکر کن و دوباره بگو. مشعر باینکه غلط جواب دادی. سیبویه دریافت که قصد ایشان غرض ورزی و منعه‌ای کاری و تحقیق روی است. گفت من باشما تکلم نمیکنم تا شیخ و بزرگتر شما بیاید. سپس (کسائی) با جمعی از اصحاب و پیروان خود با جاه و جلال فرا رسید و به مجلس حضور یافت. کسائی در آغاز مناظره رو کرد به سیبویه گفت میپرسی یا پسر سم؟ سیبویه گفت هر چه خواهی پرس گفت این جمله (خرجت فاذا زید قائم) را چگونه میخوانی سیبویه گفت میخوانم (خرجت فاذا زید قائم) بر رفع (قائم) کسائی گفت (قائماً) به نصب هم جایز است سیبویه گفت جایز نیست زیرا (قائم) خبر (زید) میباشد که بعد از (اذا) فجائیه مبتداست کسائی گفت پس چه میگوئی در این مثل که عرب گوید:

(كنت اظن ان العقر ابعد السعة من الزنبور فاذا هو هي يا اينكه فاذا هو اياها)  
(یعنی من گمان میکردم که عقر بیش گزنده‌تر و درد آورنده‌تر از زنبور است اتفاقاً دیدم زنبور هم مانند عقر است و کم از عقر نیست) که به هر دو صورت هم به ضمیر رفع هم به ضمیر نصب جایز است و عرب بهر دو وجه تکلم میکند سیبویه گفت صحیح (فاذا هو هي) است (فاذا هو اياها) به ضمیر نصب صحیح نیست و عرب به ضمیر نصب تکلم نمیکند در اینجا رشته بحث و جدال کشیده شد تا اینکه به پیشنهاد یحیی و جعفر بن یحیی با توافق یکدیگر مقرر گردید که اعراب

بادیه نشین که در نزدیکی بغداد اقامت دارند و فصیح و بلیغند بیایند و تصدیق کنند که کدامیک از این دو قول صحیح و کدام باطل است.

کسائی چون بگفته خود اطمینان کامل نداشت و متزلزل بود و از طرف دیگر در اعراب نفوذ داشت قبلاً شخصی را بدستکاری (امین) فرزند خلیفه فرستاد و دستور داد که به شیوخ اعراب بگوید وقتی که آمدند بهر دو صورت تکلم کنند چون فرستاده پیغام کسائی را بدانها رسانید گفتند تلفظ ما همان (فاذا هـ وهی) میباشد و ما هنگام سخن گفتن برخلاف طبع و لهجه فطری خود نمیتوانیم تکلم کنیم فقط از ما سؤال کنند ما میگوئیم حق با کسائی است.

فرستاده قبلاً آمد و کسائی را از ماجرا واقف ساخت هنگامیکه اعراب حاضر شدند کسائی دستور داد که دورای طرفین را اعلام کنند چون اعلام کردند رؤسای قبیله و سایر افراد همه با صدای بلند گفتند (الحق مع کسائی) سیبویه در میان قیل و قال و هیاهوی مردم به یحیی و جعفر میگفت بگوئید تکلم کنند کسی بحرفش گوش نمیداد بالاخره مجلس بهم خورد و منقضی گردید سیبویه از این وضع آزرده خاطر گردید ولی یحیی بن خالد عطائی و افراز دینار یا از درهم باو بخشید. سیبویه از آن پس بفارس مهاجرت کرد و دیگر بعراق نرفت تا وفات یافت در تاریخ وفات او اختلاف است ولی بیشتر از صاحبان تذکره و مورخین صد و هشتاد یا صد و نود و اند هجری گفته اند ولی محل فوتش را شیراز نوشته اند و در سنین عمر او نیز اختلاف است بقول اصح بیش از چهل سال و اندی نبوده است اصمعی گوید این ابیات را که از سلیمان بن یزید عدوی است بر قبر او در شیراز خواندم:

ذهب الـ حبة بعد طول تـ زاور

ونای الـ زار فـ اسلموك واقشعوا

تـ ر كـ و ك او حش ما تـ گون بقفرة

لـ م یونسوك و كـ ربة لم یـد فعوا

## و قضی القضاء فصرت صاحب حفرة

عنك الاحبة اعرضوا و تصدعوا

یعنی دوستان بعد از آنکه مدتی مدید بملاقات و دیدن تو میآمدند ترارها کردند و رفتند و مزار تو از ایشان دور افتاد - ترا گذاشتند در وحشتناکترین بیغوله ای نه با تو مأنوس شدند نه زیان و مشقتی از تو دفع کردند - آری بحکم مشیت و قضاء الهی نوتنها در مصاحبت مغاکی قرار گرفتی و یاران همه از تو رو برگردانیده متفرق شدند و رفتند .

بسم الله الرحمن الرحيم

## سیبویه امام النحاة

ابوبشر و ابوالحسن عمرو بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی ملقب به سیبویه مولی بنی الحارث بن کعب عم مولی آل الربیع بن زیاد الحارثی، رئیس البصریین و امام النحویین، استاد علوم العربیة، معلم فنون الاعرابیة، سرآمد زمان، افتخار ایران، مشهور جهان، نادره دوران، مصنف الکتاب فی فن النحو و الاعراب شمع هدایت طلاب میباشد، زمخشری در تعریف او گوید:

الا صلی الاله صلاة صدق      علی عمرو بن عثمان بن قنبر  
فان کتابه له اسم یغن عنه      بنو قلم ولا ابناء منه —

مولد سیبویه: وی در بیضای شیراز و بقولی در بصره بعصر اول عباسی تولد یافته، و به طور مسلم در بصره نشو و نما و تحصیل کمالات کرده، در آغاز بدرس ابوزید انصاری، و عیسی بن عمر که بسال ۱۴۹ هجری در گذشته حاضر میشده و بدون واسطه از آنان روایت کرده، کتاب الجامع عیسی بن عمر را بایانات استاد بزرگوارش خلیل بن احمد بهم آمیخته و آنرا پس از تکمیل الکتاب نامیده است و مردم آنرا قرآن النحو خوانده اند.

وجه تسمیه سیبویه: در وجه تسمیه وی چند گفتار بما رسیده است.

۱ - مادرش در کودکی وی را میرقصانید و باین نام ترنم مینمود: سیبویه،

سیبویه ، سیبویه .

۲ - سیب را دوست داشت و پیوسته آنرا می بوئید، و همراه داشت .

۳ - پیوسته بوی سیب از وی استشمام می گردید .

۴ - سه بوی خوش از او بمشام می رسید (دائرة المعارف فرید وجدی).

دو گونه اش مانند سیب سرخ و خوش بوی بود (ابن خلکان از ابراهیم

حربی روایت کرده).

۶ - معجم الادباء و انباه الرواة از ابن خالویه روایت کرده اند که ابو عبدالله

بن طاهر عسکری گوید: سیبویه از دو کلمه (سی) و (بوی) یعنی ثلاثون رائحه

ترکیب یافته - زیرا وی دارای سی نوع ازبویهای خوب بود .

میگوئیم: سیبویه مرکب است از دو کلمه (سیب) و (ویه) مانند شاهویه ،

ماهویه ، شاذویه ، حمویه ، حمدویه ، راهویه ، حیویه ، سلویه ، حکویه ، نفطویه ،

خالویه ، درستویه ، قولویه ، رنجویه ، بابویه ، بطویه ، بویه ، مرزویه ، زویه ،

زیلویه ، ..... .

**اساتید سیبویه :** ابوسعید سمعانی ازحافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالعزيز

شیرازی روایت کرده که سیبویه علم لغت را از ابوالخطاب اخفش اکبر ، و ابوزید

انصاری ، و حدیث را از حماد بن سلمه ، و علم نحو را از خلیل بن احمد عروسی و

یونس بن حبیب بصری ، و عیسی بن عمر ثقفی فرا گرفت ، آنگاه در بغداد با کسایی

و فراء و احمر مناظره کرده است .

اینک شرح حال مختصر برخی از اساتید سیبویه را بیان می نمائیم:

۱ - ابوزید انصاری سعید بن اوس خزر جی صاحب تصانیف لغویه و ادبیه

تلمیذ ابو عمرو بن العلاء رؤیه بن العجاج ، و عمرو بن عبید ، و استاد دانشمندان

زمانش بوده .

سیرافی روایت کرده که ابوزید انصاری گوید: سیبویه جوانی بود مؤدب

و نظیف و خوش لباس در نهایت زیبائی چنانکه گوئی دو گونه وی دو سیب سرخ

خوشبوی بود؛ دوگسویش بردوش ریخته به جلسه درس من حاضر می گردید، هر جا سیبویه بگوید: این لغت یا این عبارت را از کسی شنیدم که به عربیت وی وثوق دارم مرا اراده کرده و من باو گفته ام.

اصمعی گوید: عمرو بن کرکره اعرابی تمام لغات عرب را میدانست، و ابوزید انصاری دوثلث آنرا و خلیل بن احمد نصف لغات عرب را و من خود يك ثلث لغات عرب را میدانم.

اصمعی خود بدرس ابوزید انصاری حاضر میشد و استاد را بسیار گرامی میداشت.

۲- ابوالخطاب عبدالحمید ثعلبی ملقب به اخفش اکبر تلمیذ ابوعمر و بن العلاء هجری احسائی است که از اعظام ادباء و نحویان و پیشوای اهل تقوی و پرهیزگاران، استاد و امام بصریان بوده، وی اول کسی است که تفسیر هر بیت شعری را در ذیل همان شعر بیان کرده و او استاد یونس بن حبيب و کسائی و سیبویه و ابو- عبیده میباشند.

۳- عیسی بن عمر ثقفی (متوفای ۱۴۹) نخستین کسی است از بصریان که در علم نحو کتاب ساخته و به لغات و حشیه غریبه آشنائی کامل داشته است. اگر چه بیشتر تألیفات وی نابود شده چنانکه سیرافی گوید: نقل شده که عیسی بن عمر هفتاد و چند کتاب داشته، ولی بما نرسیده و کسی هم نگوید که ما آنها را دیده ایم لکن دو کتاب از او بنام اکمال، و جامع باقی مانده است، و سیبویه کتاب جامع او را اساس کار قرار داده و آنچه از استادش خلیل بن احمد، یا یونس بن- حبيب، یا اخفش شنیده، به آن ممزوج ساخته تا کتاب جامع و کاملی بنام الکتاب (قرآن النحو) به جامعه ادبیت عطا کرده است.

یکی از شاگردان خلیل بن احمد گوید: روزی سیبویه در محضر خلیل از کتابهای عیسی بن عمر نام برده گفت: بیشتر آثار عیسی بن عمر از دست رفته ولی مطالب آنها در دو کتاب فراهم آمده یکی اکمال که اکنون در بصره نیست و دیگر

جامع که اورا مطالعه کرده و مشکلات آنرا به بیانات استاد حل ساخته ام، خلیل-  
بن احمد سر بزرگ کند، پس از لحظه ای سر بر آورده گفت:

بطل النحو و جمیعاً کله  
غیر ما احدث عیسی بن عمر  
ذاک اکمال و هذا جامع  
فهما للناس شمس و قمر

۴- حماد بن سلمه بن دینار مولی ربیعه بن مالک شیخ اهل البصرة و امام الحدیث  
والعریبه. از یونس بن حبیب پرسیدند: تو بزرگتری در سال یا حماد بن سلمه؟ یونس  
گفت: حماد از نظر سال از من بزرگتر است، و من علم عربیت را از وی فرا گرفته ام.  
جرمی گوید: فصیح تر از حماد کسی را ندیده ام، و او خود گوید: هر کس  
حدیثی را با اعراب غلط از من نقل کند و روایت نماید دروغ گفته است.

۵- یونس بن حبیب الضبی البصری که تلمیذ اخفش اکبر و ابو عمرو بن العلاء  
بوده و پس از فوت سیبویه هنوز حیات داشته، چنانکه ابو عبیده گوید: پس از فوت  
سیبویه یونس بن حبیب را گفتند: همانا سیبویه کتابی در علم نحو و بیانات خلیل بن  
در هزار ورق ترتیب داده، یونس از روی تعجب گفت: وی در چه وقت آن همه  
قواعد و احکام را شنیده؟ آن کتاب را آوردند و مقداری از آن را خواندند یونس  
گفت: هر چه از خلیل حکایت کرده باید درست باشد، زیرا آنچه از من روایت  
نموده راست و درست میباشد.

۶- ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد بن تمیم فراهیدی (فرهودی) بصری  
عروضی نحوی، تلمیذ ایوب بطلیوسی و عاصم احول، و از اعظم دانشمندان عصر  
اول عباسی بوده، وی نخستین کسی است که علم عروض را در لغت عرب استخراج  
نموده، و کتاب (العین) را برای ضبط لغت عرب ترتیب داد، تمام عمر را به  
گوشه نشینی و عبادت بسربرد.

گویند: والی اهواز سلیمان بن علی وی را برای تعلیم و تربیت فرزندانش  
نامزد کرد، قاصدی را برای احضار او به بصره فرستاد، خلیل پس از مطالعه نامه  
قرص نان خشکیده ای بر آورد و به قاصد گفت: تا هنگامیکه دسترس بدین نان

باشدم نیازی به سلیمان نباشدم قاصد گفت: پاسخ استاندار اهواز را چه بگویم؟  
خلیل گفت:

ابلیخ سلیمان انی عنک فی سعة و فی غنا غیرانی لست ذامال

حتی بنفسی انی لاری احدا یموت هزل اولایبقی علی حال

وی استاد سیبویه و اصمعی و نصر بن شمیل و علی بن نصر، و مؤرج سدوسی و سایر نحویان این طبقه بصریان بوده است، آنچه سیبویه در کتابش باین عبارت (پرسیدمش، گفت) نوشته، بدون آنکه مخاطب و گوینده را تعیین کند خلیل را اراده کرده است، و آنچه را از یونس یاد دیگران آورده گوینده را صریحاً تعیین کرده است.

ابو عمرو بن النطاح مخزومی گوید: روزی در حضور استاد خلیل بن احمد عروسی بودم، تحقیقات ادبی و لغوی وی را میشنودم، ناگاه ابوبشر سیبویه که جوانی نظیف و خوش لباس، زیبا روی و خوشبوی بود وارد شد خلیل بن احمد برای تجلیل وی گفت: **مرحبا بزائر لایمل**، با آنکه وی هرگز این جملات را بر زبان نراندی و کسی را این نوع تجلیل و اکرام نکردی.

ابوحاتم سجستانی گوید: سیبویه جوانی بسیار زیبا و گویا دو گونه صورتش دوسیب سرخ خوشبوی بود، کثیر المطالعه، مؤدب، خلیل بن احمد با وی زیاد مجالست مینمود، در زبانش لکنت و گرفتگی بود، از این نظر قلم و تحریرش بهتر از گفتار و تقریرش میباشد.

ابوحاتم سجستانی: سهل بن محمد بن عثمان النحوی اللغوی المقری خود از اکابر و مشاهیر علم و ادب بوده، شاگردان مبرزى مانند ابوبکر بن درید و ابوالعباس مبرد داشته، تألیفات ارزنده او را ابن خلکان تاسی کتاب شمرده است، وی در مدح تلمیذ خود ابوالعباس مبرد گفته است:

ابرزو اوجه الجمیل و لاموا من افتن

لواراد و اعفانا ستر و وجهه الحسن

مازنی روایت کرده که اخفش گوید: روزی نزد یونس بن حبیب بودم که گفتند سیبویه آمد، یونس گفت: **اعوذ بالله منه**، سیبویه پس از ورود و تحیت گفت: چگونه میگوئی، **مررت به المسکین**؟ یونس گفت: جائز است که آنرا مجرور بخوانیم تا بدل از ضمیر باشد، وی گفت: خوبست بر رفع بخوانیم چه در معنای اینست: **المسکین مررت به**، یونس گفت: این اشتباه است چه ضمیر قبل از اسم طاهر است سیبویه گفت: استاد خلیل این را جائز دانسته، و به ایاتی برای صحت آن استشهاد نموده است، یونس باز گفت: جائز نیست، وی پرسید به نصب چگونه است؟ یونس گفت: بنا بر حال بودن جائز است، سیبویه گفت مگر شما نگفته اید حال الف و لام نمیگیرد؟ یونس گفت: چرا، استادت در این باب چه گفته است؟ سیبویه گفت: منصوب است بنا بر ترجم، مدح، ذم، یونس گفت: بسیار خوب منصوب است بنا بر ترجم و دیگر سخن نگفت ولی اندوهناك شد که چرا نصب المسکین را بنا بر حالیت گرفته است.

عبد الملك تاریخی آورده که محمد بن سلام روایت کرده که ابن اعلم گوید: روزی سیبویه در حلقه درس نشسته و از قتاده حدیث غریبی نقل شد، سیبویه گفت: این حدیث را روایت نکرده مگر سعید بن ابی العروبه، برخی از فرزندان جعفر از روی استنکار گفتند: این زیادتى (ال) چیست؟ سیبویه گفت: عروبه اسم جمع و علم منقول است: پس هر کس بدون (ال) تلفظ کند و عروبه بگوید خطا کرده است، محمد بن سلام گوید: داستان را نزد یونس بن حبیب بیان کردم گفت: خدایتعالی سیبویه را یاری کند، و جزای خیر دهد وی درست گفته است.

عبد الملك تاریخی روایت کرده که ابن عایشه گوید: با سیبویه که جوانی نظیف و خوش لباس و زیبا منظر بود در مسجد بصره نشسته بودیم ناگهان باد شدیدی برخاست و کاغذ هارا از مجلس ربود سیبویه به برخی از حضار گفت: ببینید کدام باد است میوزد؟ (صورت اسبی بر مناره مسجد بود) وی باز گشت و گفت: اسب بر چیزی نمانده است، سیبویه گفت: در این هنگام عرب می گوید:

(تذائب الريح ، تذائب الريح) یعنی باد، کارگرگ را انجام داده واسب را ربوده است چنانکه گوئی: گر گهای فراوانی رو آورده و چهارپایان را ربوده اند. خطیب بغدادی گوید: سیبویه در آغاز برای کسب حدیث به درس علامه حماد بن سلمه بن دینار مولی ربیع بن مالک که شیخ اهل بصره و امام الحدیث والعریة بود گروید، آن استاد ارجمند و درس گرانمایه را پسندید ، با اشتیاق وافى وسعی کافى بتحصيل وتکمیل پرداخت، تا روزی استاد در اثناء درس گفت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما أحد من اصحابي الا وقد اخذت عليه ليس ابا الدرداء. سیبویه گفت: ليس ابو الدرداء حماد گفت: ای سیبویه خطا رفتی و اشتباه تلفظ کردی، سیبویه گفت: بناچار فرا می گیرم علمی را که از این به بعد هرگز اشتباه نخوانم، و پس از این ملازمت اخفش اکبر و عیسی بن عمر، و استاد خلیل بن احمد عروضی را اختیار کرد، تا شهره آفاق گردید.

**تلامیذ ومعاصران سیبویه:** علامه جلال الدین عبدالرحمن سیوطی شرح حال برخی از شاگردان سیبویه را در بغية الوعاة آورده است که اکنون از نظر خوانندگان میگذرانیم:

۱ - اخفش اوسط: ابو الحسن سعید بن مسعدة نحوی بلخی از مشاهیر نحویان بصره و از پیشوایان اهل لغت و ادب، واضع بحر خبب در عروض، و از تلامیذ سیبویه بوده گوید: پس از مناظره با کسائی و مراجعت وی به بصره داستان مناظره را برایم حکایت کرد آنگاه مرا وداع نموده بسوی اهواز رهسپار شد، من به بغداد مسافرت کردم و به مسجد کسائی در آمدم و نماز صبح را به او اقتدا نمودم، چون از فریضه و نافله فارغ شد، روی بما آورد هنگامیکه فراء دیلمی احمر نحوی و ابن سعد و برخی دیگر در برابرش نشسته بودند من پیش رفته سلام کردم و بتدریج صد مسأله از وی پرسیدم هر يك را که جواب گفت تخطئه کردم، یاران وی بر من شوریدند و قصد آزارم را داشتند، کسائی آنان را منع نمود من به ایشان توجه نکرده، سخنانم را ادامه دادم تا آنگاه که کسائی گفت ترا

بخدا قسم میدهم آیا تو ابوالحسن سعید بن مسعدة میباشی؟ گفتم: آری. از جای جست و بامن معانقه کرد و مرا به کنار خویش نشانیده گفت: فرزندی دارم و میخواهم آنان را تربیت نمائی، و پیوسته بامن باشی، هرگز از من مفارقت نکنی، من پیشنهاد وی را پذیرفتم و به تربیت اولادش پرداختم.

کسائی پس از مدتی از من خواست که در بیان معانی قرآن کتابی تألیف کنم، من آن کتاب را تألیف و ترتیب دادم، وی آن کتاب را پیوسته مطالعه مینمود سپس او خود کتابی و فراء کتاب دیگری در این باب تألیف نمودند، و کتاب فراء از دو کتاب دیگر مبسوط تر گردید.

محمد عبد الملك تاریخی از احمد بن یحیی ملقب به ثعلب و او از محمد بن سلام روایت کرده که اخفش گوید: من در خلوت کتاب سیبویه را بر کسائی میخواندم، روز جمعه ای بود که الکتاب را بروی قرائت میکردم، چند نوبت کسائی گفت: این حرف را نشنیده بودم، این جملات و احکام را تا کنون نشنیده ام اینها را برایم بنویس، همان روز هفتاد دینار بمن جایزه داد.

۲- قطرب: ابو علی محمد بن مستنیر بن احمد بصری ادیب لغوی، واریب نحوی ندیم و معلم ابودلف عجلی، در فن لغت و تفسیر و نحو توانا بود، فنون ادبیه و علوم عربیه را از سیبویه و سایر اکابر بصره آموخته، بامدادان پیش از همه به محضر سیبویه حاضر می گردید، تا آنکه روزی سیبویه به او گفت: همانا قطرب میباشی و این لقب برایش باقی ماند، باری کتابهای ارزنده ای از خود بیادگار گذارده هارون ابن المنجم در کتاب البارع این اشعار را به او نسبت داده است:

ان كنت لست معي فالذكر منك معي      يراك قلبي اذا ما غبت عن نظري  
والعين تبصر من تهوى و تفقه      و باطن قلبي لا يخاسوا من النظر

قاضی ابن خلکان گوید: قطرب نخستین کسی است که در لغت عرب مثلث را آورده، پس از وی چند تن از ادباء مثلثات دیگری ترتیب دادند.

۳- ابوفید مؤرج بن عمرو بن حرث سدوسی نحوی بصری، علوم عربیه

و فنون ادبیه را از ابوزید انصاری و سیبویه و استادش خلیل بن احمد فرا گرفته، از ابو عمرو بن العلاء و شعبه بن حجاج روایت کرده، بهمراهی مأمون الرشید از عراق به خراسان مسافرت نموده، مدتی در نیشابور و مرو اقامت گزیده، مجلس درس داشته، دانشمندان خراسان از وی بهره‌مند شده و از وی روایت کرده‌اند کتابهای شریف و اشعاری لطیف از او بیادگار مانده است. وی در سال ۱۹۵ هجری وفات یافته است.

۴ - ابوالحسن نصر بن شمیل بن خرشه مروی مازنی، نحوی بصری، از اصحاب خلیل بن احمد و از پیشوایان اهل شعر و ادبیت، و از راویان حدیث و فقه، و از مورخان معروف ایام عرب بوده بعهد هارون الرشید در بصره تدریس مینموده است.

ابو عبیده در کتاب مثالب اهل بصره گوید: وضع مادی و راه زندگی در بصره بر نصر بن شمیل بطوری دشوار و مشکل افتاد که بناچار عازم سفر خراسان شد، هنگام خروج وی از بصره سه هزار نفر از محدثان، نحویان، عروضیان، لغویان، اخباریان او را مشایعت کردند، چون به مرید رسید آنجا توقف نموده گفت: ای اهل بصره همانا فراق و دوری شما بر من سخت سنگین است بخدا قسم اگر هر روز يك كيل و پیمانه باقلا برای قوت و غذا می‌یافتم، از شما روی نمی‌تافتم، هیچیک از بدرقه‌کنندگان این مقدار غذا و طعام را برای او تهیه و تکفل نکردند، پس ایشان را وداع نموده و بسوی خراسان رهسپار شد تا بمرو رسید، در نیشابور و مرو مدتی اقامت گزید، آنگاه مأمون الرشید را ملاقات کرد و مال فراوانی بدست آورد، چنانکه در یکی از شب‌نشینی‌ها بواسطه ذکر حدیثی از رسول خدا و تلفظ کردن بعضی از کلمات، مأمون پنجاه هزار درهم، و فضل بن سهل (ذوالریاستین) سی هزار درهم به او جایزه دادند. باری مشارالیه در آخر ذیحجه ۲۰۴ در زادگاه خویش (مرو) از دنیا رفت و همانجا ب خاک سپرده شد.

## الکتاب و سیبویه

اصل و اساس الکتاب سیبویه همان کتاب الجامع عیسی بن عمر است ؛ باضافه آنچه که سیبویه از اساتیدش شنیده و بدان افزوده است. بااین تفاوت که آراء و گفته های خلیل بن احمد را بطور مسلم و بدون معرفی گوینده آورده است مگر هنگامیکه در مقام رد و انکار گفته وی بوده، ولی سخنان و گفتاریونس بن حبیب یا ابوالخطاب اخفش اکبر و ابوزید انصاری و دیگران را با معرفی گوینده نگاشته است.

این کتاب در نظر ادباء و نحویان چنان با عظمت خاص و شکوه مخصوصی جلوه کرد که بواسطه اشتغال فراوان آن به آیات قرآن، وقواعد مشهور نحویان، و اشعار فصحا و معروفان عرب زبان آنرا قرآن النحو نامیدند، و محور تعلیم نحو و عربیت و معیار علم و فضیلت قرار دادند، و تاکنون چند نوبت در مصر و بیروت و کلکته و پاریس چاپ شده، و به آلمانی و فرانسه ترجمه نموده اند.

صاعد بن احمد جیانی اندلسی گوید: هرگز کتابی را که مشتمل بر تمام جزئیات مسائل فن خود باشند ندیده ام مگر سه کتاب مجسطی بطلمیوس، درهات، کتاب ارسطو (معلم اول) در منطق، کتاب سیبویه در نحو. جاحظ ابو عثمان عمرو بن بحر گوید: در علم نحو هیچ کتابی مانند کتاب سیبویه تحریر نیافته است. و هر کسی در نحو چیزی بنویسد عیال او می باشد.

سید بحر العلوم و بعضی از اهل بصیرت گویند: هر يك از پیشینیان و باز-پسینیان که در علم نحو سخنی گفته، یا کتابی نوشته اند از سیبویه بهره ای یافته اند. ابوالعباس مبرد گوید: هان ای کسانیکه خواندن و فرا گرفتن کتاب سیبویه را اراده دارید، بدانید که بدریائی بیکران (وهر جواهر) رسیده اید.

ابو عثمان بکر بن محمد بقیة بصری (مازنی) استاد مبرد و فضل بن محمد یزیدی گوید: هر کس خواهد پس از سیبویه کتاب بزرگی در علم نحو تألیف نماید،

باید که شرم داشته باشد و خودداری کند.

ابوبکر محمد بن عبد الملك تاریخی از محمد بن سلمه مروزی روایت کرده که ابو عثمان عمرو بن بحر (جاحظ) گوید: هنگامیکه اراده کردم بسوی محمد بن عبد الملك زیات (وزیر معتصم و متوکل عباسی) رهسپار شوم، با خود اندیشیدم که تحفه‌ای شایسته برای وزیر هدیه ببرم هیچ چیز را گرامی‌تر از کتاب سیبویه نیافتم، لذا کتابی را که از بازماندگان فراء دیلمی خریده بودم با خود بردم، چون بدربار وزیر حضور یافتم مطلب را عرضه داشتم و قصه را بیان نمودم، ابن زیات گفت: آیا گمان کردی که در خزانه ما از آن کتاب شریف نباشد؟ گفتم: میدانستم که از آن کتاب در خزانه وزیر هست ولی این کتاب با خط فراء و مقابله کسائی و تهذیب عمرو بن بحر (خودم = جاحظ) آراسته شده است.

محمد بن عبد الملك (ابن زیات) گفت: بیاورش والله هیچ چیز نزد من از این کتاب عزیزتر نیست.

گروهی از مشاهیر دانشمندان عرب و عجم بیشتر به کتاب سیبویه توجه نموده و بر آن شرح یا حاشیه نگاشته‌اند، اینک ماچهل تن از ایشان را نام میبریم.

۱ - کسائی فارسی: ابوالحسن و ابو عبدالله علی بن حمزه بن عبدالله بن بهمن بن فیروز عجمی اسدی نحوی لغوی فن نحو را از معاذ بن مسلم هراء و یونس بن حبیب، و خلیل بن احمد عروضی؛ و قرائت را از حمزه بن حبیب و زیات و اعمش و عبدالرحمن بن ابی لیلی فرا گرفته، وی از قراء سبعة و استاد یحیی بن زیاد دیلمی فراء، و علی بن حسن احمر، و ابو عبیده قاسم بن سلام و معلم امین فرزند هارون الرشید و از مشاهیر نحو و ادبیت بوده، پس از مرگ سیبویه الکتاب را با اخفش اوسط مباحثه و با فراء مقابله کرده و بسال ۱۸۹ هـ در گذشته است.

۲ - فراء دیلمی: ابوزکریا یحیی بن زیاد بن عبدالله کوفی شاگرد کسائی و قیس ابن ربیع و مندل بن علی و معلم فرزندان مأمون الرشید و استاد نحو و ادبیت

بصره و بغداد و خراسان بوده کتاب سیبویه را بآدمت خود استنساخ و در حضور کسائی مقابله کرده و در سال ۲۰۷ در مکه وفات یافته است .

۳ - اخفش اوسط: ابوالحسن سعید بن مسعوده بلخی از شاگردان سیبویه و از پیشوایان اهل ادب و عربیت و واضع بحر خبب در عروض میباشد، و تألیفات نفیسی دارد پس از مرگ سیبویه به بغداد رفت و با کسائی مناظره کرد سپس الکتاب را برای کسائی قرائت مینموده و فرزندانش را تعلیم و تربیت کرده است بسال ۲۱۵ هجری فوت نموده است .

۴ - مازنی نحوی: ابو عثمان بکر بن محمد بصری شاگرد ابوزید انصاری و اصمعی و ابو عبیده قاسم بن سلام و استاد مبرد و فضل بن محمد یزیدی، چند نوبت با اخفش مناظره کرده و او را مغلوب نموده، وی بر الکتاب شرح نگاشته و احترام الکتاب و مصنف آنرا داشته میگفت: هر کس پس از سیبویه بخواند کتاب بزرگی در علم نحو بنویسد باید شرم کند و از نوشتن خودداری نماید. ف ۲۴۸ هـ .

۵ - ابواسحاق زیادی: ابراهیم بن سفیان بن سلیمان، الکتاب را نزد سیبویه خوانده از ابو عبیده و اصمعی روایت میکرده، در فن نحو و لغت و معرفة الشعر مشهور بوده، وی يك ثلث الکتاب و نکت آنرا شرح کرده است. ف ۲۴۹ هـ .

۶ - ابو العباس مبرد: محمد بن یزید بن عبدالاکبر از دی بصری، تلمیذ مازنی و ابو حاتم سجستانی استاد اسماعیل صفار و صولی و نفطویه، و افضل اهل زمانش بوده شواهد الکتاب را شرح نموده و در مواردی بر سیبویه رد نموده، تا آنکه کتابی بر رد سیبویه نگاشته است وی در سال ۲۱۶ تولد، و در سال ۲۸۵ وفات یافته است .

۷ - ابواسحاق زجاج: ابراهیم بن اسد بن سهل شاگرد مبرد و صاحب تصانیف ارزنده و دارای دین و تقوی بوده، ابیات کتاب سیبویه را شرح کرده است و در جمادی الاخر ۳۱۰ فوت نموده .

۸ - اخفش اصغر: ابوالحسن علی بن سلیمان بن فضل تلمیذ مبرد و ثعلب

و ابوالعیناء و استاد مرزبانی ابن الفرّج معافی و جریری بوده، یاقوت حموی برای او تألیفاتی شمرده، وی کتاب را شرح و تفسیر نموده است، او در بغداد بسال ۳۱۵ هجری وفات کرده است.

۹ - ابن السراج بغدادی: ابوبکر محمد بن السری بن السراج شاگرد مبرّد و زجاج و استاد سیرافی و رمانی و ابوعلی فارسی و ابوالقاسم زجاجی بوده، فن موسیقی را خوب میدانسته، تألیفات فراوانی داشته، کتاب را تماماً شرح کرده گویند: علم نحو را ابن السراج به نظم و ترتیب آورده است. وی بسال ۳۱۶ در جوانی فوت کرده است.

۱۰ - ابن النحاس: ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعیل مصری تلمیذ اخفش اصغر و مبرّد و نفطویه و زجاج، صاحب تصانیف کثیره و عبارات لطیفه، شواهد و ابیات کتاب را شرح کرده است وی را در سال ۳۳۸ به نیل افکندند.

۱۱ - مبرمان رامهرمزی: ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل شاگرد مبرّد، و استاد سیرافی، و ابوعلی فارسی، او بسیار بخیل بود، هرگاه کتاب را برای کسی میگفت صد دینار اجرت میگرفت، وی کتاب اخفش و شواهد کتاب را جداگانه و کتاب را شرح کرده، ولی شرح کتاب ناتمام مانده و در سال ۳۴۵ وفات یافته است.

۱۲ - ابوبکر مراغی: محمد بن علی بن عبدالله تلمیذ زجاجی و استاد نحویان موصل، صاحب کتاب المختصر در نحو، شواهد کتاب را شرح کرده، و سالیان دراز در موصل اقامت گزیده و در سال ۳۵۰ ه. وفات یافته است.

۱۳ - سیرافی القاضی: ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان فارسی شاگرد ابن درید و ابن السراج و شیخ الشیوخ و قاضی بغداد بود و بذهب ابوحنیفه فتوی میداد، وی کتاب سیبویه را شرح کرد بطوری که ابوعلی فارسی بر او حسادت ورزید، و نیز شرحی بر شواهد کتاب و مقدمه ای بر کتاب بنام المدخل الی کتاب سیبویه نوشت و چند کتاب دیگر از خود بیادگار گذارد؛ مشارالیه در روز

دوشنبه دوم رجب سال ۳۶۸ وفات یافت .

۱۴ - ابوعلی فارسی: حسن بن احمد بن عبدالغفار شیرازی تلمیذ زجاج و ابن السراج و مبرمان و استاد بیشتری از فضلاء زمان و معاصر سیرافی بوده، چند کتاب از خود بیادگار گذارده و تعلیقه‌ای بر کتاب سیبویه نگاشته است و در سال ۳۷۷ هـ در بغداد وفات یافته است.

۱۵ - ابوبکر زبیدی: محمد بن حسن بن اشبیلی شاگرد ابوعلی قالی و ابو عبدالله ریاحی معلم فرزندان مستنصر بالله عباسی و قاضی بلاد قرطبه بوده کتاب العین خلیل را خلاصه و ابنیه کتاب سیبویه را شرح کرده و برابن مسرة و پیروانش ردی نگاشته، در غره جمادی الاخر سال ۳۷۹ هـ فوت نموده است .

۱۶ - صاحب الشرطة: احمد بن ابان بن سید اندلسی تلمیذ ابوعلی قالی و سایر اکابر زمان و استاد اقلیلی و برخی از مشاهیر دوران بوده، کتاب اخفش و الکتاب سیبویه را شرح نموده و کتاب العالم را در فن لغت در صد مجلد تألیف نموده، در سال ۳۸۲ هـ وفات نموده است.

۱۷ - رمانی اخشیدی: ابوالحسن علی بن عیسی بن عبدالله وراق شاگرد زجاج و ابن السراج و ابن درید و سرآمد زمانش بوده، علم نحو را به فن منطق آمیخته، کتاب سیبویه و اصول ابن السراج و کتاب الف و لام مازنی و مختصر جرمی را شرح نموده، کتاب مهمی در تفسیر قرآن و شرح دیگری بر الکتاب و شرح صفات و معانی حروف را از خود بیادگار گذارده، در سال ۳۸۴ هـ فوت کرده است .

۱۸ - سیرافی: ابو محمد یوسف بن حسن بن عبدالله بن السیرافی پیشوای ادباء و لغویان بوده ابیات الکتاب سیبویه و ابیات اصلاح المنطق و ابیات الغریب خود را شرح کرده و در ربیع الاول سال ۳۸۵ فوت نموده است.

۱۹ - قرطبی: ابونصر هارون بن موسی بن صالح قیسی تلمیذ ابوعلی قالی و استاد طلاب زمانش بوده، عیون (عیوب) الکتاب را شرح کرده و در ذیقعه

۴۰۱ هـ. در قرطبه وفات یافته است.

۲۰ - اسکافی: ابو عبدالله محمد بن عبدالله خطیب ادیب اصفهانی، معاصرو جلیس صاحب بن عباد طالقانی و ابوعلی مرزوقی (حائک) و ابو منصور حلاج. بوده، اغلاط کتاب العین را استخراج و شواهد الکتاب را شرح کرده، کتاب درة التنزیل و غرة التأویل را در آیات متشابهات تألیف نموده، و در سال ۴۲۱ هـ. وفات یافته است.

۲۱ - ابو العلاء معری: احمد بن عبدالله بن سلیمان بن داود تنوخی شامی از مشاهیر زمان و نوابغ دوران و معاصر سید مرتضی (علم الهدی) و قاضی ابو القاسم تنوخی و محمد بن عبدالله بن سعد حلبی بوده اشعار متنهی و ابو تمام و بحتری و مقداری از الکتاب را شرح کرده، تألیفات ارزنده ای مانند: سقطا لنزد، ضوء السقط، لزوم ما لا یلزم، شرح شواهد الجمل از ظهیر العصدی در نحو، مثقال النظم در عروض داشته، شب جمعه دوازدهم ربیع الاول سال ۴۴۹ هـ. در معرة النعمان دمشق از دنیا رفته است.

۲۲ - الا علم: یوسف بن سلیمان بن عیسی شاگرد ابراهیم اقلیلی، عالمی خوش حافظه و ادیبی خوش سلیقه، بمعانی اشعار بصیر و بقواعد نحو خبیر بوده، شواهد الکتاب را شرح نموده، در سال ۴۷۶ فوت کرده است.

۲۳ - ابن بادش: ابو الحسن علی بن احمد بن خلف بن محمد انصاری، یگانه زمان و مشهور دوران تألیفات نفیسی داشته مانند: شرح کتاب سیبویه، شرح ایضاح ابوعلی فارسی، شرح اصول ابن السراج شرح الجمل، شرح کافی نحاس المقتضب، در ۱۳ محرم سال ۵۲۸ هـ. در غرناطه وفات یافته است.

۲۴ - زمخشری: ابو القاسم محمود بن عمر بن احمد ملقب به جارا لله شاگرد ابو الحسن علی بن مظفر نیشابوری و ابو مضر اصفهانی، و ابو منصور حارثی، علامه مشهور و فهامه معروف، شواهد و ابیات الکتاب را شرح کرده تصانیف ارزنده ای: تفسیر کشاف، المفصل فی النحو، الفائق فی غریب الحدیث، ربیع الابرار، القسطاس

فی العروض، الانموزج فی النحو، المستقصی فی الامثال وچند کتاب نگاشته، در روز عرّفه سال ۵۳۹ درگذشته است.

۲۵ - جیانی اندلسی: ابوبکر محمد بن مسعود خشنی شاگرد ابوالحسین بن سراج و ابوالعافیه و استاد نحویان غرناطه تمام الکتاب سیبویه را شرح کرده و همان شرح را تدریس مینموده، در ربیع الاول ۵۴۴ هـ. وفات یافته است.

۲۶ - ابن هشام: ابوعبدالله محمد بن احمد بن هشام لخمی نحوی، ادیب زمان، نحوی و لغوی دوران، مشار بالبنان چند کتاب مفید تألیف نموده است: کتاب الفصول، المجلد فی شرح ابیات الجمل، نکت علی شرح اعلم بر ابیات سیبویه، شرح مقصورة ابن درید، شرح فصیح، محن العامه، وی در سال ۵۷۰ هـ. وفات یافته است.

۲۷ - ابن خروف: ابوالحسن علی بن محمد بن علی حضری اشبیلی اندلسی تلمیذ ابن طاهر الخدب بوده و با سهیلی مناظره ها نموده تنقیح الالباب فی شرح غوامض الکتاب سیبویه نگاشته و کتاب الجمل را شرح کرده، کتابی در فرائض ترتیب داده، در سال ۶۰۹ هـ. وفات یافته است.

۲۸ - ابوالبقاء عکبری: عبدالله بن حسین بن عبدالله بغدادی شاگرد ابن خشاب و علی بن یحیی بن نجاج و ابوزرعة مقدسی و ابوالحسن بطائحي و قاضی ابویعلی بوده، مذهب احمد بن حنبل را میستوده، دو شرح بر کتاب سیبویه بنام: لباب الکتاب و شرح ابیات الکتاب نگاشته، تألیفات ارزنده دیگری نیز داشته مانند: اعراب القرآن، اعراب الحدیث، اعراب الشواذ، شرح ایضاح و تکمله - اللباب فی علل البناء و الاعراب، و پانزده کتاب دیگر، مشارالیه در سال ۵۳۸ هـ. تولد و در سال ۶۱۶ به بغداد وفات یافته است.

۲۹ - صفار بطلیوسی: ابوالفضل قاسم بن علی بن سلیمان انصاری، شاگرد شلوین کبیر و ابن عصفور شرحی بر کتاب سیبویه نگاشته که از تمام شروح گوی سبقت ربوده و در موارد بسیاری بر شلوین اعتراضاتی وارد آورده و آراء سیبویه

را تأیید کرده، وی در سال ۶۳۰ هـ. وفات یافته است.

۳۰ - شلوبینی: ابوعلی عمر بن محمد بن عمر اشبیلی، اعلیٰ اهل زمان در فن نحو، استاد ابن ابی الاحوص و ابن فرتون، و گروهی از ادباء اندلس بوده، حواشی و تعلیقاتی بر الکتاب نوشته، دو شرح برجزولیه و کتاب التوطئه در علم نحو داشته، گویند در ماه صفر سال ۶۴۵ هجری روزی کنار نهر نشسته مطالعه مینمود، ناگهان به نهر افتاده غرق شد.

۳۱ - ابن حاجب: ابو عمرو عثمان بن عمر بن ابی بکر اسنائی تلمیذ شاطبی و ابن البناء، استاد منذری و دمیاطی و یونس دبوسی و معاصر قاضی بن خلکان بوده کتابهای مفید و جالبی تألیف نموده: شرح المفصل فی النحو، الامالی فی النحو، کافیہ فی النحو، وافیہ فی النحو، شافیہ فی الصرف و کتابهای دیگری که در بیشتر مطالب آنها به الکتاب نظر داشته و از آن استفاده کرده، وی در سال ۶۴۶ هـ. در گذشته است.

۳۲ - ابن الحاج: ابو العباس احمد بن محمد بن احمد اشبیلی شاگرد شلوبینی و امثال وی بوده، حواشی و تعلیقاتی بر الکتاب داشته و مشکلات آن را حل کرده، و کتابهای دیگری از خود بیادگار گذارده در فن عروض بهره‌ای بسزا داشته، در سال ۶۵۲ هـ. وفات یافته است.

۳۳ - شلوبین الصغیر: ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد انصاری مالقی شاگرد ابن عصفور و عبدالله بن ابی صالح و بسیار پرهیزگار بوده، شرح مفیدی بر ابیات کتاب سیبویه نگاشته، شرح ابن عصفور بر جزولیه را تکمیل نموده مردم بسیاری از وی بهره برده و استفاده کرده‌اند، او در حدود ۶۶۰ هـ. از دنیا رفته است.

۳۴ - حفاف مالقی: ابو بکر بن یحیی بن عبدالله جذامی تلمیذ شلوبین صغیر و استاد نحویان قاهره بوده از تألیفات اوست: شرح کتاب سیبویه، شرح ایضاح ابوعلی فارسی، شرح لمع ابن جنی، دوم رمضان ۶۵۷ فوت کرده.

۳۵ - ابن ضائع: ابو الحسن علی بن حمد بن علی بن یوسف کتانی اشبیلی

شاگرد شلو بین صغیر، اعلم زمانش بوده، کتاب سیبویه را شرح کرده، شرح سیرافی و ابن خروف را باهم جمع و اختصار نموده، اعتراضات ابوعلی فارسی بر الکتاب و اعتراضات بطلیوسی بر زجاجی را رد کرده، در ربیع الآخر ۶۸۰ هجری فوت نموده است.

۳۶ - ابوالحسن اشبیلی: عبدالله بن احمد بن عبیدالله عثمانی شاگرد شلو بین و دیاج و محمد بن ابی هارون و استاد محمد بن عبیدالله و ابواسحاق ابراهیم غافقی و ابو حیان بوده، از تألیفات اوست: شرح ایضاح، ملخص القوانين، شرح الجمل درده جلد، شرح کتاب سیبویه، در سال ۶۸۸ ه. وفات یافته است.

۳۷ - ابوجعفر غرناطی: احمد بن ابراهیم بن زبیر بن محمد ثقفی جیانی شاگرد ابوالخطاب بن خلیل و عبدالرحمن بن عرس و ابن فرتون و استاد ابو حیان و گروهی از نحویان اندلس بوده، کتاب سیبویه را تدریس مینموده و تعلیقاتی بر آن نگاشته، ذیل صله ابن بشکوال را فراهم ساخته و در سال ۷۰۸ ه. وفات یافته است.

۳۸ - ابن فخر مالقی: محمد بن علی بن محمد بن فخر جذامی ارکشی شریشی تلمیذ ابوالحسن علی بن ابراهیم سکونی و ابوالحسن بن ابی ربیع و ابن صائغ، امام مسجد جامع و مفتی زمان بوده، تألیفات ارزنده ای داشته مانند: شرح قوانین جزولیه، شرح مختصر الاصول، شرح مشکلات کتاب سیبویه و چند کتاب دیگر. وی در سال ۷۲۳ ه. بمالقه درگذشت.

۳۹ - ابو حیان اندلسی: اثیرالدین محمد بن یوسف بن علی غرناطی شاگرد ابوالحسن آبدی و ابوجعفر بن زبیر و ابن ابی الاحوص و ابن الضایع و ابن نحاس و استاد تقی الدین سبکی و جمال اسنوی و گروهی از دانشمندان زمان بوده، پیمان بسته بود که پیوسته الکتاب سیبویه و کتاب تسهیل و مؤلفات خودش را تدریس نماید و جز به کتب ادب و حدیث به چیز دیگری توجه نکند، در حدود چهل کتاب و رساله تألیف نموده، از آنهاست: الاسعار فی تلخیص شرح صغابر کتاب سیبویه، - التجرید الاحکام کتاب سیبویه، التذکرة فی العربیة الابیات الوافیة فی علم القافیة،

وی آخر صفر در سال ۷۴۵ ه. وفات یافته است.

۴۰ - ابوالعباس عتابی: شهاب الدین احمد بن محمد بن اصبحی، شاگرد ابو حیان اندلسی و سرآمد اهل زمانش در ادبیات عرب بوده و مدتی در شام تدریس مینموده، شهرت بسزائی کسب کرده، بفقہ شافعی فتوی میداده، شرح بر کتاب سیبویه و تسهیل را در علم نحو از خود بیادگار گذارده، روز بیست و نهم محرم سال ۷۷۰ بدمشق از دنیا رفته است.

باری پیوسته کتاب سیبویه مورد نظر و علاقه دانشمندان و ادباء بوده و اعظم آنرا تدریس مینموده اند شروح و حواشی و تعلیقات ارزنده ای که معرفی شد شاهد صدق این گفتار است.

**امتیازات الکتاب:** با آنکه کتاب سیبویه ریشه و اساس تمام کتب نحو، بلکه پایه و اصل جمیع کتب ادب و فصاحت است - چه هر نویسنده ای که خواسته کتابی در فنون عربیت ترتیب دهد به آن مراجعه داشته و از آن استفاده نموده است - ولی عناوین الکتاب با سایر کتب ادب مانند مضامین آن از نظر نام گذاری و از لحاظ اجمال و تفصیل تفاوتی دارد.

آنچه از تتبع اقوال و استقصاء الکتاب حاصل میشود اینست که سیبویه کتاب جامع استادش عیسی بن عمر را اصل قرار داده و هر چه از اساتید و محققان زمان مانند: ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد عروسی و یونس بن حبيب و ابوالخطاب اخفش فرا گرفته، بدان افزوده و مسائل کتاب را از حشو و زوائد برهنه ساخته مطالب را بابیه و برهان تحریر نموده، در موارد لزوم به آیات قرآن و اشعار جاهلی و اشعار فصیحای نامی و ادبای معروف استدلال و استشهاد کرده تا کتابی از هر جهت آراسته و پر مطلب به جویندگان دانش تقدیم داشته است.

کتاب سیبویه بطور کلی مشتمل است بر مسائل نحو، صرف، فصالی چند در بیان ابنیه و احکام اسماء و افعال و حروف، مانند باب مشابَهت افعال به اسماء و وجه تسمیه فعل مضارع، ثقل و خفت کلمات.

باب: انواع الفاظ ومعانی مختلف (ذهب و جلس) - الفاظ مختلف  
ومعنا واحد (ذهب وانطلق) - الفاظ متفق ومعنا واحد (وجدت: یافتم، وجدت:  
بفرح آوردم)

باب: حرفی از کلمه‌ای حذف شود (لم يك، لا در) - حرفی بحرفی تعویض  
شود (زناده و زنادیق، فرزانه و فرازین، یا الله واللهم) - حرفی با اعرابی مبادله  
شود (اسطاع یسطیع) اطاع یطیع (سین عوض از حرکت ع است)

باب: کلمه‌ای حذف یا تارك شود مانند ماضی یدع، یدر  
باب: نکره از معرفه خفیف تر است، مذکر از مؤنث اخف است، اسم  
از فعل خفیف تر است اسم واحد از تثنیة و جمع اخف است، فعل ماضی از مضارع  
واستفهام سبکتر است.

از اینجاست که اسم به منصرف و غیر منصرف تقسیم میشود.  
در باب وقوع اسماء ظروفاً وتصحیح اللفظ علی المعنی از یونس روایت  
کرده که عرب ظرف با (ال) مثل السحررا متصرف و بدون (ال) را غیر متمکن  
میدانند، مگر در لغت خثعم که بدون (ال) رانیز متمکن شمرده اند، چنانکه شاعر  
خثعمی گفته است:

عزمت علی اقامة ذی صباح  
لشی میسایسود من یسود  
باب الامر والنهی: مانند زیداً اضربه، وعمر و آلا تضربه، اما زیداً اضربه،  
واما عمر و آلا تضربه، الهلال والله فانظر الیه (دخول فاء بمعنای جزاء است) مثل  
هذا زید فحسن جمیل و مانند: الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرراً و علانية فلهم  
اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون (فاء بمعنای جزاء بر لهم در آمده است)  
سیبویه در موارد بسیاری آراء اساتید و معاصران را به زعم و اشتباه نسبت  
داده است، چنانکه در باب اختصاص راجع به نصب سبحانه در این جمله: بك -  
الله نرجوا الفضل و سبحانه الله العظیم، وقولك: انامعشر الصعاليك لاقوة بنا علی -  
المرؤة، ونصب شاعراً در قول صلتان عبدی:

ایسا شاعرراً لاشاعر الیوم مثله جریر ولکن فی کلیب تواضع  
رأی خلیل ویونس را نپسندیده و خطا شمرده است.

باب تحقیر کل حرف فیه بدل فانك تحذف البدل وترد الذی هو الاصل،  
کما تفعل ذلك اذا کسرتة للجمع: لفظ نبی را بعضی از عربها مشتق از نباء دانسته  
در تصغیر نبی و در جمع نباء مانند کریم و کرماء خوانده اند، چنانکه عباس بن  
مرداس گوید:

یا خاتم النبأ انك ——— رسل  
بالحق کل هدی السبیل هداکا  
ولی بیشتر تازیان آن را مشتق از نبی دانسته و در تصغیر آن نبی و در جمع  
آن انبیاء گفته اند چنانکه در قرآن آمده است: اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل  
فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا. کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و  
منذرین.

مناظرات سیبویه: هنگامیکه سیبویه به بغداد بریحی بن خالد برمکی و  
پسرانش فضل و جعفر وارد شد گفت: میخوام در حضور خلیفه و بزرگان با کسائی  
مناظره نمایم، یحیی گفت: کسائی معلم فرزندان خلیفه، و مردی دانشمند، استاد  
افاضل زمان، شیخ قبیله، و در نزد ما محترم میباشد وی از مناظره امتناع ندارد،  
ولی شایسته نیست با او مناظره کنی.

سیبویه در پیشنهاد خود مقاومت کرد، و برای تشکیل مجلس مناظره اصرار  
نمود، تا آنکه مطلب رابه کسائی گفتند، وی پذیرفت و شاگردان و اصحاب خود را  
آگاه ساخت.

در منزل یحیی بن خالد برمکی مجلسی آراستند، اعظام علم و ادب رابه  
حضور خواستند، سه نفر از شاگردان کسائی: ابوزکریا فراء دیلمی، ابوعبیده  
قاسم بن سلام، علی بن مبارک ملقب به احمر، پیش از کسائی و سیبویه به جلسه  
حاضر شدند، چون سیبویه وارد شد احمر مسأله ای را عنوان کرد، سیبویه وی را  
پاسخ گفت، احمر شتابزده گفت: اشتباه کردی، ابوعبیده مسأله دیگری پرسید،  
چون جواب شنید گفت: خطا و اشتباه کردی، از روش گفتار و زشتی رفتار آنان

سیبویه خشمناك شد، فراء در مقام عذرخواهی برآمده گفت: احمر شتابزده سخن میگوید، اکنون بگوچه کسانی در جمع اب میگویند: هولاء ابون، رایت ابین، مـررت بایین چنانکه شاعر گفته است:

وكان بنو فزارة شرعـم      و كنت لهم كشر بنی الاخینا

سیبویه جوابی گفت، فراء در مقام معارضه برآمده در میان سخنش وارد شد، وی جوابی دیگر گفت، فراء باز معارضه نموده حجت دیگری آورد، سیبویه غضبناك شده گفت: دیگر باشما سخن نگویم مگر استاد شما به مجلس درآید، ناگاه کسانی رسید، و در نزدك سیبویه نشست یحیی برمکی و مردم همگی به احترام کسانی خاموش شدند، پس از تعارفات رسمی کسانی گفت: ای سیبویه تو از من میپرسی یا از تو پیرسم؟ سیبویه گفت: شما پیرسید، کسانی گفت: چگونه میگوئی: خرجت فاذا عبدالله قائم؟ سیبویه گفت: برفع (قائم) میخوانم، کسانی گفت: جائز میدانی که (قائماً) به نصب خوانده شود؟ سیبویه گفت: خیر نصب روا نیست.

کسانی گفت چگونه میگوئی: ظنمت ان العقب اشد لسعة من الزنبور فاذا انا بالزنبور اياها بعینها؟ سیبویه گفت: در اینجا هم نصب جائز نیست بلکه میگوئیم: فاذا بالزنبور هوهی.

کسانی گفت: رفع و نصب هر دو جائز میباشد.

سیبویه گفت: رفع درست است و نصب اشتباه میباشد.

دود گفتگو و مجادله مجلس را تیره ساخت، آتش مناظره بالا گرفت.

یحیی گفت: شما دودانشمند بزرگی هستید که مافوق ندارید، تا او را حکم

قرارداده مسأله را از وی سؤال کنیم، پس چگونه نزاع ختم میشود؟

کسانی گفت: عربهای فصیح در دربار امیر المؤمنین سکنی و مأوی دارند،

ما فصاحت و سخنگوئی ایشان را می‌پسندیم، چنانچه به احضار آنان دستور فرمائید.

یحیی بن خالد دستور داد تا چند تن از تازیان صحرائشین را حاضر سازند:

چیزی نگذشت گروهی را آوردند که از آنها بود ابو قعس، ابودماد، ابوالجراح، ابو ثروان.

یحیی بن خالد از ایشان مطلب را استعلام نمود، گروهی از آنان (قائم را) بر رفع، و برخی به نصب خواندند بعضی که در راه با محمد امین ملاقات کرده و قصه را می‌دانستند گفتند: آنکه کسائی قرائت میکند درست است، سیبویه از قضیه آگاه شده سر بریزانداخت.

چون مجلس مناظره پایان یافت کسائی به یحیی بن خالد گفت: این مرد به امیدی روی به بغداد و مناظره استاد آورده همانا از نعمت وزیر طمع دار و بکرم امیر المؤمنین امیدوار است، یحیی ده هزار درهم به سیبویه جازیه داد، وی پس از چند روز بطرف بصره و سپس از راه اهواز بسوی شیراز روانه شد.

**وفات سیبویه:** ابن قانع گوید: سیبویه در سال ۱۶۱ هـ به بصره درگذشت. ابوبکر عبدی گوید: سیبویه پس از مناظره بسوی خراسان رهسپار شد، و در ساوه بیمار گردید و در سال ۱۹۴ هجری وفات یافت.

قاضی ابن خلکان گوید: سیبویه پس از مراجعت به فارس در بیضاء شیراز بسال ۱۸۰ هـ فوت کرده است.

جرجی زیدان در آداب اللغة گوید: سیبویه در سال ۱۸۳ هـ بشیراز در گذشته است.

امام مرزبانی گوید: سیبویه در شیراز بسال ۱۸۰ هجری وفات یافته است. ابوالفرج ابن جوزی گوید: سیبویه در سال ۱۹۴ هـ از دنیا رفته است.

احمد بن یحیی ملقب به ثعلب در کتاب امالی خود گوید: سیبویه درسی - و چند سالگی به ایام رشید وارد بغداد شد؛ و با کسائی مناظره نمود، و در چهل و چند سالگی بشیراز درگذشت و این ابیات را که سلیمان بن یزید عدوی در مرثیه وی ساخته، بر سنگ مزارش نگاشته‌اند:

ذهب الاحبة بعد طول تزاور      ونأى المزار فاسلموك واقشعوا  
 تركوك او حش ماتكون بقفرة      لم يؤنسوك وكربة لم يدفعوا  
 قضى القضاء وصرت صاحب حفرة      عنك الاحبة اعرضوا وتصدعوا  
 گویند: در روزهای آخر عمر هنگامیکه در بستر مرض افتاده بود، این رباعی را انشاء کرد:

يؤمل دنيا لتبقى لــــه      فمات المؤمل قبــــل الامل  
 حثيثا يروى اصول النخيل      فعاش الفسيل و مات الرجل  
 و این بیت را در همان ایام بسیار قرائت مینمود:  
 اذ ابل من داء به ظن انه      نجاه به الداء الذى هو قاتله  
 هنگامیکه سرش در کنار برادرش بود و بیهوش افتاده، چون برادرش گریست  
 واشك چشمش بر رخسار سیبویه ریخت، چشم گشوده این بیت را قرائت نمود:  
 وكنا جميعاً فرق الدهر بيننا      الى الابد الاقصى فمن يأمن الدهرا

## منابع و مدارك

- ١ - آداب اللغة جرجى زيدان.
- ٢ - انباه الرواة على انباء النحاة قفطى.
- ٣ - اخبار النحاة.
- ٤ - اخبار النحويين البصريين.
- ٥ - بغية الوعاة فى طبقات النحاة سيوطى.
- ٦ - تاريخ بغداد (مدينة السلام) خطيب ابوبكر.
- ٧ - تهذيب اللغة ازهرى.
- ٨ - دائرة المعارف محمد فريد وجدى.
- ٩ - دائرة المعارف بطرس بستانى.
- ١٠ - دائرة المعارف الاسلامية.
- ١١ - روضات الجنات اصفهانى.
- ١٢ - ريحانة الادب خيابانى تبريزى .
- ١٣ - سر الفصاحة ابو محمد عبدالله بن محمد خفاجى حلبى.
- ١٤ - سيبويه امام النحاة: على نجدى.
- ١٥ - شذرات الذهب.
- ١٦ - طبقات النحاة زبيدى.
- ١٧ - طبقات الادباء.
- ١٨ - مراتب النحويين: ابو الطيب عبد الواحد بن على لغوى حلبى.
- ١٩ - معجم الادباء: ياقوت حموى.
- ٢٠ - وفيات الاعيان قاضى احمد ابن خلكان برمكى.

## «ساعی دانشمندان ایرانی در سازندگی فرهنگ اسلامی در زمان سیبویه»

انتقال خلافت از خاندان بنی امیه به بنی عباس سبب شد که مرکز خلافت و مقر خلیفه هم از دمشق به بین النهرین منتقل گردد، پیش از تأسیس دولت امویان مرکز خلافت در شهر مدینه بود، دمشق در دوران خلافت امویان یکی از شهرهای زیبا و معمور زمان بود که با ساختمانهای باشکوه از مرمر و آبخارها و فواره‌ها و خانه‌های پر شکوه مزین گردیده بود. کاخ خلیفه بنام (قصر الخضراء) در زمان خلافت معاویه بنیانگذاری شد و بدینجهت آنرا (الخضراء) می‌گفته‌اند که کلیه تزئینات آن برنگ سبز بوده است.

ابو منصور دومین خلیفه عباسی شخصاً اهل دانش و کمال بود. او دانشمندان ایرانی را بسوی دربار جلب کرد و مناصب و مشاغل مهم درباری را بدانها سپرد و توسط همین شخصیت‌های عالیه مقام ایرانی سنگ بنای حکمت و پزشکی و فلسفه و علوم عقلی در فرهنگ اسلامی گذارده شد.

بعد از منصور بن خلفای عباسی، زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه. ق) و فرزندانش مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ ه. ق) عصر طلایی و درخشان تمدن اسلامی است، دربار این دو مجمع ارباب دانش و کمال از هر ملت و مذهبی بود، از ایران مصر، یونان دانشمندان و هنرمندانی بی‌غداد جلب و در آنجا گردآمده بودند.

کارترجمه کتابهای پهلوی و یونانی بزبان تازی در این دوره بالا گرفت و بوسیله دانشمندان ایرانی بسیاری از کتابهای مربوط به علوم ریاضی و طبیعی و منطق و فلسفه و حکمت بزبان عربی برگردانیده شد، و در مدارس تدریس میشد. بویژه در عهد مأمون این جنبش فرهنگی پایه و اساس محکمتری پیدا کرد و کتابخانه‌های عمومی و مدارس و مجامع زیادی تشکیل شد که کارگردانان آنها اکثراً ایرانی بودند.

خانندان برمک که ایرانی و همه کاره دربار خلفا بودند سهم فراوان و بسزائی در این نهضت داشته اند. سالی بیست میلیون دینار در آمد املاک و علاقه این خانندان صرف پیشرفت امور فرهنگی و ترجمه و تألیف کتاب و تنظیم و ایجاد کتابخانه میگردد. ابوالفرج اصفهانی از گفته‌های مأمون این عبارات را که نمودار دانشخواهی و دانش‌پژوهی اوست ضبط کرده است: «دانشمندان از جمله بندگان خاص درگاه احدیتند که برای تکمیل مراتب فهم و ادراک انسانی فرستاده شده‌اند و ایشان در عالم بمنزله مشعلهای فروزان و رهبران افرادنوع انسانی شمرده میشوند و اگر نبودند آنها هر آینه عالم بتوحش اولیه خود بر میگشت.» معروف است که او برای جلب یکی از ریاضی‌دانان معروف زمان بدولت روم شرقی اعلان جنگ داد تا او مجبور شود و دانشمند نامبرده را بمرکز خلافت اعزام دارد.

ایران و روم بیش از سایر کشورهای تابعه اسلام بآداب و دانشهای اسلامی سود رسانیدند و در حقیقت پایه و اساس و ارکان فرهنگ اسلامی را آنها بنیان گذاردند زیرا این دو کشور دارای تمدنی وسیع و بزرگ بودند که سده‌ها بردنیای باستان چیره شده بود. بین این دو کشور با ایران در تمام شئون تمدن اسلامی پراثر تر بود و دانشمندان و هنروران ایرانی با فرا گرفتن زبان عربی نقش عمده و اساسی را در تشکیل فرهنگ عظیم اسلامی ایفا کردند.

«زیاد اعجم» که اصلاً ایرانی و اصفهانی و عمری را در خراسان گذرانیده بود (صاحب‌اغانی او را بدینجهت الاعجم گفته که زبانش بخوبی نمیتوانست عربی

را حرف زند و حروف را از مخرج ادا نماید<sup>(۱)</sup> و «اسرة بن یسارنسائی» و «اسمعیل بن یسار» و «محمد بن ابراهیم» و چند شاعر دیگر که بزبان تازی شعر گفتند<sup>(۲)</sup> همه ایرانی بوده اند.

تازیان پس از برخورد با این فرهنگ بسیاری از واژه های زبان پارسی را که خودشان نداشتند از این زبان گرفتند مانند واژه های کوزه، طشت، طبق، خز، دیباج، یاقوت، فیروزه، بلور، فالو زج، لوزینه، فلفل، زنجبیل، نرجس، عنبر، کافور، صندل، قرنفل، ارجون، جوز، دولاب، زنبق، ابریق، خوان، قصعه، سندس، نسرین، سوسن، مشک، بستان، ارجوان، قرمز، استبرق، تنور، طیلسان، مقنطیس، صولجان، فرسخ، بند، درفش، زمرد، آجر، جوهر، سکر، طنبور، و هزاران واژه دیگر، زیرا زندگی بدوی و عصر جاهلیت عرب فاقد این واژه ها بود و پس از توسعه اسلام و تسلط اسلام بر ایران و روم و مصر و جانشینی عظمت شکوه دیرین این دو امپراطوری به ضرورتی که برخورد میکردند، ناگزیر از اقتباس واژه های یامضامینی از زبان پارسی بودند که آنها را معرب نموده اند.

بسیاری از دانشمندان ایرانی که زبان تازی را یاد گرفتند در دستگاه خلفا وارد شدند و بازبان فصیح عربی اشعار روان و محکمی سروده و در نتیجه فرهنگ ملی و نژادی خود را بوسیله همان اشعار و نوشته های عربی در دسترس مردم گذاردند و گاهی خود ستائی و تعصب ملی نسبت بمیهن خود ایران و مذهب قدیم خود و همچنین خصومت به تازیان و انتقام کشی از آنها در اشعارشان منعکس میگردد که گاهی منجر بکشتن آنها میشد.

فرزندان یسارنسائی «اسمعیل، محمد، ابراهیم» پارسی نژاد و متعصب در ملیت بودند، اسمعیل یسار اشعاری دارد که فخر ایرانی را بر عرب نمودار میسازد

---

۱ - الاغانی جلد چهارم .

۲ - «عیون الاخبار والشعر والشعرای» ابن قتیبه دینوری - الاغانی ابوالفرج اصفهانی - معجم الادباء یاقوت .

همین خودستایی و تفاخر بایرانی بودن و تبار ممتاز خود موجب شد که اسمعیل را بفرمان هشام دربر که ای افکنند.

نخستین دانشمندی که از طرف منصور دومین خلیفه عباسی در زمان او مأمور نقل آثار علمی هندی و تهیه کتابی درباره علم نجوم عربی شد ابراهیم ابن حبیب فزاری اهل ایران (متوفی ۱۶۱ ه. ق برابر با ۷۷۷ م) بود یکی از دانشمندان و منجمان معروف هند در زمان این خلیفه به بغداد آمد و کتاب بر همه سپوتسیر - هانتا<sup>(۱)</sup> را تلخیص و بزبان عربی برگردانید و خلیفه فزاری را مأمور ساخت که کتابی در همین زمینه تهیه و تدوین نماید و هم او نخستین کسی است که نوعی اسطرلاب را که سکستان<sup>(۲)</sup> امروز تکمیل شده آنست ساخت. فزاری بدستور خلیفه رصدخانه ای در بغداد و یکی هم در نزدیکی «تدمر» برپاداشت. از فزاری چند کتاب باقی مانده مانند القصیده فی النجوم و کتاب القیاس للزوال و کتاب العمل - بالاسطرلاب المسطح و کتاب العمل بالاسطرلاب ذات الحلق<sup>(۳)</sup>.

احمد بن عبد الله حبش حاسب مروزی (متوفی حدود ۲۲۰ ه. ق) اهل مرو کسی است که از روی ارتفاع خورشید اندازه گیری کرد و جدولی برای ظل (تائزانت) زوایا ترتیب داد و کتابهایی نیز در علم هیئت دارد مانند کتاب عمل -

---

۱ - Ta - Brahmaspatvtsi, Ddhan نوشته سانسکسريت نام کتابی است در متن سبات فلکه که در سال ششم یا هفتم هجری (برابر ۶۲۸ میلادی) منجم ریاضی دان معروف هند برهم گوپت Brahmagupta برای پادشاه فیاه گهرمک Vyagharmukha تألیف کرد. این نام را دانشمندان اسلامی مختصر کرده «سدهانتا» بعداً «سندهند» و معنای آنرا «دهر الداهر» گفته اند. (ص ۱) گاهنامه تألیف سید جلال الدین تهرانی چاپ سال ۳۱۰ (تهران).  
۲ - Sextant اسبابی است مرکب از یک قوس شصت درجه ای که برای تعیین ارتفاع کواکب بکار میرود.

۳ - اسطرلاب مسطح که نمایش تسطیع کره سماوی را با حفظ خطوط و دوائر مرسومه مینمایاند و اسطرلاب ذات الحلق که در کتاب المجسطی بطلمیوس و کتاب پرکلس Prukols (از دانشمندان ریاضی دان سده پنجم میلادی) نام برده است اسطرلابی است مشتمل بر ۷ حلقه معدنی که بعضی از آنها نسبت به بعض دیگر مقایسه میشوند. این اسطرلاب همان کره نمایش دوائر فلکی است که بفرانسه Sphere Armillaire گویند.

الاسطراب، کتاب الرخائم، الدوائر، عمل السطوح، ابعاد الاجرام و کتاب زیج، این دو کتاب آخری موجود و در دست می باشد.

حسن ابن حضیب ایرانی دانشمند و منجم نیمه آخر سده دوم هجری صاحب کتاب (المدخل الی علم الهیئت) و کتاب تحویل سنی العالم و کتاب الموالد و کتاب تحویل سنی الموالد والنکث و کتاب (المنشور) که برای یحیی ابن خالد ترتیب داده بود.

احمد بن محمد نهاوندی معاصر یحیی ابن خالد برمکی که در گندیشاپور مشغول رصد ستارگان بوده است. او دارای زیجی بوده بنام «زیج مشتمل» که خلاصه ارساد خودش را در آن ثبت کرده است. مرگ او را حدود سال ۱۷۰ ه. ق نوشته اند.

## کوششهای دانشمندان ایرانی در تدوین و وضع صرف

### و نحو عربی و خدمت بر جسته سیبویه

تازیان سرمست بکشور گشائیهای خود، پژوهشهای علمی و کسب علم و مجاهدت در راه دانش اندوزی را بادیده تحقیر می نگریستند و از همین جهت است که صرف و نحو و لغت عرب و تفسیر قرآن و فقه و احادیث و اخبار و همچنین فلسفه و حکمت و پزشکی و نجوم و بررسیهای تاریخی و ادبی، توسط عناصر غیر عرب و دانشمندان کشورهای گشوده شده بعمل آمد.

جاحظ در کتاب (البیان والتبیین) اینطور نقل کرده: «کسی که خون خالص عرب در عروق و شراینش جاری است میگوید زبیده قریش نیست که در هیچ مبحثی جز مبحث تاریخ قدیم عرب وارد شود. روزی یکی از اهل قبیله قریش طفل عربی را دید که الکتاب سیبویه را مطالعه میکند، نتوانست از گفتن این الفاظ خودداری کند. «اف بر تو، این علم از آن مکتب داران است. این علم مایه فخر

فقرا و مساکین است» زیرا مدرسینی که هر یک از مواد نحو یا عروض یا علم حساب یا فقه را باطفال خردسال میآموختند، شصت درهم حقالتعلیم داشتند و این مطلب را از راه شوخی و مزاح یاد در مقام تمسخر و استهزاء اظهار می نمودند.

ابن خلدون می نویسد: «علوم مانند صنایع است و صنایع مخصوص متمدنین و شهرنشینان میباشد. اعراب بدوی بوده و ایرانیان و موالی متمدن بودند، بدین سبب دانش و هنر از خصائص آنها شده بود. سیبویه که بعلم نحو اشتها داشت فارسی بود. ابوعلی و زجاج و کسان دیگر همه ایرانی بودند که زبان عرب را خوب آموخته برای آن قواعد و اصولی وضع کردند و همچنین راویان حدیث اغلب ایرانی یا تربیت شده بدست ایرانیان بودند. علماء علم اصول و علم کلام و اغلب مفسران ایرانی بودند. هیچکس بحفظ علم و جمع و تدوین و تألیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده و مصداق حدیث «اگر علم در پیروین باشد دست پارسیان بدان خواهد رسید» کاملاً تطبیق شده است.<sup>(۱)</sup>

زبان عرب که برای فهم قرآن و انجام فرائض مذهبی و همچنین تماس و دستیابی بدستگاههای خلافت و دیوانی، مورد نیاز مردم کشورهای تابعه اسلام گردیده بود، در اثر اختلاط با زبانهای فارسی و سریانی و دیگر زبانها بتدریج از زبان اصلی عرب که نمونه فصیح آن قرآن بود فاصله میگرفت. بنابراین لازم بود که ترتیب دستور و قواعدی برای این زبان داده شود.

درباره وضع قواعد و صرف و نحو زبان عرب نوشته اند که حضرت علی علیه السلام روزی یکی از صحابه خود ابوالاسود دؤلی (متوفی ۴۸ ه. ق برابر ۶۶۸ م) فرمود که بعضی از مردم این شهر در اثر اختلاط با سایر اقوام لغات را غلط صحبت مینمایند. روی برگ کاغذ چند قاعده بطور نمونه مرقوم و ابوالاسود دادند و فرمودند بهمین نحو پیش برود تا از روی آن به تنظیم دستور و قواعد زبان عربی مبادرت نماید. عنوان «نحو» از همین جا آغاز میگردد. ابوالاسود پس از شهادت

حضرت علی علیه السلام از کوفه بشهر خود که بصره بود رفت و در کار نحو موفقیت چندانی حاصل نکرد و بعضی نوشته اند که او فقط نقطه گذاری قرآن و حرکت نهادن روی حروف را انجام داد.

دومین شخص پس از حضرت علی و ابوالاسود دؤلی بر حسب گفته ابن الندیم عبدالرحمن بن هر مزایرانی نیز از دانشمندان ایران بوده وی از داناترین مردم بانساب قریش و اخبار آنها و یکی از قراء معروف بوده است و دیگری خلیل بن احمد که او هم از دانشمندان بصره بود (متوفی ۱۷۰ هـ. ق برابر ۷۸۶ م) او نخستین کسی بود که لغت نامه عربی<sup>(۱)</sup> بنام (کتاب العین) فراهم کرد. شاگرد برجسته او سیبویه شیرازی (متوفی ۱۹۴ یا ۱۹۵) نخستین دانشمندی است که کتاب مشروح و منظمی در نحو بنام (الکتاب) نوشت که پایه و مایه نحوزبان عربی شد و تا با امروز مورد استفاده همه کسانی میباشد که بزبان عربی آشنائی دارند و موفقیت و اهمیت خود را نگاه داشته است.

غیر از اشخاص نامبرده نام یحیی بن یعمر عدوانی و نصر ابن عاصم لیشی هم در تواریخ مسطور است و در الکتاب سیبویه هم بعد از بن ابواسحاق و ابو عمرو بن علاء و عیسی بن عمرو و یونس ابن حبیب اشاره شده است.

ابو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی از استادان بنام صرف و نحو عربی و کتاب او (الکتاب) جامعترین و معروفترین دستور زبان عربی میباشد که بزبانهای گوناگون نیز ترجمه و چاپ گردیده است. مرگ این دانشمند بزرگ نحوی را (۱۹۴ هـ. ق یا ۱۹۵ هـ. ق) بسن چهل سالگی نوشته اند.

درباره وجه تسمیه او به سیبویه (بروزن شیرویه) تعبیراتی شده از آن جمله اینکه همیشه بوهای خوش مثل بوی سیب از او استشمام میشده و مادرش از سرخی گونه هایش او را سیبوی خطاب میکرد و یا آنکه او عادت به بوئیدن سیب داشته است.

---

۱- کتاب تاریخ عرب جلد اول تألیف فیلیپ . ک . جی

در معجم المطبوعات جلد دوم ستون ۱۰۷۰ نوشته شده «سیبویه لقب فارسی  
معناه بالعربیه رائحه التفاح وقيل كان يشم منه رائحه الطيب بذالك سمي و قيل  
كان يعتاد شم التفاح»

در برهان قاطع مینویسد که «چون هر دو رخسار او برنگ و شفافی مانند دو  
سیب بوده بنابراین باین نام نامیده شد، این نام را عربها بکسروا و گفته اند و  
بهمین تلفظ در زبان فارسی هم رایج گردیده است والا صحیح آن همان سیبویه  
بروزن شیرویه میباشد. در پاورقی همین کتاب نوشته شده که F. Kernkof کر نکف  
این تعبیر را قبول ندارد و گوید: هر گز این باب نشد و تلفظ نکرده اند و سبب  
مشابهت این نام با عده بسیاری از نامهای ایرانی قدیم بجای آخر کلمه باید ه باشد  
بنابر این با احتمال قوی میتوان گفت که تلفظ واژه SÊBÔÊ است و آن اصطلاحی  
محبت آمیز بود بمعنی سیب کوچک.

بر کتاب سیبویه اکثر از استادان فن و دانشمندان شروح و حواشی نوشته اند  
که همه نمودار بر اهمیت کتاب نامبرده میباشد.

صاعد ابن احمد جیانی مینویسد: کتابی سراغ ندارم که حاوی تمام جزئیات  
فن خود باشد جز کتاب المجسطی بطلمیوس در هیئت و کتاب ارسطو در منطق و  
کتاب سیبویه در نحو که هر کدام از این سه کتاب حاوی تمام اصول و جزئیات فن  
خود میباشد. و ابوالعباس مبرد بکسی که اراده خواندن آن کتاب را داشته گفتی  
که داخل دریا شده ای.

مناظره و با کسائی معلم امین و مأمون پسران هارون الرشید معروف میباشد.  
سایر دانشمندان و پژوهندگان ادب و لغات و صرف و نحو عرب در سده  
دوم هجری بشرح زیر خلاصه میگردد:

۱ - آنانی که هم خود را مصروف گردآوری واژه ها و اصطلاحات و امثال  
و اشعار و اخبار عرب نمودند، از این دسته جز یکی دو نفر بقیه ایرانی و ایرانی الاصل  
بوده اند مانند قتاده بن دعامة (متوفای ۱۱۷ ه. ق) ابو عمرو بن العلاء (متوفی ۱۵۴ ه. ق)

ابو عبیده معمر بن مثنی ایرانی (۱۱۴ تا ۲۱۰ هـ. ق) واو نخستین کسی است که غریب الحدیث را تألیف کرده. مادرش ایرانی و پدرش از یهودیان بوده است. اصمعی (متوفی ۲۱۴ هـ. ق) یونس بن حبیب ایرانی (متوفی ۱۸۳- هـ. ق) صاحب مفاخر العجم وی از اهل جبال و باعث افتخار ایرانیان بوده است و گفته اند که: داناترین مردم بتعاریف نحو او بوده و از کهنترین علماء نحو بعد از ابوالاسود دؤلی است. کتاب معانی القرآن و کتاب اللغات از تألیفات اوست. معاذ حراء (متوفی ۱۸۷ هـ. ق) کسائی فارسی (متوفی ۱۸۹ هـ. ق) یا بقول ابن الندیم متوفی ۱۹۷ هـ. ق) فراء (متوفی ۲۰۷ هـ. ق) اخفش بلخی خراسانی یا خوارزمی (متوفی ۲۲۱ هـ. ق) ۲- دانشمندانی که در فن لغت و ضبط انواع معانی لغات تبهر داشته اند: خلیل ابن احمد فراهمدی (۱۰۰ تا ۱۷۰ هـ. ق) ایرانی و از اعقاب اشخاصی بوده که در زمان انوشیروان یمن فرستاده شدند. این اشخاص را الاحرار (فرزندان آزادگان) مینامیدند. قطرب فارسی (متوفی ۲۰۶ هـ. ق).

۳- روات شعر و اشخاصی که بجمع و حفظ روایت و اشعار عرب میپرداختند مانند حماد بن شاپوردیلمی (متوفی ۱۵۶ هـ) امویان از این دانشمندان اخبار و تاریخ و اشعار و انساب را استفاده مینمودند و بمنزله وزیر در دستگاه آنان بوده است. مفضل ایرانی (متوفی ۱۶۸ هـ. ق) خلف الاحمر خراسانی فرغانی (متوفی ۱۸۰ هـ. ق) ابو عمر شیبانی ایرانی (متوفی ۲۰۶ هـ. ق) چون به تربیت فرزندان آل شیبان اشتغال داشته به شیبانی منتسب گردید.

## ناکامی های سیبویه

نگاهی کوتاه به زندگی نامه و شخصیت سیبویه  
از دیدگاه روانشناسی و سیاست

درسراسر تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، هیچ تازی دان برجسته ای، مانند سیبویه، دستخوش بازیچه ی بازیگران دانشمند یا، به سخن دیگر، دانشمندان دست پرورده ی فرمانروایان قرار نگرفته است. نگاهی به این سخن که حتی زندگی نامه ی او در لابلای نشانه های نکوهیده ی سیاسی گم شده است، واگراند کی هم به جای مانده است، رنگ باخته است، نشانه این حقیقت تلخ تاریخی است.

بازگشت سیبویه از دانش «فقه» و «حدیث» به نحو و زبان، خود به تنهایی می تواند بیانگر کوششمندی و نوآفرینی او باشد. کوششی که «الکتاب» را پدید آورد و نام «قرآن نحو»<sup>(۱)</sup> را به خودویژگی داد و بررسی و کوشش دانشمندان تازی دان هم روزگار او وسده های واپسین را بدین امید که نام آنان، با «الکتاب» بلند آوازه گردد، بدنبال آورد.<sup>(۲)</sup>

سیبویه، دوران کودکی را در شیراز گذراند و پدرش او را به بصره برد. در آغاز زندگی دانشی خودخواهان فقه و حدیث بود و نزد «حماد بن سلمه»

---

۱ - دکتر شوقی ضیف : المدارس النحویه ، ص ۵۹، دارالمعارف بمصر.  
۲ - محمد حسین ساکت (ترجمه) : الکتاب از دکترومهدی مخزومی مجله ی وحید، سال ششم  
ص ۱۰۶۵ ، شماره ی ۱۲، آذرماه ۱۳۴۸.

به فراگیری حدیث پرداخت و «حماد بن سلمه» حدیث دانی نحوی بشمار می آمد. پس از چندی، روح پویشگرانه‌ی سیبویه او را به انجمن‌های درسی که در مسجد جامع بصره به پا می شد، کشانید. افق‌های تازه‌ای از فرهنگ همگانی اسلام بر ابردیدگان پویای او؛ باز شد، تا آنجا که این گستاخی را بدو بخشید تا روزی از استادش «حماد بن سلمه» خرده گیرد.

روزی «حماد بن سلمه» یکی از حدیث‌ها را بر سیبویه می نویساند - به حدیث و سخن پیامبر (ص) رسید - تا آنجا که: «... ایس ابوالدرداء...». سیبویه «ایس ابوالدرداء» خواند؛ به این گمان که «ابوالدرداء» اسم «ایس» است. حماد گفت: سیبویه! نادرست گفتی، کور خواندی، «ایس» در اینجا استثناء است.

دیگر روز سیبویه پیش حماد آمد و چنین گفت: «آیا هشام بن عروة از پدرش درباره‌ی مردی که به هنگام نماز از بینی او خون آمد، به تو چیزی گفته است؟». [رعف (بروزن ضرب) را به ضم عین خواند]. حماد پاسخ داد: اشتباه کردی! زیرا «رعف» به فتح عین است نه ضم. آنچه از این بازگویی برمی آید اینست که «برتری طلبی» سیبویه او را رویاروی استادش قرار می دهد و در نخستین ناکامی کوچک ولی پندآموز، درمی یابد که حدیث نمی تواند تشنگی جاه طلبی و نام آوری او را پاسخگو باشد.

این برداشت با آنچه شنیده ایم و یا خوانده ایم و شاید پیوسته ناتوانی او را در فراگیری حدیث و فقه نمایشگر است، به راستی، دوگانه می نماید.

حقیقتی که رخ می نماید اینست که يك «جهش» او را به راهی دیگر راهگشاست و هم این تصور که بازگشت سیبویه از فقه و حدیث، به دانش نحو، به انگیزه‌ی مدون نبودن فقه چهره بسته است نادرست است؛ چرا که دانش فقه تا آنجا که تاریخ حقوق اسلامی بازگومی کند پیش از نحو در قالب‌های اساسی ریخته شده بود. «ابویوسف» هم روزگار سیبویه، شاگرد ابوحنیفه و از حقوقدانان نامی بود. گسترش «قیاس» در فقه اسلامی و کاربرد نخستین آن به دست «ابوحنیفه» اوج

اندیشمندی فقه و حدیث را نشان می‌دهد. گذشته از آن، کارکرد سیبویه در نحو نمی‌تواند کمتر از هر رشته‌ی دیگر دانشهای اسلامی - دانشهای پیوسته به قرآن مجید - به شمار آید، از اینرو سیبویه می‌توانست در فقه و حدیث هم برجسته و پیشوا گردد.

این «جهش» او را به نوآوری واداشت و نخستین ناکامی او در انجمن درس «حماد بن سلمه» انگیزه راستین این «جهش» به شمار می‌آید.

سیبویه از «حماد بن سلمه» روی برمی‌تابد و به خلیل - تازی‌دان شاعر منش - می‌گراید. گرمی انجمن درس «خلیل احمد فراهیدی» یا «فراهودی» که دانشمندان دسته‌دسته، گرد اومی آمدند، سیبویه را شیفته‌ی دانش نحو و زبان تازی ساخت، همانگونه که پس از چندی سیبویه در دل خلیل جایگاهی بلند، برای خود، پرداخت و این، آغاز شکوفایی سیبویه بود در آفرینش الکتاب، چرا که از میان آنهمه دانش پژوه، سیبویه بیش از هر کس دیگری اطمینان خلیل را بدست آورد. نشانه‌های بیشمار این اطمینان در الکتاب، به روشنی، پیداست.

این کوشش و پژوهش را دنبال می‌کنیم تا به هنگام نگارش «الکتاب» میرسیم. از تاریخ آغاز و انجام نگارش الکتاب هیچگونه آگاهی درستی در دست نیست، ولی نامورترین بازگویی‌ها نشان می‌دهد که انجام الکتاب کمی پیش از مرگ سیبویه بوده است.

آنچه این سخن را استواری می‌بخشد آنست که سیبویه پیش از خواندن کتابش بر مردم و نیز پیش از آنکه مردم در پیشگاه نویسنده، «الکتاب» را بخوانند مرده است، چرا که این کاری بود رایج.

تا آنجا که پیداست سیبویه خرسندی کاملی از پرداخت خود در این کتاب - الکتاب - به واژگونه‌ی گسترده‌ی دید و تازگی موضوع و بلند مرتبگی او نزد دانشمندان، نداشته است. چند دلیل گواه این سخن است: نخست: آنکه الکتاب از دیباچه و بیان نشانه‌های نگارش آن، تهی است. دوم: نداشتن پایان بخش

وانجامی است که نظریات او را کوتاه کند و بهره‌هایی را که برگرفته است ترسیم کند. سوم: غفلت در پیوند دادن برخی از گواه‌ها و نظریه‌ها، درحالی‌که آزمندی فراوانی در پیوند دادن دسته‌ای دیگر نشان داده است. چهارم: آمیختگی و درهم بودن ترتیب ابواب. پنجم: بودن آنچه به تکرار و دوباره‌گویی همانند است، برای نمونه در باب سوم از جلد نخست، به هنگام گفتگواز «مسند» و «مسندالیه» از مبتدا و خبر و آنچه بدان می‌پیوندد سخن می‌گوید و مجموعه‌ای از نمونه‌ها (امثال) و گواه‌ها (شواهد) بر آن می‌آورد.

اینک به بابهای دیگر گام می‌نهیم، به باب ۱۳۲ میرسیم در همان جلد، به بابی به نام «مبتدا»، سیبویه در اینجا آنچه پیرامون مبتدا و خبر است و هر چه بدان می‌پیوندد می‌آورد و گویی از یاد برده است که آنچه را در باب سوم گفته است ویژه‌ی مبتدا و خبر بوده است. مهم‌تر اینکه این بررسی‌ها را سیبویه به صورت نوشته به جای گذاشت، بی آنکه بدان عنوانی بدهد یا نامی بر آن نهد.<sup>(۱)</sup>

نخستین کسی که الکتاب را از بصره با خود برد ابو الحسن سعید بن مسعدة اخفش است و آن تنها دستنویسی بود که پیش سیبویه نوشته بود. چون سیبویه در گذشت هیچکس الکتاب را نخوانده بود. یاران سیبویه ترسیدند که مبادا این دستنویس از میان برود و یا «اخفش» آنرا به نام خود بخواند و این اثر ارزنده را در پوششی بنهد و نام سیبویه را پنهان سازد، از اینرو «ابو عثمان مازنی» و «ابو عمر جرمی» که از نام‌آورترین و نزدیکترین دوستان سیبویه بودند اخفش را فریفتند و الکتاب را از چنگ او بیرون آوردند و آنرا میان مردم پراکنده ساختند.<sup>(۲)</sup> نام الکتاب را اخفش بر نوشته‌های به جا مانده‌ی سیبویه گذاشت تا از دیگر نوشته‌ها و کتابها جدا نماید.

۱ - دکتر حسن عون: اول کتاب فی نحو العربیة سخنرانی استادی، مجله کلية الاداب،

المجلد الحادی عشر، ۱۹۵۷، مطبعة جامعة الاسكندرية، ۱۹۵۸.

۲ - الکتاب، همان مصدر پیشین.

پس از چندی «مازنی» و «جرمی» الکتاب را خواندند و بر خود نویساندند، بدینگونه به سه دستنویس افزونی یافت و این گنجینه ارزشمند از چنگ اخفش بیرون افتاد. این، نخستین هنگام خواندن الکتاب بود.

اخذ الکتاب را با خود به بغداد برد و گزاره‌ها بر آنند که «کسائی» آنرا پیش او خواند و پنجاه یا هفتاد دینار به او تقدیم داشت. «فراء» الکتاب را با دست خود نوشت و به کسائی پیش کش داد. این همان دستنویسی است که به «جاحظ» رسید و او به نام ارزشمندترین هدیه به وزیر «محمد بن عبد الملك زیات» تقدیم کرد که او را بس خوش آمد. (۱)

این بود، به کوتاهی، گرد آمدن الکتاب. سیبویه، برابر آنچه گذشت، خود به درس دادن و نویساندن - کاری که در روزگار او فخر فروشی دانشی شمرده می‌شد - کامیاب نگردید و این، دومین ناکامی سیبویه در زندگی چهل و اند سالگی او بود، چرا که در برابر خرده گیری‌های هم روزگاران، گواه نامبرداری و بزرگداشت علمی خود نشد.

در الکتاب ۸۵۸ نظریه از پیشوایان گذشته مانند: «خلیل بن احمد»، «یونس بن حبیب»، «ابو الخطاب اخفش»، «ابو عمرو بن علاء»، «علی بن عمر ثقفی» و «ابوزید انصاری» هست که چنین ثروت علمی در هیچ کتابی نمی‌بینیم. پس از گذشت يك سده از روزگار مرگ سیبویه، بیش از بیست کتاب نوشته شد که همگی به کتاب سیبویه پرداخته گردید.

به سخن دیگر در میانه‌ی ۱۰۰ سال پس از کتاب سیبویه در آسمان فرهنگ اسلامی به میانگین تنها هر پنج سال کتابی بزرگ به رشته‌ی نگارش درمی‌آمد که گوشه‌ای از گوشه‌های آنرا مورد گفتگو و بررسی قرار میداد. (۲)

گسترده‌گی و ژرفای الکتاب بدان اندازه است که سیبویه از تهمت‌هایی بی‌جا

---

۱ - همان مقاله و نیز «تاریخ التربية الاسلامیه» (رساله‌ی دکترای دکتر شلبی)، ص ۱۲۳، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۹۵۴.

۲ - دکتر حسن عون: اول کتاب فی نحو العربی.

و دشمنانه برخورد دار گردید تا آنجا که نه تنها کتاب را تنها کاراوندانستند، بلکه سهم او را در نگارش آن، کمتر از دیگر همکاران بر شمرده اند.

سرچشمه های این تصورات «ثعلب» و شاگردان اویند، بویژه «ابوبکر انباری» که به سیبویه و «مبرد» و هر کس دیگر از مردم بصره تعصب سختی می ورزید<sup>(۱)</sup> و این خود یکی از بهره های نابخردانه دوگانگی و دشمنانه میان دو مکتب بصره و کوفه است. مانند این تهمت ها را انباری، بر پایه ی گفته ی ثعلب، به خلیل احمد هم بسته است!<sup>(۲)</sup>

سرگذشت روزگار کودکی سیبویه در دست نیست تا بتوان بررسی و پژوهشی روانی پیرامون او انجام داد، ولی آنچه روشن است اینست که روح ناآرام او برای به دست آوردن شهرت و ناماوری - بانگش به اینکه زبانش می گرفت<sup>(۳)</sup> - شاید نشانگر رنج هایی است که در زندگی دیده است و یا کوچک شماری هایی که احساس می کرده است.

اکنون به نشست مناظره ی سیبویه و کسائی میرویم. دانشمندان نحو کوفه: «اخفش میانه» (سعید)، «فراء» و «احمر» - دو دوست کسائی - حضور دارند.<sup>(۴)</sup> آنچه در مناظره ی «زنبوریه» گفته آمده است چیزی جز دوباره گویی نیست. در اینجا به بررسی انگیزه ی این مناظره می پردازیم.

نخست اینکه اصولاً این مناظره، يك خیمه شب بازی سیاسی بود و بیشترین

---

۱ - الكتاب (ترجمه ی گفتار دکتر مهدی مخزومی به دست نگارنده) بخش دوم مجله ی وحید، سال هفتم، بهمن ۱۳۴۸، ص ۱۸۵.

۲ - نگاه کنیده همان گفتار بالا.

۳ - حافظ جلال الدین عبدالرحمن السیوطی: بغیة الوعاة والنحاة، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، الجزء الثاني، الطبعة الاولى، ص ۲۲۹، مصر ۱۳۸۴، ۱۹۶۵ م. خیر الدین الزرکلی: الاعلام، الجزء الخامس، الطبعة الثانية، ص ۲۵۲.

۴ - الوزير جمال الدین ابی الحسن علی بن یوسف القفطی، انباء الرواة علی انباء النحاة، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، الجزء الثاني، ص ۳۴۸، القاهرة، ۱۳۶۹، ۱۹۵۰ م.

کشمکش و دوگانگی میان دوشهر بصره و کوفه را مینمود،<sup>(۱)</sup> تا آنجا که به دشمنی آشکاری انجامید ولی دیری نپایید که فراموشی گرفت. سرچشمه‌ی این دشمنی، یادوگانگی سیاسی، به رویداد «جمل» پیوند می‌گیرد. بررسی وضع اجتماعی و سیاسی دوشهر کوفه و بصره می‌تواند موضوع گسترده‌ی جامعه‌شناسی قرار گیرد، تا ما را در چگونگی به پاشدن این مناظره و ناکامی سیبویه یاری دهد، ولی به کوتاهی میتوان چنین گفت:

بصره را دریافت گرفته بود و کشتی‌ها از خلیج فارس به آنجا می‌رسید و تازگی‌های خاورزمین و سوداگری آنرا به همراهی آورد و زندگی مردم آنجا به این محیط بازرگانی شهرنشینی پیوستگی داشت، ولی کوفه را دروازه‌های بیابان در آغوش کشیده بود. زندگی مردم کوفه ساده و تازی سره بود. بدینگونه، بصره پر بود از سوداگران دریائی و بازرگانانی که از هندیان، ایرانیان، یهودیان، یونانیان، سریانیان و دیگران بدان سرزمین آمده بودند. دانشمندان و اندیشمندان که در دانشگاه جندی شاپور و دیگر کانون‌های فرهنگی کهن، فرهنگ خاورزمین را فرا گرفته بودند در میان مهاجران دیده می‌شدند. مانند همین بیگانگان در کوفه بودند، ولی نه بدان اندازه که در بصره. به سخن دیگر زندگی در بصره با آمیختگی بسیاری از تازی و غیر تازی، همراه بود؛ ولی در کوفه عربی سره بود. یکی از بهره‌های این دوگونگی این بود که شکافهای طبقاتی یا شکاف در لایه‌های اجتماعی، در بصره، از میان رفت و یا داشت از میان میرفت، ولی در کوفه، لایه‌های اجتماعی، مهتری آشکار خود را ادامه میدادند. این دوگونگی‌هایی که یاد شد هر کدام در زندگی اندیشمندی و فرهنگی شهر خود مؤثر افتادند. غیر تازیان، بسیاری از آگاهمندیها و دانستنی‌ها و آیین‌ها و سرشتهای خود را به بصره آوردند، از اینرو عناصر فرهنگ

---

۱ - احمد امین: ضحی الاسلام، الجزء الثاني، الطبعة السابعة، ص ۲۹۴، مكتبة النهضة المصرية، مصر ۱۹۶۴م. ونیز: الشيخ محمد الطنطاوی: نشأة النحو وتاريخ شهر النجاة، الطبعة الرابعة، ص ۴۱، مصر، مطبعة وادی الملوك، ۱۳۷۴هـ - ۱۹۵۴م. و جرجی زیدان: تاريخ آداب اللغة العربية، الجزء الثاني، ص ۱۳۰ (به تحقیق دکتر شوقی ضیف) دار الهلال، بمصر.

یونانی در این شهر پیدا شد و «ابن مقفع» منطق ارسطو را ترجمه کرد.

بصره و کوفه، از منطق ارسطو، قیاس رامی گیرند، ولی بصره قیاس را در آموزشها و بررسیهای دانش نحوه کارمی گیرد و حقوقدانان و فقهای کوفه آنرا در احکام دین به کارمی برند. «عبدالله بن ابی اسحاق حضرمی» - مرده به سال ۱۱۷هـ. - قیاس را در احکام نحوه گسترش داد و «ابو حنیفه ی» ایرانی و شاگردان و هماردان او آنچه در نص (قرآن و حدیث) نمی یافتند قیاس می کردند.

بصره پیوسته با عنصر بیگانه، پیوند داشت و به ویژه از دانشهای دانشگاه - جندی شاپور که دانشوران ایرانی، یونانی و سریانی در آنجا بودند سیراب می گردید، ولی کوفه از جندی شاپور به دور بود. (۱)

در کنار این انگیزه ها - همانگونه که یادآور شدیم - انگیزه ی سیاسی، پس از کشته شدن «عثمان» در کشمکش میان دوشهر بصره که به هوادار عثمان (عثمانیه) و کوفه به دوستدار علی (علویه) شناخته شدند، بس مؤثر بوده است.

در سده ی سوم هجری اختلاف میان شاگردان کسائی و فراء، به ویژه ابوالعباس یحیی ثعلب و میان برجستگان مکتب بصره و به ویژه محمد بن یزید مبرد - مرده به سال ۲۸۵هـ. - شدت گرفت، ولی پس از درگذشت دورا هبر مکتبهای بصره و کوفه یعنی ثعلب و مبرد جز سایه هایی از این کشمکش به جای نماند. (۲)

شاید نخستین اثر شوم این کشمکش: مناظره ی سیویه و کسائی بود. کسائی هر چند ایرانی بود ولی خود را به دستگاه فرمانروایی کوفه فروخته بود. چنانکه نامور است امین - فرزند هارون الرشید - در به پاساختن این مناظره دست داشت. یحیی برمکی وزیر هوشمند ایرانی هم در مناظره حضور داشت. موضوع اختلاف میان سیویه و کسائی را به داوری بادیه نشینانی که پیشتر فراهم آمده بودند، کشاندند

---

۱ - و ۲ - مصطفی السقاء: نشأة الخلاف فی نحوین البصریین والکوفیین، مجلة مجمع اللغة العربیه، ۱۹۵۸.

در اینجا کسائی با بهره‌وری از تغافل سیبویه<sup>(۱)</sup> و سفارش به امین و یحیای برمکی و دادن رشوه به بادیه‌نشینان - که زبان‌شان بر تلفظ تحمیلی کسائی نمی‌گردید - بر او چیرگی یافت.<sup>(۲)</sup> در مناظره‌ی دیگری که سیوطی در کتاب «الطبقات الکبری» خود، به درازا، آورده است کسائی به همین شیوه‌ی ناسا جوانمردانه و سیاست مآبانه بر «یزیدی» چیرگی مییابد.<sup>(۳)</sup>

سیبویه مردی زیرک بود و بر دبار هم، چرا که اگر جز این بود زندگی خود را بیهوده، در کوفه ازدست می‌داد و دیگر نمیتوانست به زادگاه خود - شیراز - باز گردد.

وارستگی سیبویه با دریافت ده هزار درهم ازدست یحیای برمکی<sup>(۴)</sup> تزلزل پذیر نیست، چرا که با چنان دشمنانی سرسخت و شاید به جایگاه خاطرات روزگار کودکی خود نمیرسید، آنجا که مادرش او را با سیب بازی میداد و این بار، در بارستمباره‌ی مأمون او را به بازی گرفت و او را از اندوه چیرگی مثنی یاوہ گو و کاسه‌لیس آنان از دانش و خردانسانی، در جوانی، - چهل و اند سالگی -<sup>(۵)</sup> در گذشت.

شرمندگی ظاهری او در مناظره‌ی یاد شده، شرمندگی همیشگی دانشمندان دانش نحر و ابه هنگام دست یازیدن به نگارش کتابی پیرامون دستور زبان تازی به همراه آورد.<sup>(۶)</sup>

از آنچه گفته آمد به خوبی پیداست که سیبویه تاجه اندازه حساس و باریک بین و دوستدار دانش بود. در بصره دو دانشمند تازی دان ایرانی هم بودند هم روزگار

۳ - مقاله‌ی سیبویه در: Encyclopedie Del , Islam, Tomeik , Paris, 1936.

۴ - گسترده‌ی این مناظره در تاریخ بغداد، انباه الرواة، مغنی اللیب، فهرست ابن النذیم و طبقات زبیدی آمده است.

۵ و ۶ - السیوطی: بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة، ص ۲۲۹ به بعد.

۷ - لغتنامه‌ی دهخدا زیر کلمه‌ی سیبویه.

۸ - سخن مازنی که گفته است: هر کس بخواد پس از سیبویه کتابی بنویسد شرمند خواهد شد.

سیبویه، ولی هیچکدام نامبردار نشدند. یکی «شکست نحوی» و دیگری «ابوحمره‌ی خارجی». <sup>(۱)</sup> شکست نحوی در سال ۱۳۰ هـ/ ۷۴۸ م- در مدینه مرده است .  
بزرگی و نامبرداری سیبویه همین بس که در میانه‌ی تاریخ فرهنگ اسلامی برجسته‌ترین و پاکترین دانشمندان نحورابدین نام‌نامیدند یا، خود، بدان می‌بالیدند که نامبردار به این نام باشند. <sup>(۲)</sup>

---

۱ - کارل بروکلمان : تاریخ الادب العربی ، الجزء الثانی (ترجمة عبدالحلیم النجار) ، دارالمعارف بمصر ، ۱۹۶۱ ، ص ۱۳۵ (پانویس) .  
۲ - دکتر خدیجة الحدیثی : ابئیه الصرف فی کتاب سیبویه ، ص ۴۳ ، مكتبة النهضة ، بغداد ، ۱۹۶۵ م - ۱۳۸۵ هـ .

## ذکر سیبویه در متون فارسی، و اشاره به دو تن مشهور به سیبویه ثانی

سیبویه ( عمرو بن عثمان ) بعنوان بزرگترین دانشمند نحو و لغت عرب  
آنگونه شهرت یافته که در هر جا به او مثل زده‌اند، و بهمین عنوان در نظم و نثر  
فارسی آمده و قدیم‌ترین متن فارسی، دیوان منوچهری است که در قصیده‌ای که  
ممدوح آن ذکر نشده و ظاهراً سهل بن زوزنی است به مطلع:

نوروز برنگاشت به صحرا به مشک و می

تمثالهای عزه و تصویرهای می

در باره ممدوح می گوید:

بنا نظم ابن رومی و بنا نثر اصمعی

بنا شرح ابن جنی و بنا نحو سیبوی

که در این جا «سیبوی» بفتح واو خوانده می‌شود و سیبویه را عالم نحو  
خوانده و در ردیف ابن رومی (ابوالحسن علی بن الیاس متوفی ۲۸۳) و اصمعی -  
(ابوسعید عبدالملک بن قریب متوفی ۲۱۴ یا ۲۱۶) و ابن جنی (ابوالفتح عثمان بن  
جنی موصلی متوفی ۳۹۲ هـ. ق) قرار داده است. (می (میه)، در مصراع دوم مطلع  
معشوق ذی الرمة شاعر است)

بعد از منوچهری خاقانی شروانی در دیوانش اینگونه از سیبویه یاد می‌کند:

یک خطا در خطاب نشنیدم

سیبوی گفت من به معنی نحو

که ز یک کس صواب نشنیدم

من به معنی صدق می‌گویم

و در مثنوی تحفة العراقین درستایش پسر عمش وحیدالدین عثمان و بیان  
مراتب دانش و فضل اومی گوید:

بسر قطب و زحل محل حلمش      از شرم منجمان ورشك علمش  
رخ سرخ چو سیب سیبوی را      خون تیره چو مشک، مسکوی را  
و این گفته با معنی لغت سیبویه مناسب است که نوشته اند: «رخ او مانند  
سیب سرخ بود» (فرهنگ آنندراج)

و مولانا جلال الدین در مثنوی از سیبویه اینطور نام برده است، در دفتر سوم  
ضمن داستان فریفتن روستائی شهری را و به دعوت و لایه خواندن او میگوید:  
گفت حق است این ولی ای سیبویه      اتق من شرمن احسنت الیه  
که اشاره به گفته مولای متقیان است: «اتق شرمن احسنت الیه» که جزء  
امثال نیز آمده است.

و در دفتر چهارم مثنوی ضمن داستان شاعر و شاهی که مرتباً او را صله میداد  
چنین آمده است:

در گهی را کآزمودم در کرم      حاجت نورا به آن جانب برم  
معنی «الله» گفت آن سیبویه      یولهن فی الحوائج، هم لدیه  
گفت الهنا فی حوائجنا الیک      و التمسناها وجدناها لیدیک  
که در این جا به قول سیبویه درباره کلمه «الله» اشاره دارد که در تفاسیر نیز  
آمده و به آن اشاره خواهیم کرد.

و مولانا در کتاب «فیه مافیه» چنین نوشته است: «ابایزید را پدرش در عهد  
طفلی به مدرسه برد که فقه آموزد، چون پیش مدرسش برد گفت: «هذا فقه الله!»  
گفتند: «هذا فقه ابی حنیفه» گفت: «انا اريد فقه الله» چون بر نحویش برد گفت: «هذا  
نحو الله؟» گفت: «هذا نحو سیبویه» گفت: «ما اريد» هم چنین هر جاش که می برد چنین  
گفت...»

در کتاب النقص عبد الجلیل قزوینی ضمن نام ائمه لغت نوشته است:

«...وابن السکیت صاحب اصلاح المنطق، و سیبویه و عثمان جنی...»  
 در ترجمه آخر تاریخ یمنی جائی که از ابوالحسن بغوی سخن می گوید و او را  
 هجومی کند، فرزند او را می ستاید و چنین می گوید: «درمهد طفولیت عاشق ادب  
 شد... و خلیل احمد به نسبت علم لغت و نحو و عروض با او عامی بود و سیبویه به نحو  
 با او در میدان مجارات کند و و عبد الحمید کاتب از عبارات او مقتبس...»

و در جایی که از بی عقیدتی همین ابوالحسن سخن می گوید و ترك فرائض  
 و سنت ها را به او نسبت می دهد، حکایت می کند که غلامی از آن ابوالحسن خود را  
 در معرض فروش قرار داده بود و چون علت این کار را سؤال کردند گفت: «سبب  
 فروخت خواستن من آنست که خواجه ای که مالک رقاب من است چون مملوکان  
 و خدمتکاران را دشنام دهد و ما را به سخن موحش و فحش مذموم بر نجانند به  
 عبارت تازی، لزوم اعراب و وضع نحو از کتاب سیبویه فرض محض داند و از  
 آن تجاوز نکند و در قرات قرآن عنان لحن و خطا سست کند...» و این ترجمه از  
 ابواسماعیل اصفهانی است.

و در مرثیه امیر نصر بن ناصر الدین می نویسد: «و از حکم و معارف وی در  
 مجالس فضل و فضایل چندان کلمات شکرین و الفاظ موشح به لطایف متین مقبول  
 سخن سنجان روزگار و مطبوع حکیمان آموزگار در کأس الفت ندما و کاسه  
 صحبت ادبا کردی... و همانا بر ذکر آن آداب استاد خلیل بن احمد محشور آمده  
 و سیبویه شاگرد وی بر نشر آن فضایل منشور گشته...» و این ترجمه از حبیب الدین  
 جرفا دقانی است.

در تفسیر ابوالفتوح رازی نام سیبویه بسیار آمده و از او فراوان نقل قول  
 شده است از جمله در تفسیر «الحمد» می نویسد: «این لام تعریف جنس است و سیبویه  
 گفت: علامت تعریف لام است بس و الف برای وصل است...»  
 و ذیل آیه نخست از سوره النساء: «... و اتقوا الله الذی تسألون به و الارحام  
 ان الله... الخ آیه» در مورد عطف «الارحام» بکلمه «به» بجر، عطفاً علی الضمیر المجرور

می نویسد که بعضی کلمه را به جر خواندند و باقی قراء به نصب زیرا عرب عطف نکنند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور الا آنکه حرف جر باز آرند، یقولون: «مررت به و بزید» و پس از این بحث و نقل چند بیت عربی که اسم ظاهر به ضمیر عطف شده و حرف جر نیامده می نویسد: «سیبویه گفت این در ضرورت شعر روا باشد، اما فی الکلام والقرآن واسباغ الکلام فلا يجوز . . .»

و در بحث مربوط به کلمه «الله» دو قول از سیبویه نقل می کند که یکی از «اله» آمده «لام تفخیم در او بردند الا له گشت، اجتماع دو همزه در يك کلمه مستثقل آمد همزه فاء الفعل بیفکنند تالام عين الفعل و لام که در او برده بودند تلاقی شدند پس ادغام کردند لام را در لام «الله» گشت» و قول دیگر او این است که اصل کلمه «الله»، «لاه» بوده «لام که در دگر اسماء لام تعریف است در او بردند و ادغام کردند فصار «الله» اکنون به کثرت استعمال این لام لازم شد که پنداری از اصل کلمه است» و ظاهراً این دو قول سیبویه درباره کلمه «الله» معروف شده و بسیاری از موارد به آن استناد و اشاره کرده اند و اشاره مولوی هم در ابیاتی که نقل شد به يك قول سیبویه است.

در کتاب المعجم شمس قیس رازی در مبحث «عدول از جاده صواب در شعر در باب شعر عرب و شاعران آن زبان» می نویسد:

«و با آنکه سیبویه رحمه الله می گوید: «هر چه شعراء عرب در مواضع ضرورت و مواقع اضطرار از جنس حذوف و زیادات و تبدیل حروف و تغییر حرکات به اشعار خویش در آورده اند و استعمال آن جایز شمرده هر يك را وجهی درست دانسته اند و در وجوه تعاریف لغت آنرا محملی راست تصور کرده به اجماع ائمه این علم احداث مستعربه و متأخران شعرا را جز در آیه صحیح اللفظ ظاهر الجواز باشد تقیل ایشان نباید کرد و به وجوه بعید ایشان تمسک نباید نمود . . .»

در تاریخ گزیده ذیل نام و ذکر اهل التفسیر و الفقه و الحدیث و الحکمۃ و النجوم و الطب در حرف «س»: می نویسد

« سیبویه و هو عمرو بن عثمان بن قنبر ابو الحسن النحوی الفارسی »

در تاریخ حبیب السیر ضمن حوادث سال ۱۶۱ نوشته است که : « به عقیده زمره ای از ارباب اخبار در همین سال ابو بشر عمرو بن عثمان المعروف به سیبویه که مقتدا و نحویان است از جهان گذران به عالم جاودان منتقل شد ، در تاریخ امام یافعی از ابراهیم حزبی منقول است که گفت : دور خساره سیبویه در رنگ و صفا مانند دوسیب بود بنا بر آن به این لقب ملقب گشت ، و بعضی دیگر از اهل خبر گفته اند که هو لقب فارسی معناه بالعربی « رایحة التفاح » ، مدت عمر سیبویه به روایت جوزی سی و دو سال بود . » البته می دانیم که در سال وفات سیبویه اختلاف است و از ۱۶۱ تا ۱۹۴ نوشته اند .

در کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کر بلائی که در قرن دهم تألیف شده نوشته است : « بعد از طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین ، طلحه بن - طاهر والی شد و او به غایت ادیب و فاضل بوده چنانچه سیبویه استاد نحویان از بصره هوای خراسان کرده خواست از او مستفید شود ، در آن اثناء در بلده سامره فوت شد » و در تعلیقات این کتاب راجع به محل مدفن او و سال فوتش بحثی شده است . میرزا مهدی خان استرآبادی در دیباچه دره نادره هنگامی که از کساد بازار ادب و خریداری جهل مرکب در زمان خود سخن می گوید اضافه می کند که : « هر ادیب اریبی که در بیان افانین ادب سیوطی را به سیاط تقریر تأدیب نماید و أخفش را از خف اخف شمارد . . . و چون در استکشاف آداب ادب ، ادبا را به مأدبة تحقیق خواند این السکیت را سکنه سکوت گیرد ، نمری به روبهی گراید و ثعلبی سوراخ به سوراخ گریزد و سیبویه از شاخی به شاخی بر شود . . . »

و قائم مقام فراهانی در رساله عروضیه اش خطاب به ولیعهد می نویسد :

« فدایت شوم غافل از اینکه قول حق همه جامایه طعن و دق خواهد شد و این غلام ، ثالث سیبویه و جامی در مجلس یحیی برمکی و مدرس ملای مکتبی خواهد بود » و اشاره اش به اعتراضی است که نسبت به او کرده و قول حاج میرزا آقاسی را

بر قول او در تقطیع شعر، ترجیح داده اند، مانند ترجیح قول کسایی بر سیبویه در محضر یحیی بن خالد برمکی که معروف است که در مغنی اللیب آمده و قصیده زنبوریه در این باره گفته شده است. نایب الصدر شیرازی (محمد معصوم) در کتاب طرائق الحقایق ضمن شرح بیضاء فارس و شرح حال قاضی بیضاوی می نویسد: «و در تل بیضاء که محل جلوس ضباط است قبر سیبویه نحوی و قاضی را نشان می دهند، یا دیگری است العلم عند الله . . .»

و در جایی دیگر می نویسد: «مثلاً مسئله طب را باید به طبیب رجوع نمود و قانون بوعلی و تشریح قرشی و مسئله نحور را به نحوی و کتاب سیبویه و هکذا جمیع فنون را نزد اهلش باید بخوانند و بخوانند که خذوا العلم من افواه الرجال و همین مطلب را در مورد دیگر اینطور بیان داشته: «راقم گوید اولاً باید دانست که هر قومی را اصطلاحی است و هر فنی را اهلی، از خواندن کتاب سیبویه ابن بابویه نمی توان بود و از شرح حاجبی و عضدی گفتن، شفا و اشارات را فهم نتوان نمود...»

امادر میان دانشمندان و اهل علم و ادب به دو تن بر می خوریم که به «سیبویه - ثانی» معروف و مشهور شده اند، یکی از آنان صلاح الدین ملطی است که از نزدیکان اصحاب مولانا جلال الدین و مرد بسیار دانشمندی بوده، مخصوصاً در زبان تازی به اندازه ای تسلط داشته که افلاکی او را سیبویه ثانی نامیده و او آموزگار چلبی حسام الدین بوده است، و در رساله فریدون سپهسالار از کسی به نام صلاح الدین فقیه نام برده شده که سعید نفیسی در تعلیقات آن کتاب احتمال داده که این شخص همان صلاح الدین ملطی است.

بهر حال در مجموعه مکتوبات مولانا، دو نامه به عنوان صلاح الدین ملطی هست که یکی اینطور آغاز می شود:

«الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا فهو مفتاح الابواب و مسبب الاسباب، ایام و اوقات فرزندان مخلص روشن دل ذوفنون روحانی و واسع الصدر رفیع القدر افتخار العلماء و العارفین صلاح الحق و الدین ادام الله علوه . . .»

و نامه دیگر اینگونه آغاز می شود:

«به خدائی که فیض رحمت او در همه آسمان نمی گنجد  
که ز هجران و آرزو مندی سخنم در دهان نمی گنجد»  
پس از یک سطر نوشته است: «سید الصدور محقق مدقق معز الائمة تاج اهل الصفة»  
صاحب الدولتين صلاح الحق والدين ادام الله علوه . . .»

و صلاح الدين از بزرگان اصحاب مولانا بوده که به قول افلاکی «سیبویه»  
ثانی «نامیده شده و معلم جلال الدين عارف چلبی بوده است فرزند سلطان ولدو  
این جلال الدين فریدون آنست که هنگام تولدش مولانا غزلی به این مطلع گفت:  
مبارک باد بر ما این فریدون که گردد پادشاه دین فریدون  
و افلاکی مناقب المعارفین را به امر او در ۷۱۸ هجری قمری تألیف کرده است.

دومین کسی که به سیبویه ثانی معروف شده، ابراهیم شبستری است ملقب به  
برهان الدين از فضلا و علمای آغاز قرن دهم و از سلسله نقشبندیه، که قصیده‌ای  
به قافیه حرف تا در نحو عرب ساخته و «نهاية البهجة» نام دارد و از کتب مشهور  
این فن است، حاجی خلیفه درباره این منظومه نوشته است: «تائية في النحو  
للشيخ ابراهيم الشبستري، نظم فيها الكافية وزاد عليها و سماها نهاية البهجة ثم  
شرحها شرحاً لطيفاً ممزوجاً و كان فریداً في الصناعة والنظم يقال له سيبويه -  
الثاني وله التائية في نظم ايساغوجي سماها موزون الميزان ثم شرحها ايضاً  
وكلتاها في غاية البلاغة» و محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان پس از  
نقل این شرح می نویسد که نسخه‌ای از نهاية البهجة را در کتابخانه ملی پاریس و نسخه‌ای  
از شرح آن را در کتابخانه حمیدیه اسلامبول دیده و منظومه‌ای هم به نام انبیانامه  
به او نسبت داده است.

ابراهیم شبستری و پدرش در سفر مکه در سال ۹۱۷ ه. ق. مقتول شده‌اند، حاجی  
خلیفه فوت او را بسال ۹۱۹ و مؤلف شذرات الذهب در ۹۱۵ نوشته است و تفسیری  
از آغاز قرآن تا سوره یوسف و مصنفاتی در تصوف به او نسبت داده آغاز نهاية البهجة

شبستری این بیت است :

تیمنت باسم الله مبدی البریه مفیض الجدی معطی العطا یا السنیه  
وبیت پایانش این است :  
فرغت وقد ابدی المحرم عشرة لتسماء من هجرة نبویه

## مآخذ :

- ۱ - احادیث مثنوی فروزانفر
- ۲ - امثال وحکم دمخدا
- ۳ - تاریخ حبیب السیر خواندمیر
- ۴ - تاریخ گزیده حمد الله مستوفی تصحیح دکتر نوائی
- ۵ - تحفة العراقین خاقانی تصحیح دکتر یحیی قریب
- ۶ - ترجمه تاریخ یمینی ناصر بن ظفر جر فادقانی « دکتر جعفر شعار
- ۷ - تفسیر ابوالفتوح رازی تصحیح الهی قمشه ای
- ۸ - دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب
- ۹ - دانشمندان آذربایجان محمد علی تربیت
- ۱۰ - دره نادره میرزا مهدیخان استرآبادی تصحیح دکتر شهیدی
- ۱۱ - دیوان خاقانی شروانی تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی
- ۱۲ - دیوان منوچهری دامغانی تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی
- ۱۳ - رساله در تحقیق احوال مولانا فروزانفر
- ۱۴ - رساله فریدون سپهسالار تصحیح سعید نفیسی
- ۱۵ - روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین کر بلائی تصحیح جعفر سلطان القرائی
- ۱۶ - طرائق الحقایق نایب الصدر شیرازی تصحیح محمد جعفر محبوب
- ۱۷ - فرهنگ آندراج محمد پادشاه
- ۱۸ - فرهنگ لغات مثنوی دکتر گوهرین

- ۱۹ - فيه مافيه مولوى تصحيح فروزانفر
- ۲۰ - كتاب النقص عبدالجليل قزوينى - تصحيح سيد جلال الدين محدث
- ۲۱ - لغت نامه دهخدا
- ۲۲ - مثنوى مولوى چاپ بروخيم - چاپ علاء الدوله
- ۲۳ - المعجم فى معاني اشعار العجم شمس قيس رازى - تصحيح مدرس رضوى
- ۲۴ - مغنى اللبيب ابن هشام
- ۲۵ - مکتوبات مولانا جلال الدين تصحيح جمشيدى پوروغلام حسين امين
- ۲۶ - منشآت قائم مقام چاپ کتابفروشى علميه اسلاميه

## اعلام مختوم به «ویه»

علاقه‌ای که شادروان محمدقزوینی به گردآوری اسمهای مختوم به «ویه» در یادداشت‌های خود (ج ۷ ص ۲۸۸) ابراز کرده بود از سویی و مرثده تشکیل‌کننده بزرگداشت دوازدهمین قرن درگذشت سیویه در دانشگاه پهلوی شیراز از سوی دیگر مرا بر این واداشت تا استقرا گونه‌ای در اعلام مختوم به «ویه» انجام دهم. مبنای این تحقیق استفاده از موارد استقراء است نه نقل قول از دیگران، گرچه نمیتوان کلاً آنها را نادیده گرفت و اصولاً در کتب تراجم و لغات همچنین در مقدمات فرهنگهای فارسی و در ضمن کتب دستوری اشاراتی راجع به این پسوند یافت می‌شود که گردآوری همه آنها جز افزایش حجم این نوشته و تکرار مکررات نتیجه دیگری ندارد. در برخی از موارد «ویه» در حقیقت جزئی از واژه و یا پسوند جوش خورده‌ای است که با پسوند aka و بصورت  $\Sigma a \Sigma ag$  در آمده است. مثال: آذر بویه و آذربو، آزاد رویه، ابرقویه، ابرویه، اسکویه، بادرنگ بویه، بارویه، باکویه، ببویه، بندویه، بو بویه (شانه سر)، بویه (امید و آرزو)، پویه، تراکویه، تویه، . . . مویه، نویه. در موارد دیگر مختوم به پسوند  $\Sigma y \Sigma \delta y \Sigma \delta g$  است مثل جهان بانویه، شهر بانویه، جادویه . . . که «ه» مکتوب بر آن افزوده شده است و در اغلب موارد پسوند  $\Sigma y / \delta y$  برای استفاده معنای اتصاف و یا نسبت به آخر کلمه آمده است. آیا تلفظ دقیق این پسوند را می‌توان تعیین کرد؟ میدانیم اعراب این قسمت از واژه را «ویه»

بفتح واو و سکون یاء تلفظ می کردند ولی آیا از چه وقت این کار را شروع کردند درست نمیدانیم تنها در مواردی (مثل نفطویه و ابرقویه) شواهدی داریم. البته در اینکه آل بویه را اعراب بویه بضم باء و فتح واو و سکون یاء تلفظ می کردند اشکالی نداریم ولی میدانیم با تمام کوششی که برای قانونی جلوه دادن تعریب کرده ایم غالباً تعریب بی قاعده است و یا استثناء پذیر.

از اینکه مقداری بر حجم این مقاله - با نوشتن مطالبی که در بادی امر زاید بنظر میرسد - افزوده ام پوزش میخواهم ولی اگر بادقت بررسی شود همین مطالب بنحوی زمان یا مکان و یا علت تسمیه را بیان می کند که هر يك از این نکات می تواند محقق را یاری دهد تا موارد مشابه و یا مشکوک را بررسی کند. آنچه درباره این پسوند گفته اند بطور خلاصه در ذیل واژه سیبویه آمده است.

آزاد رویه - ختکین (کامل ابن اثیر - چاپ دار صادر بیروت ج ۸ ص ۶۳۵)  
آذرویه - آذرویه معجوسی (تاریخ سیستان به تصحیح ملك الشعراء بهار ص ۱۴۲)

آذینویه - احمد بن حسن بن آذینویه اصفهانی نزیل نصیبین (اخبار اصبهان ابو نعیم چاپ افست ج ۱ ص ۱۳۰)  
آمویه - یاقوت گوید: آمل را آمو و آمویه نیز نامند و در جای دیگر آورده:  
آموهی آمل الشط و در جای دیگر گفته: آمویه و هی آمل الشط (پورداود - اناهیتا ص ۷۱)

به آموی و راه بیابان مرو زمین بود یکسر چو پرتندرو

(شاهنامه فردوسی چاپ مسکو ج ۸ ص ۱۸۴)

ابر قویه - ابرقوه که در کامل ابن اثیر (ج ۹ ص ۵۶۳) ابرقویه و در همان مأخذ (ص ۵۲۰) ابرقوه آمده بنقل یاقوت (معجم البلدان) ابو سعد آنرا ابرقوه ضبط کرده است ولی گوید که برخی آنرا ابرقویه می نویسند.

ابرویه - عبدالله بن ابراهیم واضح مدینی معروف به ابوبکر بن ابرویه در گذشته سال ۳۴۵ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۸۷)

**اردویه** - حسین بن احمد بن محمد بن دینار بن موسی بن دینار ابن بیان اردویه بن -  
زادنوش بن بهرام، مولای عمر بن خطاب، در گذشته سال ۳۷۹ (تاریخ بغداد خطیب  
بغدادی چاپ ج ۸ ص ۱۰)

**ارنبویه** - نك . رنبویه

**ارویه** - سعدارویه (جامع الخیرات - انتشارات فرهنگ ایران زمین ۱۳۴۱  
ص ۱۵) و حاجی بن محمودارویه (همان مأخذ ص ۱۷)

**اسکو** - اسکو واسکویه قصبه معروف از بلوکات توابع تبریز (دانشمندان  
آذربایجان، محمد علی تربیت پاورقی ص ۳۰۳) و قریه اسکویه (روضات الجنان  
کربلائی حسین تبریزی بکوشش جعفر سلطان القراء ج ۱ ص ۲۵). همچنین در همین  
مأخذ - تعلیقات - بنقل از نزهة القلوب اسکویه ضبط شده است (ص ۵۴۲).

**اشتاذویه** - یکی از متقدمان گوید: بر یکی از دروازه های اصفهان این نوشته  
را خوانده است: **يقول اشتاذويه الموكل بالقياسين والبنائين انه ارتفع في ثمن  
ادم العملة لسور هذه المدينة ستمائة الف درهم** (اخبار اصفهان ج ۱ ص ۱۵). بعید  
بنظر می رسد که این واژه را بتوان صورت دیگری از اشتاذ یا هشتاد دانست و تا  
پیدا شدن دلیلی قاطع به ترمی دانم که آنرا از اشتات نام ایزدموکل بر روزیست و  
ششم هر ماه ایرانی مأخوذ بدانم.

**امیلویه** - ابوسعید سمعانی گفت ... ابوزید صعلوک بن امیلویه برای ما خواند...  
(معجم الادباء یاقوت حموی چاپ مصر ج ۴ ص ۲۳۹)

**انکلویه** - (تاریخ طبری چاپ افست III ص ۱۷۷۹) و ابن انکلویه (همان  
مأخذ III ص ۱۹۹۹)

**بابویه** - خاندان بابویه در جهان تشیع شهرت فراوانی دارد و مشهورترین  
ایشان محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی در گذشته سال ۳۸۱ مؤلف کتاب من -  
لا یحضره الفقیه و مدفون در شهری است.

**بابویه** - در این مورد - با همان تلفظ عربی همچنان باقی مانده گرچه در  
موارد دیگر به بابوی و بابو تغییر یافته و یا از تعریب پیروی نکرده است. مقایسه

شاهنامه و ترجمه آن از بنداری نمایانگر این حقیقت است که افزودن «ه» و تغییر تلفظ پدیده عربی نویسان بوده است.

چو بشنید با بوی گرد ارمنی      که سالار نا پاک کرد آن منی  
( شاهنامه فردوسی ج ۹ ص ۶۱ )

**فوثب بابویه الارمنی وسل سیفه** (شاهنامه بنداری ج ۲ ص ۷۰۳). و بدانکه پدر شیخ ما ابوسعید ابوالخیر بودست و او را در میهنه بابو بو الخیر گفتندی و او عطار بودست ( اسرار التوحید ص ۱۳ ) و لابد و او بابو و او تصغیر یعنی تصغیر ترحیم و استعطاف است مثل یارو و عمو و خالو ( و سیبویه و نظائر ) که در فارسی بابو می گفته اند و وقتی که عربی میرفته بابویه شده است. (یادداشت های قزوینی ج ۴ ص ۵-۶).  
**باچویه** -- الشیخ ابو الوجه المشهور بین الانام الشیخ باچویه ( از استارا تا استار آباد، منوچهر ستوده ج ۲ ص ۱۶۲ )

**بادویه** -- علی بن احمد بن محمد ابوالحسن قزوینی معروف به بادویه (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۲۲). نك . فادویه فاذویه و فدویه و نیز با «پادو» مقایسه شود .  
**بارویه** -- رستم بن بارویه (تاریخ طبری III ۱۲۷۳) و نیز «جویث بارویه» نام بارویی است (تاریخ طبری III ۱۹۹۴) قس . بارو و باره .

**باکویه** -- مرکز جمهوری آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی. نام این شهر در مجمل التواریخ باکوه و در معجم البلدان باکویه یاد گردیده است (پورداد - اناهیتا ص ۴۱۵). پورداد در صدد ارتباط این نام با واژه «بغ» برآمده است ولی من ارتباط این واژه را با پاگویه و پاگوه بیشتر میدانم .

ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه صوفی شیرازی و مقایسه با باباکوهی (یادداشت های قزوینی ج ۲ ص ۳ تا ۹) .

**بالویه** - محمد بن بالویه ابوعلی نیشابوری در گذشته سال ۳۷۴ (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۸۲) در شاهنامه بصورت بالوی آمده است :

دگر روز قیصر به بالویه گفت      که امروز با اندیان باش جفت  
(شاهنامه ج ۹ ص ۷۶) که در شاهنامه بنداری ج ۲ ص ۲۰۷ بالویه آمده و در برهان

قاطع بالسوبرادری را گویند که از يك مـادر و يك پـدر باشد . بستان احمد بالو  
(جامع الخيرات. از انتشارات فرهنگ ايران زمين ۱۳۴۱ ص ۴۵) ارسلان بالو-  
الحاجب (تاريخ يمينى ج ۱/ ۳۲۲) ابو منصور البارسلان البالوى معين الدوله  
(الاثر الباقى ص ۱۳۴)

**بامدويه** - على بن احمد بن محمد معروف به بامدويه در گذشته سال ۳۵۷  
(اخبار اصفهان ج ۲ ص ۲۰)

**بانويه** - نام كاتب باذان عامل كسرى بر يمن كه بهمراهى خرخسك نامى به  
رسالت به مدينه آمد (شيخ عباس قمى - سفينة البحار چاپ نجف ج ۲ ص ۵۰۸ ذيل  
واژه «لحى»).

**بيرويه** - بيرويه بن على بن محمد بن مالك ابو غسان بصرى كه بسال ۳۵۳ به  
اصفهان آمد (اخبار اصفهان ج ۱ ص ۲۳۸)

**ببزويه** - نصر بن ببزويه بن جوانويه ، ابو القاسم شيرازى (تاريخ بغداد ج ۱۳  
ص ۲۹۶).

**بيويه** - موسى بن ابراهيم بن بيويه صوفى (اخبار اصفهان ج ۲ ص ۳۱۳).  
**بحرويه** - محمد بن يحيى بن بحرويه ، ابو عبد الله شروطى (مأخذ فوق ص ۲۸۴)  
**بختويه** - احمد بن بختويه (تاريخ بغداد ج ۱ ص ۳۳۸ و ج ۴ ص ۵۶) و بختو  
بنقل صاحب برهان «هر چيز غرنده باشد عموماً ورعد را گویند خصوصاً» .

**برزويه** - برزويه طيب كه در متون ادبى بصورت برزوى نيز بكار رفته -  
احمد بن يعقوب بن يوسف معروف به برزويه اصفهائى معروف به برزويه غلام  
نفظويه در گذشته سال ۳۵۴ (تاريخ بغداد ج ۵ ص ۱۱ و ج ۱۶۴). حصن برزويه  
(تاريخ ابن اثير ج ۸ ص ۶۸۲) كه بنقل ياقوت عامه مردم آنرا برزیه ميگویند.

**برقويه** - نام جامى است در شاهنامه بندارى ج ۲ ص ۹ و در شاهنامه ج ۷ ص ۳۷۲ آمده:  
برفتند بازرگانان شهر جزوز برقوه مردم دو بهر

**بشرويه** - محمد بن احمد بن بشر ، ابو عبد الله نيشابورى معروف به ابن بشرويه

(تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۸۱)

**بکرویه** - احمد بن بکرویه الباسی (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۸۹) و محمد بن عمر... معروف به صاحب بکرویه در گذشته سال ۳۹۶ (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۶)  
**بکویه** - قاضی ابوالعلاء بکویه «روضات الجنان» تعلیقات از جعفر سلطان القرائی ج ۲ ص ۶۳۴

**بلعدویه** - عمرو بن عبید بن باب، ابو عثمان و باب بن سبی فارس مولی لال عراده، قدم بن بلعدویه بن حنظله غیم (تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۱۶۶)  
**بلویه** - ابوالقاسم بن شعیب بن بلویه مکرانی (شدالازار معین الدین شیرازی ص ۱۰۸) و حسین بن بلویه الضریر (حاشیه شدالازار ص ۲۴۲)  
**بنبویه** - تاریخ طبری III ص ۱۵۵۲. نك: نیتوی

**بندویه** - درمتون عربی بصورت‌های بندویه (کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۴۷۳ و تاریخ طبری I ص ۲۱۶۹) و بندی (کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۴۷۰ و تاریخ طبری I ص ۳۹۳) آمده است و درمتون فارسی بندوی نیز بکار رفته است:

از آن پس به بندوی و گسته‌م گفت که ما با غم و رنج گشتیم جفت شاهنامه ج ۱ ص ۱۶  
**بویه** - بویه [بوئی] سیاخلوک از دهکده‌های اشکور (از استارا تا استراباد ص ۴۶). از محل‌های زیر آثار زیر خاکی فراوان بدست آورده‌اند: شیرخاک - مربو دیار جان - بویه [= بوئی] شامجان (مأخذ فوق ص ۳۷۸). بختیار عم خویش حسن بوی را آگاه کرد (زین الاخبار گردیزی ص ۸۸) و وحشها که میان بوئیان و سامانیان بود برداشتند (همان مأخذ ص ۱۶۴) بویه و بوئیان (همان مأخذ ص ۱۶۶).

علاوه بر خاندان بویه اشخاص دیگری نیز همین نام را دارند از قبیل: حسین بن حسن بن علی بن بندار بن باد بن بویه ابو عبد الله انماطی در گذشته بسال ۳۴۹ (تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۵). نك: سیاستنامه ص ۱۹۸: و از بوئیان که پادشاه دیلمان بودند.  
**بیهویه** - ابراهیم بن بیهویه بن منصور بن موسی الفارسی در گذشته در اواخر قرن ۳ (تاریخ بغداد ج ۶ ص ۴۸)

**تراکویه** -- تراکویه زنجانی که نام یالقب یا تخلص شاعری است که در شرح المصنوع به علی غیر [ اهلہ ظ ] گویا نام او بایکی دوبیت از او مذکور است آیا همان بدیعی تراکوئی سیستانی مذکور در مجمع الفصحا در باب باء نیست تحقیق شود (یادداشت‌های قزوینی ج ۲ ص ۴۵). تراکوئی از توابع چاه بهار (فرهنگ آبادیهای ایران دکتر منعم بایان)

**تیرویه** -- نهر تیری. در یکی از کتابهای ایران باستان یافتیم: اردشیر بهمن بن - اسفندیار که نزدیک به زمان داود میزیست نهرهایی حفر کرد ... از جمله نهر تیری که آنرا به تیری از فرزندان گودرز وزیر بخشید و به نام او نامیده شد (یا قوت معجم البلدان)

این نام در متون عربی تیرویه (کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۴۳۶، و تاریخ طبری I ۸۷۸) و تیری (کامل ابن اثیر، تیری بن اشک ج ۱، ص ۲۹۷ و سابور بن تیری ج ۱، ص ۳۸۰) آمده است.

**جاذویه** -- یکی از سرداران سپاه ایران در جنگ باتازیان شهر بر از جاذویه (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۲۵)

بهمن جاذویه (کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۶۲)، هرمز جاذویه (کامل ج ۲، ص ۴۱۵). ابان جاذویه (تاریخ طبری I ۲۶۸۱). کلمه جاذویه بمعنی شفیع و واسطه است از پهلوی gatakgo (یادداشت‌های قزوینی ج ۲ ص ۱۳۱)

**جبرویه** -- احمد بن علی ابن عبد الجبار ابو سهل کلوزانی معروف بابن جبرویه (تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۱۲) گرچه «جبرویه» در این مورد تصغیری از جبار، نام نیای این شخص است ولی اصولاً میتوان آنرا با کبروی (ظ. کبروی) سنجید  
همین مه که با میوه و بوی بود و را پهلوی نام کبروی بود  
(شاهنامه، ج ۷ ص ۳۲۲)

**جیغویه** -- دلف بن جیغویه، بروایتی نام ابوبکر شبلی صوفی است (تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۸۹)، هارون بن جیغویه (تاریخ طبری III ۱۰۴۲) و (پاورقی

برهان قاطع تصحیح شادروان محمد معین ص ۴۴۴)

**جبویه** -- و عمر بن جمیل را بفرستاد تا جبویه را از فرغانه بیرون کرد (زین-  
الاخبار گردیزی ص ۱۲۹). استاد عبدالحی حبیبی در پاورقی آورده است که این  
کلمه بیغو و بیخویه و جبو و جبغویه ضبط شده است.

ایلمالمس جبویه (مأخذ فوق ص ۲۵۷). در پاورقی بنقل از مینورسکی آمده:  
جبوی (= جبویه) که بقول کاشغری لقبی بود کمتر از خاقان.

**جعدویه** -- جعدویه (اخبار اصبهان ج ۲، ص ۲۳۹)

**جعفرویه** -- جعفرویه (تاریخ طبری III ۱۹۳۴)

**جلویه** -- فخرج الیهیم (الی المسلمین) منها (الغابزان) زهاء ستة الاف رجل  
شاکي السلاح وعلیهم اخوة ثلاثة متعاضدون: آذر جشنس ومهرابان وجلویه  
(اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۸). سنج: (شاهنامه ج ۵ ص ۴۱۵)

گـردی زره وانك از وی بزاد نژادی که هرگز مباد آن نژاد

**جکویه** -- موصك بن جکویه، امیر کرد (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۱۳۶)

**جنویه** -- نام یکی از امراء (شاهنامه بنداری ج ۲ ص ۲۲۵)

**جورویه** -- محمد بن عبد الله بن جورویه، ابوبکر رازی (تاریخ بغداد، ج ۵  
ص ۴۳۷).

**جهان بانویه** -- (ری باستان سلسله انتشارات انجمن آثار ملی دکتر کریمان  
ص ۴۰۸):

**جوانویه** -- نصر بن بیزویه بن جوانویه (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۹۶)

جوانوی بیدار با او بهم که نزدیک او بد شمار درم

شاهنامه ج ۷ ص ۳۰۸

**جهرویه** -- ابراهیم بن جهرویه (تاریخ طبری III ۱۱۸۲)

**جیرکویه** -- آستانه سید حبیبه معروف به خانم خانمها در جیرکویه رانکوه  
(از استارا تا استرآباد ص ۳۱۶)

**جیلویه** -- محمد بن الحسن بن جیلویه الکردی ( تاریخ طبری III ۱۵۵۴ ) ،  
حسن بن جیلویه ( تاریخ سیستان ص ۲۳۷ ) ، آل جیلویه ( سالک و ممالک اصطخری ،  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۲۶ ) ، رم جیلویه ( معجم البلدان یا قوت ) ، و جیل  
جیلویه = کوه گیلویه .

**حربویه** -- علی بن حسین بن حرب بن عیسی ، ابو عبید معروف به ابن حربویه ،  
قاضی مصر ، در گذشته به سال ۳۱۹ ( تاریخ بغداد ج ۱۱ ، ص ۳۹۵ )

**حسکویه** -- عبدالله بن ابی عمرو بن احمد بن حسکویه ، ابو بکر نیشابوری  
در گذشته به سال ۴۵۳ ( تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۴۶ ) علی بن حسکویه بن ابراهیم -  
ابو الحسن مراغی ( دانشمندان آذربایجان ص ۲۷۸ )

**حسنکویه** -- محمد بن حسن بن عبدالله بن حسنکویه فقیه ( اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۰۳ )  
**حسنویه** -- بدر بن حسنویه کرد صاحب الجبل در گذشته سال ۴۰۵ ( الجماهر  
بیرونی ص ۷۲ ) و محمد بن احمد بن محمد بن حسنویه ابوسهل نیشابوری معروف  
به حسنویه در گذشته سال ۳۷۵ ( تاریخ بغداد ج ۱ ص ۳۴۵ )

**حعضویه** -- عبدالعزیز بن محمد بن یوسف بن مسلم ابو الحسن بن حعضویه  
مؤدب ( اخبار اصبهان ج ۲ ص ۱۲۶ )

**حمدویه** -- محمد بن احمد بن محمد بن حمدویه ، ابو بکر طوسی که پس از ۴۰۵  
در گذشت ( تاریخ بغداد ج ۱ ، ۳۵۱ ) . در تاریخ بیهقی مکرراً بصورت بوسهل  
حمدوی بکار رفته است .

**حمکویه** -- محمد بن جعفر بن حمکویه ، ابو العباس رازی . ( تاریخ بغداد ،  
ج ۲ ص ۱۳۷ )

از جنس علکویه ، یعنی تصغیر تصغیر حم که آن خود مرخم محمد است : محمد  
= حم = حمک = حمکویه ( علی = علک = علکویه ) یادداشت های قزوینی ج ۳ ص ۱۰۴  
**حمویه** -- احمد بن اسحاق بن ابراهیم جوهری معروف به حمویه ثقفی در گذشته  
سال ۳۰۰ ( اخبار اصبهان ، ج ۱ ، ۱۱۵ )

**حیویه** - محمد بن عباس بن محمد بن حیویه، وکیل دعلج (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۲۳، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۸۲ و ج ۵، ص ۲۳۳)

**خالویه** - حسین بن محمد بن خالویه (الفهرست ص ۹۲)

**خراسویه** - خراسویه دختر جستان بن وهسودان پادشاه دیلم و زوجه محمد بن مسافر مؤسس خاندان آل مسافر (تاریخ جهانگشای جوینی ج ۳ - حواشی ص ۴۴۲)

**خضرویه** - احمد بن خضرویه در گذشته سال ۵ - ۸۵۴ میلادی (تاریخ ادبی ایران براون ترجمه علی پاشا صالح ص ۶۲۲)

**خمارویه** - ابوالجیش خمارویه بن احمد بن طولون (کامل ابن اثیر ج ۷، ص ۴۰۹)، خمارویه غلام قریش الدندالی (تاریخ طبری III ۹۲۳)

**خمیرویه** - ابوالفضل بن خمیرویه (تاریخ بغداد ج ۱۴، ص ۳۸۲) و محمد بن عبدالله بن خمیرویه (همان مأخذ ص ۴۶۹)

**داذبویه** - الفرخان اصبهید خراسان (هو الفرخان بن داذبویه بن کیلیبند) (تاریخ بغداد I ۲۶۵۹ و ص ۴۴۶ از ج ۱۴ یعنی اعلام)

**دادویه** - دادویه بقولی نام جد اعلای طاهر ذوالیمینین بوده (تاریخ سیستان ص ۱۷۲) پاورقی از مرحوم ملک الشعراء بهار) و نام قائل اسود عنسی کاهن معاصر پیغمبر ص (روضات الجنان ج ۲ ص ۴۹۷)

**داذویه** - داذبویه (کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۳۷) داذبویه استخری (تاریخ طبری I ۱۷۹۸). بغداد اسم فارسی معرب من باغ داذبویه لان بعض رقعة مدينة المنصور كان باغاً لرجل من الفرس داذبویه (معجم البلدان یا قوت)

**دانویه** - احمد بن عبدالرحمان بن دانویه دائی ابوالحسین بن رزقویه (تاریخ بغداد ج ۴، ص ۲۴۹)

**درستویه** - عبدالله بن جعفر بن درستویه بن المرزبان، ابومحمد فارسی، در گذشته سال ۳۴۷ (تاریخ بغداد ج ۹، ص ۳۲۸)

**درمویه** - درمویه زنجمی (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۰۴ و تاریخ طبری III ۲۰۹۵)

**دستنبویه** - دستنبویه ام ولد معتضد عباسی (تاریخ طبری اضافات و ملحقات ص ۴۰۳۷)

**دغدویه** - نام مادر زرتشت که بصورت دغدوی هم در برهان آمده (ری - باستان ص ۶۲)

**دلویه** - زیاد بن ایوب بن زیاد ، ابو هاشم طوسی الاصل معروف به دلویه در گذشته بسال ۲۵۲ (تاریخ بغداد ج ۸ ص ۴۷۹)

**دهویه** - نك شعشویه

**دیکویه** - دیکویه (تاریخ طبری III - ۱۵۸۹)

**دیلویه** - در دیلویه و نسخه بدل آن دزدیلویه (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۵۳۱) .  
نسخه بدل دیگرش در دلویه است (همان مأخذ ص ۵۳۳)

**ذکرویه** - ذکرویه بن مهرویه (مروج الذهب مسعودی - چاپ دارالاندلس بیروت ج ۴ ص ۱۹۱) . نك: زکرویه

**راسویه** - علی بن محمد بن بهلول معروف بابن راسویه (تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۶۴)

**راهویه** - اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم مروزی معروف بابن راهویه در گذشته بسال ۲۳۸ (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۲۴۷ و تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۶۹)

**رحمویه** - وهمواره وی را (یعقوب کندی) جماعتی بودند از شاگردان ... مثل حسنویه و نفطویه و سلمویه و رحمویه (ترجمة تاریخ الحکما قفطی ص ۵۰۸)

**رزقویه** - محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رزق ابوالحسن بزاز معروف بابن رزقویه نخستین استاد خطیب بغدادی در حدیث در گذشته سال ۴۱۲ (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۵۱ و کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۳۲۵)

**دستویه** - جائی در نزدیکی چین (حدود العالم ص ۳۷۰) که مینورسکی آنرا دستویه ضبط کرده .

**دنبویه** - یکی از قراء ری و مدفن کسائی (رقیب سیبویه در مسألة زنبوریه)

و محمد بن حسن شینانی در گذشتگان سال ۱۸۲ (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۴۱۳). یاقوت گوید: ارنویه بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم با و سکون واو و بیای مفتوح و های مضموم در حالت رفع. این اسم چون نفطویه و سیبویه نیست و آنرا رنویه نیز گویند.

**روزویه** - احمد بن ابراهیم بن احمد بن روزویه، ابوبکر کرانی (اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۶۴)

**زادویه** - هارون بن محمد بن کثیر بن زادویه القریشی (اخبار اصبهان ج ۲، ص ۳۳۷)، زادویه بن شاهویه، در مقدمه ترجمه تاریخ طبری ماهوی و در مقدمه شاهنامه زادوی بن شاهوی نقل کرده است (یادداشت‌های قزوینی ج ۵ ص ۴۷)

**زنیلویه** - محمد بن همیان بن محمد، ابوالحسن معروف به زنیلویه در گذشته سال ۳۴۱ (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۷۱)

**زکرویه** - زکریا بن یحیی بن اسد، ابویحیی مروزی، معروف به زکرویه (تاریخ بغداد ج ۸، ص ۴۶۰) زکرویه بن مهرویه قرمطی (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۴۴۷) و احمد بن زکرویه قرمطی (همان مأخذ ص ۵۲۳) و حسین زکرویه صاحب الشامة (تاریخ طبری III- ۲۲۱۹)

**زحمویه** - زکریا بن یحیی بن زحمویه (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۳)

**زنجویه** - زنجویه بن محمد نیشابوری (اخبار اصبهان ج ۱، ص ۷۷) احمد بن زنجویه بن موسی ابوعباس قطان در گذشته سال ۳۰۴ (تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۶۴) علی بن بری بن زنجویه بن ماهان، ابوالحسن دینوری (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۵۴) از آن کس که او یاربندوی بود بنزدیک گسته‌م و زنگوی بود (شاهنامه ج ۹ ص ۱۹۶)

**زیدویه** - ابراهیم بن زیدویه (کامل ابن اثیر ج ۸ ص ۷) ابن زیدویه طبیب (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۳۰۵)

**سارویه** - نام محلی درجی اصفهان که شاهان ایرانی در آن ساختمان برپا کردند و آثار علمی را در آن به امانت نهادند. برای مزید فایده عیناً از اخبار

اصبهان ج ۱ ص ۸-۳۷ نقل می شود:

فجاؤوا الى قهندز هوفى داخل المدينة (مدينة جى) حتى بنى بناء عجيب  
محكم وثيق فاودعوه علومهم وقد بقى الى زماننا (زمان ابى معشر) هذا وهوىسمى  
سارويه ولقد تهدمت من هذه المصنعة قبل زماننا بسنين كثيرة ناحية فوجدوا فى ازج  
معقود من طين الشيفتق كتب كثيرة من كتب الاوائل كلها فى لحاء التوز مودعة  
اصناف العلوم من علوم الاوائل بالكتابة الفارسية القديمة. والفهرست ابن النديم ص ۳۰۱

**ساسويه** - يحيى بن ساسويه المروزی (تاریخ بغداد ج ۱۱، ص ۲۲۶)

**سختويه** - محمد بن يحيى بن ابراهيم بن محمد بن يحيى بن سختويه بن عبدالله  
ابوبكرمزكى نيشابورى كه در اواسط قرن ۵ هـ نوزنده بوده است (تاریخ بغداد ج  
۳ ص ۴۳۵). اگر نتوان این واژه را در این مورد تصحیف «سختويه» دانست در مورد  
دیگر این احتمال قوت بیشتری دارد: عبدالله بن علی بن حمشاد بن سختويه بن نصرويه  
بن مهرويه نيشابورى (تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۲)

**سختويه** - محمد بن علی بن سختويه ابوسهل مروزی (تاریخ بغداد ج ۳  
ص ۷۴) و ابراهيم بن محمد بن يحيى بن سختويه نيشابورى [نك. سختويه] (تاریخ  
بغداد ج ۶ ص ۱۶۸) و حسن بن سهل بن سختويه ابوعلى مقرئ (تاریخ بغداد ج ۷  
ص ۳۲۳)

**سرجويه** - ابن سرجويه (تاریخ طبری III-۱۵۳۶)

**سرويه** - احمد بن مصعب بن سرويه (تاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۷۵)

**سسويه** - احمد بن حسن بن ابى عبدالله بن سسويه (اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۴۶)

سنج: سیس و استاذسیس (یاداشتهای قزوینی ج ۵ ص ۱۷۹)

**سکویه** - اسحاق معروف به سکویه فابزانی (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۸۸)

**سلمويه** - نك: رحمويه و سلمويه بن بنان (الفهرست ابن النديم چاپ

ایران ص ۳۵۴)

**سعدويه** - سعيد بن سليمان سعدويه (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۷۵)، سعيد بن

یحیی بن الطویل معروف به سعدویه اصفهانی (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۳۲۵).  
**سفرویه** - ابن سفرویه (شرف الدین سفروه) (لباب الالباب عوفی ص ۶۴۰)  
**سمویه** - اسماعیل بن عبدالله سمویه (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۱۸۰) و اسماعیل بن  
یوسف بن محمد زاهد معروف به سمویه (اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۲۱۰).  
احتمالاً تصغیری از اسماعیل است گرچه با نامهای دیگر نیز دیده شده (نک:  
تاریخ اصبهان ج ۱ ص ۱۹۵ و ۱۶۳ و تاریخ بغداد ج ۳ ص ۵۳)  
**سنبویه** - ... فکر آزادی اراده را معبد الجهنی (تاریخ وفات ۶۹۹ م) به  
تقلید از یک ایرانی موسوم به سنبویه در پایان قرن هفتم مسیحی در دمشق ترویج  
میکرد (تاریخ ادبی ایران براون ج اول ترجمه علی پاشا صالح ص ۴۱۴)  
**سندویه** - احمد بن نصر بن سندویه البندار معروف به حبشون در گذشته سال  
۳۲۱ (تاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۸۲) و علی بن عبدالعزیز بن مردک بن احمد بن سندویه  
بن مهران بن احمد ابوالحسن برذعی (تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۰)  
**سهلویه** - طاهر بن محمد بن سهلویه نیشابوری در گذشته سال ۳۷۹ (تاریخ  
بغداد ج ۸ ص ۳۵۷)

**سیبویه** - عمرو بن عثمان بن قنبر ابوبشر معروف به سیبویه نحوی. تاریخ  
بغداد (ج ۱۲ ص ۱۹۵) از نخستین کسانی است که می نویسد: و تفسیر سیبویه  
بالفارسیة رائحة التفاح... سمي سيبويه لان وجنتيه كانتا كانهما تفاحة... و سيبويه  
لقب وتفسيره ريح التفاح لان سيب التفاح وويه الويح (!) وكانت والدته ترقصه  
وهو صغير بذلك. این مطلب رائجترین توجیه منقول در کتب تراجم ولغات  
عربی است از قبیل الفهرست ابن الندیم و تاریخ ابن خلکان و معجم الادباء یا قوت  
که ظاهراً از روی هم رونویسی کرده و در اختیار آیندگان قرار داده اند. برخی از  
اینان متوجه شده اند که در این صورت می بایست سیب بویه می شد و یا حرف ب  
بصورت مشدد در می آمد از اینرو مثل صاحب تاج العروس آنرا سی بویه و ثلثون  
رائحه دانسته اند. بعضی نیز قدم فراتر نهاده و پنداشته اند اگر فقه اللغة دوران ذهنی

برای این واژه پیشنهاد شود بهتر مینماید از این روسیویه را از «سبخت» گرفته اند. همینها چون نتوانسته اند پیشنهاد قابل قبولی عرضه کنند در مورد نفطویه سخنی گفته و درباره جاذویه آنرا از Jàdanóy پنداشته اند. کریستنسن گوید (نقل از تاریخ ساسانیان ترجمه یاسمی ص ۳۵۰) نامهای مصغرا با شکل مختلفه ترکیب می کردند و غالباً جزء آخر اسم را قطع کرده و بجای آن ویه می گذاشتند مانند ماهویه (که از ماه و یک جزء مجهولی ترکیب یافته)، جوانویه (بضم اول بمعنی جوان و دلیری) ولی این دو مثال بهیچوجه مقطوع الاخر نیست بلکه همان ماه و جوان است که پسوندی را پذیرفته است.

نکته قابل توجه اینست که در جمع اسامی مختوم به ویه دو تلفظ - بزعم اعراب - جایز است: ویه (بفتح واو) و ویه (بضم واو) (یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۲۸۶ بنقل از نووی ۲: ۲۵۸) و بهترین نظر همان است که زمخشری فارسی زبان و استاد صرف و نحو و ادب عرب ابراز داشته (همان مأخذ ص ۲۸۷) و آنرا علامت اتصاف گرفته. حال این اتصاف در مواردی نسبت است و در موارد دیگر تصغیر است و یا افاده مفهوم خاصی را می کند بستگی بخود آن مورد دارد.

نکته دیگر اعلام اماکن مختوم به «ویه» در زمان حاضر است. با آنکه بسیاری از این واژه ها بصورت (اوی) و یا (او) و (آی) تغییر یافته ولی میتوان موارد جالبی هم پیدا کرد از قبیل کهکیلویه و امثال آن. ظاهراً نخستین فرهنگ جامع را دائرة جغرافیائی ستاد ارتش با انتشار فرهنگ جغرافیائی ایران انجام داد ولی نویسندگان متعدد و سلیقه های گوناگون و توجه به نامگذاریهای مستوفیان مالیاتی و عدم توجه کافی به تلفظ مردم - در این مورد - این اثر ارزنده را از یک دستی بیرون آورد. فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر مفخم پایان و انتشارات عظیم مرکز آمار ایران نیز ظاهراً در نامهای شهرها و روستاها همان روش کتاب نخستین را دنبال کردند و بسیاری از موارد را (وئیه) ضبط نموده اند. بهر صورت اگر کویر را مرکز مطالعات فرض کنیم این قبیل از اعلام دو گوشه جنوب شرقی (سیستان

وبلوچستان و کرمان و یزد) و سپس در جنوب کویر بیشتر از جاهای دیگر است .  
چون در بسیاری از نقاط تحول زبان سریعتر بوده است و بصورت «او» و «ای»  
تغییر یافته .

**سیدویه -** چنین نامی نیافتم. شاید شکل فرضی این نام باشد. و کان (ابوالحسین بن  
جعفر بن الفضل بن الفرات) ملقب بسیدوک (معجم الادباء ج ۷ ص ۱۶۴)

**شادلویه -** واسلم المعروف بابن شادلویه وقد كان تملك على اعمال ابن  
ابی الساج من بلاد آذربيجان واران والبلقان و ارمينية (مروج الذهب ج ۳ ص ۱۰۰)  
**شاذویه -** غسان بن زادن بن شاذویه بن ماه بنداد بن مابنداد فرخ برادر سلمان فارسی  
(اخبار اصبهان ج ۱ ص ۵۲) ظاهراً تصغیری از شادویا شادان است چون درهمین  
مأخذ (ج ۱، ص ۲۵۶) چنین آمده است: الحسن بن عطاء بن یزید بن سعید شاذویه  
وقيل شاذان وقيل شاذه. جعفر بن شاذان معروف به شاذویه (تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۸۱)  
**شاهویه -** ابو بکر بن شاهویه نایب قرمطیان در بغداد (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۴۲)  
ابو بکر محمد بن الخضر بن شاهویه الخرغانکشی در گذشته سال ۳۵۷ (معجم البلدان  
یا قوت زیر خرغانکث)

چنین گفت شاهوی بیدار دل که ای پیر دانی و بسیار دل (شاهنامه ج ۸ ص ۲۱۷)  
نک: زادویه.

**شبویه -** ابو عبدالله محمد بن احمد بن شبویه (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۹۴)  
احمد بن شبویه ابو العباس موصلی (تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۴) عبدالله بن احمد بن  
شبویه المروزی الراوی (تاریخ طبری I ۳۱۰).

**ششویه -** قال: كيف تصنع بدهویه (ششویه قال اكتب عشرأ و نصف عشر؟)  
(الفهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۳۳۸)

**شعبویه -** شعب بن سهل بن کثیر ابو صالح رازی معروف به شعبویه در گذشته  
سال ۲۴۶ (تاریخ بغداد ج ۹، ص ۲۴۳)

**شنبویه -** محمد بن علی بن محمد بن شنبویه الغزال (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۰۰)

و محمد بن ابراهیم همدانی معروف به شنبویه (همان مأخذ ص ۱۹۹)  
**شهر اکویه** - زیار بن شهر اکویه فرمانده سپاه صمصام الدوله (کامل ابن  
اثیر ج ۹ ص ۳۸)

**شهر بانویه** - که بصورت های شهر بانو و شهر بانوی آمده (تاریخ ری ص ۴۰۸)  
**شهرویه** - شهرویه موبد (شاهنامه بنداری ج ۲ ص ۶۳)

نشست او و شهروی بر پای خاست  
بماهوی گفت این دلیری چراست  
(شاهنامه ج ۹ ص ۳۵۶)  
شهر و بن سرخاب (حدود العالم ص ۱۹۹)  
**طشویه** - ابو عثمان تاجر متوفی در مصر به سال ۲۷۰ (تاریخ بغداد ج ۱۲ -  
ص ۲۲۳)

**عباسویه** - عباس بن یزید بن بحرانی معروف به عباسویه بصری (اخبار  
اصبهان ج ۲ ص ۱۴۰)

**عبدکویه** - ابراهیم بن عبدالعزیز... معروف به شاذه بن عبدکویه (اخبار  
اصبهان ج ۱ ص ۱۷۶) و محمد بن عبدکویه الخانی الاصبهانی (معجم البلدان زیر  
ماده خان)

**عبدویه** - سهل بن عبدویه السندی الرازی (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۱۱۹)  
و احمد بن محمد بن سلام بن عبدویه در گذشته سال ۳۰۲ (تاریخ بغداد ج ۵ ص ۲۵)  
**عبویه** - نام بازرگانی است (تاریخ بیهقی به تصحیح دکتر غنی و فیاض  
ص ۲۶۰ چاپ ۱۳۲۶)

**عجلویه** - احمد بن عجلویه بن عبدالله ابو العباس کرخی (تاریخ بغداد ج ۴  
ص ۳۳۷)

**عصمویه** - احمد بن عصمویه (تاریخ طبری III ص ۱۵۲۲)  
**علکویه** - ابوبکر بن علکویه تاجر (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۳۱۶) و محمد بن  
عمر بن علکویه تاجر در گذشته سال ۳۸۰ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۰۸). قزوینی  
در یادداشت های خود (ج ۳ ص ۱۰۲) آورده است:

علكان وعلكويه - و يعرف بمقبرة علك لان الشيخ علك القزويني مدفون فيها علك: در اسامی آباء کسی (ابن الاثير ۱۰/۸۳ س ۲) از طراز ممك (= محمدك) وحسكا (= حسنكا) استطراداً سبکی ۳: ۱۱۳.

**علويه** - نافع بن محمد بن حسن بن علويه ابو سعيد ابیوردی (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۲۳) با علویه اشتباه نشود چون ابن علویه نیز داریم.

**عمرويه** - عمرو بن سعيد، جمال در گذشته سال ۲۶۹ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۱) و محمد بن عمرو بن الحکم معروف بابن عمرويه ابو عبدالله هروی (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۲۷)

**عمويه** - علان بن حسن بن عمويه (تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۱۸) و محمد بن عبدالله سهروردی معروف به ابن عمويه (روضات الجنان ج ۲ ص ۳۰۸)

**عنويه** - محمد بن سفیان بن عنويه، ابو العباس حنائی معروف به حبشون (تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۴۷)

**عينويه** - ابو علی بن عينويه الكاتب (معجم الادباء ج ۳ ص ۹۴)

**فادويه** - عبدالله بن احمد بن فادويه ابو محمد تاجر در گذشته سال ۳۷۰ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۹۵) قس: پادوك (از دهستان بویر احمد که کیلویه)

**فاذويه** - احمد بن فاذويه بن عزرة ابو بكر طحان (تاریخ بغداد ج ۴ ص ۳۴۸)

**فدويه** - محمد بن اسحاق بن محمد بن فدويه کوفی در گذشته سال ۴۴۶ (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۶۳)

**فسويه** - عبدالله بن ابی عمرو بن مهیار بناء معروف بن عبدالله بن فسويه (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۷۵)

**فشابويه** - کوره ای در نواحی ری که کلین از قرای آن است (روضات الجنان ج ۲ ص ۵۷۶)

**فورويه** - ابراهیم بن ناصح بن معلی بن حماد اصفهانی و لقب ناصح فورويه بود (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۱۷۸)

**فهرویه** - محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه در گذشته سال ۳۰۷ (تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۰۰) و (ج ۱ ص ۳۶۳)

**قرعویه** - بدر غلام قرعویه (کامل ابن اثیر ج ۸ ص ۵۶۶)

**قرمطویه** - محمد (پسر اسماعیل بن جعفر الصادق) را غلامی بود حمجازی نام او مبارک، خط باریک نبشتی که آنرا مقرمط خوانند و بدین سبب او را قرمطویه گفتندی و بدین لقب معروف شد. (سیاست نامه خواجه نظام الملک از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی فراهانی سال ۱۳۴۶)

**قماشویه** - عبدالعزیز بن محمد بن عبدالله بن اسحاق بن سهل ابو الطیب لؤلؤی معروف به ابن قماشویه (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۴۵۶)

**قولویه** - جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارة و استاد شیخ مفید در گذشته سال ۳۶۸ (سفینه البحار شیخ عباس قمی ج ۱ ص ۱۶۳ چاپ نجف) و اسحاق بن احمد بن علی بن ابراهیم بن قولویه (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۳۱)

**کاکویه** - ابو جعفر بن کاکویه (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۲۰۷) و ابو کالیجار گرشاسف بن علاء الدوله بن کاکویه (همان مأخذ ص ۳۸۲) و دیگر افراد این خانواده - در شاهنامه بنداری کاکوی نام نواده ضحاک است. چون پدر امیر علاء الدوله خال مجد الدوله دیلمی بود علاء الدوله را ابن کاکویه گفته اند (پاورقی برهان قاطع ص ۱۵۷۳) پس کاکو بمعنی برادر است چنانکه در فارس و غیره برادر را کاکا گویند. **کاجویه** - محمد بن بکر بن الیاس بن بنان خوارزمی معروف به محمد بن ابی علی بن اخی کاجویه (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۳۵)

**کدبانویه** - ترجمه تاریخ الحکماء قفطی چاپ دانشگاه ص ۵۶۲ و نسخه بدل آن، کد بابویه

**کربویه** - ابن کربویه رازی و قصیده او (تاریخ ری ص ۱۸۴)

**کردویه** - اسفار بن کردویه مقدم سپاه عضد الدوله دیلمی (کامل ابن اثیر ج ۹ ص ۲۱)

قس: کردوی بن اشرنیده (تاریخ طبری I ص ۱۷۸۰). نك: كردويه (شاهنامه  
بنداری ج ۲ ص ۱۹۹)

كرخويه - محمد بن یزید ابوبكر واسطی معروف به اخو كرخويه در گذشته  
سال ۲۴۸ (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۷۴)

كر كويه - در كر كويه بر راه خراسان (مسالك وممالك اصطخری - بنگاه  
ترجمه و نشر كتاب ص ۱۹۳) در تاریخ سیستان مکرر بصورت های کر کوی و کر کویه  
آمده است: قس آتش کر کوی. کر کویی (محمد بن عمر شروانشاه) (لباب ص ۷۵)  
كوسويه - مهدی حاکم كوسويه (روضات الجنان تعلیقات ج ۲ ص ۵۶۰)  
كهنه كويه - آستانه سوخته کیش بالای كهنه كویه رانكوه (از استار... ص ۳۰۳)  
لیثویه - احمد بن لیثویه (تاریخ طبری III ص ۱۹۰۸) و عبدالله بن لیثویه  
(همان مأخذ ص ۱۹۳۲)

ماجیلویه - نام یکی از اعظم محدثان شیعه  
ماسرجویه - (عیون الاخبار ابن قتیبه ج ۲ ص ۱۰۲ المؤسسة المصرية العامة -  
للتألیف والترجمة والطباعة والنشر)

ماسویه - یحیی بن ماسویه طبیب (کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۵۹)  
مامویه - عبدالله بن یوسف بن احمد بن بابویه - وبقولی مامویه - اصبهانی  
ساکن نیشابور که سالها پس از سال ۴۰۰ هجری در گذشت (تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۹۸)  
ماندویه - ماندویه یهودی خیبری (تاریخ طبری III ص ۱۷۶۱)  
ماهویه - ماهویه بن مافناه بن فید ابوبراز مرزبان (دهقان) مرو (تاریخ طبری  
I ص ۲۸۷۳) و برازین ماهویه مرزبان مرو (کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۲۱)، بقولی نام  
سلمان فارسی ماهویه وبقولی مابه است (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۴۸)  
متویه - ابراهیم بن محمد بن حسن... ابواسحاق امام معروف به ابن متویه  
در گذشته سال ۳۰۱ (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۱۸۹) و پدرش محمد بن حسن معروف  
به متویه (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۱۹۴)

**محمویه** - محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن محمویه (تاریخ بغداد ج ۲ ص ۲۱۶) و احمد بن محمویه بن ابی سلمة المدائنی (همان مأخذ ج ۵ ص ۱۶۲)

**مردویه** - موسی بن مردویه بن فورک در گذشته سال ۳۵۴ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۱۴) و احمد بن موسی بن مردویه حافظ در گذشته سال ۴۱۰ (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۶۸) و عبد الصمد بن یزید معروف بن مردویه در گذشته سال ۲۳۵ (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۴۰)

کجا باغبان بود مردوی نام      شد از دیدنش بارید شاد کام ...  
سبک بارید نزد مردوی شد      هم آنروز با مرد هم بوی شد

(شاهنامه ج ۹ ص ۲۲۷)

**مرزویه** - مهیار بن مرزویه ابوالحسن کاتب پارسی، مجوسی بود و به اسلام گروید و بسال ۴۲۸ در گذشت تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۷۶)

**مسکویه** - ابوعلی حمد بن محمد بن علی خازن رازی.

**مشکویه** - از مضافات ری، شهرکی است که تاری در راه ساوه دو منزل فاصله دارد (معجم البلدان) که بصورت مشکوی نیز بکار رفته و میان قسطنطنیه و مشکوی حرب کرد (حدود العالم ص ۷۱)

**ممویه** - محمد بن ابراهیم بن حسن و لقب محمد ممویه بن رسته اصبهانی (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۰۷) و علی بن احمد بن ممویه حلوانی مؤدب (تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۶۶). درج دهم ص ۱۳۰ معجم الادباء یا قوت چنین ضبط شده است: ابن ممویه، شاید مخفف یا مصغر ممک باشد که آن نیز مصغر محمد است

**منجویه** - عبد الله بن محمد بن مرزبان بن منجویه در گذشته سال ۴۱۳ (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۹۸)

**مندویه** - محمد بن مندویه غزال و محمد بن مندویه دراز (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۲۳۸)

**منویه** - محمود بن محمد بن منویه ابو عبد الله واسطی (تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۹۴)

**مهرویه** - علی بن مهرویه قزوینی (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۱۶۷ و تاریخ بغداد

ج ۱۲ ص ۶۹) و محمد بن عباس بن مهرویه صوفی (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۱۶)  
از آن پس بفرمود مهروی را                      که باشد نگهدار بندوی را  
(شاهنامه ج ۹ ص ۶۶)  
**ناهویه** - ابن ناهویه ارجانی مفسر مقاله دهم از مقالات اقلیدس (الفهرست  
ابن الندیم ص ۳۲۵)

**نصرویه** - نصرویه مدینی (اخبار اصبهان ج ۲ ص ۳۳۲) و نصر بن محمد بن  
نصر معروف بابن نصرویه (همان مأخذ ص ۳۳۱) و علی بن ابراهیم بن نصرویه بن  
سختام... العربی السمرقندی (!) (تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۳۴۲) و، نك: الجماهر  
بیرونی ص ۱۶۲ ببعد

**نفطویه** - ابراهیم بن محمد بن غرفه معروف به نفطویه نحوی (کامل ابن اثیر  
ج ۸ ص ۳۱۳). در وجه تسمیه این شخص شاعر به طنز گوید:  
اخرقه الله بنصف اسمـه                      وجعل الباقي صراحاً علیه  
(معجم الادباء یا قوت)

**ویجویه** - نام محله ای در تبریز  
**هیشویه** - نك: شاهنامه بنداری ج ۲ ص ۳۱۱ و ص ۳۱۵،  
یکی پیر سر بود هیشوی نام                      جوانمرد و بیدار و بارای و کام  
(شاهنامه ج ۴ ص ۱۶)

**یبنویه** - یبنویه عیار (کامل ابن اثیر ج ۷ ص ۱۴۴)  
**یزدویه** - یزدویه بن ماهویه نام یکی از اشراف زادگان کاشان که به اسارت  
عرب درآمد (اخبار اصبهان ج ۱ ص ۲۷)  
**ینتویه** - تاریخ طبری III ص ۱۵۵۲ و ۱۵۸۶ و ۱۵۸۸

## بنام خدا

# قرن دوم هجری و صرف و نحو عربی و نقش سیبویه در تدوین قواعد زبان عربی

موضوع سخن بنده، صرف و نحو عربی در قرن دوم هجری و نقش سیبویه است در تدوین قواعد زبان عربی. این موضوع را از آن جهت برگزیدم که پس از بررسی و مطالعه، مشاهده شد که در قرن دوم هجری دوشیوه خاص و دومکتب مختلف در نحو عربی، ایجاد شده است. یعنی مکتب نحو بصره که در استناد به اشعار و لغات عربی، گفته عرب بدوی فصیح را که ساکن بادیه باشد و از تحضر بدور، می پذیرد و مکتب نحو کوفه که در مورد سماع و روایت اشعار و نقل لغات بعنوان شاهد، سعه صدر دارد و از تمام قبایل خواه عرب فصیح بدوی و خواه عرب غیر فصیح حضری روایت و شعر و لغت، نقل میکنند و به تمام آنها در تدوین قواعد نحو، استناد میکند. (۱)

مکتب نحو بصره به قول عرب نجد و حجاز و تهامه و قبایل قیس و تمیم و اسد و هذیل و بعضی از قبائل کنانه و طی که فصیح هستند استشهاد میکند در صورتی که مکتب نحو کوفه علاوه بر این که از قبایل فصیح نقل روایت و لغت میکند، سخن عرب غیر فصیح را نیز می پذیرد و به گفتار اعراب حطیمیه (قریه علی فرسخ من بغداد من الجانب الشرقي) نیز استشهاد می جوید (۲) و روی همین اصل است که

۱ - رک: المزهري، سيوطي، ۲۱۱/۱، طبعة الحلبي.

۲ - رک: ج ۱۸۱/۱۳ معجم الادباء، ياقوت «كان الكسائي يأخذ اللغة من اعراب الحطيميه... كسائي در مناظره با سيبويه نیز به لغت آنان استناد کرد.

یاقوت درباره کسائی پیشوای مکتب نحو کوفه میگوید: کسائی در بصره از عیسی و خلیل نحو فرا گرفت و سپس به بغداد رفت و پس از برخورد با اعراب حطیمیه و راه یافتن فساد و تباهی و خطا و لحن در زباننش آنچه که در بصره نیز فرا گرفته بود، تباه شد و به همین جهت یاقوت در باب فساد نحو بوسیله کسائی شعری را از قول الیزیدی درباره کسائی نقل میکند: (۱)

افساد النحو والكسائي      ی و تمنی ابن غزاله

در مسأله زنبوریه (۲) نیز کسائی پیشوای مکتب نحو کوفه به گفته عرب غیر فصیح قبیلۀ حطیمیه ساکن بغداد توسل جست در صورتی که سیمویه باقیاس به آیات قرآنی، عبارت را مرفوع خواند و گفت: «قد كنت اظن ان العقرب اشد لسعة من الزنبور فاذا هوهی» همچون آیه: (۳) «ونزع يده فاذا هي بيضاء للناظرين» و یا آیه «فانما هي زجرة واحدة فاذا هم ينظرون» (۴)

مفهوم این مطلب نه اینست که بگوییم: پیشوایان مکتب نحو کوفه در تدوین قواعد نحو و استدلال مطالب نحوی، از عرب فصیح نقل روایت نکرده اند و به میان قبایل عرب فصیح مسافرت نکرده اند، (۵) بلکه میخواستیم بگوئیم که اینان

۱ - رك : معجم الادباء ۱۸۱/۳

۲ - مسأله زنبوریه یعنی بحث در عبارت «قد كنت اظن ان العقرب اشد لسعة من الزنبور فاذا هوهی» که سیمویه گفت نصب درین مورد جایز نیست و کسائی گفت میتوان خواند «فاذا هواياها» سرانجام میان آن دو بحث درمیگیرد و عرب غیر فصیح ساکن در بغداد قرائت کسائی را تأیید میکند و حق سیمویه تباه میشود و سیمویه آزردۀ خاطر میشود و از اقامت در بغداد خوشش نمی آید و به وطن باز میگردد و در شیرازی همدمان و یاساوه بنا به اصح اقوال در سال ۱۸۰ هجری فوت میشود.

۳ - آیه ۱۰۸ سورة اعراف (۷) یعنی: و بیرون کشید دست خود را که ناگهان برای نگرندگان نورانی نمود. رك: ج ۲ ص ۶۲۴ قرآن رهنما.

۴ آیه ۱۹ سورة صافات (۳۷)

۵ - کسائی به نجد و تهامة و حجاز سفر کرده و علاوه بر این که مطالبی را از عرب بادیه شنیده و حفظ کرده، مطالبی هم ثبت کرده و بقول قفطی «قد انفذ خمس عشرة قنينة حبر في الكتابة عن العرب سوى ما حفظ» رك: انباه الرواة، قفطی، تحقیق استاد ابو الفضل، مطبعة دار الكتب ص ۲۵۸ ج ۲.

علاوه بر اینکه از عرب فصیح نقل روایت و شعر میکنند از عرب غیر فصیح ساکن در عراق هم نقل روایت میکنند و به گفتار آنان نیز استناد می‌جویند در حالیکه پیشوایان مکتب نحو بصره نه تنها از عرب غیر فصیح ساکن در عراق نقل روایت نمی‌کنند بلکه از عرب غیر فصیح ساکن در بادیه هم مثل قبيلة ثعلب بعلت اختلاط زبان آنان، روایتی نقل نکرده و به گفته‌شان استناد نچسته‌اند<sup>(۱)</sup> در مسألة قیاس<sup>(۲)</sup> نیز مکتب بصره فقط به گفتار فصحاء استناد می‌کند و هر قول شاذ را ملأک و مستند نمی‌داند، در صورتی که پیشوایان مکتب نحو کوفه در قیاس به اقوال و اشعار شعرای متحضر استناد می‌کنند همان‌طور که به قول فصحاء استناد می‌کنند و به قواعد شاذ و قلیل و نادر هم استناد می‌کنند و روی همین اصل است که درباره‌ی آنان گفته‌اند: «عادة الکوفیین اذا سمعوا الفظاً فی شعر ا و نادر کلام جعلوه باباً و فصلاً» و شاید علت اینکه می‌بینیم مکتب نحو بصره، اهمیت بیشتری دارد و پیشرو سایر مکاتب نحوی دوره‌های بعد شده، اینست که قواعد این مکتب بر پایه‌های استواری بنا شده و علاوه بر اینکه بر سخن فصحاء عرب مستند است، در قیاس هم به گفته‌ی شاذ نادراکتفا نمی‌کند و به اطراد و شمول توجه دارد نه همچون کسانی پیشوای مکتب نحو کوفه که یا قوت از عبد الله درباره‌ی او می‌گوید: «ان الکسانی کان یسمع الشاذ الذی لایجوز من الخطا واللحن و شعر غیر اهل الفصاحة و الضرورات، فیجعل ذلك اصلاً و یقیس علیه حتی افسد النحو»

۱ - رک : المزهر ، سیوطی ۲۱۲/۱

۲ - قیاس بنابه تعریف سید شریف جرجانی ( = علی بن محمد بن علی السید ) در کتاب التعریفات ص ۱۵۹ مطبعة الحلبي سنه ۱۹۳۸ « عبارة عن رد الثبی الی نظیره » و یا بقول ابن انباری در لمع الادله ص ۹۳ مطبعة الجامعة الوریة « الحاق الفرع بالاصل بجامع » به نقل از ص ۹ القرآن الکریم و اثره فی الدرسات النحویه ، عبدالعال سائهم مکرم . مصر .

قیاس : عبارت است از الحاق موضوعی به موضوع دیگر در حکم به علت اشتراک آن دو در علت حکم . مانند : الحاق مسکر غیر خمر به خمر در حرمت به علت اسکار . در این صورت خمر ، اصل است و مسکر غیر خمر ، فرع .

حرمت : حکم

اسکار : علت و جامع نامیده میشود .

رک : مقاله آقای ابوالقاسم گرجی ، سومین کنگره تحقیقات ایرانی ج ۱ ص ۵۰۴ - ۵۶۶ .

۳ - رک : معجم الادباء یا قوت ۱۳ / ۱۸۳ .

اختلاف این دو مکتب تنها در مسائل کلی اساسی نیست بلکه در بسیاری از موارد این دو مکتب در مسائل نحوی بایکدیگر اختلاف دارند و هر يك مستقلاً دارای آراء و ویژه‌ای هستند و از قدیم الایام به موارد اختلاف این دو مکتب در مسائل فرعی اشاره شده است و مثلاً ابوالبركات عبدالرحمن بن محمد الانباري ۱۲۱ مورد اختلاف برای آنان بر شمرده است. مثلاً مکتب نحو بصره، مصدر را اصل و فعل را مشتق از مصدر میدانند، در صورتی که مکتب کوفه مصدر را مشتق از فعل میدانند و درین باره مکتب بصره استدلال میکند و میگوید: اگر مصدر اصل نباشد و فعل اصل باشد و مصدر از فعل گرفته شده باشد، لازم می‌آید که برای هر مصدری فعلی باشد و حال آنکه می‌بینیم که در زبان عرب مصادری وجود دارد که از افعالی نیست مثل رجولیت، عبودیة، نبوة و نیز مصادری هست که از الفاظ خود دنیا آمده است (اسم مصدر) مانند: کرامه، عطاء، پس معلوم میشود که افعال، اصل مصادر نیستند، زیرا مصادری بدون فعل وجود دارد و نتیجه آن که: مصادر اصل هستند که از برخی مصادر فعل مشتق میشود و از برخی، فعلی مشتق نمیشود.

در تقسیم فعل نیز میان این دو مکتب، اختلاف نظر وجود دارد. مکتب نحو بصره، فعل را به ماضی و مضارع و امر تقسیم کرده و حال آنکه فراء و به پیروی از او دیگر نحاة کوفه، فعل را به ماضی و مضارع و دائم تقسیم کرده و منظورشان از (دائم) فعل امر نیست بلکه منظور از دائم، اسم فاعل است که «يعمل عمل الفعل»<sup>(۱)</sup> تفاوت‌های عمده و اساسی فراوان میان دو مکتب وجود دارد که در کتب ثبت و ضبط است. برای پیدایش این دو مکتب در قرن دوم هجری که سرانجام به ظهور سیبویه و تدوین الکتاب منجر شد، نیاز به مقدماتی داریم. اینک بیان مطلب: یکی از ویژه گیهای زبان عربی اینست که، درك معنی و مطالب بستگی به اعراب کلمات دارد یعنی اگر فتحه‌ای را کسره و یا ضمه بخوانیم و یا بالعکس، بکلی معنی دگرگون میشود و کمتر زبانی است که باندازه عربی فهم معنای کلمات آن تا این

۱- رك: معانی القرآن، فراء، تحقیق احمد یوسف نجاتی و محمد علی النجار، مطبعة دار الكتب ج ۱ ص ۱۶۵

اندازه به اعراب بستگی داشته باشد و چنانچه این مسأله در کلام الله نباشد و اعراب کلمات نادرست ادا شود، بنای کفر و ایمان را بهم میزند و دگرگونی عجیبی در معنی بوجود میآید.

عرب اصیل به علت داشتن ذوق سلیم و وجود ملکه ذاتی فصاحت که در نهادش بود، قبل از اختلاط باملت های دیگر، وجود همان ملکه ذاتی او را از خطا در زبان حفظ میکرد و نیازی به تدوین قواعدی جهت درست خواندن کلمات نداشت ولی همینکه اسلام انتشار یافت و عربها باملل دیگر و بیگانگان وابطی یافتند و آمیزش کردند، عوامل فساد در زبان عربی راه یافت و باصطلاح در زبان عربی (لحن)<sup>(۱)</sup> راه یافت برای جلوگیری از لحن، اعجام<sup>(۲)</sup> و نقطه گذاری یا باصطلاح امروز اعراب گذاری بوجود آمد.

بهر حال، عقلای قوم و دوراندیشان باین فکر افتادند که از راه یافتن غلط و لحن بزبان عرب و بویژه کلام الله مجید که اساس دین و نگهبان اسلام بود، جلوگیری کنند و قواعدی تدوین کنند که «يعرف بها خطأ الكلام عن صوابه» بحث درباره واضع اولیه علم نحو و مؤسس و مدون نخستین این قواعد و علل انگیزه هائی که سبب وضع این قواعد شده، بسیار مفصل است و سخن را بدر از می کشاند.<sup>(۳)</sup>

---

۱ - (لحن) بفتح لام و سکون حاء یعنی: تلفظ کلمه را کم و زیاد کنیم و به همین معنی در آیه ۳۰ سورة محمد (۷۷) آمده است «وَلَوْ نَشَاءُ لَارِينَا كَمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ». مفسران لحن القول را سخن نادرست و ناصواب معنی کرده اند.

۲ - اعجام مصدر باب افعال است و یکی از معانی باب افعال، سلب است، مثلاً وقتی میگوئیم: اشکیته: ازلت شکایت و شکوت الیه فاشکانی. ای: ازال شکوای یعنی من باو شکایت کردم و او شکایت مرا برطرف کرد و اعجمت الکلام یعنی از کلام رفع ابهام کردم و چون نقطه گذاری بر حروف (بشیوه آن روز) رفع ابهام میکند آن را اعجام نامیده اند. رک: تاریخ قرآن، ابو عبد الله زنجانی.

۳ - برای آگاهی بیشتر رک: نزهة الالباء فی طبقات الادباء، عبد الرحمن محمد الانباری طبع سنه ۱۲۹۶ هـ. ص ۷-۴ و نیز رک: لغت نامه دهخدا ذیل کلمه ابوالاسود ص ۳۷۲.

ولی برای روشن شدن مطلب و نتیجه گیری، بطور خلاصه میگویم که:

بسیاری از مورخان و رواة واضع علم نحو عربی را ابوالاسود دوئلی<sup>(۱)</sup> دانسته و ابن الندیم هم آنرا تأیید کرده است و میگوید: «زعم اکثر العلماء، النحو اخذ عن ابي الاسود الدئلي وان ابواسود اخذ ذلك عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام وقال آخر: رسم النحو نصر بن عاصم الدئلي ويقال ليشي» و ابن الندیم هم برای اثبات گفته خویش، که واضع علم نحو ابوالاسود است، میافزاید: «در شهر حدیثه نزد کسی بنام: محمد بن حسین که کتاب جمع آوری میکرد و کتابهای قدیمی زیادی در لغت و نحو داشت، بودم و نزد او نوشته‌هایی دیدم که دلالت میکرد، بر اینکه واضع علم نحو، ابوالاسود دوئلی است و در روی ورق چینی، نوشته شده بود، در اینجا کلامی است، در فاعل و مفعول از ابوالاسود، رحمه الله، بخط یحیی بن یعمر... الخ»<sup>(۲)</sup>

اختلاف نظر درباره واضع علم نحو و نیز روشن نبودن زمان وضع علم نحو<sup>(۳)</sup> و اینکه اصطلاحات نحوی پس از روزگار ابوالاسود وضع شده و نخستین بار این اصطلاحات در الکتاب سیمویه بازگوشده و در الکتاب هم سخنی که حاکی از وضع اصطلاحات نحوی بوسیله ابوالاسود باشد، وجود ندارد و همچنین نبودن عقیده‌ای از عقاید ابوالاسود در کتب اولیه نحو عربی و نیز ناآشنا بودن ابوالاسود به

---

۱ - در نامش اختلاف است ولی کنیه اش ابوالاسود است از قبیله دول یا دئل (در نسبت برای احتراز از توالی کسرات، فتحه داده اند) قبیله ایست از کنانه. رك: لغت نامه، دهخدا ذیل کلمه ابوالاسود ص ۳۷۲.

۲ - رك: الفهرست ص ۶۱ چاپ رحمانیه، مصر. ط ۱۳۴۸ هـ.

۳ - برخی ابوالاسود و بعضی هم عبدالرحمن بن هرمز وعده‌ای هم نصر بن عاصم را واضع نحو میدانند و در زمان وضع علم نحو هم اختلاف است بعضی روزگار خلافت عمر بن الخطاب و عده‌ای روزگار خلافت علی بن ابی طالب و برخی هم زمان امارت زیاد بن ابیه را دوران وضع علم نحو میدانند.

اصطلاحات نحوی که رفع و نصب را نمیدانسته و به کاتب<sup>(۱)</sup> گفته است «قرآن را بدست گیر و برای علامت گذاری رنگی بجز رنگ متن قرآن، انتخاب کن و چون دیدی که دهانم را بر حرفی گشودم، یک نقطه روی آن حرف بگذار (= فته) و چون دیدی که دهانم را بستم، یک نقطه کنار آن بگذار (= ضمه) و اگر در تلفظ، لب خود را شکستم و پایین آوردم، نقطه‌ای در زیر کلمه بگذار»

تماماً مطالبی است که دانشمندان را به شك انداخته و گفته‌اند که: واضح علم نحو عربی، ابوالاسود نیست بلکه علم نحو عربی به شیوة نحو سریانی است و اقسام کلمه و کلام در عربی همان است که در زبان سریانی هست و چون سریانیان در اواسط قرن پنجم میلادی علم نحو خود را تدوین کرده بودند و یعقوب الرهاوی (فوت ۴۶۰م) نخستین کسی است که در نحو سریانی کتابی تألیف کرده، پس سریانیان در تدوین نحو عربی مؤثر بوده‌اند، زیرا ظاهر آن عربها در عراق و بویژه در بصره که در آن زمان مرکز تمدن و محل برخورد عقاید و آراء بوده با سریانیان نزدیک میشوند و بر قواعد زبان آنان آگاهی مییابند و به وضع و تدوین علم نحو همت می‌گمارند.<sup>(۲)</sup>

ولی آنچه مسلم است و رواة همگی اتفاق دارند، آنست که: اعراب گذاری قرآن وضبط مصحف به شیوة کتابت قرن اول هجری؛ بوسیلة ابوالاسود انجام شده است.<sup>(۳)</sup>

گفتیم که اختلاط عرب با دیگر ملت‌ها و راه یافتن لحن در کلام عرب، عرب را بر آن داشت که برای حفظ زبان خود چاره‌ای بیندیشد و نیز همین مطلب که ابوالاسود به کاتب قبيلة عبدالقیس گفت: «در کلمات نقطه‌هایی بگذار...» مردم

۱ - میگویند: زیاد بن ابیه از قبيلة عبدالقیس نویسنده‌ای برای ابوالاسود فرستاد که او را در نقطه گذاری و اعجام کمک کند.

۲ - رك : ج ۱ ص ۲۵۵ تاریخ آداب اللغة العربیه ، جرجی زیدان ، مطبعة الهلال سنه ۱۹۱۱

۳ - رك : ص ۵۴ القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویه ، عبدالعال مائسم مکرم . دارالمعارف بمصر .

را به تفکر و ادراک و فهمیدند که کلمات در جمله های مختلف اعراب مختلف میگیرد، مثل اینکه، اسمی اگر در آغاز سخن بیاید باید مرفوع شود و چون آن و دیگر حروف مشبّه بفعل پیش از آن اسم در آید، آن اسم منصوب میشود و هر گاه پیش از آن اسم، فعل در آید، آن اسم مرفوع میگردد بنا بر فاعلیت و منصوب میشود بنا بر معنویت. تمام این مطالب سبب شده برای بحث در باره مباحث گوناگون، در شهر بصره که مردمی از تمدنهای مختلف بآن شهر آمد و شد داشتند، بصره که در آن روز گار مرکز برخورد آراء و عقاید بود، بصره که سوق مرید در آن بود و اهمیت سوق عکاظ دوره جاهلی را یافته بود، (۱) بصره که بنا بقول ابن ندیم (۲) در برابر داشتن پرچم دانش نحو پیشقدم بوده است.

ابوالاسود دوئلی به کسانی که میخواستند و تمایل داشتند، علم نحو را یاد میداد و عنبسه بن معدان المهری یکی از شاگردان ابوالاسود است که به عده ای نحو آموخته است بدون اینکه درباره علت اعراب کلمات بحثی کند ولی اولین کس که تعلیل را در نحو عربی وارد کرد (۳)، عبدالله بن ابی اسحاق الحضرمی (م. ۱۱۷ هـ) است که از قراء بوده است و ذهن و قادی داشته و برای قراءت هر کلمه از آیات قرآنی استدلال میکرد و به اصطلاح به تعلیل می پرداخته است.

عیسی بن عمر (م. ۱۴۹ هـ) که ابن الندیم دو کتاب بنامهای: الجامع والاکمال برایش میشمارد (۴) و خلیل هم نام آن دو کتاب را در شعر آورده است.

|                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| بطل النحو جميعاً كله | غير ما احدث عيسى بن عمر |
| ذاك اكمال وهذا جامع  | فهما للناس شمس و قمر    |

۱ - رك : ۲۱۶/۱ تاریخ آداب اللغة العربية ، جرجی زیدان.

۲ - رك : ۱۰۲ الفهرست که ابن الندیم میگوید: «انما قدمنا البصريين اولان علم العربية منهم اخذ».

۳ - البته باید گفت که تعلیل حقیقی در نحو عربی، پس از نقل کتب یونانی به زبان عربی در عصر عباسی بوده است.

۴ - رك : الفهرست ص ۶۸ و ۶۹

اولین کسی است که در نحو تألیف کرده است.<sup>(۱)</sup> عیسی بن عمرو ابو عمرو بن العلاء از شاگردان عبدالله بن ابی اسحاق بوده اند و خلیل بن احمد و یونس بن حبیب شاگردان عیسی بن عمر را هم باید از شاگردان بالواسطه عبدالله بن ابی اسحاق دانست.<sup>(۲)</sup> عیسی بن عمر، در علم نحو عقایدی بیان کرده و در تلفظ کلمات آیات قرآنی استدلال کرده و ازین راه به تکمیل نحو عربی کمک کرده است.

ابو عمرو بن العلاء (۷۰-۱۵۴هـ) که در مکه متولد شده و در بصره زیسته است، در اعراب آیات قرآنی عقایدی دارد که در تدوین علم نحو مؤثر بوده و اظهارات او سبب شده که دیگر علماء نیز اظهار عقیده کنند.

سرانجام نوبت به خلیل بن احمد (۱۰۰-۱۷۵) استاد بزرگ سیبویه میرسد که چون بر نغم و موسیقی اطلاع داشت - کتاب النغم را در موسیقی نوشت - توانست علم عروض را پایه گذاری کند و با تنظیم قواعد آن علم، وسیله سنجش شعر عرب را بوجود آورد. خلیل در لغت هم کتاب العین را نوشت.<sup>(۳)</sup> خلیل در علم نحو نیز عقایدی ابراز داشت و برای او در علم نحو، همین افتخار بس که شاگردی همچون سیبویه تربیت کرد. سیبویه هر جا که در (الکتاب میگوید: «وسألته» و یا «قال» بدون اینکه از گوینده اسم ببرد منظور سیبویه استادش خلیل میباشد. این سؤال پیش میآید که چرا خلیل در نحو تألیفی ندارد همانطور که در لغت و عروض دارد سیوطی میگوید: <sup>(۴)</sup> «خلیل نه پسندید که تألیفی را دست یازد که دیگران پیش از او شروع کرده اند»<sup>(۵)</sup>

۱ - رك: ۲/ ۱۱۴ تاریخ آداب اللغة العربیه.

۲ - نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر و عبدالرحمن بن هرمز را که قسمت عمده دوران زندگیشان در قرن اول هجری بوده است و معاصر ابوالاسود دؤلی، از نحاة اولیه شمرده اند.

۳ - رك: لغت نامه دهخدا، ذیل كلمه خلیل ص ۷۱۸.

۴ - رك: المزهر ۸۰/ ۸۱ ط. الثانیة مطبعة الحلبي.

۵ - پیش از خلیل در علم نحو تألیفاتی شده بود و متأسفانه فعلاً در دست نیست.

خلیل در نحو بهمین اندازه اکتفا کرد که افکار و نظریات خود را به شاگردش سیبویه بیاموزد و در نتیجه سیبویه هم تألیفی بنام (الکتاب) فراهم آورد که نه پیش از او سابقه دارد و نه پس از او کسی توانست نظیرش را بیاورد. (۱)

خلیل بن احمد به دقائق زبان عرب آگاه بوده است بطوریکه هیچ يك از معاصرانش پیاپی او نرسیده اند و سیبویه بارها از خلیل عبارت: «ان هذه العبارة او هذه الظاهرة تکررها العرب» را نقل میکند که حاکی از تسلط او بر رموز زبان عرب است که عبارتی را نادرست و تلفظی را غلط میدانسته است.

خلیل بن احمد در نحو عربی، بنای کار خود را بر سماع و تعلیل و قیاس گذاشت. سماع یعنی آنچه از قراء در قراءت قرآن می شنید، زیرا خلیل می گفت: قرآن کریم به لغت قریش بر پیامبر نازل شده و قریش هم بقول ابو نصر فارابی (۲) «کانت اجوده العرب انتقاءً للأفصح من الألفاظ و أسهلها على اللسان عند النطق»

در اینجاست که گفت که خلیل در سماع، علاوه بر آنچه از قراء قرآن شنیده بود، از سخنان عرب بادیه که به فصاحت آنان اعتماد داشت، استدلال میکرد و به گفته آنان، در تدوین قواعد توجه داشت و سرانجام در همین قرن دوم هجری، ابوشعر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به سیبویه که بقول ابن خلکان (۳) (اعلم المتقدمين والمتأخرين بالنحو) است، ظهور کرد. سیبویه که به لقب شهرت دارد (۴) نه به کنیه و اسم، پس از فوت استادش خلیل، الکتاب را تصنیف کرد، زیرا هر جا در الکتاب از استاد اسم میبرد پس از اسم او (رحمه الله) را می آورد. کتابی

---

۱- ر.ک: ص ۸۴ القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویة

۲- ر.ک: المزهج: ص ۱۲۸ مطبعة السعادة

۳- ر.ک: ۱۳۳/۳ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ابن خلکان، به تحقیق محمد مجیب الدین عبد الحمید، مصر.

۴- در تاریخ کسانی را می شناسیم که دارای دو نام فارسی و عربی و یا عربی و ترکی بوده اند و یکی بر دیگری غلبه دارد مثلاً سیبویه نحوی معروف که لقبی ایرانی دارد و دلالت میکند بر اینکه ←

که در دنیای ادب آن روز گاران مشهور شد و هر کس میخواست از صرف و نحو عربی آگاهی یابد، کافی بود که از الکتاب سیبویه استفاده کند، بطوریکه ابو عثمان مازنی گفت (۱): «من اراد ان يعمل کتاباً کبیراً فی النحو بعد کتاب سیبویه - فلیستحی» کتابی که بزرگان ادب بعنوان بزرگترین ارمغان بیکدیگر اهداء میکردند، کتابی که هر گاه کسی میخواست استه است نزد ابوالعباس میرد، آنرا بخواند ابوالعباس باو میگفته است: «هل رکت البحر» تعظیماً للکتاب واستصعاباً لِمافیهِ سیبویه بنابه نقل زرکلی در سال ۱۴۸ هـ در یکی از قراء شیراز بدینا آمده است و سپس به بصره رفته و از ملازمان حلقه درس خلیل بن احمد شده و در آنجا کتاب مشهور خود را در نحو تصنیف کرده است.

آنگاه به بغداد رفته و پس از مناظره ناراحت کننده با کسائی به اهواز رفته و به سال ۱۸۰ هـ در آنجا در گذشته است. (۲)

نژاد و اصل او از ایران است و به لقبش مشهور شده است، و نیز عضد الدوله فناخسرو دیلمی که لقبش بسیار شهرت دارد و در تواریخ به لقب معروف است و یا مثنوی شاعر بزرگ که نامش احمد بن الحسین است و به لقب اشتهار یافته است. برخی نیز دو نام ترکی و عربی داشته اند مانند سنجر بن ملکشاه که نام عربی او احمد بوده و نام عربی پدرش ملکشاه نیز سهل بوده است ولی ما آن دورانها می شناسیم. اخفش و قراء و زجاج از نحویان مشهور، به القاب خود معروفند بایزید بسطامی (طینور بن عیسی) و ابوالحسن خرقانی (علی بن جعفر خرقانی) و ابوسعید ابی الخیر (فضل الله بن ابی الخیر) ابوعلی (حسین بن عبد الله بن سینا) به کنیه اشتهار دارند نه به اسم. رک: ص ۲۵۴ پاورقی سخن و سخنوران، فروزانفر، چاپ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

۱ - بنقل از پاورقی لغت نامه دهخدا ذیل کلمه ابوالاسود ص ۳۷۲

۲ - رک: الاعلام، زرکلی ج ۲/ ۷۳۶

ابن خلکان وفات سیبویه را نیز در سال ۱۸۰ هـ مینویسد در قریه بیضاء شیراز و سن او را چهل و اندی میداند و نقل میکند که خطیب در تاریخ بغداد از ابن درید نقل میکند که «مات سیبویه بشیر از قبره بها، والله اعلم. وقیل: ان ولادته کانت بالبیضاء المذکورة لا وفاته...» رک: ۱۳۳/۳ و فیات الاعیان.

سیبویه لقب فارسی معناه بالعربیة: رائحة التفاح والعجم یقولون «سیبویه» لانهم یکرهون ان یقع من آخر الکلمه (ویه) لانها للندبة. رک: و فیات الاعیان ۱۳۵/۳

درست است که پیش از سیبویه دانایانی در علم نحو همچون: عبدالله بن ابی اسحاق، ابو عمرو بن العلاء، عیسی بن عمر الثقفی و یونس بن حبیب و خلیل بن احمد (استاد سیبویه) وجود داشته‌اند و درباره علم نحو عقایدی اظهار کرده‌اند ولی تکوین مکتب نحو بصره، بوسیله سیبویه بوده است، زیرا تخمی که آنان پاشیدند، بوسیله سیبویه در الکتاب، به نتیجه رسید.

سیبویه برای نخستین بار در الکتاب مسائل مربوط به نحو عربی را طرح کرد و دیگران حتی علمای نحو کوفه نیز از چشمه زلال او در الکتاب آب نوشیدند. (۱) کتابی که سیبویه در نحو زبان عربی تدوین کرد، کتابی است که نه پیش از او کسی نوشته و نه پس از او کسی خواهد نوشت. کتابی است که همگان از سر چشمه زلال آن آب نوشیده‌اند و تشنگی علمی خود را فرو نشانده‌اند. کتابی است که از مسائل اصولی آن، مسائل فرعی دیگر بوجود آمده است.

کتابی است که نه تنها مکتب نحو بصره و کوفه و بغداد از آن بهره‌مند شده‌اند بلکه علمای مکتب نحواندلس و مصر و شام را نیز متمتع کرده است. (۲)

بهر حال در قرنهای مختلف و در کشورهای مختلف اسلامی، الکتاب سیبویه دارای اهمیت بوده است و منشاء و اصلی بوده است برای مکتب نحو بصره در مباحث نحوی و صرفی و حتی علمای مکتب نحو کوفه نیز از الکتاب سیبویه و علمای نحو بصره بهره‌مند شده‌اند.

---

۱- کسانی و فراء که از پیشوایان مکتب نحو کوفه هستند، در حلقه درس یونس بن حبیب بصری درس میخواندند.

۲- ابوعلی احمد بن جعفر دینوری (م. ۲۸۹ هـ) در بغداد نزد ابوالعباس مبرد کتاب سیبویه را خوانده است. ر.ک: طبقات النحویین واللغویین ص ۲۳۴ ط اولی منه ۱۹۵۴ م. و نیز ابوالحسن محمد بن الولید بن ولاد التمیمی (م. ۲۹۸ هـ) هشت سال در عراق کتاب سیبویه را میخوانده است.

ر.ک: ص ۲۳۶ طبقات النحویین واللغویین.

معاذ الهراء (م. ۱۸۷ هـ) و ابو جعفر الرؤاسی برادرزاده معاذ که اول کس از علمای نحو کوفه است که کتابی در نحو نوشته و ابی بکر محمد بن الحسن الزبیدی در صفحه ۱۳۵ کتاب طبقات النحویین واللغویین مینویسد: **وله کتاب فی الجمع والافراد**، و متأسفانه کتابش از میان رفته، از علمای بصره، نحو فرا گرفته اند (۱)

ز مخشری هم به اهمیت الکتاب سیبویه آگاه بوده که در بحث از آیه ۱۳۲ سورة اعراف (۷) از سیبویه و کتابش به بزرگی یاد میکند (۲)

الکتاب سیبویه در دو جلد است و به شیوه امروزی نیست که مطالب مربوط به تصریف از مطالب نحوی، جدا باشد. سیبویه در تدوین (الکتاب) به سماع از عرب فصیح توجه داشته است و همچون استادش خلیل به نجد و تهامه و دیگر بوادی عربستان که عرب فصیح در آن بوادی سکونت داشته، مسافرت کرده و از گفته های آنان در تدوین قواعد الکتاب استفاده کرده است، زیرا در الکتاب عباراتی از قبیل (سمعنا بعض العرب) یا (سمعنا العرب تنشد هذا الشعر) و یا (سمعنا من العرب) و یا (کثیر فی جمیع لغات العرب) و یا عبارت (وقد سمعناهم) و یا عبارت (سمعنا من العرب من یوثق بعریته) وجود دارد که تمام حاکی از توجه سیبویه است به سماع از عرب

۱- برای آگاهی بیشتر درباره معاذ الهراء رک: طبقات النحویین ص ۱۳۶ ووفیات الاعیان ۲/ ۹۹ و

۱۰۰ و برای آگاهی بیشتر از ابو جعفر الرؤاسی رک: باورقی طبقات النحویین واللغویین ص ۱۳۵ و

نیز رک: ۲/ ۱۳۲ تاریخ آداب اللغة العربیة جرجی زیدان

۲- رک: ج ۲/ ۸۵ کشاف. ط. اولی. سنه ۱۳۵۴ هـ.

ز مخشری در تفسیر آیه ۱۳۲ سورة اعراف یعنی آیه «وقالوا مهما تأتانا به من آیه لتسحرنا بها فمنا نحن لك بمؤمنين» میگوید

(فان قلت) ما محل مهما (قلت): الرفع بمعنى ایماشیی فاتنا به او انصب بمعنى ایماشیی تحضرنا فاتنا به ومن آیه تبین لمهما والضمیران فی به و بهار اجماع الی مهما الا ان احدهما ذکر علی اللفظ والثانی انث علی المعنی لانه فی معنی آیه... وهذا وامثاله مما یوجب الجثوین یدی الناظر فی کتاب سیبویه.

## مکتب نحو کوفه

میدانیم که مکتب نحو بصره در نقطه گذاری و اعجاز آیات قرآنی و نیز در بیان مسائل صرفی و نحوی پیشقدم بوده است و آن زمان که ابن ابی اسحاق و دیگر علمای نحو بصره در مسائل نحوی بحث میکردند و نظریاتی مبتنی بر قیاس و سماع در مسائل نحوی ابراز میداشتند، مکتب کوفه به مسائل فقهی و قراءت قرآن توجه داشت (۲) و به علم نحو و مسائل مربوط بآن کمتر میرسید. معمولاً ابی جعفر الرؤاسی (۳) و معاذ الهراء (۴) را از نحاة اولیه کوفه میدانند و میگویند:

ابی جعفر الرؤاسی از عیسی بن عمرو ابی عمرو بن العلاء نحو فرا گرفت و بکوفه بازگشت و کسائی نزد او نحو آموخت.

ابو جعفر الرؤاسی در نحو آراء با ارزش و اهمیتی ندارد که بآنها بتوان استناد کرد و فقط الزبیدی - ابی بکر محمد بن الحسن - متوفی سال ۳۷۹ هـ در ص ۱۳۵ طبقات النحویین مینویسد: «وله کتاب فی الجمع والافراد»

معاذ الهراء نیز همچون ابو جعفر الرؤاسی بانحاة بصره آمد و شد داشته و از

- 
- ۱- برای آگاهی بیشتر درباره سیبویه و محل تولد او و مسأله زنبوریه و وجه تسمیه سیبویه و سن ۳۳ سال اورک: از ص ۶۶ تا ص ۷۴ طبقات النحویین و اللغویین ابی بکر محمد بن الحسن الزبیدی المتوفی سنه ۵۳۷ هـ. به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم ط. اولی سنه ۱۳۷۳ هـ ۱۹۵۴ م مصر.
  - ۲- سه تن از قراء هفتگانه که قراءه آنان در عالم اسلام رواج یافته بود و مورد قبول همگان واقع شده یعنی: عاصم، حمزه و کسائی اهل کوفه بوده اند. رک: مراتب النحویین، ابی الطیب اللغوی مطبعة نهضة مصر بالجالة ص ۷۴ به نقل از ص ۱۵۳ مدارس النحویه.
  - ۳- ابو جعفر محمد بن الحسن ابی سارة، لقب الرؤاسی لعظم راسه... رک: ص ۱۳۵ پاورقی طبقات النحویین و اللغویین، الزبیدی.
  - ۴- هو معاذ بن سلمة الهراء، و كان يبيع الهروى (من الثياب) رک: ۱۳۵ طبقات النحویین

آنان علم آموخته و سپس بکوفه بازگشته و میگویند که برخی از مسائل تصریف ازوست (۱)

باید گفت که پیدایش مکتب نحو کوفه، در حقیقت با حضور کسائی و شاگردش، فراء بوده است و آن دو بوده اند که اساس مکتب نحو کوفه را پایه گذاری کردند و نظریاتی ابراز داشتند که با مکتب نحو بصره متفاوت بود و در واقع موجودیت مکتب کوفه اعلام شد.

### کسائی :

ابوالحسن علی بن حمزة کسائی کوفی، اهل قریه باحشاء (۲) است که در ۱۱۹ هـ متولد شد و در کوفه نشو و نما یافت و از ابو جعفر الرؤاسی ادب فرا گرفت. ابتدا در حوزه های قراء قرآن حاضر میشد و چون آدم تیزهوش با ذکاوتی بود، درک کرد که قراءت قرآن به آگاهی از اعراب قرآن نیاز دارد، این بود که به حوزه درس ابی جعفر الرؤاسی رفت و از کتاب (الفیصل) او بهره برد و فهمید که آنچه میخواست بدان نخواهد رسید مگر اینکه به بادیه سفر کند، این بود که به بوادی رفت و سپس بکوفه برگشت و برای تکمیل اطلاعات خود به بصره رفت و از حوزه درس بزرگان (۳) نحو بصره، ادب آموخت.

پس از مسافرت به بادیه و درک محضر استادان نحو بصره، آوازه شهرتش به گوش مهدی خلیفه عباسی رسید و او را برای آموزگاری فرزندش هارون الرشید به بغداد احضار کرد و چون هارون خلیفه شد او را به معلمی دوپسرش امین و مأمون گمارد و از او بسیار تجلیل کرد.

کسائی در نقل لغت و شعر از اعراب حطیمه که عرب غیر فصیح بود و در بغداد سکونت گزیده بود، پروائی نداشت، در صورتی که نحاة بصره از این قبیل اعراب

---

۱- رک : طبقات النحویین و اللغویین ص ۱۳۵

۲- باحشاء بسکون المیم: قریه بین اونا و الخطیره رک: پاورقی طبقات اللغویین ص ۱۳۸

۳- همچون : عیسی بن عمرو ابی عمرو بن العلاء و یونس بن حبیب و خلیل بن احمد.

لغت و شعر و روایت نقل نمی‌کردند و می‌گفتند که اینان عرب متحضر هستند نه عرب بدوی و امکان دارد که بزبان آنان فساد راه یافته باشد. کسائی در قیاس نیز علاوه بر اینکه به گفتار عرب بدوی فصیح استناد می‌کرد بگفتار عرب متحضر غیر فصیح نیز که بعلت اختلاط، لحن در گفتارشان راه یافته بود، استناد می‌کرد.

کسائی معتقد باین مسئله بوده است که پایه‌های نحو بر قیاس مبتنی است و می‌گفته است:

**انما النحو قیاس یتبع و به فی کل امر ینتفع**

ابوحاتم که مدافع و طرفدار مکتب نحو بصره است درباره کسائی می‌گوید: «نزدیک بودن کسائی بدستگاه خلافت سبب شهرت او شده و دانش او بیشتر نقل روایت و شعر است از عرب غیر فصیح.»

کسائی بنابه اختلاف روایات در سال ۱۹۳ هـ و یا ۱۸۹ هـ فوت شد. (۱) برخی کسائی را جامع علوم ادبی زمان خود دانسته‌اند و گفته‌اند که: کسائی از قراء است و شاگردانی همچون: ابو عبید القاسم بن سلام تربیت کرده است و لغوی است زیرا عده‌ای از ولغت و شعر فرا گرفته‌اند همچون: علی بن المبارک الاحمر که قصائد و ابیات فراوانی را حفظ کرده و نحوی نیز هست و محمد بن سعدان ضریر نژاد و نحو آموخته است. کسائی در علم نحو کتاب مختصری نیز تألیف کرده است. (۲)

۱- زبیدی در ص ۱۴۲ طبقات النحویین می‌نویسد: کسائی در شهری فوت شد به سال ۱۹۳ هـ و گویند: در همان روز محمد بن الحسن الشیبانی فقیه نیز فوت شد و هر دوی آنان را در یک روز دفن کردند و هارون الرشید گفت: «دفننا الفقه واللغة فی الیوم و احد» ولی در ص ۱۷۵ کتاب مدارس النحویه تاریخ فوت کسائی سال ۱۸۹ هجری است. نویسنده می‌افزاید که کسائی با هارون به خراسان رفت و بیمار شد و در قریه رنبویه نزدیک ری فوت شد و اضافه می‌کند که: فقیه مشهور محمد بن الحسن الشیبانی نیز با او فوت شد و هارون از مرگ آن دو اندوهگین شد و گفت: «دفننا الفقه والنحو بالی»

۲- رك: المدارس النحویه ص ۱۸۶.

## نقش ابن المقفع در احیای فرهنگ و تمدن ایران باستان در زبان عربی

### - ۱ -

دانشگاه پهلوی چون دیگر دانشگاههای ایران بمنظور تجدید افتخارات ملی و به پیروی از اهداف عالیه انقلاب آموزشی به تجلیل از بزرگان ادب و شخصیتهای فرهنگی این مرز و بوم که خدمات ارزنده و پیرا ج آنان بگونه مشعلی فروزان فراراه کاروانهای تمدن بشری قرار گرفته همت گماشته است و این کنگره برای بزرگداشت یکی از شخصیتهای برجسته ایرانی نژاد در فرهنگ و زبان عرب بنام سیویه برپا شده است باشد که از این رهگذر مردم ایران بویژه جوانان و فرهنگیان این آب و خاک با اهمیت نقش نیاکان خود در بنیانگذاری و پی ریزی کاخ با عظمت فرهنگ اسلامی بیش از پیش آشنا شوند.

راقم سطور ابتدا در صد دبر آمد که بابضاعت مزجات در همین زمینه مطالبی تهیه نموده و بعرض حضار محترم و دانشمندان گرامی برساند ولی پس از اطلاع از مفاد دعوتنامه دانشگاه پهلوی بر آن شد که از این فرصت استفاده نموده و سخنرانی خود را به بزرگداشت نام یکی دیگر از فرزندان نیک نهاد ایران زمین که در پهنه گیتی شهرت بی سزا و منزلتی والا دارد اختصاص دهد. این شخصیت مورد نظر عبدالله فرزند المقفع یا داذبه فرزند داذگشنسب است که خود از مردم خطه فارس مهد فرهنگ ایران باستان بشمار می آید بنابراین بسیار بجایسته

است که در این محفل باشکوه نام این رادمرد ایرانی رانیز گرامی بداریم و از خدمات گرانبهای این مرد بزرگ سخنی بمیان آوریم.

در اوایل قرن نخست هجری در شهر گور فارس که امروز آنرا فیروز آباد نامند (۱) کودکی در خانواده محتشم و اصیل پابصره گیتی نهاد گزینی که دست سرنوشت باید او را برای انجام وظیفه سترگ و رسالتی خطیر و مقدس پرورش دهد و نامش را در جریده آیام جاودانه ثبت گرداند آری ابن المقفع بحقیق شخصیت علمی جهانی است که امروز کمتر فرهنگ و زبانی می توان یافت که با نام او آشنا نباشد و برای شهرت او همان بس که کتاب کلبله و دمنه به بیش از ۵۲ زبان زنده دنیا از اصل تازی که اثر خامه توانای نویسنده عالیقدر ما است نقل و ترجمه شده است و از این حیث پس از کتاب مقدس انجیل مرتبت دوم را در جهان حائز می باشد.

---

۱ - عبدالقدوس جهشیاری که خود از نویسندگان عالیمقام ایرانی نژاد است در کتاب «الوزراء والکتاب» ص ۱۰۹ زادگاه ابن المقفع را «جور» باراء مهمله که همان معرب «گور» است ضبط نموده است و برخی دیگر از مورخان مانند ابن خلکان (وفیات الاعیان ج ۱ ص ۱۸۷) او را از مردم فارس شمرده بدون آنکه از زادگاهش صریحاً نامی ببرند و اما در کتاب «الفهرست» چاپ قاهره (ص ۱۷۸) \* نام زادگاه ابن المقفع «حوز» باخاء مهمله و زاء معجمه ضبط گردیده و در چاپ فلوگل و چاپ طهران تحقیق آقای رضای تجدد (ص ۱۳۲) باخاء معجمه یعنی «خوز» آمده است و بدون شك هر دو ضبط ناشی از تحریف و تصحیف نام خان و مصححان می باشد زیرا ابن الندیم زادگاه ابن المقفع را صریحاً از توابع استان فارس میخواند و حال آنکه در هیچ يك از منابع موثق تاریخی و جغرافیائی شهری بنام «حوز» یا «خوز» به خطه فارس نسبت داده نشده است و عجب آنکه برخی از محققان و ادبای معاصر عرب از قبیل مرحوم دکتر طه حسین و مرحوم دکتر خلیل مردم دچار لغزش گردیده و کلمه نادرست «خوز» را مخفف خوزستان دانسته و معتقدند که ابن المقفع از مردم سرزمین خوزستان است (المجمل فی تاریخ الادب العربی ص ۱۴۳ چاپ قاهره و ابن المقفع چاپ دمشق ص ۲۸) ولی همانگونه که میدانیم همه مورخان تصریح کرده اند که ابن المقفع از مردم سرزمین فارس است بهر حال جالب آنکه هم اکنون از دودمان ابن المقفع خانواده به شهرت حاجیانی در دشتی ماندهستان از توابع استان فارس اقامت دارد (روزنامه اطلاعات ۱۲ شهریور/ ۱۳۳۷).

## تعلق ابن المقفع به فرهنگ و معارف ایران باستان:

بنابه گفته مورخان ابن المقفع در محضر عیسی بن علی عم ابوجعفر منصور دومین فرمانروای خاندان عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) به کیش اسلام گردن نهاد (۱) ولی از آنجا که به آیین و فرهنگ سرزمین نیاکان خود عشق می ورزید در مظان اتهام به زندقه و شعوبی گری قرار گرفت و عده ای کوتاه بین و بداندیش این دلبستگی و گرایش به فرهنگ ایران باستان را علیه نویسنده عالیقدر و دانشمند بزرگ ایرانی - نژاد دست آویز نموده و قصد جان او کردند و بالاخره نقشه پلید خود را عملی ساخته و پیکر این رادمرد بزرگ را با وضعی فجیع طعمه آتش ساختند و هرگاه به صفحات تاریخ سیاسی قرنهای نخستین اسلام بنگریم باین حقیقت پی خواهیم برد که اصولاً تهمت زندقه قبل از هر چیز بعنوان يك حربه سیاسی بکار می رفته است لذا باید با حزم و احتیاط درباره افرادی که باین بهتان جان خود را از دست داده اند داوری نمائیم و چون بحث پیرامون این موضوع از حوصله گفتار ما خارج است لذا از بررسی عوامل اتهام ابن المقفع به زندقه خودداری مینمائیم و علاقمندان را به فصل سوم از باب دوم کتاب خود بنام «عبدالله بن المقفع چاپ قاهره» که به تجزیه و تحلیل این امر مهم اختصاص یافته احاله میدهیم و در اینجا فقط به این نکته اشاره می نمائیم که ابن المقفع با اطلاعی که از شخصیت و ویژگیهای اخلاقی او داریم و تاریخ گواه بر آنست اسلام را از دریچه فهم و منطق عقل شناخته و آنرا بعنوان دینی بحق و برتر از همه ادیان پذیرفته است و تنها سؤالی که در اینجا مطرح می شود آن است که چنانچه ابن المقفع به حقیقت اسلام آورده پس چگونه این همه علاقه به آئین و آداب ایران باستان از خود نشان می داده که در معرض سوءظن قرار گیرد باین سؤال از دو جنبه می توان پاسخ داد:

---

۱ - تاریخ طبرستان بهاء الدین محمد بن اسفندیار - ج ۱ ص ۱۱ تهران. و فیات الاعیان ابن خلکان ج ۱ ص ۱۸۷ بلاق.

الف - مقتضیات سیاسی عصر ابن المقفع ایجاب میکرد باین گونه افکاری که بزیان دستگاه خلافت تلقی می شده است شدیداً مبارزه نمایند و بآن رنگ معارضه بآیین اسلام بدهند و گرنه دین مبین اسلام با اشاعه فرهنگ و معارف بشری - تا آنجا که با اصول عقائد تعارض نداشته باشد - نه تنها مخالفتی ندارد بلکه آنرا مورد تأیید و تشویق نیز قرار می دهد و این حقیقت بر احدی پوشیده نیست و ابن المقفع با توجه به همین اصل در راهی گام نهاد که مایه مباهات و افتخار هر فرد مسلمان آزاده ایرانی است آری ابن المقفع با حفظ ملیت و علاقه به فرهنگ و معارف ایران باستان هم وقت خود را به خدمت در راه زبان و فرهنگ عربی یا بعبارت صحیح تر فرهنگ اسلامی مصروف داشت و هم در صد احیای فرهنگ کشور خویش که سابقه تمدنش از مرز سه هزار سال تجاوز کرده است برآمد و از این راه دوهدف اساسی را دنبال می کرد یکی معرفی مقام شامخ فرهنگ و تمدن ایران باستان به جامعه نوین اسلامی و دوم پیوند دادن تاریخ باشکوه ایران عصر اسلام به تاریخ گذشته پرافتخار خود و اعطای نقش رهبری و سیادت فرهنگی به ایرانیان در فرهنگ اسلامی و این روح دلبستگی به فرهنگ و معارف بشری دور از هر گونه تعصب نژادی و اعتقاد به برتری عنصری که ابن المقفع مصداق واقعی و نمونه کامل آن است حقیقتی است که قرآن کریم آنرا تحسین و تمجید می فرماید «**اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا**» ان اگر مکم عند الله اتقاکم. <sup>(۱)</sup> اینجاست که باید بین شعوبی - گری و بین دلبستگی و علاقه به فرهنگ زادگاه قوم و ملتی قائل به فرق شویم و آن گروه که ابن المقفع را شعوبی پنداشته اند سخت راه اشتباه پیموده اند چه ابن المقفع بحکم علاقه و آفری که بفرهنگ و معارف ایران باستان از خود نشان میداد در صد ترجمه آثار پهلوی به عربی برآمد نه بمنظور خصومت و درگیری با فرهنگ و آئین دیگران آنچنانکه روش شعوبی ها است بنابراین روش ابن المقفع

يك امر طبعی بوده و از نظر ارباب خرد و دانش ممدوح و پسندیده است و حدیث شریف «حب الوطن من الایمان» مؤید این نظریه نیز می باشد هر چند روزگار با ابن المقفع سرناسازگاری و ستیزگی گذاشت و زندگی او را درهم نوردید و برخی از محققان چنین پنداشته اند که جاه طلبی ابن المقفع او را به سرنوشت شوم گرفتار ساخت ولی هر گاه به شخصیت اخلاقی ابن المقفع توجه نمایم کاملاً خلاف این عقیده راثبات می نماید چگونه می توان چنین کسی را متهم به جاه طلبی کرد و حال آنکه او شخصاً خود را از این سمت مبری می دارد گویند روزی از ابن المقفع سؤال شد «لم لا تطلب الامور العظام فقال رأيت المعالي مشوبة بالماره فاقتصرت على الخمول ضناً بالعاقبة»<sup>(۱)</sup> بنابراین گرفتاری ابن المقفع فقط انگیزه سیاسی داشته و علت قتل را باید در رقابت ابوجعفر منصور با عمویش عبدالله بن علی که دعوی خلافت داشت جستجو کرد و بقول معروف «لیس هذا اول قارورة كسرت فی الاسلام» آزادگانی چون ابن المقفع در راه خدمت به فرهنگ کشور خویش جان خود را از دست دادند کسی نیست که از بی سامانی و در بدری شاعر بلند آواز ایران زمین ابوالقاسم فردوسی آگاه نباشد حتی پس از مرگ اجازه ندادند که پیکر این شاعر حماسه سرای بزرگ ایران و مسلمان واقعی در گورستان مسلمانان بخاک سپرده شود اینک پس از گذشت هزار سال و اندی از آن گورستان اثری نیست اما آرامگاه شاعر عالیقدر ایران شامخ و استوار و کعبه دلهای آزاد مردان جهان است و عبدالله بن المقفع نیز از آزاد مردان ایران بشمار می آید.

- ۳ -

## نقش رهبری ابن المقفع در تجدید فرهنگ ایران باستان در عصر اسلام

در سال ۸۲ بعد از هجرت با تعریب دیوان خراج که بدست صالح بن عبدالرحمن سگزی و با اشاره حجاج بن یوسف ثقفی و الی عراق (۷۵-۸۹۵ هـ) صورت

۱- ضحی الاسلام احمد امین ج ۱ ص ۱۹۸ قاهره (ولی باید اذعان کرد که با داشتن خوی عزلت و گمنامی باز هم از کید و حسد بداندیشان رهائی امکان پذیر نیست).

گرفت<sup>(۱)</sup> آخرین اثر زبان پهلوی از جامعه اسلامی رخت بربست و در این ایام ابن المقفع کودکی خردسال بود<sup>(۲)</sup> ولی دیری نپائید که بحکم تربیت خانوادگی و سمتی که پدرش در دستگاه حکومت بنی امیه داشت دریافت که زبان و فرهنگ پهلوی محکوم به زوال است و تعریب دیوان خراج خودهدشاری است که نیروی فکری ابن المقفع برای رفع این خطر چاره‌ای بیندیشد لذا دیری نپائید که گزیده‌ترین آثار پهلوی را بزبان عربی برگردانید تا باشد با آنها عمر جاودانه بخشد<sup>(۳)</sup> و از طرفی دیگر فرهنگ اسلامی را با این ذخائر ارزنده انسانی بارور گرداند و نکته جالب اینکه ابن المقفع برخلاف معمول زمان خود در هیچ‌یک از آثارش به ذکر اشعار و امثال عرب استشهدانمی کند حتی در رسائلی که خود تألیف کرده است از قبیل «رسالة الصحابه» و این گونه سبک نگارش خود می‌رساند که نویسنده ماجز عشق با حیا ی فرهنگ نیاکان خویش داعی و انگیزه دیگری نداشته و با اینکه نوشته‌های خود را بزبان عربی یگانه زبان علمی و رسمی عصر خود تألیف نموده ولی کوشیده است که فرهنگ و معارف پهلوی را با حفظ ویژگیهای آن بدون آنکه ماهیت و اصالت خود را از

۱- الفهرست ابن الندیم ص ۲۴۲. فتوح البلدان بلاذری ص ۴۶۴. محاضرات الادباء راغب اصفهانی ج ۱ ص ۴۵.

۲- نویسنده برخلاف قول مشهور معتقد است که ابن المقفع در نیمه دوم صده اول هجری تولد یافته نه سال (۱۰۶ هـ) زیرا بنا بر گفته بلاذری در کتاب فتوح البلدان ابن المقفع در عهد خلافت سلیمان بن عبدالملک (۶۶-۹۹ هـ) از طرف صالح بن عبدالرحمن سجستانی مأمور خراج برخی از ولایات دجله بوده است بنا بر این در سال (۸۳ هـ) معمولاً عمر ابن المقفع باید از حدود ۱۰ سال متجاوز باشد.

۳- متأسفانه بسیاری از آثار عربی این دانشمند و نویسنده بزرگ ایرانی نژاد از گزند حوادث ایام مضون نماند و دستخوش هوی و هوس مغرضان گردید و از بین رفت ولی خوشبختانه نصوصی از این آثار ارزنده در آثار قدما که از ابن المقفع نقل کرده‌اند بجای مانده است و ما را بر آن میدارد که از عظمت اندیشه تابناک این فرزند برومند ایران زمین تجلیل بعمل آوریم.

دست بدهد بجامعه مسلمانان اعم از ایرانی و غیر ایرانی عرضه و معرفی نماید<sup>(۱)</sup>  
(نامش بلند آواز و روانش جاوید باد)

### نگاهی کوتاه به آثار ابن المقفع :

رسائل و نوشته های عبدالله بن المقفع را از نظر موضوع می توان به سه دسته متمایز تقسیم کرد:

۱- نخست نوشته های فلسفی و منطقی که شامل سه رساله در منطق ارسطو است و آنها را ابن المقفع بنامهای «قاطاغوریاس» - مقولات عشر - و «باری - ارمیناس» - عبارت - و «انا لوطیقا» - تحلیل قیاس - و ابن ابی أصیبعه رساله دیگری را نیز بنام «المدخل» - ایساغوجی یا کلیات خمس - باین المقفع نسبت داده است<sup>(۲)</sup> و صاعد اندلسی ابن المقفع را از زمره پیشروان فن منطق در زبان عربی می شمارد و معتقد است که در ترجمه رسائل نامبرده باستثنای رساله اول «قاطاغوریاس» کسی بر ابن المقفع سبقت نجسته است<sup>(۳)</sup> و ابن الندیم نیز صریحاً می گوید عبدالله بن المقفع و اسحاق بن حنین و احمد بن طیب از جمله فلاسفه مشهور هستند که رساله «قاطاغوریاس» و «باری ارمیناس» را بـ زبان عربی تلخیص نموده اند.<sup>(۴)</sup> و جاحظ نیز ابن المقفع را در ردیف فلاسفه عرب آورده و در مقام

۱- تنها در ترجمه های وی میتوان این عذرا تا حدی موجه و مقبول دانست و مهم تر از همه آنکه در هیچ يك از رسائل ابن المقفع مقدمه یافت نمی شود که در آن از حکام وقت و خلیفه عباسی تمجید کرده باشد آنچنانکه رویه سایر نویسندگان معاصری بوده است بویژه اگر بپذیریم<sup>۱</sup> که ابن المقفع بنا بر گفته اکثر مورخان کتاب کلیله و دمنه را با اشاره ابو جعفر منصور از پهلوی به عربی ترجمه کرده است معذک در مقدمه بنام عرض الكتاب هیچ اشاره بنام وی نشده است<sup>۲</sup> چه برسد که در مقام مدح و ثنا گوئی نیز برآمده باشد هر چند راقم سطور اصولاً معتقد است که<sup>۳</sup> این کتاب یا جزء اعظم آن قبل از منصور ترجمه شده است.

۲- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۱ ص ۳۰۸ قاهره ۱۳۹۹ هـ.

۳- طبقات الامم ص ۷۷ قاهره .

۴- الفهرست ص ۲۴۸-۲۴۹ قاهره .

مفاضله گوید: «متی کان «ابن البطریق» و «ابن ناعمة» و «ابو غرة» و «ابن فهر» و «ابن وهیلی» و «ابن المقفع» مثل «ارسطاطالیس».<sup>(۱)</sup> و جمال الدین قفطی نیز می گوید که ابن المقفع نخستین کسی است که در حکومت اسلامی کتب منطق ارسطو را بزبان عربی برگردانیده است.<sup>(۲)</sup> و ما از مفاد گفته های این مورخان می توانیم بضرر قاطع بگوئیم که ابن المقفع در نقل کتب منطق بزبان عربی نقش رهبری را بعهده داشته است.

و از طرفی دیگر مابه منبعی موثق که صریحاً و یا تلویحاً نشان دهد که ابن المقفع بجز زبان پهلوی و عربی زبان یونانی هم میدانسته دست نیافته ایم بنابراین به ظن غالب وی رساله های منطق ارسطو را از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانیده است هر چند زبان پهلوی خود از فرهنگ یونان مایه و مدد گرفته باشد بنابراین ترجمه منطق ارسطو یکی از مظاهر تأثیر فرهنگ پهلوی در زبان عربی است آنچنانکه نظیرش در کتاب کلیله و دمنه مشاهده می شود که اصل آن هندی است ولی از زبان پهلوی به زبان عربی راه یافته و تأثیر مستقیم از آن فرهنگ پهلوی است.<sup>(۳)</sup>

۲- دسته دوم رسائلی است که ابن المقفع در باب حکمت عملی (اخلاق فرد - تدبیر منزل - سیاست جهاننداری) ترجمه و تألیف نموده و غالب آنها بنام

۱- الحیوان ج ۱ ص ۳۸ قاهره .

۲- اخبار العلماء باخبار الحکماء ص ۱۴۸ - ۱۴۹ قاهره .

۳- برخی از مستشرقان امثال «پول کراوس» در صحت انتساب این رسائل به ابن المقفع تردید نموده و معتقدند که فرزند ابن المقفع بنام محمد کتب ارسطو را بزبان عربی برگردانیده - است و دلائلی که برای اثبات این مدعی اقامه می نمایند خالی از ضعف نیست (برای مزید اطلاع به کتاب «التراث الیونانی فی الحضاره الاسلامیه» تألیف دکتر عبدالرحمن بدوی مراجعه شود).

«آدب» که خود واژه غیر عربی<sup>(۱)</sup> و گویا معرب «دپ» پهلوی می باشد معروف گردیده است و البته لفظ «آدب» در اینجا بمعنای تهذیب نفس است و از این رسائل

۱- مرحوم دکتر طه حسین در کتاب الادب الجاهلی ص ۳۲-۳۴ بر این عقیده است که واژه «آدب» و مشتقات آن از واژه های ییگانه است که بزبان عربی راه یافته اند و این لفظ در کتاب آسمانی قرآن کریم نیامده است و پس از توجیه نظریه خود بدون آنکه مبداء و منشأ این واژه را بیان کند خواننده را در وادی سرگردانی و تحیر رهامی کند آنجا که می گوید «قد یقال ان هذه الكلمة لا تعرف فی اللغات السامیة الاخری و لیس بین النصوص العربیة الجاهلیة الصحیحة ما یثبتها ولیست فی القرآن ولا فی الحدیث ولا فیما ورد عن الخلفاء بطریقة قاطعة فمن این تكون قد جاءت» از این عبارت می توان به روحیه نویسنده آن کاملاً پی برد و راقم مطور شخصاً محضر این دانشمند بزرگ را درک کردم و لسی متأسفانه برای فرهنگ ایران باستان در باروری فرهنگ عربی یا بمعنای صحیح ، فرهنگ و معارف اسلامی سهمی قائل نبود و همه این پدیده های فکری را در صدر اسلام مرهون فرهنگ یونان می دانست و در کتاب «من حدیث الشعر والنثر» صریحاً همه چیز را از یونان می داند و ابن المقفع را که احدی در بلاغت زبان عربی او تردید ندارد مستشرقی بیش نمی داند که زبان عربی را زبان دوم خود قرار داده است و بالعکس عبد الحمید کاتب را که در شهرت علمی و اصالت نژادی به پایه ابن المقفع نمی رسد بیش از حد مورد ستایش قرار داده و آثار او یا بهتر بگوئیم به یگانه رساله معروف او که روش نویسندگی را به نویسندگان توصیه می کند رنگ یونانی داده و گوئی از فرهنگ پهلوی کوچکترین اثری در فرهنگ عربی وجود ندارد تا بآن پایه که ابن المقفع را مستشرقی بیش نمی شمارد البته از باب عجز در زبان عربی - بدیهی است که مرحوم دکتر طه حسین در این داورى راه تعسف پیموده است چه زبان عربی برای ابن المقفع زبان اول او بود برخلاف مستشرقین که کلیه آثارشان در مورد استشراق بزبان مادری یا زبان اول خود آنها جز موارد استثنائی که برای استشهاد و نمونه از زبان عربی کمک می گرفته اند بهر حال کسی نیست که منکر سهم فرهنگ یونان ( سریانی ) در زبان عربی گردد و در عین حال نقش ایرانیان و فرهنگ ایران باستان را در زبان عربی نمی توان انکار کرد بویژه هرگاه این حقیقت را بپذیریم که غالب میراث فرهنگی یونان از طریق زبان پهلوی وارد زبان عربی گردیده و اصولاً در صدر اسلام مسلمانان به ترجمه آثار یونانی بطور مستقیم از خود گرایش نشان نمی داده اند و علت آنهم واضح و روشن است که بسیاری از آنها بامبانی دین تعارض داشته است.

می‌توان رساله «الاداب الكبير» (۱) و رساله «الادب الصغير» و رساله «الادب -  
الوجيز للولد الصغير» (۲) و رساله «الادب الجامع» (۳) و رساله «الادب» (۴) و رساله

۱- نام این رساله باشتباه به قرینۀ رساله «الادب الصغير» به صیغۀ مفرد شهرت یافته  
وبهمین صورت هم در قاهره بکوشش احمد زکی پاشا بچاپ رسیده است ولی اسم صحیح آن  
«الادب» بصیغۀ جمع است خواه لفظ «الکبیر» از تسمیۀ خود ابن المقفع باشد یا از اضافات  
دیگران و ابن النديم در کتاب «الفهرست» ص ۱۱۸ و صاعداندلسی در کتاب طبقات الامم ص ۷۸  
نام کتاب را به صیغۀ جمع ضبط کرده‌اند و همچنین دانشمندان دیگر چون ابن قتیبۀ دینوری  
در کتاب عیون الاخبار و ابن مسکویه در کتاب «آداب العرب والفرس والروم» و خواجه نصیر  
الطوسی در کتاب «اخلاق ناصری» نصوصی از این رساله بعنوان «آداب ابن المقفع» آورده‌اند  
والبیرونی که خود مؤید این نظریه می‌باشد و تنها ابن مسکویه در کتاب «الحکمة الخالده» - جاویدان  
خرد - از این رساله بعنوان «وصایا ابن المقفع» نام می‌برد که شامل متن کامل همین رساله  
«آداب الکبیر» است و شاید تبدیل صیغۀ جمع به صیغۀ مفرد منشأ دیگری هم داشته باشد  
و آن مفرد بودن لفظ «الکبیر» است و با توجه به مطابقت صفت باموصوف گمان کرده‌اند که لفظ  
«الادب» غلط است غافل از آنکه لفظ «الکبیر» صفت برای کتاب مقدر است زیرا آدب به  
کوچک و بزرگ وصف نگردد و اصولاً این نوع نام‌گذاری در قرنهای نخستین اسلام معمول  
بوده است مانند «الطبقات الکبیر» امام شافعی و «الاصول الکبیر» باقلانی و «الطبقات الکبیر» ابن-  
سعد و «الخیل الکبیر» ابن طیفور و «الخیل الصغیر» ابن درید و اما کتاب دوم مانند رساله ابن المقفع  
دستخوش تصحیف و دگرگونی گردیده و به عنوان «الطبقات الکبری» چاپ و منتشر شده است و نکته  
جالب آنکه ابن قتیبۀ و ابن مسکویه و خواجه هر یک در زبان فارسی و عربی صاحب نظر بوده و در نقل  
کتب فارسی توجه خاصی و بصیرت علمی داشته‌اند و گفته‌ها و نوشته‌های آنان برای ما حجت است .  
۲- از این رساله که متأسفانه اصل عربی آن چون غالب آثار ابن المقفع مفقود گردیده فقط  
یک ترجمه فارسی منسوب به خواجه بجای مانده بود که بهمت مرحوم عبدالرحیم خلخالی  
و مقدمۀ عالمانه شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی برای نخستین بار در تهران منتشر گردید  
و دوبار دیگر بکوشش آقای غلامحسین آهنی معلم زبان فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه  
اصفهان و اهتمام آقای محمد تقی دانش پژوه دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تجدید  
چاپ شد و راقم سطور در ده سال پیش این اثر ارزنده را که تا آن زمان از نظر ادبای عرب زبان  
پنهان بود با حفظ اضافات مترجم که شیوۀ ابوالمعالی را در ترجمه بکار بسته است با توجه به -

## «الدرة اليتيمة» (۵) رانام برد و باید دانست که در میان رسائل ابن المقفع رسالة

سبك نگارش ابن المقفع که در رسائل مشابه آن دیده می شود بزبان عربی برگردانید و نمونه دیگری از فکرو اندیشه ایرانی را به جهان عرب معرفی نمود تا باشد بیش از پیش به عظمت فکری و اندیشه بلند نویسنده عالی قدر ایرانی عبدالله بن المقفع پی برده و از مضامین عالیۀ این رساله بهره گیرند و گوهر دیگری را به گنجینه گرانهای فکری مردم این مرز و بوم بیفزایند.

۳- از این رساله که تقریباً نسخه بدل یا مشابه رساله «الاداب الكبير» می باشد يك نسخه منحصر به فرد در کتابخانه مدرسه دینی شهر دمیاط در مصر موجود است و تاریخ نسخ آن آغاز قرن ششم هجری است و از نظر قدمت تاریخی از نسخ معتبر بشمار می آید و نویسنده بر آن است که انشاء الله در آینده نزدیکی این متن جدید از رساله «الاداب الكبير» را در تهران منتشر نماید

۴- از این رساله کوچک نسخه در دارالکتب قاهره موجود است و مرحوم محمد کرد علی دانشمند معاصر سوری این رساله را برای نخستین بار در مجله «المقتبس» در دمشق منتشر ساخت و چنین آغاز می شود: «قال عبد الله بن المقفع عمل البر خير صاحب. أحق ماصان الرجل أمر دينه . . . . . من الزم نفسه ذكر الآخرة اشتغل بالعمل» . چنانچه انتساب اینگونه مضامین به ابن المقفع صحت داشته باشد چگونه می توان اورا متهم به کفر والحاد گردانید !!

۵- از این رساله که بگفته دانشمندانی چون ابن طیفور و ابو محمد طیب باقلانی مؤلف کتاب اعجاز القرآن از معظم ترین کتب بلاغت در زبان عربی بشمار می آید اثری نیست و دست تطاول روزگار آنرا از میان برده است برخی از دانشمندان این رساله ارزنده ابن المقفع را با شبهه همان رساله «الاداب الكبير» پنداشته اند از قبیل ادیب و مورخ معاصر لبنانی شکیب- ارسلان که رساله «الاداب الكبير» را به همین عنوان در بیروت منتشر کرده است و حال آنکه ابن الندیم در کتاب الفهرست ص ۱۸ و ص ۱۲۹ هریک از این دو رساله را بطور مستقل نام می برد و از طرفی دیگر دانشمندانی چون ابن طیفور در کتاب «المنثور والمنظوم» - خطی در دارالکتب - و ابو منصور ثعالبی در کتاب «ثمار القلوب» و ابن قتیبۀ در کتاب «عیون الاخبار» و زبیدی در فرهنگ «تاج العروس» نصوصی از این رساله را آورده اند که در رساله «الاداب الكبير» موجود نیست و بالعکس آنچه این دانشمندان و دیگران از آداب ابن المقفع نقل کرده اند عیناً در همین رساله «الاداب الكبير» که فعلاً در دسترس ما است موجود می باشد بدین ترتیب جای هیچگونه تردیدی نیست که رساله «الدرة اليتيمة» غیر از رساله «الاداب الكبير» است و خود رساله مستقل بوده که بعلمی نامعلوم ناپدید شده است.

«الاداب الكبير» شهرتی بسزا دارد و مرتبه نخست راحاتر می باشد چه کمتر ادیب یا شاعری در دوره اسلامی می توان یافت که از مضامین عالیّه این رساله اقتباس نکرده باشد و حتی در زبان فارسی دری نیز عده از نویسندگان و شعرا مطالب اخلاقی این رساله را نصب العین خود قرار داده و از آنها اقتباس کرده اند ابن ابی حفص اصفهانی در کتاب تحفة الملوك ابیاتی را به رودکی نسبت میدهد که از مدخل رساله «الاداب الكبير» اقتباس شده است (به مقدمه استاد مجتبی مینوی بر کلیله و دمنه بهرامشاهی مراجعه شود) و اصولاً رساله «الاداب الكبير» چندین بار در زبان فارسی دری بشکل پراکنده یا بصورت کامل به نشر و نظم ترجمه شده که بررسی آن خود نیاز به بحثی مستقل دارد و امید است در آینده نزدیک چنانچه توفیق رفیق و ایام مساعد باشد گزارشی در این زمینه تقدیم دوستداران فرهنگ و ادب ابن المقفع بنماید.

۳- دسته سوم کتب و رسائلی است که ابن المقفع در مسائل سیاسی و تاریخی و اجتماعی تألیف یا ترجمه کرده است که از مهمترین آنها کتاب «کلیله و دمنه» و «رسالة الصحابة»<sup>(۱)</sup> و «آئین نامه» و «خدا ی نامه» را میتوان نام برد و بحث درباره هر یک از این آثار و تأثیری که هر یک در فرهنگ و معارف اسلامی داشته از موضوع

---

۱ - منظور از صحابه اطرافیان خلیفه عباسی است نه صحابه رسول اکرم (ص) و این

رساله که بمنزله عالی ترین منشور سیاسی در قرن دوم هجری بشمار می آید با صراحت اوضاع <sup>الصحابه</sup> چاکمه را شدیداً مورد انتقاد قرار داده و به موطن ضعف حکومت عباسی اشاره کرده و ولایت و فرمانروایان بویژه شخص خلیفه را که به لقب امیر المؤمنین میخواند به طریق سداد که ضامن تأمین آزادی کامل برای جامعه مسلمانان است توجیه و ارشاد می نماید و نویسنده تردیدی ندارد که علت و انگیزه اساسی قتل ابن المقفع را باید در تدوین این رساله جستجو کرد چه ابن المقفع در این رساله برخلاف سایر رسائلش که در آنها نقش بیطرفی داشته یا بعبارت دیگر با دید علمی به مسائل می نگریسته چهره واقعی خود را بعنوان يك فرد مصلح صاحب نظر و دارای ایدئولوژی نشان داده است .

این مقال بیرون است و در اینجا تنها به بررسی موضوع کتاب «خداینامه» و تأثیری که در فن تاریخ‌نویسی در زبان عربی از یک طرف و در احیای فن حماسه‌سرایی بزبان فارسی دری در ایران عصر اسلام داشته می‌پردازیم تا بیش از پیش مقام و منزلت شامخ و منیع ابن المقفع در حفظ و حراست فرهنگ و آئین ایران باستان محرز و معلوم گردد.

کتاب خداینامه از ارزنده‌ترین کتبی است که دانشمند عالی‌مقام ماعبدالله بن المقفع آنرا از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانیده و وقایع ایران باستان را با کسوتی نوحیات جاویدان بخشیده است این کتاب در زمان یزدگرد سوم (۱۰-۵۳۶) آخرین پادشاه خاندان سلطنتی ساسانی جمع‌آوری شده و مشتمل بر کارنامه شاهنشاهان ایران کهن از عهد کیومرث سرسلسله پیشدادیان تا زمان خسرو پرویز آمیخته با افسانه‌های ملی و داستانهای پهلوانی (فولکور) می‌باشد و اصل این کتاب در پهلوی خداینامک نام داشته و پس از ترجمه عربی «سیرملوک الفرس» یا «سیرالملوک» نامیده شده و ابن المقفع لفظ «ملک» را بعنوان معادل لفظ «خدا» که در اصل لقب پادشاهان پیشدادی بوده بکار برده است (۱) و این نوع نامگذاری را اصطلاحاً تسمیة الكل باسم الجزء می‌نامند چه بخش نخست کتاب شامل سیرت پادشاهان پیشدادی است آنگاه از باب تعمیم بر کلیه کتاب نام «خداینامک» اطلاق شده است. (۲)

- 
- ۱- پادشاهان پیشدادی را بعربی «الملوک البیشدادیین» یا «الملوک الاوائل» خوانند.
  - ۲- مسعودی در کتاب مروج الذهب (ج ۲ ص ۴۷) گوید: «ان الفرس كانوا يطلقون على ملوكهم البیشدادیین» «خداهان». و ابو منصور ثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس ص ۲۳۹ از زبان کیخسرو گوید: «انما جرت العادة من المتقدمين بأن يسموا أسلافنا «أرباباً» لان أفعالهم اذا وافقت العدل وأدت الى المصلحة تشابه أفعال الله فالالهية ربوبية سماوية والملكية ربوبية أرضية ويجب لمستحق هذا الاسم أن يلزم احكام تدبير الخالق فيما جرى على يده في العالم». از مفاد کلام کیخسرو ←

و این کتاب پس از ترجمه ابن المقفع از لحاظ ذکر حوادث تاریخی و نقل داستانهای دلپذیر مانند کلیله و دمنه مورد اقبال عموم طبقات قرار گرفت و توجه امرای عباسی و درباریان را بخود جلب کرد و از این راه مظاهر ایرانی در دستگاه حکومت بنی عباس راه یافت و آداب و رسوم زندگی ایرانیان در بین مردم رائج گشت و جاحظ در کتاب «البیان والتبیین» فصل مشبعی از آداب و رسوم ایرانی آورده و می نویسد که ابو جعفر منصور دومین خلیفه عباسی به تقلید از آداب و رسوم ایرانی علاقه خاص نشان می داد و به هنگام جلوس رسمی جبه خز به تن می کرده و قلنسوه - نوعی کلاه بلند بوده شبیه به کلاه رجال دوره قاجار - به سر می گذاشته است و باید گفت که ابن المقفع با ترجمه این کتاب سیستم نظام اجتماعی مسلمانان را در بغداد السی اقصی بلاد مغرب و مصر و حجاز دگرگون ساخت تا به آنجا که غالب شؤون زندگی مردم آن عصر رنگ ایرانی بخود گرفت و بدین ترتیب تحولی شگرف در جامعه اسلامی که بازندگی بدائی مردم جزیره العرب تفاوت فاحش داشت پدید آمد و مرحوم استاد خلیل مردم نویسنده و ادیب معاصر سوری در کتاب «ابن المقفع» ص ۶۰ می نویسد که ابن المقفع با ترجمه کتاب «خداینامه» روش وقایع نگاری و تاریخ نویسی نوین را به مسلمانان بیاموخت. از اینجا می توان پی برد که ابن المقفع با ترجمه این کتاب چه خدمت

---

چنین بر می آید که ایرانیان پیشین پادشاه را لقب خدا میداده اند و این لقب بنا بگفته حمزه اصفهانی در کتاب «تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء» (ص ۷) تا او اخر عهد ساسانی معروف و متداول بوده و مردم شهر مرو و دودمان ماهویه قاتل یزدگرد سوم را «خداکشان» لقب داده بودند که منظور قاتلین پادشاه است و نرشخی در کتاب «تاریخ بخاری» (ص ۶) و ابوریحان بیرونی در کتاب «الاثار الباقیه» (ص ۱۰۲) گویند که مردم بخاری پادشاهان خود را «بخاری خدا» می نامیده اند بهر حال این کلمه در دوره اسلامی منحصر آ بر خالق متعال اطلاق گردید و گویا از همین جهت باشد که کتابهای سیر الملوک که بعداً بزبان فارسی در ترجمه و تدوین گردیده یا بعبارت دیگر همه حماسه های فارسی دری که به نثر و نظم در آمده شاهنامه نامیده شده اند تا بدینوسیله از التباس کلمه «خدا» بمعنای پادشاه احتراز جویند.

بزرگی به جامعه اسلام نموده و از طرفی دیگر به کالبد تاریخ ایران باستان جان تازه بخشیده است و بحق باید گفت چنانچه ابن المقفع کتاب «خداینامه» را عبرتی بر نمی گردانید بسیاری از مفاخر تاریخی ما ایرانیان بدست فراموشی سپرده میشد و خوشبختانه پیش از آنکه این اثر ارزنده و سند تاریخی ایران باستان به سرنوشت دیگر آثار ابن المقفع گرفتار آید یا بعبارت دیگر بدست مغرضان و بداندیشان محو و نابود گردد عده از فضلا به تقلید از ابن المقفع آنرا بار دیگر از پهلوی عبری نقل کردند و پاره نیز به تهذیب و تلخیص ترجمه ابن المقفع پرداختند و نام خود را چون ابن المقفع در صفحات تاریخ درخشان اسلام جاویدان ساختند و جالب آنکه این دانشمندان عالیقدر چون ابن المقفع تخمه ایرانی داشته و همان هدفی را دنبال کرده اند که ابن المقفع دنبال می کرده است پس بجا و شایسته است که از خدمات علمی آنان تجلیل بعمل آید و اینک فهرست واره این تهذیبات و تلخیصها که غالباً چون ترجمه ابن المقفع «سیر الملوك» نام دارد اشاره مینمائیم.

- ۱- کتاب سیر الملوك الفرس ترجمه محمد بن الجهم برمکی.
  - ۲- کتاب سیر الملوك الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی.
  - ۳- کتاب تاریخ الملوك الفرس المستخرج من خزائن المأمون.
  - ۴- کتاب سیر الملوك الفرس تهذیب محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی.
  - ۵- کتاب تاریخ بنی ساسان تلخیص هشام بن قاسم اصفهانی.
  - ۶- کتاب ملوك بنی ساسان تلخیص بهرام بن مردانشاه.
  - ۷- کتاب تاریخ بنی ساسان تهذیب موسی بن عیسی کسروی.<sup>(۱)</sup>
- و باید دانست که از ترجمه ابن المقفع نیز نصوصی در کتب قدما از قبیل عیون الاخبار ابن قتیبه متوفی بسال (۵۲۷۲هـ) آمده است و گویند محمد بن جریر طبری در تدوین تاریخ ایران قدیم از سیر الملوك ابن المقفع مدد گرفته است هر چند

---

۱- در کتاب الفهرست ابن الندیم اشتباهاً «کردی» ضبط شده است و مرحوم استاد ملك الشعراى بهار معتقد است که این کلمه محرف «کسروی» است.

باسم آن تصریح نمی نماید و چنانچه از سیر الملوك ابن المقفع هم مستقیماً استفاده نکرده باشد بطور قطع از دیگر ترجمه های سیر الملوك که نسخه بدل سیر الملوك ابن المقفع هستند بهره گرفته است برخلاف حمزه اصفهانی که در تدوین فصل مربوط به تاریخ ایران قدیم صریحاً به «سیر الملوك» ابن المقفع و سایر ترجمه ها و تهذیبهای آن اشاره کرده چنین گوید:

«و ملوك الفرس علی تطاول ایام ملكهم مع اجتماع كلمتهم کان یلزم طبقاتهم الاربع أربعة أسماء «الفیشدادیة» و «الکیانیة» و «الاشغانیة»<sup>(۱)</sup> و «الساسانیة» و تواریخهم کلیها مدخولة غیر صحیحة لانها نقلت بعد مائة و خمسين سنة من لسان الی لسان . . . . . ولم یکن لی فی حكاية ما یقتضی هذا الباب ملجأ الا الی جمع النسخ المختلفة النقل فاتفق لی ثمانی نسخ و هی . . . . . فلما اجتمعت لی هذه النسخ ضربت بعضها ببعض حتی استوفیت منها حق هذا الباب»<sup>(۲)</sup>

### خداینامه و حماسه سرایی در ایران

حماسه سرایی که یکی از خصائص زبان و فرهنگ ایران است از دیرباز

۱- معرب اشکانیان .

۲- تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ص ۹-۱۰ چاپ برلن و عجیب آنکه فهرستی که از این نسخه ها ارائه میدهد با ضافه نسخه ابن المقفع مجموعاً هفت نسخه می شود نه هشت نسخه آنگونه که خود تصریح میکند و گویا نسخه تاریخ بنی ساسان تهذیب موسی بن عیسی کسروی از قلم افتاده است و مرحوم استاد علامه قزوینی در بیست مقاله (ج ۱ ص ۵۷-۶۰) این اشتباه را ناشی از سقطات نامخ یا ناشر دانسته و چنین توجیه می نماید که مؤلف کتاب «مجموع التواریخ» و القصص» به هنگام نقل همین فقره از کتاب حمزه اصفهانی نسخه کسروی را نیز به همراه هفت نسخه دیگر ذکر می کند و این خود مؤید آن است که اشتباه متوجه حمزه اصفهانی نیست بلکه از دیگران سرزده است (برای اطلاع بیشتر از کتابهای سیر الملوك میتوان به مقالات فاضلانه شادروان استاد تقی زاده در مجله کاوه (دوره جدید) که بین سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۴۰ هجری قمری در برلن منتشر شده است مراجعه نمود و راقم سطور خوشبختانه دوره جدید این مجله را که حکم کیمیا دارد بدست آورده ام.)

در بین مردم ایران زمین معمول و متداول بوده و پس از اسلام نیز ایرانیان آشنائی خود را با آن حفظ نمودند و بدین ترتیب فن حماسه سرائی مراحل تکامل خود را در زبان فارسی دری طی کرد و به شاهنامه فردوسی که شاهکار حماسه سرائی در جهان ادبیات بشمار می آید پایان پذیرفت و چون به سیر تاریخی حماسه سرائی در ایران عصر اسلام بنگریم این حقیقت را بخوبی درمی یابیم که کتاب «سیر الملوك» ابن المقفع نقش اساسی در نقل داستانهای پهلوانی و افسانه های کهن ملی ایران بعهدده داشته و یا حداقل باید بگوئیم که سایر کتابهای سیر الملوك عربی قسمت معظم منابع حماسه سرائی<sup>(۱)</sup> را در زبان فارسی دری که به «شاهنامه» شهرت یافته تشکیل می دهد. و چنانکه می دانیم اغلب این شاهنامه ها در ابتدا به نثر تدوین یافته که از آن جمله است شاهنامه ابوالمؤید بلخی مذکور در کتاب قابوس نامه و شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی که نام آن در کتاب الاثار الباقیه عن القرون الخالیه ابوریحان بیرونی<sup>(۲)</sup> مذکور افتاده است و اخیراً شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی است که بدان مرحله امتداد تدوین سیر الملوك عربی در زبان فارسی دری به نثر پایان می یابد و سپس مرحله جدیدی آغاز می گردد و ابومنصور دقیقی نخستین شاعر حماسه سرای ایرانی به نظم شاهنامه منثور ابومنصور همت می گمارد ولی عمرش با تمام آن وفانکرد و بسال (۳۷۰هـ) مقتول گردید تا آنکه ادامه این رسالت مقدس ملی را یکی از فرزندان رشید و میهن پرست این سرزمین بنام ابوالقاسم فردوسی بعهدده گرفت و کار ناتمام دقیقی را بپایان رسانید و بار دیگر مجد و عظمت دوران ایران باستان را تجدید نمود و شاهنامه اش امروز

---

۱ - برای اطلاع از تاریخ حماسه به کتاب «حماسه سرائی در ایران» تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا چاپ تهران مراجعه شود .

۲ - از آنجهت باسم مؤلف تصریح نمودیم تا با «الاثار الباقیه» محمد بن جریر طبری مؤلف تاریخ معروف طبری التباس نشود .

یکی از مفاخر ملی ما ایرانیان بشمار می آید<sup>(۱)</sup>

اینك يك سؤال مطرح میشود چنانچه ابن المقفع به ترجمه کتاب «خداینامه» اقدام نمی کرد آیا امروز شاهنامه چون شاهنامه فردوسی محتوی شصت هزار بیت در سیرت پادشاهان ایران باستان و آئین ملی و داستانهای پهلوانی در دست داشتیم پاسخ باین سؤال رابعده آزادگان و راد مردانی که از هر گونه تعصب مذهبی و جمود فکری عاری و بدور هستند و اگذار می نمائیم تا سهم ابن المقفع را در پیدایش فن حماسه سرایی در زبان فارسی دری ارزیابی نمایند.

در پایان بر خود لازم می دانم که بعنوان يك فرد ایرانی از زحمات مقامات مسئول دانشگاه پهلوی در برگزاری این جشن باشکوه سپاسگزاری نمایم امید است که باتشکیل این گونه محافل علمی چهره های درخشان فرزندان این آب و خاک که به جهان اسلام خدمت کرده اند یکی پس از دیگری به نسل جوان معرفی گردند تا از این رهگذر بانیروی سرشار از ایمان به گذشته پرافتخار میهن و تقدیس آرمانهای ملی بسوی ایران بزرگ و سربلند گام بردارند و چون نیاکان خود برای مجد و عظمت این آب و خاک بکوشند (روانشان شاد و نامشان بر صفحه گیتی جاوید باد)

در تهیه این خطابه علاوه بر منابعی که در پاورقی بآنها ارجاع داده شده از مصادر زیر نیز مدد گرفته ایم :

---

۱ - این اثر ارارنده و شاهکار ادبی زبان فارسی دری در قرن ششم هجری بوسیله قوام الدین ابوالفتح ابن علی بن محمد بن ابی الفتح اصفهانی معروف به بنداری به نشر عربی ترجمه و تلخیص گردید و مرحوم دکتر عبدالوهاب عزام مقدمه عالمانه بزبان عربی بر این ترجمه نوشته و در قاهره بطبع رسیده است . و بدین ترتیب خداینامه فارسی دری چون خداینامه پهلوی جای خود را در زبان و ادبیات عرب باز کرد هر چند این ترجمه از نظر تأثیر در زبان و فرهنگ عربی به پایه سیر الملوك ابن المقفع نمی رسد ولی میتوان آنرا جلوه دیگری از جلوه های فرهنگ ایران عصر اسلام در زبان عربی دانست .

- ۱- ابن المقفع - عبدالله ..... محمد سلیم جندی دمشق (عربی)
- ۲- ابن المقفع ..... عباس اقبال برلن (فارسی)
- ۳- ابن المقفع ..... دکتر عبداللطیف حمزه قاهره (عربی)
- ۴- ابن المقفع ..... محمد قایل پور سعید (عربی)
- ۵- امراء البیان ..... محمد کرد علی ..... قاهره (عربی)
- ۶- التصريح على التوضيح ..... خالد بن عبدالله ازهری قاهره (عربی)
- ۷- الحضارة الاسلامية بارتولد ..... ترجمه حمزه طاهر قاهره (عربی)
- ۸- دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی... دکتر ذبیح الله صفا تهران (فارسی)
- ۹- روافد الفارسية فی الادب العربی .... دکتر محمد محمدی بیروت (عربی)
- ۱۰- سبک شناسی ..... ملک الشعراى بهار تهران (فارسی)
- ۱۱- شرح العیون ابن نباته مصری ..... قاهره (عربی)
- ۱۲- فرهنگ ایران و تأثیر آن در تمدن عرب و اسلام... دکتر محمد محمدی تهران (فارسی)

## دمی با سیبویه در «الکتاب»

اجازه دهید سخن خود را بی مقدمه شروع نمایم زیرا از نوشته‌ای سخن می‌رانم که بی مقدمه آغاز می‌شود و ظاهراً بدون انتظار قطع می‌گردد. نوشته‌ای که اگر حجم و کمیتش را در نظر بگیریم آن را در دو مجلد و حدود «هزار صفحه»<sup>(۱)</sup> می‌بینیم.

اگر به ارزش و اهمیتش بنگریم آن را «قرآن النحو»<sup>(۲)</sup> و «البحر»<sup>(۳)</sup> می‌نامیم و به عنوان گرانبهاترین تحفه و هدیه از دیاری به دیاری می‌رفت و زیب کتابخانه بزرگان می‌شد. «جاحظ نقل می‌کند: چون نزد محمد بن عبدالملک زیات وزیر «معتصم» رفتم درباره تحفه‌ای بیندیشیدم بهتر از کتاب سیبویه چیزی را نیافتم وقتی که براو وارد شدم گفتم: برای تو هدیه‌ای چون «الکتاب» ندیدم... عبدالملک گفت: والله ما اهدیت لی شیئاً أحب الی منه»<sup>(۴)</sup>

اگر به مطالب آن بیندیشیم آن را چنان جامع و غنی و مستدل و عمیق مشاهده می‌کنیم که در تحیر و شگفت فرو می‌رویم و از خود می‌پرسیم: آیا ممکن

---

۱- طبقات النحویین واللغویین: محمد الزبیدی، ص ۴۹.

۲- المدارس النحویه: دکتر شوقی ضیف، ص ۶۰.

۳- الفهرست: ابن الندیم، چاپ تجدید ص ۵۷.

۴- وفیات الاعیان: ابن خلکان ۳/ ص ۱۳۳، ابنیه الصرف فی کتاب سیبویه: دکتر خدیجه الدیثی

ص ۶۱- معجم الادباء: ۱۶/ ۱۲۳.

است این عمل عظیم حاصل تلاش یکنفر باشد؟ آیا در این کار دیگران دخالتی نداشته‌اند؟ آیا میتوان پذیرفت واضح علم «نحو» علی بن ابیطالب (ع) یا ابوالاسود دؤلی بوده و در این فاصله کوتاه مطالب آن به این حد از درجه کمال رسیده باشد؟ در اینجا به ثعلب حق میدهم که در برابر عظمت نوشته سیبویه به سخنی ناروا روی آورد و بگوید: «در تألیف این نوشته چهل و دو نفر گردهم آمدند که از جمله آنان یکی سیبویه است و اصول و مسائل آن از شخص خلیل می باشد.» (۱)

تردید نیست که سیبویه در کار خود از استادش خلیل مایه گرفته است و از دیگران نیز، زیرا در نوشته اش چه بر سیبیل رد یا قبول از گفته این اشخاص یاد می کند، استاد، دکتر علی نجدی از این گفته ها فهرستی را به ترتیب زیر تهیه کرده است:

نقل از خلیل ۵۲۲ بار و از یونس بن حبیب ۲۰۰ بار و از ابوالخطاب اخفش ۴۷ بار و از ابو عمرو بن العلاء ۴۴ بار و از عیسی بن عمر ۲۲ بار و از ابوزید انصاری ۹ بار و از هارون بن موسی ۵ بار و از عبدالله بن اسحاق ۴ بار و از کوفیان ۴ بار و از هذیل ۱ بار در کتاب سیبویه آمده است. (۲)

اما این نقل قولها بدان معنی نیست که تألیف کتاب را از آن سیبویه و این گروه بدانیم، علاوه بر این سیبویه به همه این گفته ها بادیده قبول نمی نگرد و برای خود اساس کار قرار نمیدهد و بر فرض قبول همه آنها در برابر آراء و تعلیلات و تحقیقات خود سیبویه مقداری ناچیز از کتاب را تشکیل میدهد.

این نوشته گرانها به علت مرگ نابهنگام سیبویه ظاهراً از صورت مسوده خارج نشد، و اسم و عنوانی از جانب مؤلف هم نیافت، و تنقیح و تنظیمی در آن بعمل نیامد، از این روی مطالب مکرر و مستطرد و ترتیب غیر منطقی در فصول و ابواب آن به چشم می خورد (۳) شاید اگر سیبویه فرصت می یافت به رفع این نقائص

۱- الفهرست، ص ۵۷

۲- سیبویه امام النحاة: دکتر علی نجدی ص ۹۸.

۳- مجله كلية الاداب بجامعة اسکندرية، ج ۱۱ سال ۱۹۵۷، مقاله دکتر حسن عون ص ۳۷

میرداخت. این نوشته جامع و غنی که بحق از جانب دیگران به «الکتاب» شهرت یافت کار تألیف آن احتمالاً تامرگ سیبویه ادامه داشته است، و بعید نیست «جمع آوری مطالب آن اکثراً در حیات خلیل و برخی پس از درگذشت وی - ۱۶۰ - صورت گرفته باشد» (۱)

«الکتاب» اگرچه اولین نوشته و تألیف در زمینه علم «نحو» نیست زیرا اوراقی چند از ابوالاسود دؤلی (۲) متوفای ۶۹ و کتابهایی بنام «الجامع» و «الاکمال» از عیسی بن عمر ثقفی - متوفای ۱۴۹ هـ - (۳) و آثاری از ابوجعفر رؤاسی - متوفای ۱۸۷ هـ - مؤسس مدرسه «نحو» در کوفه (۴) در دسترس بوده، و حتی اگر انتساب کتاب «جمل الاعراب» - که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس موجود است - به خلیل بن احمد درست باشد می توان آن را نیز در شمار مؤلفات پیش از «الکتاب» ذکر نموده، ولی می توان گفت نوشته سیبویه اولین کتاب جامع و غنی در مسائل نحو و لغت است و شاید آخرین هم باشد. این غنا و پرمایگی است که انسان را به تشکیک میکشاند و او را در برابر این سؤاها قرار میدهد: چه گونه ممکن است در فاصله زمانی کوتاه یعنی از ابوالاسود دؤلی - متوفای ۶۹ هـ - (۵) تا سیبویه - متوفای ۱۶۰ هـ - ۱۸۰ - مطالب و مسائل نحوی این همه مدارج کمال را بپیماید؟ آیا تألیفی چون «الکتاب» حکایت از گذشته ای دور ندارد؟

اکنون برای آشنائی بیشتر با «الکتاب» گوشه هایی را از آن مورد بحث قرار میدهم و به اختصار می گذریم:

---

۱ - سیبویه امام النحاة ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۲ - الفهرست ص ۴۶.

۳ - تاریخ الادب العربی بروکلمان، ترجمه عربی ۲ - ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۴ - بروکلمان ۲ - ص ۱۹۷، طبقات النحویین ص ۱۳۱.

۵ - طبقات النحویین ص ۱۹.

## موضوع «الكتاب»

موضوع «الكتاب» رانمی توان تنها به مطالب و مسائل نحوی به آن صورت که امروز در ذهن ما وجود دارد اختصاص داد، زیرا در این نوشته پرمایه از مسائل نحو، صرف، لغت، معانی، بیان، بدیع، نقد، فقه اللغة، قرائت و تجوید، و شعر، سخن آمده تاجایی که برخی از آن مسائل جزء اصول استنباط در علوم بلاغة و فقه اللغة و حتی اصول الفقه قرار گرفته است<sup>(۱)</sup>

ابو جعفر طبری از ابو عمر جریمی - متوفای ۲۲۵هـ - که کتاب سیبویه را نزد اخفش خوانده است نقل می کند که جریمی می گفت: «مدت سی سال است فتاوی فقهی را برای مردم از کتاب سیبویه استنباط می کنم»<sup>(۲)</sup>

تفسیر این سخن آنست که جریمی خود محدث و راوی اخبار بود، چون به قرائت و مطالعه «الكتاب» - که لبریز از شیوة برهان و تعلیل و قیاس و استنتاج است - روی آورد نیروی استنباط و ادراک مسائل فقهی در او جان و مایه گرفت و توانست به استخراج فتوای فقهی بپردازد.

## روش سیبویه در «الكتاب»

سیبویه در الكتاب برای طرح مسائل و مطالب روشی جالب بکار می برد بدین معنی در هر باب و فصلی ابتدا از مفاهیم مجرد و قواعد و قیاس خشك و بی روح سخن نمی گوید بلکه اکثراً در آغاز هر مبحث مواد و مثالهای زیادی را می آورد و سپس بر مبنای آنها به استنباط و استخراج و وضع قواعد می پردازد بطوریکه خواننده احساس می نماید قواعد را لمس کرده است. از جمله مبحث زیر را چنین طرح می کند:

« هذا باب تخبر فيه عن النكرة بنكرة » و ذلك قولك: ما كان احد مثلك،

۱- در این مورد مراجعه شود به: سیبویه امام النحاة ص ۱۸۹-۱۹۲، مقاله دکتر حسن

عون ص ۴۷-۴۹، الموجز فی تاریخ البلاغة: دکتر مازن مبارک ص ۵۰-۵۲

۲- طبقات النحویین ص ۷۷

ولا احد خيراً منك، وما كان احدهم مجترباً عليك. وانما احسن الاخبار ههنا عن النكرة حيث أردت أن تنفى أن يكون في مثل حاله شيء أوفوقه، لان المخاطب قديحتاج الى أن تعلمه مثل هذا.

واذا قلت كان رجل ذاهباً فليس في هذا شيء تعلمه كان جهله. ولو قلت كان رجل من آل فلان فارساً، حسن لانه قديحتاج الى أن تعلمه أن ذاك في آل فلان وقديجهله، ولو قلت كان رجل في قوم فارساً، لم يحسن، لانه لا يستنكر ان يكون في الدنيا فارس وأن يكون من قوم. فعلى هذا النحو يحسن ويقبح. (١)

سیبویه مسائل راچنان واضح و روشن و مفصل و کامل بررسی می کند که نه تنها جای شبهه و ابهام را برای شخص باقی نمی گذارد بلکه بسیاری از آراء و اندیشه های نوین را در برابر وی نیز قرار می دهد، نویسنده «الكتاب» مسائل را بطور سطحی مطالعه نمی کند بلکه در اعماق هر مسأله فرومی رود و به تجزیه و تحلیل می پردازد و مطلب را با ابزار و ادوات «قیاس و تعلیل» که میراث گذشتگان سیبویه (٢) و بی گمان رایده محیط بصره است محکم و استوار می نماید.

سیبویه در هر فصلی می کوشد همه جوانب مسأله را در نظر گیرد، و تا آنجا که می تواند سخنی ناگفته و حرفی مبهم را باقی نگذارد، این روش سبب شده است تا وی چه بسا به دنبال مسائلی کشیده شود که فقط جنبه احتمال را دارد. از قبیل فرض انسانی که اسمش «ان» بفتح همزه و سکون نون یا «لو» یا «کی» یا «ان» بفتح همزه و نون مشدده مفتوحه می باشد، در باب «تسمية الحروف والكلم التي تستعمل» میگوید: از خلیل پرسیدم اگر کسی به «أن» مفتوحه نامگذاری شود و در ابتدای جمله قرار گیرد در این صورت مکسور است یا خیر؟ خلیل در جواب گفت: وجهی برای مکسور بودنش نمی بیند (٣)

---

١- الكتاب ٢٦/١-٢٧

٢- الحياة الادبية في البصرة: دکتر احمد کمال زکی ص ١٨٤

٣- الكتاب، ٢/٣٢

پرچمدار نحوی ماکه در محیط بصره نمی توانست از مصطلحات و آراء و افکار معتزله و منطق یونان دور بماند گاهی در چهارچوب تقسیمات منطقی و عقلی و حسن و قبح چنان احتمالات «مسأله» را محدود می نماید که احتمال دیگر را بر آن نتوان افزود، در باب «اللفظ للمعانی» چنین میگوید: «اعلم أن من كلامهم اختلاف اللفظين لاختلاف المعنيين، واختلاف اللفظين والمعنى واحد، واتفاق اللفظين واختلاف المعنيين»<sup>(۱)</sup> سپس برای هر کدام از آنها مثال می زند. و در «باب الاستقامة من الكلام» چنین آغاز سخن میکند: فمنه مستقيم حسن، ومحال، ومستقيم كذب، ومستقيم قبيح، ومحال كذب.<sup>(۲)</sup> بعد به توضیح و مثال هریک از این اقسام میپردازد سیبویه پایه کار خود را بر سماع و قیاس می گذارد و در این مورد از آیات قرآن و اشعار و امثال عرب کمک میگیرد، شماره آیات که در «الکتاب» مورد استشهاد قرار گرفته بالغ بر ۳۷۴ آیه و تعداد ابیات افزون از هزار و پنجاه بیت است.<sup>(۳)</sup>

لازم به یادآوری است: سیبویه به احادیث استشهاد نمی کند این بدان سبب می باشد که جانب احتیاط را از دست نمی دهد تا مبادا در متن و ترکیب و سند خبر تغییری رفته باشد<sup>(۴)</sup>

احتیاط و دقت عالمانه سیبویه به غایتی بوده که گویند: شواهد کتابش را جز از قول استادانش به شاعری نسبت نمی داد تا مبادا اشتباهی در آن روی دهد و به آنچه ناصواب است دست نزند. انتساب برخی از ابیات «الکتاب» به گوینده اش از آن ابو عمر جر می است که می گوید: در کتاب سیبویه بنگریستم هزار و پنجاه بیت را در آن بیافتم، گوینده هزار بیت را شناختم و گوینده پنجاه بیت

۱- الکتاب، ۱/ص ۷

۲- الکتاب، ۱/ص ۸

۳- مقاله دکتر حسن عون ص ۴۰

۴- المدارس النحویه ص ۸۰

بقیه را ندانستم. (۱)

بنظر می‌آید امانت و احتیاط و حس کنج‌کاوی و تلاش در راه تحقیق، این بزرگ مرد را شخصاً به میان اعراب بادیه کشانیده و در آن جا به استقراء و تتبع و بحث و نظر پرداخته باشد، زیرا عبارات «سمعنا العرب تنشده» (۲) و «سمعنا من العرب» و «هو کثیر فی جمیع لغات العرب» و «هذا عربی حسن والا اول اعرف واكثر» (۳) و «فهو عربی جید» (۴) و «سمعنا بعض العرب الموثوق بهم» (۵) و «انا سمعنا من یوثق بعربیته» (۶) در الکتاب بارها آمده است. (۷)

### عبارات و بیان «الکتاب»

اگر «الکتاب» را از نظر لفظ و عبارات و سادگی و روانی آن مورد مطالعه قرار دهیم دو حالت کاملاً مشخص و جدا از هم را تشخیص می‌دهیم: یکی حالت گویائی و رسائی که جمله‌ها و عبارات در آن ساده و روان و فهم معانی از شنیدن و دیدن لفظ و کلمه پیشی می‌گیرد، و دیگری حالت ابهام و دشواری سخن است تا جائی که خواننده باید تأمل و دقت کافی بنماید تا مقصد و غرض نویسنده را درک کند، شاید این بدان علت باشد که سیبویه راهی را برگزیده که هنوز بخوبی هموار نگردیده و اصطلاحات و قوانین آن بطور روشن جان‌یافته است، اضافه بر این به علت اختلاط شروح و حواشی با نص کتاب متن آن - در بعضی موارد - از اصل خود خارج شده است. (۸)

۱- سیبویه امام النحاة ص ۱۴۳. المدارس النحویه ص ۶۳

۲- الکتاب ۱/ ص ۲۱۴

۳- الکتاب ۱/ ص ۷۸

۴- الکتاب ۱/ ص ۷۷

۵- الکتاب ۱/ ص ۲۱۰

۶- الکتاب ۱/ ص ۷۷

۷- المدارس النحویه ص ۵۸

۸- ابنیة الصرف ص ۶۴

جایگزین نشدن اصطلاحات و فقدان آنها نه تنها دشواری فهم مطلب را در مواردی از «الکتاب» بیار آورده بلکه موجب شده است که سیبویه در مواضعی مفهوم يك اصطلاح ساده را در عباراتی طولانی بیان نماید از جمله به علت فقدان اصطلاح «تنازع» سیبویه ناچار آنرا در قالب این تعبیر می ریزد:

«هذا باب الفاعلين والمفعولين اللذين كل واحد منهما يفعل بفاعله مثل الذي يفعل به وما كان نحو ذلك»<sup>(۱)</sup>

و در باب «صفت سببی» می گوید: «هذا باب ما تجرى عليه صفة ما كان من سببه و صفة ما التبس به أو بشيء من سببه كمجرى صفة التي خلصت له»<sup>(۲)</sup> و از «اسم الفعل» چنین تعبیر می نماید: «هذا باب من الفعل سمى الفعل فيه بأسماء لم تؤخذ من امثلة الفعل الحادث»<sup>(۳)</sup>

سیبویه خود را پای بند مصطلحات نمیداند و حدود آنها را گاهی در نظر نمی گیرد و اصطلاحات را در غیر موضع خود بکار میبرد، از جمله اصطلاح «حرف» را در مورد «اسم الفعل» استعمال میکند و میگوید: «هذا باب الحروف التي تنزل بمنزلة الامر والنهي لان فيها معنى الامر والنهي ، فمن تلك الحروف حسبك وكفيك و شرعك وأشباهها»<sup>(۴)</sup> و تأکید را در جمله های مررت بك انت ، و رأيتك أنت ، و انطلقت أنت ، صفت می شمارد<sup>(۵)</sup> و برای «أن» عنوان «اسم» بکار می برد و می گوید: «هذا باب ان وأن ، أما أن فهي اسم وما عملت فيه صلة لها»<sup>(۶)</sup> و مبتدای جمله های زیر را «حرف» می نامد : سلام عليك ، و خير بين يديك ،

۱- الکتاب ، ۱/ص ۳۷ . سیبویه امام النحاة ص ۱۶۹

۲- الکتاب ، ۱/ص ۲۲۶

۳- الکتاب ، ۱/ص ۱۲۲

۴- الکتاب ، ۱/ص ۴۵۲

۵- الکتاب ، ۱/ص ۳۹۳

۶- الکتاب ، ۱/ص ۴۶۱

وويل لك، وخير له، وشر له، ولعنة الله على الكافرين، فهذا الحروف كلها متبداء بمبنى عليها ما بعدها (۱)

پیشوای نحوی ما اگرچه پای بند مصطلحات نیست و از راه توسع و مسامحه حد و مرز آنها را مراعات نمی کند لیکن در بررسی مسائل آن چنان عمیق می اندیشد، و رموز و اسرار کلمات و جمله ها را خوب می شناسد، و بامهارتی عجیب به نکته سنجی می پردازد که خواننده را به تعجب و تحیر می کشاند و معتقد می شود این امعان نظر و موشکافی جز از سیبویه و «الکتاب» میسر نیست. اینک به نمونه هایی از این نکته سنجیها که نشان دهنده احاطه سیبویه به رموز و اسرار کلام عربی است اشاره می شود:

در «باب نفی الفعل» چنین آمده: اذا قال «فعل» فان نفيه «لم يفعل»، و اذا قال «قد فعل» فان نفيه «لما يفعل» و اذا قال «لقد فعل» فان نفيه «ما فعل» لانه كأنه قال والله لقد فعل فقال والله ما فعل. و اذا قال «هو يفعل» ای هوفی حال فعل فان نفيه «ما يفعل» و اذا قال «هو يفعل» ولم يكن الفعل واقعا فنفيه «لا يفعل» و اذا قال «ليفعلن» فنفيه «لا يفعل» كأنه قال والله ليفعلن فقلت والله لا يفعل و اذا قال «سوف يفعل» فان نفيه «لن يفعل» (۲) و در جمله «حسبته شتمنی فأتب عليه» رفع و نصب «فأتب» را چنین توجیه میکند: و تقول حسبته شتمنی فأتب عليه، اذا لم يكن الوثوب واقعا ومعناه أن لو شتمنی لو ثبت عليه، وان كان الوثوب قد وقع فليس الالرفع لان هذا بمنزلة قوله ألسن قد فعلت فافعل؟ (۳) و در «باب ماتجربه على الموضع لا على الاسم الذي قبله» در مثال «ما زيد كعمرو و او شبیهها به» میگوید: اگر مراد این باشد «زید» نه نمونه «عمرو» است و نه نزدیک به وی کلمه «شبیهها» منصوب خواهد بود و چنانچه منظور این باشد که «زید» نه نمونه «عمرو»

۱- الکتاب، ۱/ص ۱۶۶

۲- الکتاب، ۱/ص ۴۶۰

۳- الکتاب، ۱/ص ۴۲۲. المدارس النحویه ص ۷۸

ونه نمونه شبیه‌اودراین صورت لفظ «شبیها» مجرور می‌شود (۱)  
 آگاهی سیبویه از رموز و اسرار کلمات و ترکیبات عربی و همچنین ژرف  
 نگریش سبب گردید تا در آراء و تعلیلات نحوی جانب معنی را فراموش نکند و به روح  
 آن توجه داشته باشد. از جمله در مسأله منصوب بودن «السباعا» و «طیبا» در  
 ابیات زیر:

فکرت تبغیه فـوا فقتـه علی دمه و مصرعه السباعا

لن تراها و لو تاملت الا ولها فی مفارق الرأس طیبا

میگوید: نصب «السباعا» و «طیبا» به آن سبب است که از لحاظ معنی داخل  
 در موافقت و رؤیت میباشند (۲) در مورد سبب جزم «اکن» در آیه «فأصدق وأکن  
 من الصالحین» (\*) به قول خلیل استدلال میکند که عطف بر توهم است (۳) و ناظر  
 به معنی و فحوای جمله.

چون به پایان سخنانم نزدیک میشوم نمی‌خواهم از ایرادهای کوچک که  
 بر سیبویه وارد است بگذرم نه به خاطر آنکه از قدرتش بکاهم بلکه ناشأن او را بالا  
 برم «کفی المرء نبلاً أن تعد معایبه» (۴)

من در اینجا به ابهام برخی از عبارات «الکتاب» و موارد تکراری وحشو  
 و استطراد - بعضی از مطالب و مرتب نبودن ابواب آن بر مبنای عقلی اشاره نمیکنم.  
 چون معتقدم همه آنها مولود مرگ زودرس و نابهنگام مؤلف بود که فرصت  
 مراجعه و تنقیح و تنظیم را به وی نداد بلکه موارد جزئی دیگر را تذکر میدهم.  
 سیبویه اگر چه چون خلیل معتقد است که «موارد مسموع را باید بحال خود

۱- الکتاب ، ۱/ ص ۳۵

۲- الکتاب ، ۱/ ص ۱۴۳-۱۴۴. الحیاة الادبیة فی البصرة ص ۱۸۴-۱۸۵ (\*) سورة  
 المنافقون آیه ۱۰

۳- الکتاب ، ص ۴۵۳

۴- المجانی الحديث ج ۳/ ص ۱۱ ، قصیده بائیه «بشار»

باقی گذاشت هر چند بر مبنای قیاس نباشد»<sup>(۱)</sup> تفسیر این سخن آنست که سماع در این مورد بر قیاس رجحان دارد، اما در مواردی چنین مینماید که این اصل را نادیده می گیرد و قیاس و قاعده را در برابر سماع انعطاف ناپذیر میداند، تا جائی که در قرائت آیات قرآن به اجتهاد می پردازد! در آیه «وَأَنْ هَذِهِ أُمَمُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنْزَلْنَا بِكُمْ فَاتَقُونَ»<sup>(\*)</sup> که همزه «أَنْ» در ابتدای جمله مفتوح است میگوید:

وَلَوْ قُرْأُهَا «وَأَنْ هَذِهِ أُمَمُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» كَانَ جَيِّدًا. (۲)

گویند در بعضی موارد سیبویه اشعار را برخلاف مشهور روایت میکرد تا بتواند به آن استشهاد و استناد کند از جمله یکی بیت سابق:

فَكَرْتُ تَبْتَغِيهِ فَوَا فُتَّه      عَلِي دَمَه وَ مَصْرَعَه السَّبَاعَا

که روایت دیگرش چنین است:

فَكَرْتُ ذَاتَ يَوْمٍ تَبْتَغِيهِ      فَأَلَفْتُ فَوْقَ مَصْرَعَه السَّبَاعَا (۳)

دو دیگر، بیت قیس بن زهیر چنین است:

أَلَمْ يَأْتِكِ وَالْأَنْبِيَاءُ تَنْمِي      بِمَا لَأَقْتُ لِبُنَى بَنِي زِيَادٍ (۴)

که سیبویه «الم یأتیک» را شاهد بقای لام الفعل در حال جزم میآورد، در صورتی که دیگران «أَلَمْ یُتْلَغْ» روایت میکنند<sup>(۵)</sup> سه دیگر بیت عبید الله بن قیس الرقیات است:

لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي الْغَوَانِي هَلْ      يَصْبِحُنِ إِلَّا لَهْنٌ مُطْلَبٌ (۶)

که سیبویه به «فی الغوانی» بر اظهار اعراب کلمات منقوص در حال جر استدلال می نماید، ولی روایت دیگران چنین است:

۱- الکتاب ، ۲/ص ۶۹ (\*) سورة المؤمنون آیه ۵۴

۲- الکتاب ، ۱/ص ۴۶۹

۳- الکتاب ، ۱/ص ۱۴۳ ذیل آن وتحصیل «عين الذهب»

۴- الکتاب ، ۲/ص ۵۹

۵- التنبيه على حدوث التصحيف : حمزه اصفهانی، بتحقيق شيخ محمد آل ياسینی ص ۲۲۶

۶- الکتاب ، ۲/ص ۵۹

لا بارك الله في الغواني أما يصبحن الالهن مطلب<sup>(۱)</sup>  
از جمله ایرادهای دیگر که بر سیبویه وارد است اینکه گاهی به آیات و اشعاری  
استشهاد می کند که با مطلب و هدف تطبیق ندارد.

در موردی که ضمیر «هو» و اخوات آن برای فصل نیست چنین گوید:  
هذا باب لا تكون هو و اخواتها فيه فصلاً، ولكن تكون بمنزلة اسم مبتدأ وذلك قولك:  
ما أظن أحداً هو خير منك، وما أجعل رجلاً هو أكرم منك، وما أخال رجلاً هو  
أكرم منك، فلم يجعلوه فصلاً وقبله نكرة... وأما أهل المدينة فينزلون «هو»  
ههنا بمنزلة بين المعرفتين ويجعلونها فصلاً في هذا الموضع<sup>(۲)</sup> در حالی که به گفته  
«سیرافی» از اهل مدینه جز «هولاء بناتی هن اطهر لکم»<sup>(\*)</sup> روایت نشده، و موقع  
«هن» در این جا با مثالهای فوق فرق دارد زیرا آنچه قبل از «هن» قرار گرفته معرفه  
است نه نکره<sup>(۳)</sup> در مورد جواز اضافه اسم فاعل معرفه به «ال» به مضاف الیه  
مجرد از «ال» چنین استدلال می کند:

ومن قال هذا الضارب الرجل قال هو الضارب الرجل و عبدالله، ومن  
ذلك انشاد بعض العرب قول الاعشى:

الواهب المائة الهجان وعبدها عوداً تزجي بينها اطفالها<sup>(۴)</sup>  
در حالی چنانکه ملاحظه می شود مضاف الیه در معطوف در بیت اعشی  
مضاف به ضمیری است که به معرفه به «ال» برمی گردد و در استعمال وصحت  
آن تردیدی نیست برخلاف جمله هو الضارب الرجل و عبدالله<sup>(۵)</sup>

۱- التنبيه على حدوث التصحيف ص ۲۲۷

۲- الكتاب، ۱/ ص ۳۹۷. سیبویه امام النحاة ص ۱۶۱-۱۶۲ (\*) سورة هود آية ۸۰

۳- الكتاب، ۱/ ص ۳۹۷. حاشية آن

۴- در دیوان اعشی بتصحيح و شرح محمد حسين ص ۲۹ روایت این بیت چنین است:

الواهب المائة الهجان وعبدها عوداً تزجي خلفها اطفالها

۵- ذیل الكتاب، ۱/ ص ۹۴. سیبویه امام النحاة ص ۱۶۱

در این جا سخنان خود را به این دوبیت ز مخشری خاتمه می‌دهم :

ألا صلى الله صلاة صدق      على عمرو بن عثمان بن قنبر  
فإن كتابه لم يغن عنه      بنو قلم و لا أبناء منبر (۱)

مراجعی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است :

- ۱- « ابنية الصرف فى كتاب سيبويه » دکتر خدیجه الحیدثی چاپ اول ، کتابفروشی نهضت در بغداد، سال ۱۳۸۵ .
- ۲- « بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النحاة » جلال الدين عبدالرحمن سيوطى ، چاپ اول سال ۱۳۲۶ بتصحیح محمدا مین‌الخانیجی .
- ۳- « تاریخ الادب العربی » بروکلمان ، ترجمه عربی دکتر عبدالحلیم النجار ، چاپ دوم دارالمعارف مصر .
- ۴- « تقریرات ابوسعید سیرافى » در حاشیه‌الکتاب .
- ۵- « التنبيه على حدوث التصحيف » : حمزة اصفهانی ، تحقیق و تصحیح شیخ محمد حسن آل یاسین ، کتابفروشی نهضت در بغداد ، سال ۱۳۸۷ .
- ۶- « الحياة الادبية فى البصرة » دکتر احمد کمال زکی ، چاپ اول دارالفکر دمشق ، سال ۱۳۸۱ هـ .
- ۷- « دیوان الاعشى الكبير » شرح دکتر محمد حسین ، مطبعة « نموذجية » سال ۱۹۵۰ م .
- ۸- « سيبويه امام النحاة » دکتر علی نجدی ، چاپ « لجنة البیان العربی » در قاهره سال ۱۳۷۲ هـ .
- ۹- « شرح شواهد الكتاب : تحصیل عین الذهب من معدن جوهر الادب فى علم مجازات العرب » : یوسف الشتمری ، ذیل الکتاب .
- ۱۰- « طبقات النحويين واللغويين » ابوبکر محمد بن الحسن الزبیدی بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم طبع اول ، ۱۳۷۳ هـ .

---

۱- بغية الوعاة فى طبقات اللغويين والنحاة : جلال الدين سيوطى ص ۲۶۶

- ۱۱- «الفهرست»: ابن النديم ، بتحقيق رضوان مجدّد، چاپخانه دانشگاه تهران.
- ۱۲- «الكتاب» ابو بشر عمرو ملقب به سيبويه چاپ بولاق، سال ۱۳۱۶ هـ .
- ۱۳- «المجاني الحديثة»: الاب شيخو، چاپ سوم، مطبعة كاتوليک بيروت.
- ۱۴- «مجلة كلية الاداب» دانشگاه اسکندريه ج ۱۱ سال ۱۹۵۷ ميلادی .
- ۱۵- «المدارس النحوية»: دکتر شوقي ضيف، چاپ دوم دارالمعارف .
- ۱۶- «الموجز في تاريخ البلاغة»: دکتر مازن مبارك، چاپ اول دارالفكر دمشق .
- ۱۷- وفيات الاعيان : ابن خلكان، بتحقيق محمد محي الدين ، افست انتشارات جهان .

## خلیل بن احمد و سیبویه

ترجمه از متن انگلیسی سخنرانی در کنگره جهانی سیبویه  
دانشگاه پهلوی شیراز، ۷ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۳

شخص کوچکی اجازه می‌خواهد که دربارهٔ مرد بزرگی چند کلمه بعرض  
اساتید حاضر برساند.

ایران در طول تاریخ پرافتخار خود نوابغی در دامن خویش پرورده است  
که توانسته‌اند در تسلط بريك زبان دیگر تا اندازه‌ای پیشرفت کنند که باعث  
سرفرازی هم‌میهنان خود و مایهٔ اعجاب اهل آن زبان ثانی باشند. سیبویه در صف  
مقدم این نوابغ قرار دارد.

سیبویه نه تنها خود مرد بزرگی بود بلکه از مصاحبت علمی با بزرگان دیگر  
نیز برخوردار بود. سخنان سطحی و مختصر من امروز دربارهٔ یکی از این جمع  
یعنی ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد فراهیدی (یا فرهودی) می‌باشد. خلیل مانند  
سیبویه نحوی بود و اطلاع داریم که سیبویه قسمتی از آگاهی خود را بر رموز  
نحوی زبان عربی از خلیل فرا گرفته است. پس مطالعه در شخصیت علمی خلیل  
می‌تواند بر میزان آشنائی ما با سیبویه بیفزاید.

«خلیل از زاهدانی بود که تنها با علم سروکار داشت و از کسانی است که  
عمر خود را صرف پیشرفت علم کرد». وی توانائی زیادی در «استخراج مسائل  
و تصحیح قیاسات» داشت. بر علوم متعدد مسلط بود که از آن جمله است لغت

عرب، نحو عربی، موسیقی، عروض، ریاضی و مخارج الحروف (فونتیک). از اینها گذشته شاعر هم بود و به روایتی بیست ورق و به روایتی دیگر پنجاه ورق شعر داشت.

یکی از خواص عمده او این بود که در علم پیشرو و راه گشا بود. منقول است که نخستین کسی بود که کتاب لغت عربی تألیف کرد. از این قرار برای زبان عربی همان کاری را کرد که چندین قرن بعد از او دکتر ساموئل جانسون عالم شهر انگلیسی برای زبان انگلیسی انجام داد. نیز خلیل نخستین کسی بود که به استخراج مسائل نحوی زبان عربی پرداخت و باز کسی بود که علم عروض را پایه گذاری کرد. کمتر میتوان شك داشت در اینکه سیبویه پاکدامنی و علم دوستی این استاد را دوست میداشت و برای مغز روشن و دقیق و نیرومند او احترام قائل بود.

باعث حیرت و افسوس ماست که بعضی از علما بعنوان اینکه خلیل در «کتاب العین» اشتباهاتی کرده منجمله نکات مستعملی را مهمل و متقابلاً نکات مهملی را مستعمل دانسته است در مقام تخطئه او برآمدند. اما گروهی دیگر از علما به پشتیبانی از خلیل برخاستند. من میل دارم تصور کنم که سیبویه در این جنگ در جبهه علم از گروه علمای اخیر بوده است.

میتوان قویاً محتمل دانست که مذاکرات خلیل و سیبویه منحصر به نحو نبوده بلکه شامل همه علوم مختلفی که خلیل در آن دست داشت میشده است و سیبویه نکاتی را از بیانات خلیل درباره این علوم دیگر نیز در ذهن وسیع و کامپیوترمانند خود جای داده از آنها مستقیماً یا من غیر مستقیم در نگارش شاهکار جاوید خود «الکتاب» استفاده کرده است.

شخصیت علمی خلیل دو جنبه عمده داشته است، نحوی و عروضی. جای خوشوقتی است که تعالیم نحوی او در حد خود به پرورش نحوی بسیار بزرگی مانند سیبویه کمک کرده است اما جای تأسف است که خلیل در علم عروض در زمان خود شاگردی که قابل مقایسه با سیبویه یا لااقل دارای امتیاز خاصی باشد

پیدا نکرد. جای چنین شاگردی در تاریخ علم در قرون دوم و سوم اسلامی بمیزان قابل ملاحظه‌ای خالی است. معتقدم که برای پیدا کردن جانشین شایسته عروضی برای خلیل بن احمد در میان ایرانیان به سهم خود باید طی قرون کرده مقام لا اقل سه تن را بشرح ذیل مورد مطالعه قرارداد.

**اول -** ابوالقاسم اسماعیل مشهور به صاحب بن عباد وزیر دانشمند مشهور که در سال ۳۸۵ هجری قمری (معادل با ۹۹۵ مسیحی) فوت کرد و رساله‌ای عالی به زبان عربی درباره عروض و قافیه عربی تحت عنوان ذیل نوشت:

### الاقناع فی العروض و تخریج القوافی

**دوم -** وزیر و دانشمند بزرگ دیگر، خواجه نصیرالدین طوسی که در ۶۷۲ هجری قمری (معادل با ۱۲۷۳ مسیحی) درگذشت و منجمه «معیار الاشعار» را نوشت که کتاب کوتاه ولی استادانه‌ای به زبان فارسی درباره عروض و قافیه میباشد.

**سوم -** شمس الدین محمد بن قیس رازی صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم است که به زبان فارسی در سه قسمت درباره عروض و قافیه و بدیع فارسی نوشته شده است.

با کمال فروتنی متذکر میشوم که از میان این سه تن ظاهراً مقام شمس قیس در عروض والاتر است و به همین سبب اوست که شایسته‌ترین جانشین عروضی برای خلیل بن احمد است. ضمناً ذکر خلیل در سرتاسر کتاب «المعجم» با احترام و ارادت شمس توأم است و عبارت معمول شمس در این باب «خلیل، رحمه الله» میباشد.

باز برای اینکه سخن در این باب ناقص نماند بد نیست متذکر شویم که شمس قیس صورت اول کتاب خود را در مرو نوشت ولی این صورت بمدتی در حدود پانزده سال نزد او را کد ماند و نسخه منحصر بفرد آن در ضمن جنگی میان مغولان و سپاه علاءالدین محمد خوارزمشاه مفقود شد. بالمال در همین شهر شیراز بود

که شمس قیس توانست به عبارت فصیح و درخشان خود از قید:

### ترادف شواغل لاطائل و تواتر اسفاریبی اختیار

رهائی یابد و صورت نهائی کتاب خود را که مستقیماً مبتنی بر تعالیم خلیل بن احمد است و خوشبختانه امروز در دسترس ماست تجدید تحریر کند.  
اکنون به ذکر خلیل باز گردیم .

خلیل در علم مخارج الحروف (فونیتیک) نیز استاد و مبتکر بود و آشکار است که نظرات او در این علم در مطالعات سیبویه درباره «اصوات» زبان عربی منعکس شده است. خلیل منجمله متوجه مسئله بسیار مهم طرح صوتی الفبا گردید و کوشید که علامات کتبی اصوات الفبائی عربی را به ترتیبی که مبتنی بر قریب المخرج بودن آنها باشد تنظیم کند . تا آنجا که اطلاع داریم وی صحیحاً تشخیص داده است که در این طرح علمی گروههای حروف ذیل باید در مجاورت یکدیگر جای داشته باشند :

عین، حاء، هاء

غین، قاف، کاف

جیم، شین

صاد، ضاد، سین

طاء، دال، تاء

ذال، ثاء، زاء

لام، نون

همچنین باروشن بینی عجیب تشخیص داد که همزه، واو (W) و یاء (Y) در این طرح علمی همردیف میباشند. علم جدید نظرات او را تأیید میکند. منقول است که خلیل روزی به شاگرد خود لیث بن مظفر گفت :

« اگر کسی الف، با، تا، ثا و امثال آن را به ترتیبی که من

میدهم تنظیم کند تمام کلام عرب در آن خواهد گنجید و پایه ای

میگردد که هیچ چیز از آن خارج نخواهد ماند.»  
 چون خلیل موسیقی نیز میدانست و از جمله «کتاب الایقاع» و «کتاب النغم»  
 در این رشته به او منسوب است توانست علم عروض را پایه گذاری کند و قواعد  
 حاکم بر اوزان شعر عرب را تعیین نماید.  
 از طرف دیگر چون موسیقی و عروض از ریاضی جدا نیستند باید چنین نتیجه  
 بگیریم که خلیل اهل ریاضیات نیز بوده است.  
 حتی مرگ او (چنانکه سرتاسر زندگی او) با علم مربوط است زیرا منقول  
 است که :

او در حال فکر و استخراج قاعده‌ای در حساب داخل مسجد شد  
 و چون غرقه در فکر بود با گذرنده‌ای برخورد کرد و بر اثر آن  
 صدمت در گذشت .

خلاصه تا آنجا که مورد توجه خاص این کنگره عظیم است میتوان گفت  
 که خلیل بن احمد سرچشمه‌ای بود که به رود عظیم نحو که مایه اعجاب ماست  
 یعنی به سیبویه جاوید منتهی شد .

## «اعتلای فرهنگ ایران در عصر سیبویه»

تسخیر سریع ایران از طرف سپاهیان عرب سازمان دولتی ساسانی را بکلی پاشیده کرد، ولی موفقیت‌های نظامی اعراب نتوانست فرهنگ ایران را از بین ببرد، مسلماً ثابت شده است که شکست ایران فقط ظاهری بوده و عربان ناچار شدند در بسیاری از موارد اصول سابق ایرانی را حفظ کنند، روحانیون پارسی که موقعیت ممتاز خود را از دست داده بودند در عمل سیادت خود را نسبت به اهالی چه در انظار ملت و چه در برابر حکومت بیگانه جدید حفظ کردند.

سهم و بهره ایران در تمدن اسلامی یکی از مباحث بسیار وسیع و مهم تاریخی است، زیرا که ایرانیان هنرمند و هوشیار با انواع مختلف در رشته‌های گوناگون تمدن اسلامی آثار برجسته و شگفت‌انگیز داشته‌اند. درباره این مطلب که ایرانیان در بنای کاخ تمدن اسلامی چه نقش مهمی ایفا کرده و چه سهم بزرگی داشته‌اند، مورخین و نویسندگان قدیم و جدید مقالات متنوع و سخنان بسیار گفته‌اند از جمله مورخ و محقق و فیلسوف اجتماعی ابن خلدون در کتاب نفیس و مشهور خود فصلی را به همین موضوع اختصاص داده است و ارباب بصیرت و مطلعین بر تحقیق تاریخی در خشنده‌ترین عصر اسلامی را دوره حکومت ایران نامیده‌اند زیرا نیروی قلم و قوه قضائی و تنفیذ و اجرای احکام یعنی سه نقطه اتکاء و مرکز ثقل مملکت، بدست ایرانیان بوده است و غیر از مقام خلافت سایر امور حساس و مهم ممالك وسیع در قبضه تصرف تأثیر و کفایت و کاردانی مردان دانا و هنرمند ایرانی بوده است.

تأثیر ایران را در علوم و ادب عالم اسلام، شایسته است که از سه جهت مورد توجه قرار دهیم :

اول از لحاظ تأثیر تمدن و تشکیلات و علم و ادب ایران در تمدن اسلامی، زیرا که تشکیلات دوره خلفای عباسی مشابه و پیرو تشکیلات ایران قبل از اسلام بوده است و نیز آثار ادبی ایران باستان بوسیله دانشمندان ایرانی بزبان عربی نقل و ترجمه شده و بدیهی است که این مطلب خدمت مهمی بود که بمعارف دوره اسلامی صورت گرفت هنوز ترجمه های ابن مقفع ایرانی از نظر فصاحت و بلاغت و اشتمال بر سخنان حکیمانه و گسترانها در آسمان ادبیات عرب و اسلام چون اختری تابنده میدرخشد.

دوم از جهت شرکت مهمی که فضلا و علمای ایران در ایجاد و تأسیس و توسعه معارف دوره تمدن اسلامی داشته اند و ابتکارات و تألیفاتی که در علوم و فنون بمنصه ظهور رسانیده اند .

سه دیگر از نظر تأسیس معارف و ادبیات مستقل و جدید که بزبان فارسی ایرانیان پدید آورده اند و زبده و چکیده فرهنگ ایران و فلسفه یونان و حکمت قرآن و تصوف و عرفان را در قالبی بس بدیع و زیبا ریخته اند با نظم و نثری چون کوه بلند و استوار و چون دریا پهناور و ژرف، خلاصه تجارب پیشینیان و نخبه اندیشه های خردمندان این دیر کهن را برای عبرت و لذت آیندگان بیادگار نهاده اند. و این کاری بس شگرف و عجیب است که ایرانیان با فضل و هنر برای خدمت به بنی نوع و حفظ کیان و وجود ملی خود انجام داده اند، در حقیقت میتوان گفت که در يك زمان بادوقوه وارد میدان عمل شده اند از يك طرف در معارف و فرهنگ وسیع و عمومی دوره تمدن اسلامی شرکت کرده اند و آثار خود را بزبان تازی نوشته اند و از طرفی در احیای زبان شیرین فارسی و تأسیس ادبیات وزین و بزرگی برای میهن خود ایران جد و جهد بلیغ بکار برده اند.

بهنگامیکه سایر ملل اسلامی بکلی زبان و مواریث ملی و باستانی خود را

فراموش کرده و بتمام معنی در عربیت مستحیل شده بودند، ایرانیان هنرمند و گردنفر از کاخ بلند ادبیات و فرهنگ زبان فارسی را چنان محکم و استوار بنا کردند، که از باد و باران وقایع روزگار گزند نیابد و از خزان حوادث آفتی نبیند. در حقیقت ایرانیان از یکسودر معارف عمومی اسلام و انواع علوم و فنون بیش از سایر ملل شرکت و ابراز هنر نموده اند و از دیگر سو برای ملت و مملکت خود شئون فرهنگی خاص ایجاد کرده و ادبیات عظیم و وسیعی بنانهاده اند. یعنی رجال دانشمند ایران به دو طرف نظر داشته اند هم معارف عمومی جهان آنروز را ترقی و توسعه میداده اند و هم در راه کشور و میهن و زبان و ادبیات خاص خود بذل مساعی میکرده اند و در میدان وسیع فرهنگ و هنر و دانش دوره درخشان تمدن اسلامی با آنکه دو کار در پیش داشتند بقول شاعر «یکدست جام باده و یکدست زلف یار» از تمام ملل دیگر در معارف عمومی گوی سبقت ربودند.

آثار نظم و نثر زبان فارسی گذشته از آنکه آئینه مفاخر ایران و لوح عبرت و گنج حکمت و علت بقا و عظمت زبان فارسی است، يك قسمت مهم و عظیمی از معارف دوره تمدن اسلامی را تشکیل میدهد و سزاوار است سایر ملل اسلامی نیز از این سرچشمه حکمت جامی بکف آورند و قطره ای چند در کام تشنگان فضیلت ریزند تا از این باده مردافکن سرمست شوند و دفتر خاطرات خود را به گلهای آن گلبنان باغ بلاغت بیارایند و به نگارگرانی که دوشیزگان خلوتسرای خاطر را چنین حسن جمیل بخشیده اند آفرین گویند. آری دیوان حکمت و دفتر معرفت عارفان و شاعران ایران زمین سرشار از معانی و نکته های غریب و لطیفه های بدیع و لبالب از سخنان دلفروز و کلمات شورانگیز است.

باری موارث بزرگ علمی اسلامی که اکثر آن آثار قریح و نتایج افکار بزرگان ایران زمین بوده است بسیاری از آن بزبان تازی نگارش یافته است. شکست و انقراض دولت ساسانی بدست اعراب مسلمان نتوانست مایه خفقان ارواح ایرانی شود و آئین زردشتی را نیز بصورت قطعی و کامل نابود نکرد.

ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده و پرورده‌ای به اسلام تحویل داده‌اند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمیده به آسانی جان تازه گرفت. بزرگترین نویسندگان و متفکرین اسلام ایرانی بودند، مهمترین صنایع اسلامی مانند صنایع ساختمانی و ظروف گلی لعاب دار با اقتباس از صنایع ایران بوجود آمده است، هم از راه فلات ایران بود که دین اسلام در تمام آسیای مرکزی نفوذ کرده میان ترکها و مغولها و چینیه‌ها اشاعه یافت، ولی ایران بیکبار مسلمان نشد و مردم تمام نواحی آن در یک موقع دین اسلام را نپذیرفتند و مقاومتی را که مذهب زردشتی در مقابل آن بخرج داد نمیتوان نادیده گرفت، با اینحال روح ملی ایران زنده ماند و از اواخر قرن اول هجری شورش‌هایی بر ضد حکومت خلیفه دمشق پدیدار شد و در اوایل قرن دوم مقرر خلافت از دمشق ببغداد انتقال یافت و بر نفوذ معنوی ایران افزوده گردید و راه روی کار آمدن سلسله‌های ملی دو قرن بعد گشوده شد.

پیروزی اعراب در زمینه سیاسی کامل ولی در زمینه فرهنگ و مدنیت خیلی کوتاه بود زیرا فرهنگ کهن ایران چیزی نبود که در عرض یک روز نابود شود بخصوص که عربها خود بضاعتی در این زمینه نداشتند تا جانشین فرهنگ ایران شود بنابراین پیروزی مزبور که فتح نظامی و سیاسی آنی برای اعراب بشمار میرفت در طی مدتی بیش از یک قرن تبدیل بیک پیروزی قاطع فرهنگی برای ایران گردید، افکار ایرانی فرهنگ ایرانی و هنر ایرانی همه پایدار ماندند و در زیر لوای اسلام و تحت تأثیر نیروی محرکه پرزوری بار دیگر رواج یافتند. اثرات این تحول از اوایل قرن هشتم میلادی ببعد در سرزمینهای بسیار پهناوری نمایان گردید با این حال نخستین سلسله اسلامی یعنی خلفای اموی پایتخت خود را در شام مستقر ساختند، سپس خلفای عباسی در دمشق، و از میراث ایران بنحو مطلوب بهره‌مند گردیدند. در دوره بعد از استیلای عرب سنت‌های ایرانی میان روحانیون پارسی پناگاه محکمی پیدا کرد، این سنت‌ها در آنجا حفظ و بطور شفاهی و کتبی تکمیل و ساخته و پرداخته میشد، همه نویسندگان عرب آن زمان که در تاریخ ایران دارای

صلاحیت بیشتری بودند برای بدست آوردن اطلاعات و توضیحات بروحانیون پارسی مراجعه می نمودند.

بنابراین خدمتی که محیط پارسی انجام داده عبارت از این بوده که توانسته است در دوره هرج و مرج سنت های ایرانی را حفظ کند و سپس در شرایط مساعدتر آنرا به ایران اسلامی انتقال بدهد. هرگاه محیط پارسی با فعالیت گروه ایرانیان دوست همان زمان که در جامعه اسلامی بنام شعوبیه وجود داشته مورد مقایسه واقع گردد نتیجه به نفع محیط پارسی خواهد بود. شعوبیان جنبه عرفی و قیافه ادبی داشتند و فعالیت خود را در نقاط فرهنگی خلافت مانند بغداد و سایر شهرها متمرکز ساخته بودند و نقش مهمی را در پیشرفت فرهنگ اسلام در قرون وسطی انجام میدادند، ولی این گروه در حفظ سنت های ایرانی همیشه از یگانگی محیط محدود پارسی استمداد نمی نمود و همچنین شعوبیان میکوشیدند تفوق فرهنگ و تمدن اقوام مزبور را بر فاتحان نشان دهند.

یکی از فرزندان ارجمند ایران که در انتقال تمدن و فرهنگ کشورش به ملل اسلامی بویژه اعراب سهم بسزائی دارد و جامعه عرب را با تمام مظاهر حیات معنوی ایران ساسانیان که در ادبیات انعکاس یافته آشنا نموده است، روزبه - پسردادویه بود که چون به آئین اسلام گروید او را عبدالله نامیدند؛ وی همان عبدالله بن مقفع معروف است که کمال آشنائی به تاریخ و آداب و زبان کشور باستانی خود داشت و زبان عرب را نیز کاملاً میدانست.

ابن مقفع چون دریافته بود که شکست سیاسی و نظامی باعث انقراض یک ملت نمی شود، بلکه فتنای هر ملت در نابود شدن آداب ملی، تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است، تا آنجا که توانست بذوق سلیم خود کتابهای ایران باستان را به طریق نقل از زبان و خط پهلوی به عربی از نابودی حتمی نجات بخشید. منظور او از این کار آن بود که هم مسلمانان غیر ایرانی و اعراب را به حشمت و شکوه ایران باستان آشنا سازد و هم ایرانیان مسلمان را

بیاد جلال و شوکت آداب نیاکان خود بیندازد و افکار و عقاید دینی، حکمتی و اخلاقی ایران عهدساسانی را که خود تربیت شده آنها بود و باطبع ایرانیان نیز کمال سازش راداشت میان ایرانیان دوباره ریشه دارسازد و فکر و تدبیرایشان را در راه مبارزه فکری و مجادلات مذهبی تقویت نماید.

بهمن نیت کتاب «مانی»، «خداینامه» و «کلیله و دمنه» را به عربی ترجمه کرد انتشار این کتابها بتدریج مردم را بآداب و گوناگون آشناساخت و راه برای کنجکاو و بحث و گفتگو باز شد.

ابن مقفع اولین کسی بود که کتابهای منطق ارسطو را از پهلوی به عربی ترجمه نمود و فن استدلال را به مسلمانان عربی زبان آموخت در نتیجه کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمانان انتشار یافت.

اشتهار ابن مقفع در انتشار کتابها و مقاله های گوناگون تا آنجا رسید که «مهدی» خلیفه عباسی میگفت: «من هیچ کتابی را بدست نیاوردم که اصل آن از ایرانیان بخصوص ابن مقفع نباشد».

کار ابن مقفع را دیگر نویسندگان و سخنوران ایرانی دنبال کردند و در ترجمه و تألیف کتب گامهای بلندی برداشتند و در همه رشته های علوم قدرت قریحه و کمال ذوق و استعداد خود را نشان دادند.

از دانشمندان نامی و بزرگ دیگر و سخنوران مشهور، سیبویه فارسی را میتوان نام برد که اصلاً از مردم بیضای شیراز بوده و بانوشتن کتاب بسیار معروف خود تحت عنوان «الکتاب» نام ایران و ایرانی را جاودان ساخته است و هنوز کتاب مزبور مهمترین مرجع و مأخذ علمای نحو عرب بشمار می آید و باین عمل بسیار مهم که در حد خود شاهکار ارزنده ای است، منت بزرگی بگردن ملت های عربی زبان گذاشته است، زیرا اعراب در نتیجه آمیزش با ملل دیگر اغلب در اعراب کلمات راه خطا پیموده و دچار اشتباه میشدند. این بود که سیبویه با الهام از استاد خود خلیل بن احمد فراهیدی «متوفی در ربع سوم قرن دوم هجری» چنان قدرت

خلاقه افکار ایرانیان رابه منصفه ظهوررسانید که خوداهل زبان دربرابر فصاحت و بلاغت او انگشت حیرت بدنندان گزیده و برای اثبات گفتار خود درمباحث نحوی با او دست توسل بدامن بادیه نشینان فصیح دراز کردند و معارضه وی با علی بن حمزه کسائی که سمت استادی امین و مأمون عباسی را داشت در مسأله «زنبوریه» که معروف خاص و عام است میتواند دلیل بارزی براین مدعا باشد.

سیبویه شاگردانی تربیت کرده که به پیروی از سبک و روش استادشان کتابهای بارزشی دراین زمینه برشته تحریر درآوردند و باصطلاح معروف در فصاحت و بلاغت میداندار بلامعارض بودند و برای جلوگیری از اطناب تنها بذکر نام «ابوعلی فارسی» متوفی بسال ۳۷۷ ق اکتفا میشود.

درهیت، نجوم، حساب، جبر و هندسه نیز دانشمندان بزرگی از ایران آن روزگار ظهور کرده اند، مشهورترین ایشان یکی ابومعشر بلخی است که بیش از چهل جلد کتاب تألیف کرده که غالباً در مورد نجوم و ریاضیات است. دیگر ابوریحان بیرونی از ریاضی دانهای معروف ایران است که در تاریخ و جغرافیا تحقیقات ارزنده ای انجام داده است.

از مظاهر عمده تمدن و فرهنگ ایران در دستگاه خلافت اعراب مخصوصاً خلفای بنی عباس، احیای جشنهای ملی ایرانیان است که از جمله جشن مهرگان و نوروز را بعنوان شاهد میتوان ذکر کرد و این کار مطابق نوشته پروفیسور ادوارد براون ایران شناس معروف انگلیس؛ در اوایل دوره عباسی مرسوم گردید و روز اول سال شمسی برگزار میشد و این موضوع با اعتدال ربیعی و دخول خورشید در برج حمل تطبیق میکند.

دراین مورد ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه چنین میگوید:

«در زمان هارون الرشید مالکین اراضی بار دیگر جمع شدند و از یحیی بن خالد برمکی درخواست کردند جشن نوروز را تقریباً دوماه به تأخیر اندازد. یحیی خواست چنین کند لیکن دشمنان او دراین خصوص زمزمه ها کردند و گفتند

یحیی طرفدار آئین زردشتی است ، بنابراین دست کشید و دیگر تعقیب نکرد  
و موضوع چنانکه در گذشته بود باقی ماند.»

فن کرم در کتاب نفیس خود از نفوذ ایران که در همه جا مشهود بود کاملاً  
بحث میکند و میگوید: «نه تنها تشکیلات دینی و دولتی در قالب ایرانی ریخته میشد  
بلکه در عهد عباسیان حتی شکل لباس و نوع غذا و سبک موسیقی و امثال آن نیز  
تحت تأثیر نفوذ ایرانی بود»

فن کرم در جای دیگر باز یادآوری میکند و میگوید: «نفوذ ایران در دربار  
خلفا افزون گشت و در زمان هادی و هارون الرشید و پسرش مأمون باوج کمال  
رسید .»

بیشتر وزرای مأمون ایرانی یا ایرانی الاصل بودند . در بغداد رونق سبک  
وروش ایرانی روبه افزایش بود، جشنهای باستانی نوروز و مهرگان را می گرفتند  
لباس ایرانی لباس رسمی دربار بود و فرمان خلیفه دوم عباسی در سال ۱۵۳ هـ ق  
کلاههای بلند و سیاه مخروطی شکل ایرانی را که قلانس نامیده میشد بر سر  
می گذاشتند .

در دربار آداب و رسوم پادشاهان ساسانی را تقلید میکردند و جامه هائی  
بانقوش و خطوط زرین در بر میکردند و اعطای اجازه پوشیدن این نوع لباس از  
حقوق مختصه خلیفه بود .

از مسکوکات «المتوکل» خلیفه عباسی سکه ای که بدست آمده است نشان  
میدهد که این خلیفه درست به لباس ایرانی ملبس بوده است .

اگر نفوذ ایرانی تا این اندازه در دربار خلفای عباسی حکم فرما بود و کسانی  
که بدربار آمد و رفت داشتند تا این حد مقید به قیود و اشکال و اسالیب ایرانی  
بودند، باید بدانیم که فعالیت این قوم باقریحه در شئون علمی و ادبی حتی بیش از  
مظاهر دیگر زندگانی تجلی مینمود .

نهضت علمی اسلامی بهمت و تشویق وزرای ایرانی خلفای بنی عباس،

ابتدا با ترجمه کتابهای علمی از زبانهای دیگر شروع شد.

مسلمانان برای دست یافتن بر علوم و تحقیقات دیگران ابتدا کار ترجمه را آغاز کردند و از زبانهای پهلوی و سانسکریت و یونانی و سریانی کتابهای فراوانی به عربی ترجمه کردند و آن آثار گرانبهای علمی را از نابودی حتمی نجات دادند. تاریخ الحکماء بیش از دو بیست نفر از دانشمندان ایرانی و یونانی و رومی را نام میبرد که بیشتر کتابهایشان در عهد خاندان ایرانی برامکه و بدست فرزندان خلف ایران برای نشر دانش بشری به عربی برگردانده شده است.

پی‌یر و سوسو در کتاب تاریخ علوم مینویسد: در زمان مأمون خلیفه عباسی تمدن و فرهنگ ایران در لباس عربی به حد اعلای خود رسید. دانشمند مزبور میافزاید مأمون به تشویق و زرای ایرانی خود و تحت تأثیر تعلیماتی که در ایران دیده بود به قدری به علوم علاقه داشت که چون بر امپراتور شرق «میشل سوم» غلبه کرد، یکی از شرایط صلح را چنین قرارداد که امپراتور باید از همه کتابهای یونانی نسخه‌ای در اختیار مسلمانان قرار دهد. وی در همان کتاب میافزاید:

در آن زمان که فرمانروایان باهوش و پرخاوت مسلمان مطالعات علمی را تا این حد تشویق میکردند «کلوتر» جانشین «شارلمانی» دستور داد که نقشه جهان‌نمای اجدادش را که بر روی نقره حگ شده بود خرد کنند تا بتوانند به سربازان خود جیره و مواجب بدهند.

چنانکه ملاحظه میکنیم، مسلمانان به راهنمایی و تشویق بزرگان ایرانی که در دستگاه خلافت اعراب خدمت میکردند، نه تنها به خراب کردن و سوختن کتابخانه‌ها نپرداختند بلکه یکی از مهمترین شرایط صلح را استفاده از کتب علمی دیگران قرار دادند و تا این اندازه به آشنائی با کتابهای دیگران علاقه میورزیدند. ابوریحان بیرونی دانشمند برجسته ایران متوفی به ۴۴۰ هـ ق در کتابهای خود از حرکت زمین بحث کرده و وزن مخصوص ۱۶ جسم را پیدا کرده است که محاسبات علمی امروز نیز درستی آنرا تأیید می‌کند.

همین امر سبب شد که علوم کشورهای مختلف جهان باهم آمیختگی پیدا کرده و سبب پیدایش رشته‌های گوناگون علوم در کشورهای غربی گردید که بحث درباره آن از حوصله این مقاله خارج است.

**در تنظیم این مقاله از منابع زیر استفاده شده است :**

- ۱- تاریخ ادبیات عرب تألیف احمد ترجمانی زاده .
- ۲- تحقیقات درباره ساسانیان تألیف اینوشرانتسف ترجمه کاظم کاظم زاده .
- ۳- تمدن ساسانی ایرانی تألیف ولادیمیر گریگوریوویچ لوکونین ترجمه عنایت الله رضا .
- ۴- ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی .
- ۵- تمدن ایرانی تألیف چندتن از خاورشناسان ترجمه دکتر عیسی بهنام .
- ۶- میراث ایران زیر نظر آریبری ترجمه احمد بیرشک .
- ۷- مغنی اللیب تألیف ابن هشام چاپ مصر مطبعه حجازی حاشیه آن از شیخ محمد امیر .

- ۸- تاریخ علوم تألیف پی پرروسو .
- ۹- تاریخ الحكماء تألیف جمال الدین علی بن یوسف قفطی .
- ۱۰- کتاب فن کرمر .
- ۱۱- تاریخ ادبیات تألیف پرفسور براون ترجمه علی پاشا صالح .
- ۱۲- تاریخ دستور زبان فارسی تألیف دکتر عبدالرسول خیامپور .
- ۱۳- تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا .
- ۱۴- تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام ج ۳-۴ .
- ۱۵- تاریخ برامکه باهتمام میرزا عبدالعظیم خان گرگانی .
- ۱۶- تاریخ اسلام تألیف پطروسفسکی ترجمه کریم کشاورز .
- ۱۷- تاریخ اسلام تألیف عبدالحسین زرین کوب .

دکتر عبدالکریم گلشنی  
از: بخش تاریخ دانشگاه پهلوی، شیراز

## سیبویه و مستشرقین

### جناب آقای رئیس! دانشمندان محترم!

نام «سیبویه» واثر مشهورش «الکتاب»، نه تنها برای طلاب و مدرسین علوم عربیه در شرق، بلکه برای دانشجویان و استادان بخش‌های «اسلام شناسی» و «سامی شناسی» از گروه «شرق شناسی» دانشگاه‌های غرب، نیز نامی است بسیار معروف.

آشنائی مستشرقین با ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به سیبویه (متوفی به سال ۱۸۰ ه. ق. / ۷۹۶ م. و یابه روایتی ۱۹۴/۸۰۹) را میتوان از چند جهت مطالعه نمود. نتیجه این بررسی، در حقیقت جان کلام و چکیده سخن ما را در این محفل علمی دربر خواهد داشت.

اولاً از نظر کیفیت مطالب لغوی و موضوعات نحوی «الکتاب» که بر روایت جمهور مورخین و دانشمندان اسلامی، از جمله ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان (متوفی به سال ۶۸۱ ه. ق. / ۱۲۸۲ م.) صاحب کتاب وفيات الاعیان، «سیبویه»، «... اعلام المتقدمين والمتأخرين بالنحو...»<sup>(۱)</sup> بوده است. اقوال مستشرقین نیز درباره این عالم نحوی، حکایت از همین روایت است. کارل بروکلمن محقق و استاد عرب شناس آلمانی در کتاب معتبرش «تاریخ

---

۱- ابن خلکان، وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان، جزء ثالث، ص ۱۳۳-۱۳۵

ادبیات عرب» می نویسد: «کتاب سیبویه قدیمترین اثر کاملی است در قواعد و نحو زبان عرب که شواهد و عبارات آن، با وجودیکه اغلب از طرف نحویون پس از وی وحتى دقیقتر و واضحتر از آن، نوشته شده است، ولی بهیچوجه نمیتوان گفت چیز تازه‌ای به اصل «کتاب» افزوده گشته است.»<sup>(۱)</sup> او گوشت فیشردانشمند آلمانی در «منتخبات عربی» خود، سیبویه را «واضع اصلی نحو عربی»<sup>(۲)</sup> معرفی میکند.

ثانیاً بلحاظ اهمیت فوق العاده «کتاب سیبویه» و شرح و حواشی متعددی که نحویون و ادبای عرب و غیر عرب، طی دوازده قرن، بر آن نوشته‌اند،<sup>(۳)</sup> سبب شده است تا منتخباتی از «الکتاب» و شروح آن، بطور سستی، برای طلاب علوم شرقی در دانشگاههای غربی تدریس گردد.

ثالثاً صرفنظر از فوائد دستوری «الکتاب»، خاورشناسان برای شناختن و شناساندن این بنیانگذار علم نحو و عرب دان بزرگ عجم، ترجمه احوال وی را به نقل از کتابهای تاریخ و رجال اسلامی در منتخباتی بنام Chrestomathie<sup>(۴)</sup>، که جزء متون درسی دانشجویان شرق شناس در آموزش زبان عربی است، درج می کنند.

1 - Carl Brockelmann: Geschichte der arabischen Litteratur = (GAL), Bd. 1, S. 99 - 100 .

2 - August Fischer, Arabische Chrestomathie, 6. Aufl., S. 60: «سیبویه»  
Hauptbegründer d. arab. Nationalgrammatik».

۳- برای اطلاع از شروح متعدد بر «الکتاب سیبویه»، رجوع کنید به: فهرست ابن الندیم: کشف الظنون حاجی خلیفه، ج ۲: تاریخ ادبیات عرب، بروکلن.

۴- برای آگاهی محققان از این نوع Chrestomathie، در اینجا فهرستی از منتخبات متون عربی (با گرامر و توجیه لغات و ترجمه آنها به زبانهای اروپائی) خاورشناسان در یکصد و پنجاه سال اخیر را از کتاب «Arabische Grammatik» استاد بروکلن (مشخصات کامل کتاب در پایان این مقاله، جزء کتابنامه، ذکر شده است. برای مبحث فوق الذکر رجوع کنید به صفحات ۲۲۲-۲۲۳ آن)، به ترتیب سال چاپ می آورم:

در قرن نوزدهم چند تن از خاورشناسان، «کتاب سیویه» را بخاطر اهمیتش،

1 - A. J. Silvestre de Sacy , Chrestomathie Arabe, ou extraits de divers écrivains Arabes, tant en prose qu'en vers à l'usage des élèves de l'école spéciale des langues orientales vivantes. 2. éd. corr. et augm. Paris 1826. 3 vol. ; Tome IV Anthologie grammaticale arabe. Paris 1829.

2 - W. Wright , An Arabic reading - book , Part first, The texts. London 1870.

3 - J. Lerchundi y J. Simonet , Chrestomatia arábigo - espanola. Granada 1881.

4 - H. Dérénbourg et J. Spiro , Chrestomathie élémentaire de l'Arabe littéral avec un glossaire. 2. éd. Paris 1892.

5 - R. Bruennow und A. Fischer , Chrestomathie aus arabischen Prosaschriftstellern im Anschluss an Socin's arabische Grammatik, Berlin 1895. 2.-6. Aufl. von A. Fischer. Leipzig 1913 - 53.

برای آگاهی بیشتر درباره Chrestomathie اوگوست فیشر ، رجوع کنید به مقاله  
سودمندش تحت عنوان :

(Allerlei Bemerkungen zu meiner «Arabischen Chrestomathie»)

در مجله انجمن آسیائی آلمان

Zeitschrift d. Deutschen Morgenlaendischen Gesellschaft =  
(ZDMG), Bd. 94, 1940, S. 313 - 331.

6 - Magání al - adab fí hadá'ík al - , arab., 13. Aufl. Beirut 1896. Druckerei der Jesuiten. 6 vol. Notes sur le Magání 4 vol. Ebd.

7 - P. L. Cheikho , S. J. Beryti , Chrestomathia arabica cum →

تصحیح و چاپ و به زبانهای اروپائی ترجمه کرده‌اند. در سالهای بین ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۹ میلادی هارتویگ درن - بورگ Hartwig Derenbourg استاد عرب‌شناس فرانسوی، متن عربی «الکتاب» را پس از مقابله و تصحیح از روی متون موجود در کتابخانه‌های قاهره، اسکوریا، اکسفورد، پاریس، سن پترسبورگ و وین برای نخستین بار در دو مجلد، (جلد اول، سال ۱۸۸۱ و جلد دوم، سال ۱۸۸۹)، در پاریس انتشار داد.<sup>(۱)</sup>

در ربیع الاول سنه ۱۳۱۸ ه. ق. / ۱۹۰۰ م. متن کامل «الکتاب سیبویه» با شرح ابوسعید حسن السیرافی (متوفی به سال ۳۶۸ ه. ق. / ۹۷۸ م.) بنام «الوافر الوافی» در هامش آن و همچنین شرح شواهد «کتاب» موسوم به «تحصیل عین الذهب من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب» تصنیف ابوالحجاج یوسف بن سلیمان بن عیسی الشنتمری (متوفی به سال ۴۷۶ ه. ق. / ۱۰۸۳ م.) در ذیل «کتاب» با کاغذ مرغوب و چاپ مطلوب در دو جزء (جزء اول، سنه ۱۳۱۶ و جزء دوم سنه ۱۳۱۷ ه. ق.) در یک مجلد، در مطبعه بولاق (مصر)، برای نخستین بار به طبع رسید. انتشار «کتاب» همراه با دو شرح معروف آن، سبب گردید تا مستشرقین دسترسی بیشتری به

---

lexico variisque notis auctore, 1897, ed. 2. 1911. (Enthaeft auch christl. - arab. Texte.)

8 - M. Gruenert, Arabische Lesestuecke, I - III. Prag 1903-1910.

9 - F. du Pré Thornion and R. Nicholson, Elementary Arabic, reading books. I - III. Cambridge 1911.

10 - E. Harder, Arabische Chrestomathie. Ausgewahlte Lesestuecke arabischer Prosaschriftsteller nebst einem Anhang, einige Proben altarab. Poesie enthaltend, mit vollstaendigem Glossar. Heidelberg 1911.

---

1 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik, S. 223.

نسخه‌های چاپی و شروح مختلف «کتاب» داشته باشند. (۱)

در اواخر قرن گذشته و آغاز قرن حاضر، گ. یان G. Jahn استاد عرب‌شناس آلمانی، گرامر عربی «الکتاب» را از روی نسخه چاپی ه. درن بورگ و همچنین شرح ابوسعید السیرافی بر «کتاب سیبویه» را برای اولین دفعه به زبان آلمانی ترجمه کرد و آنرا با توضیحات و تعلیقات شخصی در دو جلد (جلد اول، سال ۱۸۹۴ و جلد دوم به سال ۱۹۰۰ میلادی) در برلین به چاپ رسانید. (۱)

وجود اختلاف نظر در استنتاج ادبی و علمی مربوط به مباحث لغوی و دستوری زبان عرب، باب مکتب‌های مختلف نحوی را بین نحویون صدر اسلام گشود. مهمترین این مکتب‌ها، مکتب کوفه و مکتب بصره است که سیبویه خود از ائمه نحو مکتب اخیر بشمار میرود و داستان مناظره علمی وی با کسائی، امام نحو مکتب کوفه، در محضر هارون الرشید خلیفه عباسی، معروفست.

یکی از فصول مهم و جالب گرامر عربی؛ تحقیق و مطالعه درباره مسائل قابل بحث این مکتب‌ها است که مورد توجه مستشرقین نیز بوده است. در سال ۱۸۶۲ میلادی، بکوشش و اهتمام گ. فلوگل G. Fluegel استاد اسلام‌شناس آلمانی، بخش اول تحقیق درباره مکتب‌های نحوی و دستوری تازیان، با توجه به منابع و مأخذ، انتشار یافت. (۲) این بررسی علمی که فقط لغویون و نحویون اسلامی را تا سال ۱۰۰۰ میلادی (۳۹۰ هجری) شامل میشده است، در جلد دوم، شماره ۴، مجله بررسیهای انجمن آسیائی آلمان

«Abhandlungen der Deutschen Morgenl. Gesellschaft»

در شهر لایپزیگ (آلمان) چاپ گردید. (۳)

---

۱- کتاب علم الاعلام امام کل . . . الملقب سیبویه . . . الطبعة الاولى بالمطبعة الكبرى الاميرية به بولاق مصر، جزء الاول سنة ۱۳۱۶ هجری و جزء الثاني سنة ۱۳۱۷ هجری.

2 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik, S. 223.

3 - C. Brockelmann, ibid., S. 225.

4 - ibid.

در سال ۱۹۱۳ میلادی، گوت هولد وایل Gotthold Weil درلیدن (هلند)، کتاب «نزهة الالباء فی طبقات الادباء» تألیف ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد الانباری (متوفی در شعبان ۵۷۷ ه. ق. / دسامبر ۱۱۸۱ م.) که راجع به قضایا و مسائل قابل جدل مکتب‌های نحوی بصره و کوفه است، بامقدمه و حواشی و تعلیقات، انتشار داد. (۱)

بموازات این تحقیقات کلی، اخیراً مطالعات جالبی نیز بر اساس علم زبان شناسی عمومی، از طرف خاورشناسان در این باره انجام گرفته است که بعنوان نمونه میتوان اثر استاد فقیه دانشگاه هامبورگ A. Schaade راجع به آواشناسی کتاب سیویه «Zur Lautlehre des Sibawaihi» را که به سال ۱۹۱۱ میلادی درلیدن چاپ شده است، (۲) در اینجا نام برد.

با اینکه «کتاب سیویه» از امهات کتب نحو عربی بشمار میرود و مباحث آن، بطوریکه قبلاً اشاره شد، هنوز هم برای مستشرقین تازگی دارد، مع هذا کتابهای متعدد دیگری از ادباء و علمای اسلامی در زمینه صرف و نحو و دستور زبان عربی باقی مانده است که خاورشناسان نه تنها از این رساله‌ها و شروح آنها استفاده علمی میکنند بلکه در تحقیق و انتشار و ترجمه آنها به زبانهای غربی نیز جدی بلیغ دارند. مهمترین این کتابها عبارتند از:

#### — المزهر فی علوم اللغة

از جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ ه. / ۴ ژوئن ۱۵۰۵ م.).  
این دایرة المعارف فقه اللغة یکبار در بولاق به سال ۱۲۸۲ ه. / ۱۸۶۵-۶۶ م.  
و بار دیگر در قاهره، سال ۱۳۲۵ ه. / ۱۹۰۷ م. به چاپ رسید.  
استاد گلذیهر، دانشمند اسلام شناس آلمانی، راجع به سیوطی تحقیقی دارد

۱- کشف الظنون، ج ۲، ستون ۱۹۴۰ و همچنین

C. Brockelmann, ibid., S. 224.

2 - C. Brockelmann, GAL, Bd. 1, S. 100.

که در سلسله انتشارات آکادمی سلطنتی علوم دروین با مشخصات ذیل منتشر شده است: (۱)

(I. Goldziher, Sitzungsber. d. kais. Ak. d. Wiss. zu Wien. Phil. - hist. Cl. LXIX. Bd. I. S. 7ff.).

### — الجمل فی النحو

از ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق الزجاجی (متوفی ۳۳۷هـ/ ۹۴۹م).  
این کتاب در سال ۱۳۴۶هـ/ ۱۹۲۷م. به اهتمام م. بن شنب M. Ben Cheneb  
در الجزیره - پاریس انتشار یافت. (۲)

### — الخصائص فی النحو، - سر الصناعة، - التصريف الملوکی

از ابن جنی (متوفی ۳۹۲هـ/ ۱۰۰۲م).  
این سه رساله که از علوم عربیه بحث میکنند طی سالهای ۳۲-۱۳۳۱هـ/ ۱۹۱۳-۱۴م.  
در قاهره به طبع رسیدند. (۳)

### — المفصل

از ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری (متوفی ۵۳۸هـ/ ۱۱۴۳م).  
این کتاب در سال ۱۸۷۹ میلادی در شهر کریستیانیا (اسلو)، پایتخت نروژ،  
چاپ شد و یکبار هم به سال ۱۳۲۳هـ/ ۱۹۰۵م. در قاهره به طبع رسید. المفصل  
زمخشری با عنوان لاتینی نیز توسط J.P. Broch منتشر شد. (۴)

### — شرح المفصل

از ابن جئیش (متوفی ۶۴۳هـ/ ۱۲۴۵م).  
شرحی است بر کتاب مفصل زمخشری که پس از مقابله با نسخه های خطی،  
توسط دکتر گ. یان، در دو جلد (جلد اول به سال ۱۸۸۲ و جلد دوم در سال  
۱۸۸۶ میلادی)، در لایپزیگ به چاپ رسید. (۵)

### — الفیه

از جمال الدین محمد معروف به ابن مالک (متوفی ۶۷۲هـ/ ۱۲۷۳م).

---

1 - 5 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik, S. 223 - 224.

— شرح الفیه

از ابن عقیل (متوفی ۵۷۶۹ هـ / ۲۸ اوت ۱۳۶۷ م.)

این شرح در سال ۱۸۵۱ میلادی به کوشش فردریک دیتریچی Fr. Dieterici در لایپزیگ منتشر شد. ناشر سپس همین شرح را یکسال بعد برای نخستین بار از زبان عربی به آلمانی ترجمه نمود و آنرا به سال ۱۸۵۲ میلادی در برلین به طبع رسانید. (۱)

— الاجرومیه

از محمد بن داود الصنهاجی الشهیر بابن آجروم (متوفی ۵۷۲۳ هـ / ۱۰ ژانویه ۱۳۲۳ م.)

این کتاب اغلب؛ چه بطور جداگانه و چه با شرح و حش، چاپ شده است. استاد برنوو Bruennow در «منتخبات عربی» خود عین این کتاب را نقل کرده است. او گوست فیشر A. Fischer در چاپهای بعدی این «منتخبات» (رجوع کنید به زیر نویس صفحه ۲۲۷، شماره ۵) هم، عیناً آنرا از صفحه ۱۷۱ تا ۱۸۳ آورده است. (۲)

— الکافیه فی النحو

از ابن الحاجب (متوفی ۶۴۶ هـ / ۲۶ آوریل ۱۲۴۸ م.)

این کتاب مشهور در ممالک اسلامی مکرر به چاپ رسیده است. مهمترین شروح بر آن یکی شرحی است که رضی الدین محمد استرآبادی (متوفی ۶۸۶ هـ / ۱۶ فوریه ۱۲۸۷ م.) نوشته است.

و دیگر شرح جامی که شاعر معروف ایران ملا عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م.) در آخرین سال حیات، برای فرزند پانزده ساله اش ضیاء الدین؛ تحت عنوان «الفوائد الضیائیة» تصنیف کرده است.

عبدالقادر بن عمر البغدادی (متوفی ۱۰۹۳ هـ / ۱۰ ژانویه ۱۶۸۲ م.) مؤلف «خزانة الادب و لب لباب لسان العرب»، شرح منظومی از الکافیه ابن حاجب را، با تکیه به نکات ادبی و تاریخی، در خزانة الادب آورده است. (۳)

---

1 - 3 - C. Brockelmann, ibid. : A. Golschani, Bildungs - und Erziehungswesen Persiens ... S. 40 - 42.

— مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، — قطر النداء وبل الصدا، — شذور الذهب.

از ابن هشام الانصاری النحوی (متوفی ۵۷۶۲ هـ / ۱۱ نوامبر ۱۳۶۰ م.)

کتاب ابن هشام مکرر در مشرق زمین طبع شده است و از کتب مهم درسی طلاب علوم عربیه بشمار میرود.

### — درة الغواص فی اوهام الخواص

از ابو محمد قاسم بن علی الحریری (متوفی ۶ رجب ۵۱۶ هـ / ۱۱ سپتامبر ۱۱۲۲ م.)

کتابی است درباره نادرستیه‌ها و اغلاط مشهوره زبان عرب که به سال ۱۸۷۱ میلادی بسوسیله هاینریش توربکه Heinrich Thorbecke در لایپزیگ از چاپ خارج شد.

مولانا شهاب الدین احمد الخفاجی المصری (متوفی ۱۲ رمضان ۱۰۶۹ هـ /

۲۳ مه ۱۶۵۹ م.) شرح معروف و ممتازی بر این کتاب نوشته است که این شرح با اصل کتاب درة الغواص به سال ۱۲۹۹ هـ / ۱۸۸۲ م. در قسطنطنیه چاپ گردید.

هارتویگ درن بورگ خاورشناس فرانسوی در سال ۱۸۷۵ میلادی کتاب

«التکمله فی مایلحن فیہ العامه یا اصلاح ماتغلط فیہ العامه» ابو منصور موهوب بن احمد الجوالیقی (متوفی ۱۵ محرم ۵۳۹ هـ / ۱۹ ژوئیه ۱۱۴۴ م.) را که ظاهراً تتمه‌ی

کتاب درة الغواص حریری بشمار میرود، تحت عنوان:

«Le livre des locutions vicieuses de Djawaliki»

در سلسله انتشارات «تحقیقات آسیائی» در شهر لایپزیگ انتشار داد.

بحث درباره مطالعات و تتبعات محققانه خاورشناسان پیرامون صرف

و نحو عربی و معانی بیان و علم اوزان شعری و عروض ادبیات عرب و معرفی آثار ارزنده آنان از حوصله این گفتار خارج است. علامه فکید کارل بروکلمن (متوفی ۶ مه ۱۹۵۶) تقریباً مجموعه کامل این پژوهشها را، تا زمان حیاتش، در

کتاب مستطاب «تاریخ ادبیات عرب» نقل کرده است. بررسیها و تحقیقات ربع قرن اخیر نیز در مجلات و نشریات علمی و اختصاصی حوزه شرق شناسی وجود دارد که دسترسی بآنها امروزه کار دشواری نیست.

در خاتمه عرایضم، فهرستی از آثار خاورشناسان جهان درباره صرف و نحو و معانی بیان زبان و ادب عرب را تقدیم استادان و محققان مینمایم.<sup>(۱)</sup>

1- G. H. A. Ewald, *De metris carminum ar. libri duo*. Brunsvigae 1825.

2 - G. W. Freytag, *Darstellung der arabischen Verskunst mit sechs Anhaengen* usw.

پژوهشی است در علم اوزان و صنایع شعر عربی با ۶ ضمیمه که فقط از منابع خطی استفاده شده است و همراه با فهرست‌های جداگانه به سال ۱۸۳۰ در بن به چاپ رسید.

3 - G. H. A. Ewald, *Grammatica critica linguae arabicae cum brevi metrorum doctrina*. Lipsiae 1831 - 1833. II vol.

4 - A. J. Silvestre de Sacy, *Grammaire arabe à l'usage des élèves de l'école spéciale des langues orientales vivantes*, avec figures. Seconde édition, corrigée et augmentée, à laquelle on a joint un traité de la prosodie et de la métrique des Arabes. 2 tom. Paris 1831. 3. éd. revue par L. Machuel ib. 1904.

تصحیحات لازم و توضیحات بسیار مهم درباره این گرامر عربی را، استاد ه. ل. فلاشر H. L. Fleischer تحت عنوان «تحقیقی درباره زبان شناسی عربی» در «گزارش اقدامات انجمن سلطنتی علوم برای ساکسن»، لایپزیگ ۸۴-۱۸۶۳، درج کرد. عین این مقاله طی سالهای ۸۸-۱۸۸۶ نیز مجدداً از طرف خود نویسنده در لایپزیگ انتشار یافت.

5 - J. G. L. Kosegarten, *Grammatica linguae arabicae* p. 1-688.

این کتاب که فاقد عنوان و سال و محل چاپ است هم ناقص است و هم نایاب.

---

۱- فهرست مذکور بر اساس کتاب «گرامر عربی»، بروکلن، ص ۲۲۵-۲۲۷ به شماره ۲ از مأخذ اروپائی کتابخانه این کنفرانس، تهیه شده است.

6 - A. F. Mehren, Die Rhetorik der Araber nach den wichtigsten Quellen dargestellt und mit angeführten Textauszügen nebst einem literaturgeschichtlichen Anhang versehen. Kopenhagen 1853

7 - C. P. Caspari, Arabische Grammatik. 5. Aufl., bearbeitet von August Mueller. Halle 1887

«گرامر عربی» کاسپاری بقدری درخور اهمیت و قابل استفاده بود که نه تنها بارها در اروپا به چاپ رسید بلکه به اکثر زبانهای مهم اروپائی نیز ترجمه گردید. پنجمین چاپ کتاب به سال ۱۸۸۷ در هاله (آلمان) توسط اوگوست مولر منتشر شد. E. Uricoechea چاپ چهارم این کتاب را از آلمانی به فرانسه ترجمه کرد و آنرا به سال ۱۸۸۰ میلادی در بروکسل (بلژیک) به طبع رسانید. W. Wright گرامر کاسپاری را پس از اضافات و تصحیحات ضروری از آلمانی به انگلیسی برگرداند و دومین چاپ ترجمه اش را به سال ۱۸۷۴ در دو جلد در لندن انتشار داد. M. J. de Goeje, W. R. Smith سومین چاپ ترجمه انگلیسی کتاب کاسپاری را از روی طبع پنجم آن که به سال ۱۸۸۷ توسط مولر منتشر شده بود، پس از بررسی های ضروری، در دو جلد (جلد اول ۱۸۹۶ و جلد دوم ۱۸۹۸) در کمبریج Cambridge انتشار دادند.

در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۵۱ همین کتاب اخیر، توسط A. A. Bevan مجدداً به چاپ رسید.

8 - M. Stanislas Guyard, Théorie nouvelle de la métrique arabe . . . . . Paris 1875.

G. Hoelscher هم درباره «اوزان شعری عرب» مقاله ای در شماره ۷۴ مجله انجمن آسیائی آلمان، (ZDMG) ص ۳۵۹-۴۱۶، نوشته است.

9 - M. S. Howell, A Grammar of the Classical Arabic Language. . . . 4 Bde. Allahabad 1880, 1883, 1886, 1911.

10 - P. Donat Vernier, Grammaire arabe composée d'après les sources primitives. Tome I, Beyrouth 1891, Tome II 1892.

11 - Th. Noeldeke, Zur Grammatik des klassischen Arabisch. Wien 1896.

12 - H. Reckendorf, Die syntaktischen Verhaeltnisse des Arabischen. Leiden 1898.

13 - H. Reckendorf, Arabische Syntax. Heidelberg 1921.

14 - W. H. T. Gairdner, The Phonetics of Arabic.... London-Oxford 1925. (The American Univ. at Cairo, Or. Studies.)

15 - N. V. Jushmanov, Grammatika literaturnogo arabskogo Jazyka. ... Leningrad 1928.

16 - M. Gaudetroy - Demombynes et R. Blachère, Grammaire de l'Arabe classique. Paris 1937.

17 - C. Brockelmann, Arabische Grammatik... Leipzig 1948.

(تفصیل در کتابنامه ، به شماره 2 آمده است)

18 - E. Harder - R. Paret, Kleine Arabische Sprachlehre.... Heidelberg 1956.

(مشخصات بیشتر در کتابنامه ، به شماره 5 درج شده است.)

## کتابنامه

### الف - منابع اسلامی «به ترتیب سال»

۱- الکتاب، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر الملقب سیمویه (متوفی ۱۸۰ هـ) / ۷۹۶ م. یا ۱۹۴ هـ / ۸۰۹ م.)، الطبعة الاولى بالمطبعة الكبرى الاميرية، بولاق (مصر)، جزء الاول سنة ۱۳۱۶ هجرى و جزء الثانى سنة ۱۳۱۷ هجرى. الطبعة الثانية، محمد الحسين الاعلمى؛ منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت (لبنان) ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م.

۲- کتاب الفهرست، ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحق النديم المعروف بالوراق (متوفی ۳۸۵ هـ / ۹۹۵ م.) ترجمه م. رضا تجدد، چاپ دوم، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، تهران ۱۳۴۶ هـ. ش.

ابن ندیم کتاب فهرست را در سال ۳۷۷ هـ / ۹۸۷ تألیف کرد. گوستا و فلوگل «فهرست» را با توضیحاتی منتشر نمود. پس از وفات وی، دوتن از خاورشناسان: یوهانس رودیگر J. Roediger و اوگوست مولر A. Mueller آنرا به سال ۱۸۷۱-۷۲ در دو جلد در لایپزیگ به طبع رسانیدند.

۳- نزهة الالباء فی طبقات الادباء؛ ابوالبركات کمال الدین عبدالرحمن بن محمد الانباری (متوفی ۵۷۷ هـ / ۱۱۸۱ م.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار نهضة مصر للطبع والنشر، القاهرة ۱۳۸۶ هـ / ۱۹۶۷ م.

این فرهنگ نحویون و ادباء لغت تازی را که شامل مباحث قابل جدل مکتب های نحوی بصره، کوفه و بغداد میباشد، گ. وایل با مقدمه و اضافات به سال ۱۹۱۳ در لیدن طبع کرد.

۴- وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان (متوفی ۶۸۱ هـ / ۱۱ آوریل ۱۲۸۲ م.)، حقه و علق حواشیه

وضع فهرسه محمد محی الدین عبدالحمید، الطبعة الاولى، ناشر مكتبة النهضة -  
المصرية، قاهره ۱۳۶۷هـ. / ۱۹۴۸م.

چاپ اول این کتاب در گوتینگن (آلمان) بوسیله فردیناند ووستنفلد طی  
سالهای ۵۰ - ۱۸۳۵ انجام گرفت. دوجلد از آن به سال ۱۲۷۵هـ. / ۱۸۵۸م. در  
بولاق چاپ شد و مجلدات بعدی در سال ۱۲۹۹ / ۱۸۸۱ پایان پذیرفت.  
این فرهنگ رجال اسلامی توسط:

Baron Mac Guckin de Slane

از عربی به انگلیسی ترجمه گردید و در ۴ جلد طی سالهای ۱۸۷۱ - ۱۸۴۳ در پاریس -  
لندن منتشر شد.

۵ - كشف الظنون عن اسامي الكتب والفنون، مصطفی بن عبد الله کاتب چلبی  
حاجی خلیفه (متوفی ۱۰۶۷هـ. / ۱۶۵۷م.)، باهتمام شرف الدین یلت کایا و کیلیسلی  
رفعت بیلگه، دوجلد، مطبعة معارف، استانبول ۶۲ - ۱۳۶۰هـ. / ۴۳ - ۱۹۴۱م.  
گوستاو فلوگل در سالهای ۵۸ - ۱۸۳۵ اصل این کتاب را پس از مقابله با  
نسخ موجود در وین، پاریس و برلن در ۷ جلد در لایپزیگ - لندن، به طبع رسانید.

#### ب - مأخذ اروپائی «به ترتیب الفباء»

1 - Brockelmann, Carl. Geschichte der arabischen Litteratur  
(GAL), 2 Bde. mis 3 Supplementbaenden, 2. Aufl., Leiden 1937-  
1949.

2 - Brockelmann, Carl. Arabische Grammatik (Paradigmen,  
Literatur, Uebungsstuecke und Glossar). 12. neubearbeitete  
Aufl. d. Grammatik von Socin - Brockelmann. Leipzig 1948.

3 - Fischer, August. Arabische Chrestomathie aus Prosa -  
schriftstellern. 6. Aufl. unveraenderter Nachdruck d. 5.  
verbesserten Auflage d. Chrestomathie von Bruennow - Fischer.  
Leipzig 1953.

4 - Golschani, Abdolkarim. Bildungs - und Erziehungswesen Persiens im 16. und 17. Jahrhundert. Phil. Diss., Hamburg 1968.

5 - Harder, Ernst - Paret, Rudi. Kleine Arabische Sprachlehre, von Dr. Ernst Harder. 6. Aufl. neubearbeitet von Dr. Rudi Paret. Heidelberg 1956.

## فتح النحو بفارس و ختم بفارس

سیبویه و شخصیت علمی وی

علم الاعلام امام كل امام مالك أزيمة الادب وملك علوم العرب  
ابی بشر عمرو بن عثمان بن قنبر الملقب به سيبويه

شرح تاریخ زندگانی وی را باسایتید و دانشمندان و سخنوران حاضر در این محفل برگزار میکنم و بطور اجمال اشاره ای کرده و میگذرم:  
وی یکی از بزرگترین نوابغ جهان دانش است که در عنوان شباب و جوانی بسم ظلم و تعدی مسموم گردید آری بی انصافی و دسته بندی در حکمیت علمی نسبت باو، وی را دق کش کرد و هنوز سنش بچهل نرسیده بود که در سال ۱۶۱ یا ۱۸۰ رحلت کرد.

برای معرفی وی عناوین بالا از یکی از اساتید چقدر مناسب است !!! و چه مناسبتر است که بدو بیتی که دیگری از نوابغ دانش و اساتید فن تفسیر و حدیث و ادب و بلاغت معروف جهان و اسلام زمخشری صاحب کشاف<sup>(۱)</sup> درباره شخصیت و ارزش علمی وی سروده استشهاد کنیم. وی گفته است:

|                      |                           |
|----------------------|---------------------------|
| أصلی الاله صلاة صدق  | علی عمرو بن عثمان بن قنبر |
| فان کتابه لم یغن عنه | بنو قلام ولا ابناء منبر   |

دروود حقیقی حق و رحمت شایسته وی بر روان عمرو بن عثمان بن قنبر باد.

---

۱- زمخشری ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی ملقب به جارالله (از این جهت که برای تألیف تفسیر نفیس خود مجاورت خانه خدا را برگزید بجارالله ملقب شد) مفسر، محدث، واعظ، ادیب و نکته سنج در بلاغت و معانی بیان که تفسیر آن شهرت جهانی دارد و در سال ۵۳۸ هجری رحلت کرد.

مردی که کتاب او را نه نویسندگان از آن بی نیازند و نه سخنرانان .  
 مناسب است بازسخنی که یکی دیگر از شخصیت‌های علمی دنیای عرب  
 در معرفی اثر نفیس سیبویه آورده است بیان کنیم ابو عثمان مازنی<sup>(۱)</sup> که خود از  
 برجستگان جهان علم و ادب است چنین میگوید:

**من اراد ان يعمل کتاباً فی النحو بعد کتاب سیبویه فلیستحی**  
 هر آنکس که بخواهد کتابی در فن نحو بعد از کتاب سیبویه پدید آورد باید  
 حیا کند و شرم نماید .

این آراء شخصیت‌های بزرگ علمی و ادبی معاصرین یا بعد از آن عصر در مورد  
 شخصیت علمی سیبویه و اثر نفیس آن است پس از این بیان که بعنوان مقدمه عرضه  
 داشتم باصل موضوع میپردازم .

**سیبویه کیست ؟ سیبویه چه کرده است و چه آورده ؟** و از کجا آورده است  
 ۱- سیبویه کیست - سیبویه در سن کودکی در تحت زعامت مادرش ، مادر  
 والا گهرش شروع بفرا گرفتن دانش کرده و در سرزمینی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه  
 و علی اله و سلم) درباره او فرمود: **لو کان العلم فی الثریا لناوله رجال من اهل**  
**فارس** طلوع کرد و با آسمان ادب چنگ افکند و بزمینش فرود آورد و پس از  
 مدتی کوتاه در سن در حد و چهل سالگی در همان سرزمین غروب کرد. جوانی  
 زیبا و پاک و خوشبو ببصره رفت و نزد **خلیل بن احمد** که خود از نوابغ عصر  
 و واضع یا متمم عروض و از اساتید نحو بود و از بزرگان تشیع بشمار میرفت و  
 مورد تجلیل عامه و خاصه بود در بصره زانو بزمین زد و از او علم نحو را فرا گرفت

---

۱- ابو عثمان مازنی از فضلا و دانشمندان عصر خود و از بزرگان علم و روایات و ثقات است  
 که تکیه آن برسد سدید محکم قرآن مجید بود و از منافع عصر خود بشمار است وی قرآن را  
 نزد یعقوب الحضرمی که از اساتید عصر است فرا گرفته و چون قرآن را نزد وی ختم کرد با آنکه  
 شاگردان فاضل و متبحری داشت انگشتی خود را از انگشت برون میآورد و در انگشت او  
 میکند و میگوید: **خذها فان لیس لی مثلك** وی متوفی بسال ۲۴۸ بوده و در محضر  
 سیبویه بهره‌های علمی برده است .

آنگاه که وی بفرا گرفتن نزد خلیل پرداخته بود تمام قرآن را حفظ بود و هنوز جزء کودکان بشمار میآمد **خلیل** آنقدر از این شاگرد و طول مجالست وی خوش بود که چون بر او وارد میگشت باو میگفت **(مرحبا بزائرلهم یمل)** یعنی براین زائر من آفرین باد که از مجالستش ملالتی بدست نمیآید.

مطلع این ستاره درخشان در بیضا که اکنون از دهستانهای بنام شیراز و مظهر ستاره‌های درخشانی در فضیلت و دانش میبود و مغرب وی شهر شیراز جنت طراز بوده است.

و اکنون مدفن این مرد بزرگ در محله‌ای بنام سنگ سیاه است که یا بمناسبت سنگی که بر آن نوشته شده است سیاه است و از این جهت محله را سنگ سیاه میگویند و یا آنکه در زبان عوام سنگ سیبویه سنگ سیاه خوانده شده است. (و سالیان دراز است که این بنده در انجمن ادب و نیز در انجمن آثار باستانی پیشنهاد تعمیر قبر وی و بلکه تأسیس اساسی برای مدفن او کرده‌ام) سیبویه مانند بسیاری از رجال علم و حدیث و ادب اسلام از موالی بوده است یعنی آزادشدگان یا صاحبان پیمان با قبیله‌ای از عرب بوده است و وجه اول اصح بنظر میرسد.

وی از موالی بنی الحارث بن کعب بوده و این قبیله در فتح فارس در شیراز سکونت داشته‌اند و از این جهت گاه او را حارثی گفته‌اند<sup>(۱)</sup> و این بنده معذرت می‌خواهم که برای این ستاره درخشان مغربی بیان کردم زیرا او غروب نکرده است و اکنون پس از قرن‌ها درخشان است و در این مجمع بزرگ درخشندگی وی نمایان است.

چه شد؟ و چرا؟ وی از بغداد که آن روز یکی از مجامع بزرگ دانشمندان اسلامی بوده است مراجعت کرده و چرا درس جوانی زندگانی مادی خود را بدرود گفت و جسمش در خاک نهفته گردید؟ همه دانشمندان میدانند و شاید مورد بحث قرار گیرد بنابراین بیان بنده زائد بنظر میرسد.

---

۱- عمرو بن عثمان حارثی یا بنی حارثی هم بسیبویه گفته‌اند بعنوان نسبت ولائی.

۲- سیبویه چه کرده است؟ وی پس از آنکه قرآن مجید را درس کودکی بخاطر سپرد و چندی در علوم دینی تحصیل کرد خواست پایه و اساس فهم قرآن مجید را که بزبان عربی یا بعبارت دیگر بزبان بین المللی اسلامی بوده استوار سازد. اثری از خود پدید آورد که بگفته صاعد بن احمد الجبانی الاندلسی که از دانشمندان بنام عصر خود بود عملی نظیر بطلمیوس، و ارسطو، کرد. وی گفته است سه کتاب است که در فن خود قدیماً و حدیثاً هرگز کهنه نمیشود و اساس تمام کتبی است که در فن مشابه آن تألیف شده:

مجسطی بطلمیوس

منطق ارسطو

کتاب سیبویه

سیبویه دری بسوی فهم قرآن مجید و احادیث نبوی و زبان ادبی اسلام بگشود دری که هرگز بسته نمیشود و بگفته دانشمند معاصر و مستشرق معروف پرفسور بر کلمن استاد بزرگ زبان ادب اسلامی نه برا و میتوان افزود و نه از او میتوان کاست.

و چه تصادف خوبی و متناسب نامی برای نام اثر وی.

سیبویه زمان زندگانش آنقدر پایدار نماند که بتواند تألیف خود را مورد تجدید نظر و نام گذاری قرار دهد و مانند همه مؤلفین اسمی برای اثر خود بگذارد. بلکه پس از مرگش چون کتاب بی نام آشکار شد دانشمندان و فضلاء و ادباء عظیمی که همه از نوابغ بوده اند چون کتابی بی نام و تمام دیدند نامش نهادند.

بها ن آقا

نامش را چه نهادند؟ کتاب

آری کتاب او راستی کتاب است و حقیقت کتاب است و دارای پیامی عینی اشک

که همه کتب قسمتی از آنرا آشکار ساخته اند آری کل الصيد فی الجوف الفراء

کتاب او کتاب است و اثر نفیس او مظهر کتاب است از این جهت کتاب

اورا مردم ملقب بلقبی ساختند، یعنی مناسب و آن قرآن النحو است. به آقا ریلد

در این کتاب برای اولین بار در حدود ۳۰۰ واندی آیات قرآن را شاهد آورده  
و مستند خود ساخته است .

۳- سیویه این اثر خود را از کجا آورده است ؟

حقیقت امر را بخواهید از آسمان تأییدات الهی شرعی که بعرض میرسانم :  
باتفاق همه متبعین و دانشمندان مؤسس و پایه گزار نحو و واضع این علم  
باب مدینه علم النبی الامام علی علیه السلام الله و صلوته میبود .

امام بصحابی خاص و خاصه خود که دارای هوش و استعداد کم نظیری بود  
یعنی **ابوالاسود الدثلی** (۱) دستور فرمود روی اساسی که در چند جمله تدریس بیان  
کرد تتبع کند و بر موضوع درس خود بیفزاید و علم نحورا تدوین کند .

هر چند بیان امام در آغاز امر مانند همه علوم مختصر و قواعد آن محدود  
بود ولی چون **العقل یکفیه الاشارة** ابوالاسود بکار پرداخت و اصول نحورا بساخت  
و گاه بنظر منور امام میرسانید و تعلیمی میگرفت و آنچه میدانست و میتوانست  
بعده ای بیاموخت از آن جمله بدو فرزند خود **(عطاء بن ابی الاسود و ابی حرب**  
**ابی الاسود)** و به **یحیی بن یعمر و میمون اقرن**

**اصمعی و ابو عبیده** که هر دو از ادباء عصر خود میباشند مخصوصاً اصمعی  
که خود داهیه بود نزد عطاء بن ابی الاسود شاگردی کردند .  
بنابر این دو طبقه بالا علمشان در این فن مخصوصاً منتهی بمکتب امام  
علی بن ابیطالب میگردد .

بعد از این طبقه سوم است که از چند تن از فضلاء و ادباء تشکیل مییابد یکی  
از آنان **ابو عمرو بن العلاء** است عمرو بن العلاء از قراء سبعة است و مردی بسیار  
دانشمند و بزرگوار و مستخرج از مکتب تشیع امام است . وی یکی از بزرگان

---

۱- ابوالاسود الدثلی ظالم بن عمرو وی از بنی کنانه میبود از طرف عبدالله بن عباس که از  
طرف امام علی بن ابیطالب ولایت بصره را داشت بقضاء در بصره برگزیده شد و چون امام  
علیه السلام بعراق حرکت فرمود ملازمت امام را برگزید و در جنگها در صفوف لشکریان  
علی درآمد .

مورد وثوق و اعتماد تابعین صحابه و معاصرین خود بوده و در لغت و اشعار عرب استاد بوده است .

وی در ماه رمضان شعر نمیخواند و جنگ اشعار خود را که از اشعار جاهلیت مشحون بود در سفر حج خود از بین برد .

طبقه چهارم نیز دارای رجال بزرگی بود که از آن جمله **خلیل بن احمد** مبدع عروض میباشد و شهرت این مرد چنان است که نیازی به بیان شرح حال و معرفی او نیست .

**خلیل بن احمد** شیعه و صاحب فضائل بسیاری است و سیبویه علم نحو را نیز از وی فرا گرفته است و جمع کثیری نزد او تلمذ کردند و لی هیچکدام بمقام و مرتبه سیبویه نمیرسند (و این جمله را اصحاب فن تصریح کرده اند) و شاید این جمله را که میخواهم عرض کنم مورد پذیرش جمعی از دانشمندان حاضر نباشد و بلکه مورد تخطئه یا استهزاء باشد ولی مرا باک نیست که عقیده خود را که مستند بزندگانی و حیات روحی و معنوی باشد بدون خوف و هراس اظهار دارم:

بنده را عقیده این است که سیبویه مانند استادش خلیل ارادت خاصه ای بامام علی بن ابیطالب داشته و نیز از اینکه درس کودکی حافظ قرآن بوده است صفای قلب و حسن عقیدتش جلب مواهب الهی کرده و او را بالهامات خود در پدید آوردن این اثر نفیس مفتخر فرمود که **من کان لله کان الله له** چنانکه از خلیل بن احمد نقل شده است که در سفر حج چون به پرده کعبه چنگ زدم و مسئلت کردم که مرا یاری فرماید بعلمی که تاکنون کسی متعرض آن نشده است توفیق یابم مسئلت مورد قبول واقع گردید و علم عروض را پدید آوردم .

باری در عصر ظهور سیبویه علماء نحو و ادب بدو قسمت منقسم گردیدند کوفیین و بصریین کوفیان از یاران کسائی استاد فرزندان خلیفه عصر هارون بودند و بصریین از یاران و شاگردان سیبویه و منشاء اختلاف بین این دو نحله را همه دانشمندان حاضر میدانند و شگفت این است که کسائی با آن همه بغضی که

نسبت بسیویه داشت چون رحلت کرد کتاب سیویه را در بستر مرگ وزیر سر کسائی یافتند .

رحلت سیویه را ۱۶۱ هجری و ۱۷۸ و ۱۸۰ گفته اند و شاید ۱۸۰ درست تر باشد و در این هنگام سنش را بعضی ۳۲ و بعضی بیش از چهل سال گفته اند .

و قول اخیر نزدیکتر بصحت است زیرا سیویه از عیسی بن عمر که از دانشمندان عصر بود روایت کرده است و عیسی بن عمر در سال ۱۴۹ رحلت کرده است و ۳۱ سال فاصله بین رحلت این دو بوده و کودک یکساله را نمیتوان دارای استعداد تدریس و تدریس دانست ولی سن نه سال و ده سال برای نوابغ چندان اشکالی ندارد .

**احترام بزرگان علم نسبت بسیویه** سیویه مورد احترام و کتابش مورد اعجاب دانشمندان بوده است چنانکه از مبرود دانشمند بزرگ معروف صاحب کتاب کامل معروف است که اگر کسی میخواست نزد او کتاب سیویه بخواند میگفت **ار کبت البحر ؟** آیا میخواهی در دریاشناگری کنی؟ و دیگری از دانشمندان میگوید علماء ادب همه عائله سیویه اند در باره سیویه تا اینجا مختصری از آنچه میتوانستم در این مجلس عرضه بدارم بود .

اینک برای جمله اولی که در آغاز سخن رانیم گفتم مختصری عرضه میدارم یعنی جمله **(فتح النحو بفارس و ختم بفارس)** علم نحو از سیویه انتقال بشاگردش و شاگردانش بالواسطه بشرح زیر یافت .

۱- اخفش      شاگرد سیویه (وی شاگردی خلیل بن احمد هم کرده است)

۲- مازنی      شاگرد اخفش

۳- مبرد      شاگرد مازنی

۴- زجاج      شاگرد مبرد

۵- ابوعلی فارسی      شاگرد زجاج

۶- ابن جنی

شاگرد ابوعلی

۷- عبدالقادر جرجانی

شاگرد ابن جنی بوده است .

در ضمن افرادی که شاگرد بلا واسطه سیبویه و با واسطه وی بوده اند یکی ابوعلی الفارسی یکی از برجسته ترین علماء نحو در عصر خویش است وی در زمان دیالمه میزیسته و محضرش مورد استفاده عده زیادی از فضلاء بوده است . در سال ۲۸۸ چشم بدنیاش گشوده و در سال ۳۷۷ از جهان مادی چشم پوشیده است .  
**ابوعلی الفارسی** اهل فسا است و او را خاتم النحویین میگویند .  
در کتاب **المصباح** تألیف **سلامه بن عیاش شامی** که از فضلاء معروف بوده است چنین میگوید که گفته اند .

### فتح النحو بفارس و ختم بفارس

یعنی علم نحو به پیدایش سیبویه پدید آمد و باب این علم گشوده گردید .  
و به پیدایش ابوعلی الفارسی رونقی مجدد گرفت و پایان عمر وی خاتمه یافت سیبویه فارسی (مولود در یضاء) ابوعلی فارسی (مولود در فسا)

### نظر کارل بر کلمن مستشرق معروف معاصر در تاریخ الادب العربی

عده ای از مورخین میگویند سیبویه هنگامیکه میخواست صحبت کند در آغاز کلامش لکنتی پیدامیکرد یعنی دهان را باز میکرد و نمیتوانست سخن گوید تا چند مرتبه چنین میشد و بعداً سخن میگفت و با اصطلاح (هسه) پیدامینمود و با اصطلاح گیر ولی استاد بر کلمن معتقد است که در اثر نفیضش تعقید است و قادر بر سلامت در نوشتن نبوده است علاوه در سخن گفتن عادی هم مسئولی بر زبان عربی نبود و نیز چنین میگوید خواننده کتابش عجز و ناتوانی در بیان وی درک میکند بلکه غموض و ابهامی گاه در کلامش پدید میآید مانند اینکه قسمتی بیان میکند و فوراً در صدد اصلاح بر میآید ولی با تمام این مطالب کتاب وی کاملترین کتاب در فن خود است چنانکه (محمد بن یزید) مبرد میگوید: در هیچ علمی از علوم مانند کتاب سیبویه تألیف نشده است .  
ولی این بنده با این عیبی که پرفسور دانشمند بر کتاب او گرفته است نمیتوانم

موافقت کنم و تاکنون ندیده‌ام که از اساتید فن عربیت چنین منقصتی در این کتاب مشاهده کرده و بیان نموده باشند.

سال رحلت سیبویه را کارل برکلمن ۱۷۷ و ۱۶۱ و ۱۸۰ و ۱۸۸ و ۱۹۴ ذکر شده - است البته باستناد مستنداتی بوده است و این بنده جایی که ۱۶۱ و ۱۷۷ و ۱۸۰ باشد ندیده‌ام.

بر کتاب سیبویه شروحی نوشته شده است که شرح آن در این مختصر متناسب نیست. راجع بسیبویه و شرح حال خود او و اثرش کتابی بایستی تألیف کرده و این بنده با اعتراف بقصور باع خود یادداشت‌های بسیاری گرد آورده‌ام که می‌توانم بصورت رساله‌ای تقدیم اهل فضل و دانش و دانشگاه نمایم و نیز هنوز ناگفته بسیار دارم که در صورت تناسب مجلس بعرض میرسانم و از خداوند متعال توفیق همه اساتید و ارباب فضیلت را خواهانم.

بسم الله الرحمن الرحيم

## قاضی ارجانی

تلاش دانشمندان و علمای ایرانی تنها در تنظیم علوم مختلف اسلامی چشمگیر نیست، بلکه تجلیات ذوق لطیف ایرانی در شعر و ادب عرب هم تأثیر بسزا داشته است، اشعار عربی که وسیله ایرانیان سروده شده است بخش عمده‌ی بی‌ازشعر دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات عرب را شامل است، معرفی و حتی برشمردن این شاعران میتواند موضوع تألیف کتابهای بزرگی قرار گیرد، وجود شاعرانی ایرانی مانند بشار بن برد، مهیار دیلمی، ابوالمظفر ابیوردی، قاضی ارجانی و دیوان‌های قطور ایشان نموداری از این واقعیت است، در قرن ششم هجری به ایرانیان دیگری همچون طغرای بر خورده میکنیم که بر لامية العرب او شروح بسیاری نوشته شده است؛ تشکیل انجمن جهانی بزرگداشت سیویه باین بنده فرصت داد تا یکی از شاعران شیرازی عربی سرا را معرفی نماید، و چون این انجمن در شیراز برپا گردیده است مؤید این نظر شد تا «قاضی ارجانی» معرفی و درباره او توضیح مختصری داده شود، بدین منظور لازم است نخست اشاره‌ی به جغرافیای تاریخی منطقه ارجان شود و سپس شرح حال و بررسی دیوان ارجانی ارائه خواهد شد.

### ارجان «ARRADJAN»

ظاهر آ این کلمه باین صورت معرب است و اصل آن در کتب جغرافیا و لغت

بصورت مختلف « ارغان، ارگان، ابرقباد » ضبط گردیده است شاید بنا بر قاعده تبدیل بیشتر « گ » در عربی به « ج » همان ارگان بصواب نزدیک تر باشد <sup>(۱)</sup> ساختمان این شهر را به قباد ساسانی نسبت داده اند <sup>(۲)</sup> در منابع عمیق جغرافیای تاریخی سرزمین های اسلامی از دیرباز این شهر را از شهرهای منطقه فارس شمرده اند، و با اصطلاح از اقلیم سیم به حساب آورده اند، مثلاً ابن خرداد به متوفی در حدود ۳۰۰ هجری که کتاب او از ارزنده ترین کتب جغرافیا است این شهر را جزء استان فارس قرار داده است منتهی در حد فاصل میان خوزستان و فارس <sup>(۳)</sup> : نویسنده حدود العالم من المشرق الى المغرب هم در ذیل عنوان « سخن اندر ناحیت پارس و شهرهای وی » چنین نوشته است ارغان - شهری است بزرگ و خرم با خواسته بسیار و نعمت فراخ و هوایی درست <sup>(۴)</sup> . مقدسی در احسن التقاسیم مینویسد که فارس دارای ۶ بخش مهم است و ارجان از سمت خوزستان اولین بخش فارس است. <sup>(۵)</sup> ابن حوقل این شهر را جزو استان فارس بر شمرده و مینویسد هر چند شیراز مرکز استان فارس است ولی شهرهای دیگری هم قدیمی تر و هم بزرگتر از شیراز در این منطقه وجود دارد از جمله ارجان را نام میبرد. <sup>(۶)</sup> ابن فقیه متوفی در اواخر قرن سوم هجری نیز مینویسد « از اهواز تا ارجان که نخستین بخش اقلیم فارس است ۳۱ فرسنگ است و ارجان بنای قباد بن فیروز است <sup>(۷)</sup> ولی هستند نویسندگان که این شهر را جزء شهرهای خوزستان دانسته اند و یا احتساب این شهر را از اقلیم خوزستان صحیح تر پنداشته اند چنانکه ابوالفداء در کتاب تقویم البلدان میگوید

۱- رجوع فرمائید به ص ۳۰ المعرب جوالیقی چاپ احمد محمدشاکر

۲- Encyclopedie de l islam. Tom 1. p. 679/680

۳- المسالك والممالك ص ۴۶/۴۷ و ص ۱۷۲

۴- ص ۱۳۳ چاپ دکتر منوچهر ستوده تهران

۵- ص ۶۲۱ چاپ بریل

۶- صفحات ۲۳۶ و ۲۳۹ چاپ مکتبه الحیات بیروت

۷- مختصر البلدان ص ۲۹۸ چاپ لیدن

این شهر از اقلیم خوزستان است هر چند بنا بر روایت دیگر از اقلیم فارس محسوب میشود (۸) اما در تقسیم بندی امروز چون این شهر در نزدیک بهبهان قرار داشته و هم اکنون هم خرابه های آن بنقل De Liode که آنرا کشف نموده در مسافت دوساعت راه از بهبهان است باید آن را از استان خوزستان بحساب آورد.

شهر ارجان از شهرهای پر خیر و برکت و حاصل خیز ایران بحساب میآمده است و معروف به داشتن تاکستان ها و نخلستان ها و باغ های زیتون بوده است و به همین جهت در بعضی از منابع نوشته اند که هوای آن در عین حال که کوهستانی است شبیه هوای دشت است و جزء شهرهای منطقه گرمسیری بحساب میآمده است، گویند عضدالدوله مکرر میگفت در آمد و مخارج من از ارجان تأمین میگردد (۲): از صادرات عمده این شهر روغن زیتون بوده است که به بسیاری از بلاد دیگر حمل میشده است، ابوریحان بیرونی در کتاب الجماهر در فصل خواص مومیا اشاره بوجود غاری در این منطقه میکنند که از سنگی در آن غار مومیا ترشح میگردد و حاصل سالیانه آن باندازه اناری بوده که پس از جمع آوری در خزانه پادشاهان نگهداری میشد و برای معالجه شکستگی استخوان باندازه عدسی از آن مومیا بکار میرفت و بسیار سود بخش بود، (۳) این موضوع در کتب دیگر بطور مفصل تر آمده است و از جمله میتوان به آثار البلاذ و اخبار العباد قزوینی ص ۱۴۱ چاپ بیروت مراجعه نمود. دیگر از خصوصیات این منطقه که بآن اشاره شده است بسیاری تب و ثوبه رایج در آن شهر است و ظاهراً بمناسبت باطلا قهای رودخانه طاب بوده است در این مورد داستان لطیفی در اخبار العباد قزوینی آمده است که ترجمه آن چنین است، «به فضل بن علان از اعیان ارجان گفتند لقمان بن عبدالله فردا به اینجا میآید و مناسب است که او را ملاقات کنی گفت چطور ممکن است

---

۱- ص ۳۶۴ ترجمه آقای عبدالمحمد آیتی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۲- احسن التقاسیم ص ۱۰۴

۳- کتاب الجماهر ص ۲۰۴ چاپ حیدرآباد دکن

فردانوبت تب من است، آنگاه خدمتگزار خود را صدا زد و گفت امروز فوری لحافی حاضر کن تا بخوابم و تب بکنم شاید فردا تب بسراغ من نیاید و بتوانم با این مرد ملاقات کنم؟» (۱) انار این شهر در خوبی شهره بوده است «برخصوص انار ملیسی باشد سخت نیکو» (۲) این شهر در قرن هفتم هجری بواسطه هجوم ملاحده سخت ویران گردید بطوری که ساکنان آن بیشتر به بهبهان کوچیدند و پس از آن رو بویرائی نهاد و متروک شد (۳) شعب بوان که از بهترین مناطق فارس است و در اشعار عربی خاصه در دیوان متنبی ذکر آن بسیار آمده است و مقر گروهی از امرای آل بویه هم بوده است جزء این بخش و باصطلاح تابع ارجان بوده است، حمد الله مستوفی در نزهة القلوب مردم آن سرزمین را چنین توصیف میکند «و مردم ارجان بیشتر مصلح و بخوشتن مشغول باشند» (۴) ارجان در اواخر خلافت عمر بن خطاب بدست ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص فتح گردید و چون اهالی پرداخت جزیه و خراج را قبول کردند بدون جنگ و خونریزی صلح پا بر جای گردید و مسجد و دارالحکومه این شهر بوسیله حکم بن نهیک هجیمی بنا شده است (۵).

**ارجانی:** نام او بنا بر اتفاق همه تذکره نویسان احمد و کتینه اش ابوبکر و مشهور به قاضی ارجانی است. در مورد نام پدرش اختلافی در کتب بچشم میخورد بدین معنی که گروهی «محمد» ضبط کرده اند و گروهی دیگر «حسین» (۶) لقب او در اکثر مآخذ «ناصر الدین» ذکر شده است هر چند این خانواده از چند نسل پیش از ارجانی ساکن ایران بوده اند ولی بنا بآنچه که ابن خلکان و گروهی

۱- آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی چاپ بیروت ص ۱۴۱.

۲- فارسنامه ابن بلخی بکوشش وحید دامغانی ص ۱۸۶.

۳- لطفاً مراجعه شود به دائرة المعارف الاسلامیه ج ۱ ص ۵۸۰ مقاله استرک.

۴- ص ۱۵۵ چاپ آقای دبیر سیاقی.

۵- ترجمه فتوح البلدان چاپ بنیاد فرهنگ صفحات ۲۶۶-۲۵۷ و ۲۵۹.

۶- رجوع شود به المنتظم ابن جوزی ص ۱۳۹ ج ۱۰ چاپ حیدرآباد و انساب سمعانی ج ۱ ص ۱۵۳ حیدرآباد.

دیگر از تذکره نویسان نوشته‌اند اصل ایشان از اعراب مدینه است که به فارس کوچیده‌اند، (۱) و ظاهراً مأخذ نقل ابن خلکان خریده عماد کاتب اصفهانی است که متأسفانه بخش مربوط به ایران این کتاب تاکنون چاپ نشده است، ارجانی در سال ۶۰۴ متولد گردیده است؛ پس از کسب معلومات ابتدائی متداول در آن زمان به اصفهان کوچید و در نظامیه اصفهان بتحصیل مشغول شد، اگر فرض کنیم که او از ۱۵ سالگی استعداد ورود به نظامیه را داشته باشد و تا آخر زندگی نظام‌الملک در آن مدرسه کسب علم نموده باشد، ده سال دانشجوی نظامیه بوده است زیرا قتل نظام‌الملک در ۴۸۵ اتفاق افتاده است، آغاز شعر سرودن او بنا بتصریح عماد کاتب از اواخر دوره نظام‌الملک و بین سالهای ۴۸۰ تا ۴۸۵ بوده است و تا آخر عمر باین کار ادامه داده است، مینویسند مجموع اشعار او را اگر بمدت زندگی او تقسیم نمایند در هر روز هشت بیت سروده است (۲) و اگر تصور شود که شصت سال شعر سروده باشد ملاحظه میفرمائید که لا اقل در حدود یکصد و هفتاد هزار بیت باید از او باقی مانده باشد: ولی متأسفانه میزان شعر باز مانده از این شاعر بسیار کمتر از این مقدار است، عماد اصفهانی در همین باره میگوید در سال ۵۴۹ با فرزند ارجانی ملاقات کردم بسته بسیار بزرگی از اشعار پدرش را بمن امانت داد، در عین حال آنچه که از شعر او جمع شده حتی یکدهم میزان اشعار او نیست، ضمناً باین نکته هم باید توجه داشت که ارجانی دارای عمر نسبتاً طولانی بوده و هشتاد و چهار سال زیسته است. (۳) مقام رسمی ارجانی همچنان که در آغاز این بخش اشاره شد عهده داری قضاء شوشتر و عسکر مکرّم از شهرهای خوزستان بوده است، عسکر مکرّم شهر کی است که در آغاز بوسیله مکرّم بن معاویه در زمان حجاج بن یوسف ساخته شده و بعدها از مراکز عمده استقرار سپاه و باصطلاح

۱- وفیات الاعیان ج ۱، ص ۱۵۲ چاپ دکتر احسان عباس.

۲- ریحانة الادب ج ۱ ص ۱۰۳ و دائرة المعارف بستانی ج ۳ ص ۵۰.

۳- شذرات الذهب ج ۴ ص ۱۳۷ ذیل وقایع سال ۵۴۴.

امروز از یادگانهای مجهز بوده است برای اطلاع بیشتر از خصوصیات این شهر مراجعه فرمائید به آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی،<sup>(۱)</sup> ولی درهمین دو شهر هم در واقع نایب قاضی بوده است، ارجانی خود در قصیده‌یی اشاره به حقارت منصب خویش نموده و چنین میگوید:

و من النوائب انسی      فی مثل هذا الشغل نائب  
و من العجایب ان لسی      صبراً علی هذی العجائب

«از بدبختی‌ها این است که من در اینگونه شغل‌ها نایب هستم و از شگفتی‌ها این است که من بر این عجایب شکینا هستم»<sup>(۲)</sup> ارجانی سفرهای مکرر به بغداد نموده است و مدامیحی درباره المستظهر خلیفه عباسی و سایر بزرگان دستگاه خلافت در دیوان او آمده است، امیدوارم در هنگام بررسی دیوان ارجانی بتوانم نمونه‌هایی از مدامیح او را عرضه نمایم:

درباره مذهب ارجانی، با آنکه مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه‌الی - تصانیف الشیعه دیوان ارجانی را معرفی فرموده است و او را شیعه دانسته‌اند و استدلال نموده‌اند به مدامیحی که وی درباره خواجه شرف الدین انوشیروان بن خالد وزیر شیعی مذهب سروده است،<sup>(۳)</sup> ولی بدلائل ذیل نمیتوان او را شیعه دانست، نخست اینکه مرحوم آیت الله سید محسن جبل عاملی در جلد دوم بخش اول اعیان - الشیعه که طبقات شعرای شیعه را بیان فرموده است و قاعداً بنا بر تسامح نسبی هم بوده است از ارجانی نام نبرده‌اند<sup>(۴)</sup>، دوم آنکه با تعصب بسیار زیاد نظام الملك میتواند بجزأت گفت تحصیل شیعی در نظامیه اصفهان آن هم در زمان حیات خواجه امری ناممکن است، سوم اگر ارجانی شیعه میبود از کارگاه نمد مالی ابن خلکان که

۱- ص ۲۲۲ چاپ دمشق .

۲- ابن خلکان ج ۱ ص ۱۵۲ چاپ دکتر احسان عباس.

۳- الذریعه ج ۱/ ۹ ص ۶۷.

۴- اعیان الشیعه ج ۱/ ۲ ص ۱۵۷ تا ۲۱۶.

در کمال بی انصافی بهر شیعی تاخته است بی کلاه نمی ماند و صابون ابن خلکان به جامه او می خورد و بالاخره در بسیاری از منابع تحقیق که در دست است او را شافعی دانسته و به مذهب او اشاره نموده اند از متاخران یوسف الیان سرکیس در معجم المطبوعات العربیه به شافعی بودن او اشاره نموده است. (۱)

ارجانی علاوه بر ذوق لطیف شعری در علوم متداول عصر دست داشته و بخصوص در حدیث و فقه در زمره بزرگان عصر بحساب میآمده است ابو الفداء در البدایه و النهایه اشاره به این مطالب نموده و او را جزو راویان حدیث دانسته است، (۲) درباره فقه او اولاً اعطاء منصب قضایا نیابت قضا به کسی بدون اطلاع کامل از فقه معمول و متداول نبوده است ثانیاً خود ارجانی در باب فخر و شمردن فضایل خود چنین سروده است:

انا اشعر الفقهاء غیر مدافع فی العصر او انا افقه الشعراء  
شعری اذا ما قلت دونه الوری بالطبع لا بتکلف اللقساء

«در این روزگار بدون آنکه نیاز بدفاع از این ادعا باشد، شاعرترین فقیهان و فقیه ترین شاعرانم، شعر من چنانست که چون آنرا میسرایم روزگار بمیل و رغبت نه به تکلف آنرا تدوین مینماید» (۳) ضمناً اشاره به این نکته هم لازمست که شعر ارجانی بنا بر مقتضیات آن عصر مشحون از اصطلاحات مختلف علوم متداول در آن عصر است و خود نشان دهنده تبخرو چیرگی بوده است برای اینکه خوانندگان محترم با اهمیت ارجانی در ادوار بعدی بیرند مناسب دیدم قضاوت نویسندگان مختلف یکی دودوره را بعرض برسانم، ابن اثیر نویسنده دانشمند کامل التواریخ که کتاب او بدون تردید از ارزنده ترین مآخذ تحقیق است درباره ابن آمدی شاعر چنین مینویسد «در این سال ابن آمدی شاعر معروف در گذشت او از اهل فضل و خرد و از

۱- چاپ مصر ج ۱ ص ۴۲۴.

۲- ص ۲۲۶ ج ۱۲ بیروت و ریاض.

۳- مرآة الجنان یافعی ج ۳ ص ۲۸۱ چاپ بیروت.

شاعران مهم است و باید او را در طبقه غزی و ارجانی بحساب آورد»<sup>(۱)</sup> عماد کاتب صاحب خریده در کتاب خود ابوالحسن علی بن الحسن بن الطوبی را با ارجانی مقایسه نموده و میگوید او کجا و ارجانی کجا و حال آنکه ارجانی دارای ابتکار معنی است (۲) قلقشندی نویسنده پرکار قرن نهم هجری که صبح الاعشی را نوشته است در فصل صنایع شعر از ارجانی مکرر شاهد آورده و اشعارش را نقل نموده است، مثلاً می نویسد «تضمین قسمتی از ابیات شعر عرب قدیم در قصاید شعرای دوره بنی عباس متداول بوده است چون این قصیده قاضی ارجانی که در مدح وزیری سروده شده است

«وقل للراجلین السی ذراه الستم خیر من ركب المطایا»

«بکسانی که بدیار اومی کوچند بگو آیا شما بهترین کسانی هستید که بر شران سوار شده اید» (۳) بطوری که خوانندگان محترم میدانند مقصود مصراع «الستم خیر من ركب المطایا» است که از جریر است و قاضی ارجانی آنرا تضمین نموده است، همچنین در مورد ارسال مثل نیز از شعر ارجانی شاهد آورده است و این بیت او را شرح داده است،

تأمل منه تحت الصدغ خالا لتعلم کم خبایا فی الزوایا

«در ذیل بناگوش او بآن خال بنگر تا بدانی که در گوشه و کنار چه نهفته هایی است» که مصراع دوم این بیت از امثال عرب است (۴) همچنین در تاریخ الحکمای قفطی و ترجمه آن که از انتشارات دانشگاه تهران است در ضمن بیان شرح حال هبة الله بن الحسین بن علی از حکمای اصفهان که خواسته است مقام و مرتبه او را برای خواننده بیان کند او را معادل قاضی ارجانی معرفی میکند که خود دلیل اهمیت

۱- ج ۱۱ ص ۲۱۷ چاپ بیروت.

۲ - خریده ج ۴ - جزء ۱ ص ۷۹.

۳ و ۴ - صبح الاعشی ج ۱ ص ۲۸۱ و ۲۹۹.

ارجانی در نظر مؤلف است (۱) سمعانی هم در کتاب انساب خود ضمن بیان این مطلب که ارجانی در حدیث اسلامی متحمل زحمت زیاد شده است بفضل او و خانواده اش مخصوصاً یکی از نیاکان مادری او اشاره می نماید: برخی از اشعار و ابیات او از نظر پاره ای از صنایع ادبی در بسیاری از کتب نقل شده است از قبیل این بیت:

مودته تدوم لكل هول      و هل كل مودته تدوم  
در این بیت صنعت قلب بکار رفته است بدین معنی که حروف کلمات طوری برگزیده شده است که از آخر بیت و بطور عکس هم که خوانده شود باز بهمان صورت خوانده میشود (۲) مثال ساده تر صنعت قلب که خواسته اند از قرآن مجید شاهد بیاورند کلمات «كل في فلك» است که در کتب بدیعی ذکر شده است همچنین در خریده عماد کاتب در مورد تشبیه جمع که دو چیز را بیک چیز تشبیه نمایند این ابیات ارجانی را شاهد آورده است:

لم يكني الا حديث فراقكم      لما اسر به الی دموعی  
هو ذلك الدر الذي او دعتم      فی مسمعی اجریته من مدمعی  
بطوری که ملاحظه میفرمائید هم گفتار معشوق و هم اشک عاشق را به در تشبیه نموده است (۳).

در شعر ارجانی مانند بسیاری از شاعران گاه گاه به شکوه و گله گزاری از مردم بچشم میخورد چنانکه ابن جوزی این ابیات را در جلد دهم المنتظم نقل نموده است

ولما بلوت الناس اطلب منهم      اخائقة عند اعتراض الشدايد  
تظمت في حالتی رخاء و شده      وناديت في الاحياء هل من مساعد

۱- ص ۳۴۲ سطر ۱۱ و ص ۴۶۷ ترجمه آن کتاب.

۲- ریحانة الادب ج ۱- ص ۱۰۳.

۳- جزء دوم جلد القسم العراقي.

فلم ارفی ماساءنی غیر شامت      ولم ارفی ماسرنی غیر حاسد  
 « چون خواستم مردم را بیازمایم و درپیش آمد سختی ها برادر مورد اعتمادی از  
 ایشان جستجو کنم، در حال خوشی و سختی و در آن هنگام که در میان قبایل بانگ  
 بر میداشتم که آیا یاری کننده یی هست، در آنچه که مرا ناخوش بود سرزنش کننده  
 و در آنچه مرا شادمان نمود جز حسود ندیدم» همچنین ابیات زیر نشان دهنده ناراحتی  
 او از محیط اجتماعی آن روز است

لو كنت اجهل ما علمت لسرنی      جهلی كما قد ساءنی ما علم  
 كالصعوبر تعفی الریاض وانما      حبس الهزار لانه یترنم  
 «اگر آنچه را که میدانم نمیدانستم ندانستم مرا شادمان میکرد چنانکه آنچه که میدانم  
 موجب بدحالی من شده است، همچو گنجشک که در باغها به آزادی می خرامد  
 و هزارستان چون آواز میخواند زندانی است» دروفیات الاعیان ابن خلکان و  
 منابع دیگر قبل و بعد آن این دوبیت هم که ذیلا نقل میشود از ارجانی در مورد پند  
 و نصیحت آمده است.

شاوړ سواك اذا نابتك نائبة      یوماؤان كنت من اهل المشورات  
 فالعين تنظر ما منهاد نا و نأی      ولا ترى نفسها الا بمرآة  
 «هرگاه پیش آمد دشواری برای تو پیش آمد بد دیگری مشورت کن اگرچه خودت از  
 کسانی باشی که باتو مشورت می کنند، زیر چشم هر چه را که بآن نزدیک یا از آن دور  
 است می بیند ولی خود را فقط در آینه باید ببیند» از متاخران بستانی در دائرة المعارف  
 خود مقدار نسبتاً زیادی از شعرهای ارجانی را نقل نموده است، دیوان ارجانی  
 وسیله احمد بن عباس الازهری در بیروت به سال ۱۳۰۷ بطبع رسیده است و وسیله  
 ایشان توضیح و تفسیری بر پاره ای از ابیات نوشته شده است<sup>(۱)</sup>: ارجانی پس از  
 يك عمر طولانی هشتاد و چهار ساله در ماه ربیع الاول سال ۵۴۴ در گذشته است،  
 و در مورد این سال اختلافی در میان تذکره نویسان نیست، گروهی مانند سمعانی

۴- لغت نامه مرحوم دهخدا، ج اختیار، اژدها ص ۱۶۵۸.

در انساب سال وفات ارجانی را نوشته‌اند، و گفته‌اند که مرگ او در حدود چهارصد و چهل بوده است، نزدیک‌ترین نویسنده بزمان او عماد کاتب است که متأسفانه بخش ایران کتاب او چاپ نشده است.

و عماد در خریده مینویسد که در سال ۵۴۶ با فرزند ارجانی ملاقات نموده و لحن گفتار او حاکی از آنست که در آن هنگام ارجانی در گذشته بوده است، بنا بر این و باتصريح جمعی زیاد از تذکره‌نویسان که مرگ او را ۵۴۴ نوشته‌اند ظاهراً سال وفات او همان ۵۴۴ است.

**دیوان ارجانی:** با آنکه در دائرة المعارف اسلامی آمده است که چاپ دیوان ارجانی در بیروت و قاهره و لندن صورت گرفته است متأسفانه در اختیار این بنده فقط دیوان چاپ بیروت قرار داشت و بررسی بسیار مجملی که ذیلاً عرض میشود مبتنی بر محتوای همین چاپ است.

این دیوان بقطع پستی در ۴۵۳ صفحه در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در چاپخانه جریده بیروت چاپ شده است و احمد بن عباس از هری که عهده دار چاپ و تصحیح کتب زیادی بوده است مقدمه مختصری در یک صفحه بر آن نوشته و بعضی از لغات مشکل آنرا در پاورقی‌ها معنی نموده است، در حدود هشت هزار بیت از اشعار ارجانی در این دیوان فراهم آمده است، ارجانی شاعری است مدیحه‌سرا و شعراو غالباً شامل قصاید طولانی است. اولین قصیده دیوان در ۹۹ بیت در مدح المستظهر بالله خلیفه عباسی و آخرین قصیده که در واقع مثنوی است یعنی هر بیت دارای قافیه جداگانه است در نوروز سال ۵۲۲ در مدح وزیر معروف شیعی مذهب انوشیروان بن - خالد و در ۱۵۹ بیت سروده شده است.

مدایح ارجانی برای المستظهر بالله و المسترشد بالله خلفای عباسی و سلطان محمود بن ملک‌شاه سلجوقی و گروهی از وزرا و صاحب دیوانان از قبیل سدیدالدوله محمد بن عبدالکریم انباری و کمال الدین سمیرمی و جمال الدین سلیمان بن الفتی و دونفر از فرزندان خواجه نظام‌الملک یعنی عثمان بن نظام‌الملک و احمد بن

نظام الملك است .

در قصاید او طبق سبك معمول نشیب و تشیب آمده است از قبیل قصیده  
ص ۳۳۳ در مدح تاج الملك که با این بیت شروع میشود:

غیر العدی بسیو فکن قتیل      و عیونکن الصارم المسلول  
و یا قصیده ص ۴۳۳ که با این بیت آغاز میشود:

اذا الحمام علی الاغصان غننا      فی الصبح هیچ للمشتاق اخوانا  
ارجانی همچنان که در مدح غوغا میکند در هجو هم دستی توانا دارد هر چند  
که در دیوان او جز یکی دو مورد این بنده به هجوی برخوردار نگرفته است برای  
نمونه باین بیت که مقدمه قطعه‌یی است در هجو ابن شمامه قمی توجه فرمائید:  
وتیس عجیب الشکل یا کل باسته      ویعبر من فیه و یحسبه شعراً  
توصیف شمع و لغزی درباره آن و وصف سرما و برف و یخ‌بندان هم در  
دیوان او مکرر آمده است: و آنچه بطور خلاصه باید عرض شود این است که  
ارجانی شاعری است توانا و شعرا و مشحون از صنایع لفظی و معنوی بسیار و بجز آن  
میتوان او را در زمره شاعران بزرگ زبان عربی بحساب آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم

## خدمت ایرانیان بزبان عرب وادب وفرهنگ آن

باآنکه این مدعا نزد اهل دانش از مسلمات قطعی است و کسی در آن تردید ندارد تا محتاج بدلیل و برهان باشد باوجود این برسبیل اختصار بیرخی از دلائل آن اشاره میشود مفسر شهیر و عالم فقید معروف جوهری طنطاوی (ره) ضمن مکتوبی که یکی از علمای ایران در موضوع بحثی که میان ایشان روی داده بوده چنین مرقوم فرموده (۱):

«وأقول: وليس ببدع أن يصدر هذا الصوت من ناحية أبناء الأمة الفارسية - العظيمة العريقة المجد الشريفة المحتد، وفي المأثور عن أوائلنا: وإنما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه، وأى شرف بعدما ورد في الحديث النبوي: لو كان العلم بالثر يالناله رجال من فارس؛ نعم كان ذلك، فهم الذين وطدوا أساس الحكمة في - امم الاسلام ورفعو امانارها وشادوا صرحها وبنوا مجدها على قرار مكين، وامة هذا تاريخها جديرة أن يحذوا لابناء فيها حذو آبائهم ويجدوا كما كان عليه آباؤهم الاولون، ويشيدوا بذكر عمل قليل قام به أخ مصري مغترف من معين نبغ آبائهم معترف بفضل حكمائهم عليه وعلى الأمة الاسلامية».

قال عبد الرحمان الرواس في كتاب الطراز المعلم (۲) مانصه :

«حقاً بأن الأمة الايرانية أدت خدمات جليلة رائعة للدين الاسلامي الحنيف

۱- ۱۰۱ مقدمه دیوان حاج میرزا أبو الفضل کلانتری طهرانی.

۲- ۲ کتاب مذکور.

وللاداب العربية الباهرة، ان البشرية تفتخر باولئك الفحول الافذاذ الذين أنجبته بلاد فارس من عظماء الساسة والمؤرخين والعلماء والمتأدبين والفلاسفة والحكماء والقادة البارزين، قال النبي محمد صلوات الله وسلامه عليه وآله: لو كان العلم في الثريا لادرکه قوم من فارس وقال، عليه الصلوة والسلام في حق سلمان الفارسی: انه من عترتی، واذا كان كما يقول الرسول الاعظم صلى الله عليه وسلم: انه (ص) مدينة العلم و علی ابن عمه بابها فان باب علی علیه السلام هو سلمان الفارسی رضی الله عنه.

واذا أردنا ذكر الحقيقة علی علائها فانه كما قال الفيلسوف الفرنسي ارنست رنان في أواخر القرن التاسع عشر:

«لولا علماء الفرس وآثارهم الخالدة أمثال أبی نصر الفارابی وابن سیناء وحجة الاسلام الغزالی والخواجه نصیر الدین الطوسی ومحمد بن زکریا الرازی و الزمخشري وسيبويه والفخر الرازی وابن المقفع والخوارزمی وعمر الخيام وآلاف أمثالهم ضربوا من العلم والتفقه فی الدين واللغة بسهم وافر لما كان التمدن الاسلامی العربی بصورته الزاهیه فعلى العرب المسلمین أن یقدروا مساعی علماء الفرس وجهودهم فی سبیل تكوين تمدنهم الحاضر».

### محصل عبارت آنکه :

همانا ایرانیان خدمات برجسته ودرخشانی برای دین مقدس اسلام انجام داده اند و در راه توسعه و تکمیل زبان عرب و تدوین فرهنگ و ادب آن گامهای بزرگ برداشته اند همانا جهان بشریت و عالم انسانیت باین دانشمندان گرانمایه بلند پایه و نابغه های پرافتخار میبالد و مینازد و زمین بخاطر ایشان سرفخر و مباهات بر آسمان میساید، سرزمین ایران است که مانند مادر مهربان آن بزرگان را در دامن خود پرورده و در کنار خود بحد رشد رسانیده و بجامعه دنیا تحویل داده است چه بسیار سیاستمداران بزرگ و تاریخ نگاران دقیق و عالمان ربانی و ادیبان سخن سنج و نکته پرور و فیلسوفان متفکر و حکیمان پرمایه و پیشوایان خردمند

وامیران مصلح و خیر خواه از آن مرز و بوم برخاسته اند که هر يك در فن خود و حرفه خود بدون شك نه تنها از مفاخر ملی ایران بلکه از مفاخر جهان بشمار میرود رسول اکرم و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرموده:

اگر علم در ثریا بودی هر آینه گروهی از پارسیان آنرا بدست میآوردند، و نیز آن حضرت در حق سلمان پارسی فرموده:

سلمان از عترت من و از ما اهل بیت است و چنانکه ثابت است که امیر المؤمنین علی (ع) در شهر علم است که پیغمبر می باشد همانطور سلمان پارسی در خانه امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

باری اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم و پرده از روی واقع برداریم باید بگوئیم که: سخن در این موضوع همانست که ارنست رنان فرانسوی که در اواخر قرن نوزدهم میزیسته گفته است و گفتار او اینست:

اگر نمی بود دانشمندان ایران و آثار جاویدان ایشان از قبیل ابونصر فارابی و ابن سینا و حجة الاسلام غزالی و خواجه نصیر طوسی و محمد زکریای رازی و زمخشری و سیبویه و فخر رازی و ابن مقفع و ابوبکر خوارزمی و عمر خیام و هزاران هزار همانند ایشان که در خدمت علوم دینی و معارف اسلامی و فرهنگ و ادب عرب پر چمدار هستند و حظ و نصیب بسیار در این خدمت پرافتخار دارند، تمدن اسلامی عربی باوج اعلای خود نمیرسید و در صورت زیبای کنونی که چشم جهان را خیره میکند نمی بود پس بر ملت مسلمان عرب واجب است که از زحمات طاقت فرسای علمای ایرانی در امر مذکور قدردانی و شکرگزاری کنند و خدمات ایشان را که در راه پدید آوردن تمدن کنونی عرب انجام داده اند در مد نظر بردارند و زیر پا نگذارند».

و نیز عبدالرحمن رواس در کتاب الطراز المعلم گفته (ص ۱۲):

«كان للفرس في الاحقاب الاولى ذكر عابق بأرج الفضائل و شذا الامجاد، و هو يعود الى أقدم الاجيال البشرية و السلالات الانسانية و كانت حضارة ایران مرجع

الشعوب والاقوام يستمدون من معينها الحكمة وفيوضات العلم الزاخر والادب الباهر ولا جرم فان هذه البلاد العظيمة فى التاريخ تعد فى مضاف الدول العالمية التى كان لها السبق فى الفنون والعرفان والمدنية الصحيحة والاختراعات المدهشة التى طالما حيرت العقول واذهلت الالباب .

ولقد أنجبت هذه الامة التاريخية الكبرى الالاف المؤلفة من عظماء رجالات الفلاسفة ومشاهير الساسة وأفاض الادباء والشعراء والعلماء المتبحرين الذين بدأوا فى سماء الدنيا كالكوكب السيارة والدرارى المتألقة والنجوم الساطعة فكانوا النوابغ الذين افتخرت بهم الارض وسارت البشرية بأثارهم الخالدة» .

#### محصل عبارت آنكه :

ملت ايران در قرون پيشينه وأعصار ديرينه بذكر جميل ونام نيك معروف ومشهور بوده اند چنانكه عطر نيكنامى وصيت فضائل حميده وخصائل پسندیده ايشان أقطار دنيا ومشام جهانيان را معطر وخوشبو مينموده است اين ملت نژاد اصيل قديم و سابقه تاريخى ريشه دار ممتدى دارد كه بقديمترين نژادهای نجيب بشرى وسلسله های نوع دوست انسانى ميبويندد، و تمدن ايران سر مشق ساير ملل وطوائف جهان بوده كه پيوسته آن ملل وطوايف از آن سرچشمه حكمت و عرفان بهره ها برده وبزلال خوشگوار آن كامياب ميشدند و بدين وسيله بعلوم بسيار وآداب بى شمار دست ميبافتند .

خلاصه سخن آنكه اين کشور پهناور وسرزمين پر ارزش در صف اول دول كهنسال ريشه دار قرار گرفته است كه سوابق مهمه تاريخى در فنون وصنایع وحرف و علم وحكمت و عرفان و تمدن صحيح درخشان واختراعات عجيب مهم دهشت - آور وحيرت انگيز دارند بطوريكه عقلها را حيران و چشم جهان را خيره ميكند. از اين ملت كهنسال نجيب علمای بسيار ودانشمندان بيشمار وسياستمداران معروف واديبان مشهور وحكيمان وفيلسوفان بزرگ و سخن سرايان وشاعران نامى برخاسته اند كه هريك در آسمان انسانيت وجهان مدنيت دفترى پراز دانش واخترى

سراسر بینش بوده و از این روی ایشان را بطور قطع میتوان از نابغه‌های بشر شمرد که بایستی زمین پیدایش ایشان ببالد و نسل بشری تاهست از آثار جاودانی ایشان بهره‌ور گردد.

### دانشمند معروف فرید وجدی در دائرة المعارف گفته: (۱)

«والفرس شبحان بطبیعتهم میالون للحرية الدينية حتى أن لسيدهم مجتهدین يعتبرون من أراکین العلم الی یومنا هذا.

وقد نبغ منهم فی الاسلام من العلماء الاعلام والمؤلفین العظام عدد لا یحصى فی الحديث واللغة والفلسفة حتی زعم کثیر من الارویین أن الذی أوصل العلوم العربیة الی أوجها الاعلی الذی وصلت الیه هم العجم».

یعنی

ملت پارس بحسب طبیعت شجاع و دلیر هستند و حریت در دین و آزادی در مذهب و آئین را بسیار دوست دارند تا بمرتبه‌ای که از میان ایشان مجتهدان و دانشمندان صاحب نظری برخاسته‌اند که از وقت پیدایش‌شان تا امروز از ارکان علم بشمار می‌روند و از ایشان در اسلام نوابغی بشمار پدید آمده که در حدیث و لغت و فلسفه از علمای اعلام و مؤلفین بزرگ و بنام بوده‌اند تا بدرجه‌ای که بسیاری از مستشرقین و دانشمندان اروپائی گمان کرده‌اند که کسانی که علوم عربی را با وج اعلاى آن رسانیده‌اند همانا ایرانیان بوده‌اند.

نگارنده گوید: این عالم در این کلام خود تا حدی بی انصافی کرده است. از این روی من در اواخر مقدمه دیوان حاجی میرزا ابوالفضل طهرانی (ره) اعتراض کرده و گفته‌ام که از «زعم کثیر من الارویین» که در کلام وی بنظر میرسد چنین استفاده میشود که از غیر اروپائیان کسی باین مطلب متفطن نشده است در صورتیکه این امر در میان اهل حل و عقد و نقض و ابرام از بزرگان اسلام مسلم و مصرح به است و چگونه چنین نمی‌باشد در صورتیکه ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود تحت عنوان «فصل فی أن حملة العلم فی الاسلام اکثرهم العجم» گفته: (۲)

۱- ج ۷: حرف الفاء ص ۲۰۵.

۲- ج ۱، ص ۴۷۷-۴۷۹ من الطبعة الاولى.

من الغريب الدواعى أن حملة العلم فى الملة الاسلامية أكثرهم العجم لامن - العلوم الشرعية ولامن العلوم العقلية الا فى القليل النادر، وان كان منهم العربى فى نسبه فهو عجمى فى لغته ومرباه ومشيعته مع أن الملة عربية وصاحب شريعته عربى والسبب فى ذلك أن الملة فى أولها لم يكن فيها علم ولا صناعة لمقتضى أحوال السداجة والبداءة وانما أحكام الشرعية التى هى أوامر الله ونواهيه كان الرجال يتلقونها فى صدورهم وقد عرفوا مأخذها من الكتاب والسنة بما تلقوه من صاحب الشرع وأصحابه والقوم يومئذ عرب لم يعرفوا أمر التعليم والتأليف والتدوين ولا دفعوا اليه ولا دعتهم اليه حاجة، وجرى الامر على ذلك زمن الصحابة والتابعين، وكانوا يسمون المختصين بحمل ذلك ونقله القراء أى الذين يقرؤون الكتاب وليسوا باميين لان الامية يومئذ صفة عامة فى الصحابة بما كانوا عرباً فقليل لحملة القرآن يومئذ قراء، اشارة الى هذا، فهم قراء لكتاب الله والسنة الماثورة عن الله لانهم لم يعرفوا الاحكام الشرعية الا منه ومن الحديث الذى هو فى غالب موارد تفسيره وشرحه، قال صلى الله عليه وسلم: «تركت فيكم أمرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنتى» فلما بعد النقل من لدن دولة الرشيد فما بعد احتياج الى وضع التفاسير القرآنية وتقييد الحديث مخافة ضياعه، ثم احتياج الى معرفة الاسانيد وتعديل الناقلين للتمييز بين الصحيح من الاسانيد وما دونه، ثم كثر استخراج أحكام الوقائع من الكتاب والسنة وفسد مع ذلك اللسان فاحتيج الى وضع القوانين النحوية وصارت العلوم الشرعية كلها ملكات فى الاستنباطات والاستخراج والتنظير والقياس واحتاجت الى علوم أخرى وهى وسائل لها من معرفة قوانين العربية وقوانين ذلك الاستنباط والقياس والذب عن العقائد الايمانية بالدلة لكثرة البدع والالحاد فصارت هذه العلوم كلها علوماً ذات ملكات محتاجة الى التعليم فاندرجت فى جملة الصنائع وقد كنا قد منأنا - الصنائع من متحل الحضرة وان العرب ابعدا الناس عنها، فصارت العلوم لذلك حضرية وبعدها عنها العرب وعن سوقها، والحضر لذلك العهد هم العجم او من فى معناهم - من الموالى واهل الحواضر الذين هم يومئذ تبع للعجم فى الحضارة واحوالها من الصنائع والحرف لانهم أقوم على ذلك للحضارة الراسخة فيهم منذ دولة الفرس،

فكان صاحب صناعة النحو سيبويه والفارسی من بعده والزجاج من بعدهما وكلهم عجم فی أنسابهم وانما ربوا فی اللسان العربی فاكتسبوه بالمربی ومخالطة العرب وصبروه قوانین و فنانا من بعدهم وكذا حملة الحديث الذين حفظوه عن أهل الاسلام أكثرهم عجم او مستمعون باللغة والمربی، وكان علماء أصول الفقه كلهم عجماً كما يعرف، وكذا حملة علم الكلام، وكذا اكثر المفسرين ولم یقم بحفظ العلم و تدوینہ الا الاعاجم وظهر مصداق قوله صلى الله علیه و سلم : لو تعلق العلم بأكناف السماء لناله قوم من أهل فارس . (الى أن قال):

«وأما العلوم العقلية أيضاً فلم تظهر فی الملة الا بعد ان تميز حملة العلم ومؤلفوه واستقر العلم كله صناعة فاختصت بالعجم وتركتها العرب وانصرفوا عن انتحالها فلم یحملها الا المعربون من العجم شأن الصنائع كما قلناه أولاً .

#### محصل عبارت آنکه :

از جمله امور غریب شگفت انگیز آنکه بیشتر کسانی که در دین مقدس اسلام حاملان کلیه علوم عقلی و نقلی و ناقلان همه اخبار و آثار شرعی و دینی بجز قسمت اندکی که در مقابل آن کثرت چندان قابل عرض اندام نیست ایرانیان بوده اند و اگر احياناً در میان این خدمتگزاران دینی عالمی پیدا شود که از نژاد عرب باشد بطور حتم در لغت و تربیت و داشتن مشایخ روایت عجمی و ایرانی خواهد بود و پیدایش این تعجب از ناحیه این است که دین و ملت عربی است و صاحب شریعت و آورنده و رساننده آن که پیغمبر خاتم است از عرب است با وجود این مروجان و حاملان و ناقلان آن عجم بالمعنی الاخص، یعنی ایرانیان میباشند و سبب در این امر آنست که وقت آمدن شریعت در میان عرب علمی و صنعتی نبود و بر حسب مقتضای حال سادگی و صحرائنشینی از صنعت و دانش بی بهره بودند و احکام شرعی را که اوامر و نواهی الهی میباشد مردم سینه بسینه نقل میکردند و از یکدیگر فرا میگرفتند و این امر برای ایشان ممکن بود زیرا ماخذ احکام مذکوره کتاب خدا و سنت پیغمبر بود که هر دو در دسترس قرار داشت پس مردم دستورهای

مذهبی را از پیغمبر و یاران او یاد می‌گرفتند و بآن عمل می‌کردند و مسلمانان آن زمان که عرب بودند از تعلیم و تألیف و تدوین و تصنیف هیچگونه اطلاعی نداشتند و حاجتی و ضرورتی هم ایشان را باین امور و امیداشت پس در زمان صحابه و تابعین امر بر این منوال می‌گذشت و کسانی را که با خواندن قرآن در آن زمان آشنائی داشتند قراء مینامیدند یعنی خوانندگان قرآن و این تسمیه برای این اشخاص بآن جهت بود که اینها سواد داشتند و میتوانستند قرآن بخوانند پس قاریان احکام کتاب خدا و سنت پیغمبر را طبق حدیث معروف «**تُرَكَّتْ فِیْكُمْ اُمَرِیْنِ لِنِ تَضْلُوْا مَا تَمْسُکْتُمْ بِهٖمَا کِتَابُ اللّٰهِ وَ سُنَّتِیْ**» بمردم میرسانیدند و مردم بآن‌ها عمل کرده و باین امر اکتفا مینمودند .

این امر تا زمان هارون الرشید خلیفه عباسی و اندکی بعد از آن بصورت مذکور جریان داشت لیکن از آن پس نظر بطول زمان و کثرت وسائط نیازمند شدند که برای قرآن مجید تفسیر بنویسند و احادیث را بوسیله تدوین در کتب حفظ نمایند زیرا بیم آن میرفت که کم‌کم کتاب و سنت از میان برود زیرا حاملان آن که نوعاً صحابه و تابعان بودند و تابعان تابعان بحسب مرور زمان کم میشدند آنگاه برای تشخیص صحیح و سقیم روایات احتیاج افتاد که باسانید روایات توجه کنند و عادل راویان را از فاسق ایشان تشخیص بدهند پس بعلم رجال روایتی پرداختند آنگاه بحسب مرور زمان احتیاج باستنباط احکام و استخراج دستورهای قضایا از کتاب و سنت پدید آمد و از طرفی نیز فساد و اختلال بزبان فصیح عربی روی آور شد پس نیازمند شدند که قوانین نحوی را تدوین کنند و در نتیجه همه امور شرعی ملکه‌ها و قیوه‌ها و فعالیت‌هایی شد که در استنباط و استخراج و تشبیه و تنظیر و قیاس باید بکار آید و خلاصه کلام آنکه آنچه در فهم حدیث و قرآن لازم بکار می‌آمد بآن نیازمند شدند و از طرفی ملحدان و دشمنان دین سر بلند کردند و با بطلان حقائق اسلامی و عقاید دینی پرداختند مسلمانان برای از بین بردن آنان بعلم کلام که محتاج برد و قبول و نقض و ابرامی است شدند پس همه این علمها علوم می‌شد

که با ملکاتی و نیروهای استنباط و قوای استخراجی توأم می‌باشد چنانکه امروز مشاهده می‌شود از این روی همه علوم فراگرفتنی شدند و احتیاج بتعلیم و تعلم پیدا کرد و در نتیجه در عداد حرفه‌ها و صنعت‌ها قرار گرفت و مادر سابق این معنی را روشن کرده این که صنایع و حرفه‌ها از امور است که در نتیجه تمدن و حضارت و شهرنشینی و اجتماعات بزرگ پدید می‌آید در صورتیکه عرب از تمدن و اطلاع بر لوازم آن فرسنگها دور بودند از این روی است که ایرانیان حامل علم و دانش اسلامی شدند و عرب از این قسمت محروم ماند.

بهر حال نظر بآنکه یاد شد ایرانیان یا کسانی که در حکم ایشان بودند از موالی و اهل تمدنهای دیگر که در آن روز تابع تمدن بزرگ چندین هزار ساله ایران بودند و در صنایع و حرف و علوم و معارف از پرتو تمدن ایرانیان روشنائی می‌جستند زیرا تمدن ایرانیان ریشه‌دار و کهنسال بوده است از این روی صاحب صنعت نحو و پرچم دار این فن شریف سیبویه گردید از آن پس فارسی یعنی ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار فسوی نحوی این علم را برداشت و این پرچم را برافراشت و پس از آن دو، زجاج بروی کار آمد و هر سه نفر ایرانی هستند و بحسب نزاد عجم می‌باشند لیکن در زبان عربی و لغت عرب تحصیل کرده و تربیت یافته‌اند و آن زبان را در نتیجه تعلم و اکتساب و آمیزش با عرب بدست آورده‌اند سپس بتدوین و ترتیب آن پرداخته‌اند، و همچنین است حال حاملان پرچم علم حدیث زیرا اکثر ایشان نیز یا اصلاً عجم و ایرانی هستند یا تحت تکفل و تربیت ایرانیان قرار گرفته و زیر نظر ایشان تعلم یافته‌اند و صنعت جمع و تدوین و تألیف و تصنیف را از آنان فرا گرفته‌اند، و علمای اصول فقه همه ایشان ایرانی هستند و همچنین اکثر علمای تفسیر ایرانی می‌باشند پس معلوم شد که ایرانیان می‌باشند که بحفظ علم قیام کرده و بتدوین آن اقدام نموده‌اند و ظاهر گردید مصداق حدیث نبوی که «لو تعلق العلم باکناف السماء لئاله قوم من فارس».

تا آخر کلام ابن خلدون که دوست نمیدارم آنها را در اینجا یاد کنم زیرا

باقی کلام اگر چه آن نیز در مدح ایرانیانست اما تعریض و اشعار بدم دیگران نیز دارد از این جهت میل ندارم بنقل باقی عبارت و ترجمه آن در اینجا بپردازم هر که طالب باشد خودش مراجعه فرماید و در آخر کلام مذکور استدلال شده بر این که در علوم عقلی نیز ایرانیان پرچمدارند بدلیل اینکه علوم عقلی در اسلام وقتی پیدا شده است که حمله علوم و آداب و نقل اخبار و آثار معلوم و متمایز شده بودند و فرق میان کسانی که میتوانند بجمع و تألیف و تدوین و تصنیف بپردازند و میان کسانی که از آن عاجز بودند و نمیتوانستند اثری علمی بگذارند و کتابی که مفید و مورد قبول باشد بنویسند پدید آمده بود پس ایرانیان نظر بآنکه ملتی تمدن دار و واقف بأمور زائیده شده در تمدن بودند پای خدمت بمیان گذاشتند و همت بر تنظیم مطالب عقلی و تعلم و تعلیم و ترجمه و تدوین در آن گذاشتند و خلاصه استدلال آنکه چون ایرانیان مرد آن میدان و حریف آن گوی و چوگان بودند بمیدان در آمده و بچوگان همت گوی سبقت را در این خدمت نیز از دیگران ربودند و بدین وسیله لیاقت و استعداد خود را نشان داده و از نتیجه تربیت آباء و اجدادی خود بهره مند شده و نام پرافتخار خود را در صفحه روزگار ابدالدهر ثبت نموده و باقی گذاشتند .

پس معلوم شد که ریشه گل و ریحان باغ و بوستان حدیث و قرآن بجای آب شیره دل و جان از بوستان محبت ایرانیان مکیده و عوض قطرات باران قطرات امطار ایمان از قلوب اهالی این سرزمین بر صفحه گل و ضیمران آن چکیده است - هنیثا لارباب النعیم نعیمهم - باری تفصیل این مطلب در مقدمه دیوان عالم جلیل حاجی میرزا ابوالفضل طهرانی (ره) و همچنین در رساله ذیل میزان الملل که یکی در حدود سی سال و دیگری در حدود بیست سال پیش از این چاپ شده ذکر شده است، هر کس طالب است بآن دو مراجعه کند .

سید علیخان مدنی شیرازی (ره) در اوائل «الحدائق الندیة» این امر را از عنایت الهیه بزبان عرب شمرده است در هر صورت ایرانیان اگر چه خدمات

شایان نسبت باین زبان شریف انجام داده اند لیکن در واقع انجام وظیفه نموده اند زیرا لغت عرب زبان دینی ایشان میباشد و افراد هر قوم نیز موظفند که بر حسب مقتضای این در ترویج مفاخر دینی و ابقاء و احیاء مآثر مذهب و آئین خود بکوشند فلله درهم و علی الله برهم .

چون تشکیل این مجلس و انعقاد این محفل بخاطر نابغه بزرگ ایرانی سیبویه بوده است و بایست بر حسب ادب کلماتی نیز در پیرامون ترجمه حال و سوانح حیاتی او چنانکه قبلاً تعیین شده است بعرض حضار محترم رسانید از این روی بر سبیل اختصار اظهار میدارد که :

خطیب در تاریخ بغداد، ابن خلکان در وفيات الاعیان، یاقوت در معجم الادباء سیوطی در برغیة الوعاة، افندی در ریاض العلماء، خوانساری در روضات الجنات، خیرالدین زرکلی در الاعلام، محدث قمی در الکنى واللقاب و سفینه البحار و هدیه الاحباب، خیابانی در ریحانة الادب و جماعتی دیگر از این قبیل بترجمه حال و سوانح حیاتی سیبویه پرداخته اند لیکن نظر باینکه وقت و سعت خوض در بیانات این بزرگان و تحقیق در آنها را ندارد زیرا که ذکر آنها بدون حل و عقد و نقض و ابرام فایده ای ندارد و آن امور را نیز وقت گنجایش ندارد و اگر هم گنجایش میداشت نظر بآنکه اکثر حضار مجلس أبصر و أعراف باین قبیل مطالب از امثال من هستند، بهتر آنست که بمنظور ادای وظیفه بمختصر ترین ترجمه حال که ابن الندیم در الفهرست یاد کرده اکتفا کنیم و بعضی ترجمه فارسی آن نیز ترجمه حالی را که سامی بیگ عثمانی در قاموس الاعلام برای سیبویه یاد کرده در اینجا بیاورم زیرا آن کتاب بترکی اسلامی بولی است و نوع حاضران مجلس نیز اگر چه اهل فضل و کمالند اما بزبان ترکی غالباً آشنائی ندارند از این روی شاید اطلاع بر آن ترجمه برای ایشان بی فایده نباشد پس اول بنقل عبارت ابن الندیم میپردازم سپس ترجمه شرح حالی که در قاموس الاعلام یاد شده است نقل میکنم و بعد از آن بتحقیق در ترکیب لفظ سیبویه پرداخته و کلام خود را پایان میرسانم.

## ابن النديم در الفهرست تحت عنوان «أخبار سيبويه» گفته :

«هو من أصحاب الخليل، قال شيخنا أبو سعيد رحمه الله :

سيبويه اسمه عمرو بن عثمان بن قنبر مولى بنى الحارث بن كعب بن عمرو بن ولة بن خالد بن مالك بن أدد ويكنى أبا بشر ويقال : كنيته أبو الحسن وسيبويه بالفارسية رائحة التفاح أخذ النحو عن الخليل وهو استاذة وعن عيسى بن عمرو عن يونس وعن غيرهم وأخذ اللغات عن أبى الخطاب الاخفش الكبير وغيره، وعمل كتابه الذى لم يسبقه الى مثله احد قبله ولم يلحق به بعده .

### قرأت بخط أبى العباس ثعلب :

اجتمع على صنعة كتاب سيبويه اثنان وأربعون انساناً منهم سيبويه ، والاصول والمسائل للخليل وقد قدم سيبويه أيام الرشيد الى العراق وهو ابن اثنتين وثلاثين سنة ، وتوفى وله نيف وأربعون سنة بفارس .

وقال غيره : كان وروده العراق قاصداً يحيى بن خالد فجمع بينه وبين الكسائى والاخفش فناظراه وخاطباه فى مسائل سألاه عنها وحاكماه الى فصحاء العرب وكانوا قد وفدوا على السلطان وهم أبو فقعس وأبودثار وأبو الجراح وأبو ثروان فكان الكسائى على الصواب وكلم الكسائى يحيى بن خالد فأجازه بعشرة آلاف درهم فأخذها وعاد الى البصرة ومنها الى فارس و مات بهاسنة سبع وسعين ومائة

ومن خط غير ثعلب : كان المبردا إذا أراد انسان أن يقرأ عليه كتاب سيبويه له : ركب البحر تعظيماً له واستعظاماً لما فيه . وكان المازنى يقول : من أراد ان يعمل كتاباً كبيراً فى النحو بعد كتاب سيبويه فليستحى « پوشيده نماناد كه اين ترجمه علاوه بر اختصارش مشتمل بر خلاف واقعيتهاى نیز هست كه از آن جمله اينكه « كسائى مصيب بوده و سيبويه مخطى » و تحقيق اين مطلب وسائر قضايای مربوط بنظائر آن از قبيل جاى وفات وتاريخ وفات ومشايخ وتلامذه وغير آن ها بر عهده فضلائى است كه در ترجمه حال سيبويه هريك نسبت بقسمتى از شرح حال وى ايراد سخن

خواهند فرمود تا مجال تحقیقی داشته باشند و بذکرش خواهد و ادله مدعای خود  
بپردازند زیرا موضوعی که برای مامعین شده است غیر از اینهاست .

برگردیم بترجمه حالی که سامی بیگ در قاموس الاعلام آورده است و آن  
اینکه: «سیبویه ابو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر از ائمه نحاۃ است در قصبه بیضا که  
از اعمال فارس و در نزدیکی شیراز واقع است از مادر زاد و در بصره نشو و نما  
کرد؛ در آغاز امر از حماد بن سلمه تحصیل علم کرد سپس بحلقه تدریس خلیل بن  
احمد داخل شده و از محضر فیوضات وی بهره مند گردید و نیز از یونس بن حبيب  
وعیسی بن عمر دانش فرا گرفت تا در علم نحو مبرز شد و در آن فن بدرجه ای  
رسید که وحید عصر و فرید دهر خود گردید و بتألیف کتابی پرداخت که مورد  
قبول و محل توجه بزرگان جهان واقع گردید و باندازه ای شهرت یافت که اگر  
کسی «الکتاب» بگوید و قرینه حالیه یا مقالیه ای بآن منظم نگرداند طبق قاعده  
معروفه اصولی «الشیء اذا اطلق ینصرف الی فردة الا کمل» شنونده از آن  
«کتاب سیبویه» را خواهد فهمید .

در سفری که بیغداد کرد یحیای برمکی مجلس مناظره ای بین او و بین کسائی  
که معلم امین پسر هارون الرشید خلیفه عباسی بود تشکیل داد و امر مناظره بآن  
منتهی شد که چند نفر از فصحای عرب که ملازم دربار هارون بودند در آن باره  
رسیدگی کرده و قضاوت نمایند درباریان نامبرده نظر بآنکه کسائی معلم پسر  
خلیفه وقت است از کسائی طرفداری کرده و حکم بصحت قول کسائی و خطای  
سیبویه نمودند سیبویه از این مظلومیت پریشان خاطر شده بانهایت کدورت بغداد  
راترک کرده و بکشور و مملکت خود رهسپار گردید و در بیضا یادشیراز بسال ۱۶۱  
یا ۱۸۸ یا ۱۹۴ درسی و دو سالگی یا چهل سالگی در گذشت و گفته اند که:

او بقصد خراسان و دیدار طلحه بن طاهر والی خراسان عزیمت نمود و در  
اثنای راه درساوه بدرود حیات گفت. سیبویه علاوه بر کتاب نحو نامبرده کتابی  
دیگر دارد که نامش «أبنیة الاسماء» است و اشعاروی را جمع و تدوین کرده اند و در

نزدیکی وفات خود این دوبیت را سروده است:

نؤمل دنیاالتبقى لنا      فمات المؤمل قبل الامل  
حيثا يروى أصول النخيل      فعاش الفسيل ومات الرجل

### تحقیق در ترکیب کلمه سیبویه

باید دانست که در وجه ملقب شدن عمرو بن عثمان به «سیبویه» علل و اسبابی یاد کرده اند که بعضی از آنها بطور حتم غلط و نادرست است مانند اینکه او عادت داشته است که سیب بو کند و بسبب استشمام سیب او را سیبویه گفته اند. این وجه را در «الکنی واللقاب» و غیر آن نقل کرده اند و نظیر اینست آنچه گفته اند که گونه های او مانند سیب سرخ و لطیف بوده است و بر اهل فضل بطلان این دو وجه پوشیده نخواهد بود زیرا لقب مذکور بهیچ وجه دلالت بر این امور حتی ایما و اشاره ای نیز بآن ندارد اما آنچه جمهور علمای ادب و بزرگان تراجم احوال گفته اند دو وجه است یکی اینکه سیبویه مرکب از دو کلمه است یکی «سیب» و دیگری «ویه» که از اسماء اصوات است. جوهری در صحاح گفته:

«وأما سیبویه ونحوه من الاسماء فهو اسم بنی مع صوت وجعل اسماً واحداً وكسروا آخره كما كسروا غارقاً لانه ضارع الاصوات، وفارق خمسة عشر لان آخره لم يضارع الاصوات فيون في التنكير ومن قال هذا سیبویه ورأيت سیبویه فأعربه بأعراب ما لا ينصرف ثناه وجمعه فقال: السیبویهان والسیبویهون وأما من لم يعربه فانه يقول في الثنية. ذواسیبویه وكلاهما سیبویه ويقول في الجمع ذووسیبویه وكلهم سیبویه» و علمای نحو نیز نظیر این بیان را دارند ابن مالک ضمن ذکر انواع علم گفته:

«وجملة وما بمزج ركبا      ذا ان بغير ویه تم اعربا»

سیوطی در البهجة المرضیة در شرح این بیت گفته:

«یرید أنه اعراب ما لا ینصرف وقد یضاف وقد ینبئ کخمسة عشر فان ختم بویه بنی لانه مرکب من اسم وصوت مشبه للحرف فی الاهیال، و بناؤه

على الكسر على اصل التقاء الساكنين، وقد يعرب باعراب ما لا ينصرف»  
جامی در شرح کافیة ابن حاجب در اول مبحث مرکبات ضمن شرح این عبارت «کل من کلمتین لیس بینهما نسبة بنیا» گفته:  
«یرید عدم النسبة بینهما أصلاً لافى الحال ولا قبل التریب؛ وذلك حقيقة کان او حکماً لئلا یرج مثل سیویہ فان الجزء الاخیر منه صوت غیر موضوع لمعنى فلا یكون کلمة لكنه فى حکم الکلمة حیث اجرى مجرى الکلمات المبنية»  
و خالد از هری ضمن بیان مرکب مزجی در باب علم از کتاب تصریح گفته:  
«واما مرکب مزجی (تا آنکه گفته): الا أن کان الجزء الثانى کلمة ویه فتبنى على الکسر فى الا شهر عند سیویہ أما البناء فلانه اسم صوت واما الکسر فعلى اصل التقاء الساکنین وذلك کسبیویہ وعمرویہ و اختار الجر مى ان یعرب اعراب ما لا ینصرف فلا یدخله خفض ولا تنوین قال ابو حیان وهو مشکل الا ان یستند الى سماع والا لم یقبل لان القیاس البناء لاختلاط الاسم بالصوت وصیورتها اسماً واحداً والى هذا التفصیل الاشارة بقول الناظم - ذا ان بغرویہ تم اعراباً - »

#### وابن عقیل در شرح قول ابن مالک گفته:

«وتقول فیما ختم بویه: جاء نى سیویہ ورأیت سیویہ ومررت بسیویہ فتبنیه على الکسر واجاز بعضهم اعرابه اعراب ما لا ینصرف نحو جاء نى سیویہ ورأیت سیویہ ومررت بسیویہ .

ونظیر این بیانات را ابن الناظم در شرح الفیه ونجم الاثمه رضی در شرح کافیہ و دیگران از علمای نحو در کتب خود بتفصیل یاد کرده اند که اگر بنقل کلمات ایشان بپردازیم رساله مبسوطی خواهد بود.

پس معلوم شد که این کلمه اکنون در میان علمای ادب ولغت عرب بفتح واو و سکون یاء و کسرهاء تلفظ میشود در صورتی که این استعمال برخلاف واقع و برخلاف وضع نامگذار اصلی که پدر و مادر سیویہ واقوام و عشیره او باشند میباشد بدلیل اینکه نوع مردم عادى ایرانی باین قبیل دقتهای علمی در تسمیه اولاد

هیچگونه توجه ندارند.

پس تحقیق حق همانست که فیروز آبادی در قاموس در فصل سین از حرف باء گفته: «سیب بکسر سین کلمه فارسی است بمعنی میوه‌ای که عربان آنرا تفاح میگویند و از این مأخوذ است نام سیبویه و اصل آن سیب بویه است یعنی سیب بوی و این لقب عمرو بن عثمان شیرازیست که پیشوای نحویان میباشد».

و شرح کنندگان قاموس بیانات مفصل و اشتباهات عجیب و غریب در این مورد دارند حتی صاحب تاج العروس نیز در شرح این کلام دچار اشتباه شده و ضمن کلمات مفصل خود گفته است: «السیب بالكسر التفاح فارسی قال ابو العلاء ومنه سیبویه‌ای سیب تفاح وویه رائحته فکانه رائحة تفاح قاله السیرافی واصل التركيب تفاح رائحة لان الفرس وغيرهم عاديهم تقديم المضاف على المضاف اليه غالباً وقال شيخنا: وفي طبقات الزبيدي: حدثني أبو عبد الله محمد بن طاهر - العسكري قال: سیبویه اسم فارسی والسی ثلاثون وبویه رائحة فکانه فی المعنی ثلاثون رائحة، ای الذی ضوعف طیب رائحته ثلاثین وکان فیما یقال: حسن الوجه طیب الرائحة انتهى وقال جماعة: سیبویه بالكسر وویه اسم صوت بنی علی الکسرو کره المحدثون النطق به كأضرابه فقالوا: سیبویه فضموا الموحدة وسكنوا الواو وفتحوا التحتية وأبدلوا الهاء فوقية يوقف عليها وهذا قول الكوفيين»

در صورتیکه کسانی که گفته‌اند سیبویه فارسی است مرادشان این است که آن کلمه مرکب از «سیب» است و «بوی» یعنی کسی که بوی سیب از او استشمام میشود و در آن زبان پس از ترکیب برای تخفیف یکی از دو باء متصل بهم را حذف میکنند مانند بابویه در باب بویه چنانکه تحقیق آن خواهد آمد و هیچکس از آشنایان بزبان فارسی نگفته است که در فارسی «ویه» بمعنی بوی است و همچنین کسی از ایشان نگفته است که در سیبویه جزء اول «سی» بوده است که نام عقد سوم از عقود اعداد است تا ناگزیر شویم و بگوئیم که سیبویه دارای سی نوع بوی خوش بوده یا باندازه تضاعف بوی خوش سی مرتبه معطر بوده است و همچنین

در زبان فارسی غالباً مضاف الیه بر مضاف مقدم نمیشود چنانکه زبیدی آنرا ادعا کرده بلی در اضافه مقلوب از قبیل کلاه گوشه و دادسرا و نظایر آنها مضاف الیه بر مضاف مقدم میشود نسبت بسایر انواع اضافه بسیار کم است و اضافات ایشان مانند اضافات عرب است که میگویند کتاب حسن و کلاه یوسف و نظایر اینها . در هر صورت وجه دوم از دو وجه که میان علما معروف و مورد قبول است این وجه است که سیبویه از «سیب» و «بوی» ترکیب یافته است و چون این وجه صحیحتر و موافق با اصل وضع است و باتأمل در اطراف و جوانب آن تعیین و تحقق پیدا میکند بطوریکه وجه اول از درجه اعتبار ساقط میشود تا حدی که مدعا روشن شود از آن بحث میکنم . **ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته :**

«سیبویه بکسر سین مهمله و سکون یاء دو نقطه در زیر و فتح باء يك نقطه و واو و سکون یاء دوم و بهاء ساکنه در آخر بطوری که نباید هر گز این هاء را بتاء بدل کرد لقبی است فارسی که معنی آن عبری «رائحة التفاح» میباشد یعنی بوی سیب ، اهل عربیت این کلمه را مانند نفطویه و عمرویه و نظایر آنها چنانکه گفتیم ضبط کرده اند لکن عجم که ایرانیان باشند این کلمه را سیبویه بضم باء موحد و سکون واو و فتح یاء دو نقطه در زیر تلفظ میکنند زیرا دوست ندارند که در آخر کلمه «ویه» بیارند بخاطر آنکه «ویه» برای ندبه و نوحه وضع شده است و ابراهیم حربی گفته :

سیبویه را باین لقب بخاطر آن ملقب کرده اند که وی در نهایت حسن و جمال بوده و گونه های وی شبیه بد و سیب بوده است .»

**ابوالکمال سید احمد عاصم در کتاب اقیانوس که شرح ترکی برای قاموس است بعد از آنکه سخن صاحب قاموس را که گفته :**

«سیب بفارسی میوه ای را گویند که عربان از آن به تفاح تعبیر میکنند و لقب سیبویه برای عمرو بن عثمان شیرازی از این کلمه گرفته شده است و معنی آن «بوی سیب» میباشد .» نقل کرده بعنوان اعتراض گفته است (ص ۱۶۴-۱۶۵):

«مؤلف یعنی فیروز آبادی در باب هاء گفته که جزء دوم کلمات سیبویه، عمرویه، نبطویه، و خالویه و أمثال آنها که «ویه» باشد از اسماء اصوات میباشد حتی در باب نامبرده بکلمه مرکبه «سیبویه» مثال زده و آنرا معروفترین القاب قرار داده است و همچنین علمای نحو در کتب خود این راه را پیموده اند حتی شارح کافیہ جامی در باب مرکبات باینکه سیبویه ازدو کلمه «سیب» و «ویه» که از اصوات میباشد ترکیب یافته است اشاره می کند. پس اینکه مؤلف در اینجا «سیبویه» را مرکب از «سیب» و «بوی» دانسته تعبیری مبهم و تفسیری نارسا و بیانی غیر مفهوم است لیکن پوشیده نماند که برخی از بزرگان دیگر نیز در این سخن با مؤلف موافقت دارند.»

#### محقق تفتازانی در شرح کشاف گفته:

اینکه گفته اند: سیبویه لفظی است فارسی که ازدو کلمه سیب و ویه مرکب شده است و بمعنی رائحة التفاح میباشد نباید درست باشد زیرا بحسب دلالت مفردات فارسی باید ازدو کلمه «سیب» و «بوی» ترکیب یافته باشد زیرا «بوی» در آن زبان بمعنی رائحه و بوی خوش است نه کلمه «ویه» که عربی و از اسماء اصوات است و بنظر می آید که این مدعا درست باشد پس باید تخفیفی نیز بحذف يك باء بکاررفته باشد و نیز هاء تخصیص و نسبتی بآخر لقب افزوده باشند تا دلالت بر آن کند که این شخص دارای بوی خوشی مانند بوی سیب است پس از این جهت و تدبیر در بیان مذکور میتوان حدس زد و گفت: هنگامی که سیبویه بچه شیرخواره بوده مادرش وی را باین کلمه مرکب ملقب نموده و میگفته از این بچه عطر سیب استشمام میکنم و او را باین لقب از روی مهر صدا میکرده و بازی میداده است چنانکه عادت مادران در حق بچگان شیرخوار خود باین قبیل امور جاریست.

مؤلف تحفة الابیہ فیمن نسب الی غیر ابیه در ترجمه اسحاق بن راهویه گفته که: راهویه هم بفتح هاء و واو و هم بضم هاء و سکون واو و فتح یاء تلفظ میشود

با این فرق که وجه اول مشهور و کثیر الاستعمال است و وجه دوم قلیل الاستعمال و غیر مشهور است زیرا مسلم است که بطور کلی این عمل در کلمات مختومه بلفظ «ویه» از قبیل سیویه و عمرویه و بحرویه جریان دارد پس هر دو وجه درست است و در قرائت این قبیل کلمات مرکبه بناء و اعراب را نیز جایز شمرده اند اما اکثر نحویان بر آنند که مبنی هستند و بناء آنها بر کسراست و اندکی از ایشان قائل شده اند که این کلمات را باید معرب دانسته و بمثل اعراب «بعلبک» معرب کنیم.

### شارح گوید :

برخی از علما ترکیب سیویه را بنوعی دیگر بیان کرده و گفته : سیویه از کلمه «سی» که نام مرتبه ای از مراتب اعداد است و کلمه «ویه» که خود از بوی بمعنی عطرو بوی خوش و هاء نسبت که بآخر آن لاحق شده و دلالت بر تخصیص میکند مرکب است ترکیب یافته و معنی آن این است که صاحب این لقب چندان عطرو بوی خوش دارد که گویا سی نوع بوی خوش بکار برده است و یایک بوی خوش را سی مرتبه تکرار نموده است در هر صورت چون در لقب دلالت بر مدح یا ذم شرط است گویا در دلالت بر مدح این کلمه بیان مزبور تضاعف و شدت بوی عطرنیز منظور بوده است .

در هر صورت محدثان کلمه «سیویه» را بضم و مدباء و فتح یاء و وقف هاء تلفظ میکنند و این قرائت موافق است با قول کسانی که هر دو جزء کلمه را فارسی دانسته و آنرا مرکب از بوی و سیب دانسته اند و یای لفظ «ویه» را که عربی است بمیان نیاورده اند

### رضا قلیخان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری گفته :

«سیویه بکسر سین و سکون یای حطی مخفف سیب بویه که بوی سیب باشد و نام فاضلی است مشهور که رخسارش در لطافت بسرخی و سفیدی مانند سیب بوده و او را بدین جهت سیویه خواندندی چنانکه بویه و بابویه و دابویه و سارویه و کاکویه و ماهرویه که همگی لغات فارسی است و اعراب آن را معرب کرده

بفتح واو خوانند وفاضلی دیگر بوده که چرکن وتیره و بدبوی بوده آنرا نفت بویه خواندند برخلاف سیبویه آنرا نیز اعراب بفتح واو نفت ویه کرده‌اند.  
 رافعی در اوایل تدوین ضمن ترجمه پدر خود محمد گفته (ص ۷۰ نسخه عکسی ترکیه):

«وكان يلقب في صغره بابويه على ما يعتاده أهل قزوين من التلقب ببابا وبابويه يعنون أنه سمى جده ويحبون ذكر الجد بالحافد وبقي عليه ذلك اللقب إلا أنه كان يكرهه ويذكر أن عمه له كانت ترقصه به في صغره فاشتهره»

### محصل عبارت آنکه :

پدرم را در کوچکی بابویه می‌گفته‌اند و این لقب را برای این بسوی داده‌اند که عادت اهل قزوين بر این جاریست که پدر پسر خود را «بابا» یا «بابویه» لقب می‌گذارد و قصدشان در این امر باین نکته متوجه است که این پسر من همانم پدر من میباشد و سر این لقب گذاری در واقع آنست که می‌خواهند بتشییه پسر بجد جدر را یاد کنند پس نوه را «بابویه» یا «بابا» مینامند بخاطر آنکه نام جد را زنده بدارند و این لقب بر روی پدر من تا آخر عمر باقی بود لیکن او این لقب را دوست نمیداشت و می‌گفت این تقصیر عمه‌ام بود که مرا در بچگی از راه مهربانی و روی عطوفت باین لقب می‌خوانده و بازی میداده است و بدینجهت باین اسم معروف شده‌ام.  
 استاد فقیه مرحوم سعید نفیسی در مقدمه‌ای که بر مصداقه الاخوان صدوق نوشته ضمن بحث از کلمه «بابویه» گفته (ص ۳-۴):

«نامهای مختوم به «اویه» چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره‌های اسلامی در تسمیه اشخاص و اماکن بسیار معمول بوده و من مشغول تهیه رساله خاصی در این زمینه هستم و در آن رساله تاکنون ۴۸۳ نام شخص یا مکان را گرد آورده‌ام در دوره پیش از اسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند «شیرویه» و «ماهویه» و در دوره اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته‌اند مانند «حمدویه» و «زیدویه» و «فضلویه» و حتی از نامهای دراز تر سه یا چهار حرف

را گرفته و از آن نامی بدین سیاق ساخته اند مانند «حمویه» از احمد و «محمویه» از محمد، و «شعبویه» از شعب، و «حیویه» از حی، و «زکویه» از زکریا و «علویه» از علی، و «حسنویه» از حسن و گاهی هم کاف تصغیر فارسی را برنام تازی افزوده و از آن ساخته اند مانند «حسنکویه» از حسنک و «حسکویه» از آن کلمه، و «علکویه» از علیک و علی، و «عبدکویه» از عبدک و نظایر آن.

برخی از این نامها که تازیان بسیار بآن مأنوس شده اند مانند مسکویه و بویه و بابویه و سیبویه و نفطویه و درستویه و کاکویه و خالویه و قولویه و ماجیلویه جزء آخر آنرا که الحاقیست بفتح واو و سکون یاء و هاء اشباع شده جلی تلفظ کرده اند چنانکه اینک «ابن بابویه» را تقریباً همه کس بدین گونه بزبان می آورد اما تردیدی نیست که درست ترین ضبط این نامها و تلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم واو مشبع و کسریاء و سکون هاء غیر ملفوظ خفی باشد و چون درمآخذ فارسی معتبر از قدیم و جدید برخی از این نامها و رایج ترین آنها را از قبیل «بندوی» و «بوی» و «شیروی» و «برزوی» و «ماهوی» بی هاء نوشته اند پیداست که های آخر این نامها در زبانهای ایرانی تلفظ نمی شده و قرائت کلمه را بیاء ختم می کرده اند و اینکه ما اینک های آخر کلمه را تلفظ میکنیم برای پیروی از همه کلماتی است که در زبان ما بهاء غیر ملفوظ خفی پایان می یابد مانند نامه و ژاله و خانه و نظایر آن. عقیده من اینست که این گونه نامها را مانند همان کلماتی که در موقع اشاره مأنوس و یا در مقام تصغیر تحبیبی در زبانهای فارس و کرمان بواو ختم میکنند ساخته اند چنانکه امروز در زبان فارس و کرمان «پسرو» یا «دختر» هم دربارهٔ پسریا دختر معهود و مأنوس و هم بمعنی پسریا دختر خردی که نسبت بآن مهر می ورزند گفته میشود مانند پسرك یا دخترك در زبان متداول در میان ما.

چون در ضمن کنجکاوای دربارهٔ ۴۸۳ نامی که بدین گونه ساخته شده باین نکته برخوردیم که بیشتر کسانی که این نامها را داشته اند از نژاد کرد بوده اند و بیشتر روستاها و آبادیهایی که از این گونه نامها داشته و یا دارند در نواحی که

وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

بيك خدای عزوجل سلامت داد زان بددلی .....

الانفال (۴۳)

وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

بيك خدای عزوجل پیوسته و گرم ساخته بگردمیان ایشان يك باد دیگر....

الانفال (۶۳)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمْ مَاتَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى

و اگر بگیرد خدای مردمان را به شرك آوردن و ستم كردنشان دست، و انداشتی به روی زمین، هیچ جنبنده ای را، يك، زمان میدهدشان تا وقتی نام زده .....

النحل (۶۱)

این واژه را در بسیاری از واژه نامه های فارسی نمیتوان یافت. شمس قیس در المعجم چنین آورده است: «در پارسی قدیم بيك استعمال کرده اند به امالت كسرة باء و اکنون آن لفظ از زبانها افتاده است و مهجور الاستعمال شده و باء را به لام بدل کرده اند و ليك میگویند.»

لغت نامه دهخدا پس از ذکر سخن شمس قیس عبارت زیر را بدان افزوده است:

«بنابر این ليك مخفف لکن عربی نیست و بی شبهه اصل آن بيك فارسی است و به همان معنی». البته این درست نیست و اصل ليك نمیتواند بيك باشد و حرف ب به لام بدل نمیشود بلکه تنها، شکل ظاهری این دو واژه هم معنی، باعث شده است که یکی جای دیگری را بگیرد و شکل کهن و درست واژه از زبانها بیفتد و حتی در نوشتن هم بکار نرود.

اگرچه شمس قیس این واژه، یعنی «بيك» را مهجور و از زبان مردم افتاده، دانسته است ولی بکار رفتن آن در تفسیرهای کهن قرآن نشان میدهد که در سده های

نخستین اسلامی کاربرد داشته است و شاعران این واژه را میشناخته‌اند و در اشعار خویش بکار میبرده‌اند و تغییر آن را به «لیک» که واژه‌ای هم‌معنی و هم‌شکل آن است، بایستی کار نسخه‌نویسان سده‌های بعد دانست. مثلاً در این بیت، میتوان پنداشت بلکه تقریباً یقین داشت که رودکی خود، واژه «بیک» را بکار برده است و پس از وی و در سده‌های بعد، نسخه‌پردازان آن را «لیک» کرده‌اند.

«هر دویك گوهرند ليك (= بیک) به طبع این بی‌فسرد و آن دگر بگداخت در شاهنامه نیز چند جا واژه «لیک» بکار رفته است که اختلاف نسخ و نسخه بدلهائی مانند ريك و ويك و ليك و نيك و پاك نشان میدهد که نسخه‌برداران واژه‌ای را در متن بدین هیأت دیده‌اند و آن را بی‌معنی پنداشته‌اند و خواسته‌اند واژه‌ای، به‌گمان خودشان معنی‌دار، بیابند و جانشین آن کنند، که هم در عین حال هم‌شکل واژه‌بی‌معنی پنداشته شده باشد و هم معنی کلی بیت را مختل نسازد. در چند جایی که «لیک» در شاهنامه آمده است (نگاه کنید به: F.Wolff; Glossar zu Firdosis (Schahnama, Berlin 1935) میتوان تقریباً یقین کرد که تحریفی است از «بیک»:

«اگر شاخ بدخیزد از بیخ نيك توبایخ تندی می‌آغازد ليك (= بیک؟)»

(چاپ بروخیم ص ۳۱۶ س ۳)

در نسخه مول، «لیک» آمده است و در وولرس «ريك» و در لغت شاهنامه عبدالقادر «ويك»، چاپ بروخیم از وولرس پیروی کرده و «ريك» نوشته است و به معنی بخت و طالع دانسته است که اگر هم بدین معنی باشد در این بیت بکار نمی‌آید.

«بگوش که هر چند من سالخوردم بدم، ليك (= بیک) یزدان مرا شاد کرد»

(بروخیم ص ۶۳۱ س ۵)

مول و وولرس = ليك، بروخیم = نيك.

نبرید سر ليك (= بیک) ببرید گوش دو دستم بیست و بر آورد جوش

(بروخیم ص ۷۳۹ س ۶)

«ولی» با این شکل نه فارسی است و نه عربی و در عین حال هم فارسی است و هم عربی. فارسی است برای اینکه ساخته فارسی زبانان است و اگر در زبانهای دیگری چون اردو و ترکی و زبان عربی عامیانه کاربرد داشته باشد از فارسی گرفته شده است، عربی است برای اینکه اصل آن عربی است.

«ولی» فارسی، تحول یافته واژه عربی «لِکِن» است، بدین ترتیب که «لِکِن» با وقف میشود لِکِن laken و هجای na - از آخر آن میافتد و این شکل آن در هر دو زبان به کار میرود. مرحله دیگر پیداشدن ممال واژه «لِکِن» است به صورت «لیکن». جواز این اماله، هم آوا بودن یا آوای نزدیک به هم داشتن «آ»ی عربی (ة) با یاء مجهول (ē) است. این چنین واژه‌هایی که هر دو صورت آنها یعنی شکل اصلی و ممال آنها در ادب فارسی بکار رفته است زیاد است چون: کتاب و کتیب، حساب و حسیب، حجاب و حجیب، جلباب و جلیب، دوات و ودیت و جز آن.

شکل تغییر یافته این واژه‌ها، چون رکیب و غیره، (جز سلیح)، همیشه در قافیه‌های اشعار بکار میرود و این البته، برای آنچه که «ضرورت شعری» نام نهاده‌اند نیست، چه، چنانکه پیش از این گفتم، تلفظ «آ»ی عربی و «یای» مجهول فارسی یکسان است و چنین ضرورتی، اگر هم وجود داشته باشد، پیش نمی‌آید، بلکه برای یکسان نشان دادن قوافی است تا همچنانکه آوای آنها به گوش یکسان میرسد شکل آنها نیز به چشم یکسان بنماید.

مرحله سدیگر، تغییر و تحول «لیکن» است به «لیک» این تغییر از روی قیاس ذهنی با واژه‌های تنوین دار مجرور عربی، که حذف تنوین آنها در حالات دیگر مجاز و بلکه ضروری است، پیدا میشود. به سخن دیگر، مشابه بودن هجای آخر لیکن (en-) با تنوین واژه‌های مجرور، این تغییر را به وجود آورده است، اگرچه در زبان اصلی حذف این هجا از آخر یکی مجاز است و از آخر دیگری مجاز نیست. واژه دیگری نیز در زبان فارسی، با این معنی و تقریباً با همین شکل، موجود

است که این مرحله از تحول را آسان ساخته است و پس از این از آن یاد خواهم کرد.

مرحله چهارم تغییر «لیک» است، با اضافه و او عطف پیش از آن (= ولیک)، به «ولی». این واژه در زبان فارسی از آغاز تحول و در تمام مراحل، جز مرحله آخر، یعنی لَکَنَ، لَکَنَ، لیکن، لیک، هم با و او و هم بی و او عطف بکار رفته است و تنها در مرحله آخر است که همیشه با و او به شکل «ولی» و به صورت لَک و اژه مفرد بکار میرود. تغییر «ولیک» به «ولی» از روی قیاس واژه‌های مختوم به کاف > «g» فارسی میانه و تحول آن در فارسی نو است. کاف > «g» پایان چنین واژه‌هایی، مانند، داناگ، گیسوگ، رهیگ، بندگ در فارسی نو می‌افتد و «دانا»، «گیسو»، «رهی» و «بنده» می‌شود. (البته چند استثنا هم دارد).

در جایی که سخن در تغییر لیکن به لیک میرفت، گفتم در زبان فارسی واژه دیگری است که به این مرحله از تحول کمک کرده است. این واژه «لیک» است که امروزه در شمار واژه‌های بسیار مهجور زبان فارسی است و حتی در زمان شمس قیس هم مهجور بوده است، گذشته از آنچه یاد شد، هم معنی بودن لیکن و لیک و همانندی شکل ظاهری لیک و لیک در نوشتن، کمک شایانی به این مرحله از تحول بوده است.

در تفسیر طبری و دیگر تفسیرهای بازمانده از سده‌های نخستین اسلامی، واژه لکن به «لیک» ترجمه شده است. نمونه‌های زیر از تفسیر طبری است: (نک. همو چاپ دانشگاه تهران)

مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ يُرِيدْ لَيُطَوِّدَنَّكُمْ وَلَيُعَمِّدَنَّكُمْ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

#### المائدة (٦)

و که خواهد خدای تان کند بر شما از تنگی، لیک می‌خواهد تا پاک کند شما (را) و تمام کند نعمت او بر شما مگر شما شکر کنید.

کردنشین بوده و یا هستند بکار رفته است چنان می نماید که این اشتقاق معمول  
زبانهای کردی بوده و از آنجا در ایران باقی مانده است.

چنانکه در سابق گفتیم اکنون که این مقاله را پایان میدهم باز یاد آور -  
میشویم که این موضوع بتفصیل و شرح و بسط تمام در دومورد از آثار اینجانب  
یاد شده است یکی مقدمه دیوان عالم ربانی حاج میرزا ابوالفضل طهرانی - رحمه الله -  
که در حدود بیست و پنج سال پیش چاپ شده است و دیگر در رساله ذیل میزان -  
الملل که در حدود سی سال پیش بطبع رسیده است والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

## لِکَنَ

روان سیویه را می ستایم . شاهنشاه را که بزرگداشت این مرد بزرگ  
وساختن آرامگاه او را فرمان داد می ستایم . دانشگاه پهلوی، که این انجمن را  
فراهم ساخت می ستایم، استادان، بزرگان، ومهمانان دانشمندی که ستایش  
امام نحویان را، از چهارسوی جهان، در این جاگرد آمده اند می ستایم، شیراز،  
آرامگاه این مرد ودیگرمردان بزرگ را می ستایم، پارس « پدیدآرنده مردان  
خوب واسپان خوب » را می ستایم، آن گروه را که مرا بدین جا فراخواندند تا  
با این استادان ودانشمندان درستایش سیویه یارشوم می ستایم وستایش خویش  
رابه شکل سخنی کوتاه، درباره یکی ازواژه های عربی وتحول وتکامل آن در  
زبان فارسی پیشکش این محضرشریف می کنم .

این واژه که کاربرد صورتهای گوناگون آن درفارسی بسیاروناانجاست  
که برابرفارسی آن از زبان فارسی گویان وبسیاری ازواژه نامه ها افتاده وناآشنا  
ومهجورگشته است یکی ازخواهران « اِنَّ » یعنی « لِكِنَّ » است . سایرخواهران  
« اِنَّ » وگفتگو درباره آنان را به دوستان دانشمند حاضر و دستور  
نویسان واگذارمیکنم . اگرچه لِكِنَّ lakenna باسکون حرف آخربه صورت  
لِکَنَ laken در زبان فارسی بکارمیرودولی واژه دیگری به این معنی دراین زبان  
داریم که کاربرد آن بسیار زیاد است وآن « ولی » vali است . تا آنجا که من  
میدانم درهیچ جنا ودرهیچ واژه نامه ای ریشه وبن این واژه داده نشده است  
واز اینروگفتگو درباره این واژه را بحثی تازه ودرخورمقام یافتم .

که ترکان به دیدن پریچهره‌اند      به جنگ اندرون پاك (= بيك) بی بهره‌اند  
(بروخیم ص ۱۸۷ س ۷)

مول = ليك، وولرس = وليك از هنر، بروخیم = پاك  
واژه «ليك» رادر فارسی میانه (= پهلوی) به خط هزوارش چنین مینویسند:  
لای (BR) و همه جا در واژه‌نامه‌های پهلوی آن را bē خوانده‌اند.  
be شکل پازند آن است یعنی شکلی که اگر واژه بيك bēk در زبان فارسی  
تحول می‌یافت بایستی چنان میشد. بادر نظر گرفتن اینکه در زبان پهلوی بنابر ساکن  
بودن آخر واژه‌هاست و «بيك» باکاف ساکن آخر در فارسی دری پس از اسلام نیز  
تاچند سده بکاررفته است میتوان بی هیچ شکی گفت که تلفظ درست این هزوارش  
لای bēk است نه bē .

بسم الله الرحمن الرحيم

## رابطه کتاب با قرآن و نقش سیبویه در علوم قرآنی

### قرآن و علوم اسلامی

قرآن و علوم اسلامی در هم تأثیر متقابل داشته اند . از طرفی قرآن مبداء و منشأ پیدایش بسیاری از علوم گردید، و از طرف دیگر بسیاری از این علوم، بفهم قرآن و حل معضلات آن کمک شایان کرد. و عبارت دیگر، مسلمانان، برخی از علوم را از قرآن استنباط و استخراج کردند و پاره‌ای از دانشهای دیگر را پایه نهادند تا خدمتی بقرآن کرده باشند گویا اینکه منبع این رشته از علوم صد درصد قرآن نبوده، اما از شعاع قرآن بکلی بیرون و از این مشعل پرفروغ و فیض لایزال الهی بی بهره هم نبوده است .

جرجی زیدان میگوید: «رشته‌های علوم و ادب در تمدن اسلامی بسیار است تا جائیکه شمار آنها از ۳۰۰ علم در فنون شریعت و لغت و تاریخ و ادب و شعر و جز اینها تجاوز کرده است، و بیشتر این علوم از قرآن ناشی شده و یا در راه خدمت بآن پدید آمده است، و هیچ یک از این علوم، از تأثیر قرآن در آن بطور مستقیم یا غیر مستقیم خالی نیست»<sup>(۱)</sup>

---

۱- تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۱۲. شاید توضیح این نکته لازم باشد که رسم دانشمندان اسلامی آن بود که هر فصل و یا هر باب از یک علم را دانشی جدایی شمردند، مثلاً حاکم ←

کیفیت استخراج و استنتاج علوم از قرآن و نحوه تأثیر این کتاب در تکوین و تکامل هر یک از دانشهای ادبی و شرعی و جز آن، نیاز بشرح و بسط دارد. جرجی زیدان در دو کتاب تاریخ آداب اللغة العربیة<sup>(۱)</sup> و تاریخ تمدن اسلامی<sup>(۲)</sup> گاهی باختصار و زمانی بتفصیل، از این موضوع بحث کرده است و در مورد برخی از علوم و تأثیر قرآن در آنها از قبیل ادب و لغت عرب<sup>(۳)</sup> و نقد لغوی<sup>(۴)</sup> کتابهای جداگانه نوشته اند. و بطور کلی کتابهاییکه در قدیم یاد عصر حاضر راجع بتاریخ علوم اسلامی و تحول آنها و یاد ادبیات عرب نوشته شده مبین این حقیقت است.

دانشمند فقید مصری دکتر طه حسین، بنابر مشرب خود در مورد شعر جاهلی، قرآن را تنها مصدر و منبع مطمئن و موثق برای زبان عرب میدانند و مدعی است که ادب جاهلی و شعر جاهلی را هم باید از روی قرآن تشخیص بدیم. وی در کتاب «من تاریخ الادب العربی» تحت عنوان «القرآن مرآة الادب الجاهلی» میگوید: «مايك مطلب را تکرار میکنیم و آن اینکه ما معتقدیم اگر نص عربی غیر قابل شك و تردیدی وجود داشته باشد که مطمئن ترین سند برای لغت عرب محسوب شود همانا قرآنست. ما بجای اینکه شعر جاهلی را برای قرآن شاهد آوریم بعکس، باید به نصوص و الفاظ قرآن، جهت اثبات و صدق آنچه را شعر

نیشابوری در کتاب «معرفة علوم الحديث» متجاوز از پنجاه علم برای حدیث ذکر کرده که فقط هر کدام از آنها بابی از علم الحدیث بشمار میآید، و همچنین است امر در علوم قرآنی و ادبی و جز آن، بنابراین، رقم ۳۰۰ در سخن جرجی زیدان در مورد علوم اسلامی مبالغه و گزاف نیست.

۱- ج ۱ ص ۲۱۴ بعد، و ج ۲ ص ۱۲ بعد.

۲- ج ۳ از اول تا آخر بخشهای مختلف.

۳- مانند کتاب اثر القرآن الکریم فی اللغة العربیة از شیخ احمد حسن الباقوری با مقدمه طه حسین، کتاب دیگر به همین نام از محمد عبد الواحد حجازی، از انتشارات مجمع البحوث الاسلامیة در قاهره، کتاب القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویة از دکتر عبدالغال سالم مکرّم.

۴- مانند کتاب اثر القرآن الکریم فی تطور النقد العربی از دکتر محمد زغلول سلام.

جاهلی مینامند استشهاد واستدلال کنیم»<sup>(۱)</sup>

چیزیکه ما در اینجا می‌خواهیم مقدمه سخن خود قرار دهیم اشاره بآن رشته از علوم و کوششهای علمی است که مربوط به ضبط نص قرآن و الفاظ و لغات و اعراب و معانی آنست .

### مراحل کوشش مسلمین برای حفظ قرآن

حافظ قرآن در تمام مراحل، ذات باری است که خود آنرا وعده کرده و تعهد نموده است «انانحن نزلنا الذکر و اناله لحافظون» .<sup>(۲)</sup>

مصطفی را وعده کرد الطاف حق تو بمیری و نمیرد این سبق من کتاب و معجزت را خافضم بیش و کم کن راز قرآن را فضم این وعده و لطف الهی مانند همه کارهای حکیمانه حق طی مراحل و مراتبی و ضمن اسباب و وسائل ناشی از اراده الهی بمنصه ظهور رسید بدین شرح:

### مرحلة اول - تلقی و تلقین صحیح وحی :

رسول اکرم واسطه و رابط میان خلق و خالق است، از طرفی وحی را از خدا تلقی میکند و از طرف دیگر به مردم تلقین مینماید و در هر دو ناحیه نهایت دقت و محکم کاری رعایت شده است . خدا به رسولش اطمینان میدهد که قرآن را چنان با و القا نماید که هیچگاه آنرا فراموش نخواهد کرد: «سنقرئك فلا تنسى»،<sup>(۳)</sup> «تحرک به لسانک لتعجل به ان علينا جمعه و قرآنه ، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بیانه» .<sup>(۴)</sup>

پیغمبر، هر سال يك نوبت قرآن را بر جبرئیل میخواند و در سال واپسین دوبار بر او بخواند<sup>(۵)</sup>

---

۱ - من تاریخ الادب ج ۱ ص ۱۵۰ .

۲ - الحجر ، آیه ۹ .

۳ - سورة الاعلی ، آیه ۶ .

۴ - سورة القيامة آیه ۱۶ .

۵ - طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳ .

این، راجع به تلقی وحی، و اما در مورد تلقین آن ب مردم، پیغمبر موظف بود قرآن را بر مردم تلاوت و ترتیل کند: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته» (۱)، «ورتل القرآن ترتیلا» (۲) ترتیل، چنانکه بعد آخواهیم گفت عبارت از قرائت باتأنی و بارعایت و قوف و اعراب کلمات و مخارج حروف است. مسلمانان نیز وظیفه داشتند قرآن را بهمین کیفیت یاد بگیرند و بهمان نحو تلاوت نمایند «الذین آتیناهم الکتاب یتلونہ حق تلاوتہ». (۳) اصولا قرآن، از آغاز خود را کتاب خواندن معرفی کرد، وحی الهی هم با کلمه «اقراء» آغاز شد «اقراء باسم ربک». (۴)

پیغمبر، مردم را بحفظ و قرائت و تعلیم و تعلم قرآن ترغیب میفرمود و در این باره آنقدر سخن گفت که در نتیجه مسلمانان، چنان بحفظ و تلاوت و آموزش و آموختن و حتی نوشتن و تزیین و تذهیب قرآن اقبال کردند که تاکنون در جهان بسی سابقه است و هیچ کتابی تا این حد قاری و حافظ نداشته و ندارد. در حیات رسول اکرم فراوان بودند کسانی که بخشی از قرآن را حفظ داشتند (۵)، اصولا اسلام آوردن خود مستلزم حفظ مقداری از قرآن بود که باید در نماز خوانده میشد، عده ای هم تمام قرآن را حافظ بودند. در وقت رحلت رسول اکرم قاریان و حافظان قرآن که هر کدام قسمتی از قرآن و برخی هم همه آنرا از بر بودند جمعیت انبوهی را تشکیل میدادند و از این لحاظ برای بقاء قرآن نگرانی وجود نداشت، تا اینکه در جنگهای رده بخصوص در جنگ یمامه عده ای از حفاظ، که برخی عدد آنان را تا ۵۰۰ تن نوشته اند شهید شدند (۶) و همین فاجعه، زمینه مراحل بعد را

۱- سورة جمعه، آیه ۱

۲- سورة المزمل، آیه ۴

۳- سورة بقره، آیه ۱۲۱

۴- سورة علق، آیه ۱

۵- کتاب ابوعلی فارسی صفحه ۱۲ ملاحظه شود

۶- ابن کثیر در فضائل القرآن ص ۲۵ بنا بقول کتاب ابوعلی فارسی ص ۱۲

فراهم کرد، و مسلمانان را بر آن داشت تا تدابیر دیگری در راه حفظ وصیانت کتاب خدا بیندیشند.

### مرحله دوم - جمع قرآن

آیات و سور قرآن، که بطور پراکنده در الواح و اوراق، مکتوب یا در سینه‌ها محفوظ بود پس از حادثه یمامه و از بین رفتن جمعی از حافظان، بامر خلیفه اول، توسط عده‌ای از صحابه جمع آوری شد و در یک مجلد که آنرا مصحف نامیدند ضبط گردید<sup>(۱)</sup>. بدیهی است باز هم حافظان و قاریان قرآن فراوان بودند و نیازی به تکثیر این نسخه نبود بلکه این کار، فقط یک عمل احتیاطی بشمار می‌آمد که اگر احیاناً، سایر حافظان قرآن در جنگها و حوادث از پای در آیند و روزی اتفاق افتد که دیگر کتاب خدا در سینه‌ها محفوظ نباشد، در آن هنگام مردم باین نسخه کامل رجوع کنند و چیزی از آیات الهی از میان نرود.

### مرحله سوم - توحید نص قرآن و تکثیر آن

پس از گسترش فتوحات اسلامی در عصر خلیفه دوم و پس از وی، مردمی از غیر عرب وارد حوزه اسلام شدند که از حیث نفرات چند برابر نفوس عرب بودند، طبعاً یاد گرفتن قرآن برای آنان آسان نبود و حافظه آنان هم چنانکه عادت عرب از دوران جاهلیت بر آن بود آماده حفظ کردن نبود، بعلاوه زبان عربیها هم سالم نماند و بالهجه‌ها و لغات گوناگون اختلاط پیدا کرد. از طرف دیگر واسطه‌ها در تعلیم و تعلم قرآن بر اثر بعد زمان متعدد شدند. در نتیجه این وضع، اختلاف و غلط در قرائت قرآن پدید آمد بخصوص در بین مردم تازه مسلمان غیر عرب که در نقاط دوردست قرار داشتند.

و چنانکه میدانیم اول بار «حذیفه بن یمان» یکی از صحابه رسول و یکی از فرمانروایان جبهه شمال شرق اسلامی در جنگ ارمستان باین امر توجه کرد و خلیفه وقت را از آن آگاه ساخت. پس از آن دیگر مسلم شد که تنها تکاء و اتکال

---

۱- الفهرست ابن ندیم ص ۲۶ والاتقان فی علوم القرآن ج ۱ از ص ۶۰ ببعد.

برحافظه اشخاص در قرائت قرآن که تا آن هنگام در میان مسلمین شایع بود کافی نیست بلکه باید نوشته کامل و بی غلطی از قرآن در دست رس مسلمانان قرار گیرد. این بود که خلیفه سوم باستناد نسخه گرد آمده در زمان خلیفه اول و باعرضه کردن آن بر سایر نسخه ها و برحافظه حفاظ باقیمانده قرآن که هنوز حتی از صحابه رسول زیاد بودند، نص واحدی از قرآن را فراهم نمود و آن را تکثیر کرده به اطراف بلاد اسلامی فرستاد تا مردم نسخه ها و محفوظات خویش را از قرآن بر آن نسخ مصحح عرضه کنند. (۱)

بدیهی است غرض از اینکار، جلوگیری از سرایت غلط به قرآن بود و گرنه قرائتهای مختلف که همه صحیح بود و هر کدام اصلی داشت و یکی از صحابه مستند بود در همان نسخه ملحوظ گردید و بطوریکه نوشته اند کلمات و آیات قرآن در نسخه عثمان که مسلمانان تا عصر حاضر کیفیت کتابت آنرا حفظ کرده اند طوری نوشته شد که قابل انطباق بر آن قرائتها باشد (۲) و این خود بحث دیگری است که خارج از موضوع سخن ما است.

#### مرحله چهارم - ابتکار ضوابط و قواعد زبان

همانطور که گفته شد اختلاط عنصر عرب با عناصر بیگانه و ملل دیگر و آمیختن لهجه ها باهم، زبان و لغت عرب را دگرگون کرد، غلط به آن راه یافت و اعراب، نمیتوانستند دیگر مانند گذشته درست تکلم کنند و یا قرآن را با اعراب صحیح تلاوت نمایند زیرا ضابطه ای برای تلفظ و یا کتابت، وجود نداشت و آن قریحه ذاتی که از طبیعت عرب ناشی بود تدریجاً ضعیف شده و یا از بین رفته بود. ابوالاسود دؤلی شاعر و ادیب بصره متوفی ۶۷ هـ که از یاران علی علیه السلام بود شنید مردی آیه سوره برائت را چنین تلاوت میکند «أَن اللّٰهُ بَرِي مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ» (۳) بکسر کلمه (رسول) که چنین معنی میدهد خدا از مشرکان و رسول

۱- همان مدارك .

۲- مقدمه. تفسیر طبری مبحث قرائت قرآن ملاحظه شود .

۳- سوره التوبه ، آیه ۳.

خود بری است در حالیکه مقصود آنست که خدا و رسول از مشرکان بری هستند و باید کلمه رسول مرفوع تلفظ شود بهمین علت بفکر تدوین قواعد زبان افتاد تا این قواعد جای قریحه سابق را بگیرد ، و چنانکه مشهور است علی علیه السلام اصول اولیه این علم را به وی آموخت و فرمود بر همین نحو آن را توسعه بده (۱) و از آن تاریخ ، علم نحو ، بعنوان پشتوانه ای برای ضبط صحیح قرآن ، در اسلام پدید آمد و روز بروز گسترش یافت .

ابوالاسود در راه حفظ قرآن از غلط اعرابی باین اکتفا نکرد بلکه علائمی برای اعراب ابتکار نمود که در آغاز ، عبارت بود از نقطه هائمی در بالا و پائین حروف برنگی مغایر بارنگ خط ، و بعداً طی تحولاتی توسط خلیل بن احمد و دیگران بتدریج همان حرکات ، بصورت فتحه و کسره و ضمه درآمد .

### مرحله پنجم - اعجام و نقطه گذاری

حروف ، در خط عربی نقطه نداشت و برای اولین بار این کار بوسیله ابوالاسود انجام پذیرفت (۲) ، در این مرحله ، حروف شبیه بهم مانند ب و ث و ج و ح و خ با نقطه از هم مشخص شدند .

این بود که مراحل کوشش مسلمین جهت حفظ نص قرآنی و مبادا نسیتم که پیدایش علم نحو ، خود یکی از تدابیر مختلف ، جهت حفظ قرآن بوده است . ابوالاسود و پس از وی دیگران ، محور مسائل و مباحث نحو را قرآن قرار داده بودند و طرح بسیاری از مسائل آن ، صرفاً بمنظور حل مشکلی از قرآن یا بیان نکته و لطیفه ای از آن بود و

- ۱- مراتب النحویین ص ۸ . عثمان بن جنی در کتاب الخصائص ج ۲ ص ۸ اصل این داستان را به علی (ع) نسبت میدهد که خود او شنید عربی آیه را چنین تلفظ کرد و گفت « برئت من رسول الله » و آنحضرت آن را انکار کرد و قواعد نحو را به ابی الاسود تعلیم داد و بهمین کیفیت هم مسند آ در کتاب مراتب النحویین ص ۶ آمده است . از طرفی ، اقوال گوناگون دیگری راجع باینکه چه کسی ابوالاسود را وادار بتأسیس قواعد کرد ذکر کرده اند . در این خصوص به کتاب ابوعلی الفارسی تألیف دکتر عبدالفتاح اسماعیل شبلی ص ۱۵ و ۱۶ رجوع شود .
- ۲- بغیة الوعاة فی طبقات النحاة ص ۲۷۴ .

بیش از همه طبقات، قاریان قرآن از این قواعد استفاده میکردند بلکه خواهیم گفت که قراء قرآن در آغاز غالباً عبارت از علمای نحو و ادب بودند.

### رابطه قرائت و علم نحو

قرائت، علمی است که بوسیله آن کیفیت تلفظ کلمات قرآنی و طریق اداء آنها بر حسب قراءات گوناگون دانسته میشود و فائده آن جلوگیری از خطاء در تلفظ بآن کلمات و اجتناب از وقوع تحریف و تغییر در آنها و نیز معرفت نحوه قرائت ائمه قرائت است (۱)

اصل این علم در قرآن از آیات «ترتیل و اقراء» استفاده شده است ترتیل، عبارت است از قرائت کلام بتأنی با حفظ کلیه وقوف و با اداء حروف از مخارج (۲) خداوند قرآن را بهمین کیفیت به پیغمبر وحی کرده است «وَرتلناه توتیلاً» (۳) و پیغمبر نیز موظف بود قرآن را بر مردم ترتیل کند «وَرتل القرآن توتیلاً» (۴) و قاری بکسی گفته میشد که قرآن را بهمین کیفیت میتوانست بخواند و مقری بآنان که بر صحت قرائت دیگران نظارت میکردند و قرآن را بطور صحیح از قاریان پس میگرفتند. امین الاسلام طبرسی در تفسیر آیه «لَسَنَقْرُوكَ فَلَائِمَ» (۵) میگوید: الاقراء اخذ القراءة علی القاری بالاستماع لتقویم الزل (۶) و در معنی «سنقرئك» میگوید «سناخذعایك قراءة القرآن» (۷) بنابر این تفسیر، خداوند اولین مقری است و پیغمبر

---

۱- البدور الزاهرة فی القراءات لعشر المتواترة ص ۴.

۲- استاد لیب سعید میگوید: الترتیل - اصطلاحاً - هو القراءة بتؤدة واطمئنان و اخراج كل حرف من مخرجه، مع اعطائه حقه و مستحقه و مع تدبر المعانی. وی اقوال دیگری قریب باین نقل میکند. الجمع الصوتی الاول ص ۸۸.

۳- سورة الفرقان آیه ۳۵.

۴ - سورة المزمل ، آیه ۴ .

۵ - سورة الاعلى ، آیه ۶ .

۶- مجمع البیان چاپ صیداج ۱۰ ص ۴۷۴.

۷- همان مدرک ص ۴۷۵.

نیز برای مردم مقرئی بود وی نه تنها قرآن را بآنان تعلیم میداد بلکه برصحت قرائت آنان باید نظارت میفرمود و این دو کلمه قاری و مقری با ملاحظه همین خصوصیت تاکنون بر علما و معلمین قرائت اطلاق میشود.

علم قرائت، تدریجاً گسترش پیدا کرد و اصول و فروع و ضوابطی برای آن ترتیب دادند این علم، در آغاز مانند سایر علوم اسلامی بصورت ساده از پیغمبر تلقی شد و در میان صحابه، عده‌ای قاری و مقری وجود داشتند که عبارت از همان حفاظ قرآن بودند، علم قرائت در دوره تابعین با گسترش بیشتر ضوابط دقیق‌تر و همچنین در ادوار بعد ادامه یافت و هر طبقه قرائت را از طبقه ماقبل اخذ میکردند و طبقه بعد تعلیم میدادند سلسله قاریان و مقریان از صدر اسلام تا عصر حاضر در بسیاری از کشورهای اسلامی زنجیروار ادامه داشته و دارد. این طبقه مقید هستند قرآن را با همه آداب قرائت، از اساتید فن و مقریان که سلسله روایت آنان تا قاریان صدر اول اتصال دارد اخذ کنند، نه از قرآنهاهی مکتوب اعم از خطی و چاپی، ایشان پس از اخذ قرائت و حفظ قرآن، مرتباً قرآن را برمشایخ میخوانند و بدینگونه استاد وظیفه اقرء و مؤاخذه برشاگرد را انجام میدهد.

در برخی از کشورهای اسلامی مانند مغرب (مراکش)، با قرائت دسته جمعی استاد و شاگردان با هم این وظیفه مهم ایفا میگردد. و غالباً پس از نمازهای پنجگانه حافظان قرآن همراه امام مسجد که در عین حال مقری نیز هست مقداری از قرآن را با صدای متوسط با ترتیل میخوانند.

طبقات قراء و مقریان و سلسله روایات آنان، در کتابهایی از قبیل غایة النهایة فی طبقات القراء از شمس الدین محمد بن جزری آمده است.

آنچه در اینجا برای ما مهم است بیان این نکته است که علم قرائت و علم نحو و عربیت در قرون اولیه با هم توأم و لازم و ملزوم بوده‌اند، مقریان، عالم بنحو و عربیت، و نحویین غالباً قاری قرآن بودند گو اینکه این دورشته، دو علم بود و دو مکتب محسوب میشد: مکتب نحو، و مکتب قرائت. سالها این دو مکتب،

در عرض هم فعالیت میکردند و غرض اصلی از متخصصان هر دو هم يك چیز بود و آن حفظ نص قرآن . قاریان، کیفیت تلاوت قرآن را تعلیم میدادند و نحوین ضابطهٔ اعراب و تلفظ کلمات را بیان میکردند و شواهد صحت قرائت را ارائه میدادند .

رابطهٔ نحو و قرائت بحدی قوی بود که همانطور که در نحو، دو مکتب اصلی بصره و کوفه پدید آمد با پیروان و طرفداران بسیار، در قرائت نیز پس از دو مکتب اصلی مدینه و مکه، دو مکتب جدید پیداشد مکتب بصره و مکتب کوفه و هر يك از این دو مکتب اخیر با مکتب شهر خود مربوط بود<sup>(۱)</sup> یعنی مکتب قرائت بصره تابع مکتب نحو بصره و مکتب قرائت کوفه تابع مکتب نحو کوفه بود .

#### رابطهٔ نحو و قرائت را میتوان با شواهد ذیل ثابت کرد :

اولا - سلسلهٔ قراء و نحاة را از آغاز غالباً افراد معینی تشکیل میدادند مثلاً علی علیه السلام استاد ابو الاسود است در قرائت و نحو<sup>(۲)</sup> و پس از ابی الاسود اول واضح و متخصص نحو یحیی بن یعمر است<sup>(۳)</sup> وی اعلم و افصح مردم بود و نحو را از ابو الاسود آموخت لیکن بصریین او را در عداد نحوین بشمار نیاوردند زیرا وی متمحض در تدریس و تعلیم قرائت بود و دیگران بتدریس نحو پرداختند<sup>(۴)</sup> . عبدالله بن ابی اسحاق که اعلم اهل بصره بود و در نحو، باب تفریع و قیاس را باز نمود، نحو و قرائت هر دو را از یحیی بن یعمر، و قرائت بخصوص را از نصر بن عاصم اخذ کرد<sup>(۵)</sup> .

ابو عمرو بن العلاء مازنی یکی از قراء سبعة معاصر همین عبدالله بن ابی اسحاق

---

۱- در این خصوص آقای دکتر عبدالفتاح اسماعیل در کتاب ابوعلی الفارسی ص ۱۰۰ بطور مستوفی بحث کرده است .

۲- غاية النهاية ج ۱ ص ۲۶۶ ونزهة اللبء ص ۹ بناً بنقل کتاب ابوعلی الفارسی ص ۱۷ .

۳- مراتب النحویین ص ۱۳ .

۴- مراتب النحویین ص ۲۵ و ۱۱ .

۵- مراتب النحویین ص ۱۳ .

است و نحو و قرائت را از مشایخ عبدالله اخذ کرده (۱) و این هردو قرائت را از نصر بن عاصم روایت کرده اند (۲) و بگفته خلیل، عبدالله، در نحو، برابر ابو عمرو و مقدم بود و ابو عمرو بروی در لغت، و ابو عمرو، در قرآن و عربیت اعلم مردم بود (۳). یکی دیگر از قراء سبعة بنام یونس بن حبیب، قرائت و نحو هر دو را از ابو عمرو و بن العلاء اخذ کرده است (۴). همچنین، ابوزید انصاری که از اجله اصحاب ابو عمرو، و از اعیان اهل نحو و لغت و شعر بود، قرائت را از ابو عمرو آموخت و نیز بوسیله مفضل، از عاصم یکی دیگر از قراء سبعة (۵). سیبویه قرائت و نحو هر دو را بنا بقولی از ابی عمرو (۶) و نحو بخصوص را از یونس، که او خود در نحو شاگرد ابو عمرو بود، اخذ کرد (۷). و نیز سیبویه، از ابوزید انصاری، که در قرائت شاگرد ابو عمرو و است و در قرائت ابو عمرو کتابی نوشته است، قرائت و حروف را اخذ نمود (۸).

بطور کلی بسیاری از نحویین و قراء متأخر از ابو عمرو، بواسطه یا بلاواسطه طریق روایت خود را در این دو علم یا در یکی از آن دوه ابو عمرو میرسانند. از طرف دیگر، عبدالله بن کثیر (۵۱۲۰ هـ) یکی دیگر از قراء سبعة در رشته قرائت، استاد عیسی بن عمر (۹) و خلیل بن احمد (۱۰) استادان سیبویه در نحو بود

- ۱- مراتب النحویین ص ۱۴.
- ۲- غایة النهایة ج ۲ ص ۳۳۶ بنا بنقل کتاب ابوعلی الفارسی ص ۱۷.
- ۳- غایة النهایة ج ۱ ص ۲۸۹.
- ۴- غایة النهایة ج ۲ ص ۴۰۶.
- ۵- غایة النهایة ج ۱ ص ۳۰۵.
- ۶- غایة النهایة ج ۱ ص ۶۰۲.
- ۷- مراتب النحویین ص ۲۳.
- ۸- کتاب ابوعلی الفارسی ص ۱۰۰ بنقل از الکتاب.
- ۹- نزهة الالباء ص ۱۳ بنا بنقل کتاب ابوعلی ص ۱۷.
- ۱۰- همان مدرک نقل از نزهة الالباء ص ۲۹.

وهم ابن كثير استاد ابو عمرو در قرائت بوده است . ابو عمرو، میگوید من قرآن را بر ابن كثير ختم کردم پس از اینکه قبلاً بر مجاهد ختم کرده بودم و ابن كثير در عربیت اعلم از مجاهد بود<sup>(۱)</sup>. خلیل بن احمد استاد سیبویه در نحو، قرائت را از ابن كثير و ابو عمرو هر دو روایت میکرده است<sup>(۲)</sup>.

علی بن حمزه کسائی (۱۸۹ هـ) معاصرو معارض و رقیب سیبویه، خود یکی از قراء سبعه و یکی از ارکان نحو، در مکتب کوفی است در ردیف خلیل و سیبویه در مکتب بصری . و ریاست و پیشوائی علم قرائت در کوفه به وی منتهی گردید، ابن انباری گفته است: « دروی جهاتی گرد آمده از جمله اینکه او اعلم مردم در نحو و فرد منحصر ایشان در قرآن است »<sup>(۳)</sup>.

چنین است حال، در بسیاری از دانشمندان از قبیل فراء، اخفش و دیگران، و بایک نظراً جمالی و سیری سریع در کتابهای طبقات القراء و طبقات المفسرین و طبقات النحاة بنام صد هادانشمند بر میخوریم که آن را به صفت «المقری النحوی» ستوده اند و بنده فهرستی از نام این اشخاص تهیه کرده ام که در اینجا لزومی برای ذکر آن نیست .

بنظر میرسد عظمت و احترامی که در قرون دوم و سوم و چهارم هجری برای نحویین قائل بوده اند بیشتر از آنجهت بوده است که مردم، این طبقه را پاسداران و نگهبانان قرآن میدانستند و حقاً هم چنین بودند. بعلاوه، همه دانشمندان اسلام در هر رشته اعم از تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و رجال و نسب و جزاینها بمعلومات و آراء علمای نحو و عربیت نیازمند بودند و این نیاز، گاهی آنان را وادار میکرد که شفاهاً از علمای عربیت مطلبی را بپرسند و به هر اندازه قدر و منزلتی که داشتند تن، به ذلت سؤال دهند .

---

۱- غاية النهاية ج ۱ ص ۴۴۵.

۲- غاية النهاية ج ۱ ص ۲۷۷.

۳- غاية النهاية ج ۱ ص ۵۳۵.

ثانیاً - در بین قراءات قرآن، علما، تنها آن قرائت را می‌پذیرفتند که با موازین نحو و عربیت موافق باشد، و این، اولین شرط پذیرش قرائت بود (۱)، در علم «الحجة على القراءات» که دانشمندان در آن، صحت و اعتبار قراءات را مورد بحث قرار داده آنها را باهم می‌سنجند و قرائتی را بر قرائت دیگر ترجیح می‌دهند، مهمترین سند و شاخص عمده آنان در این کار، ضوابط و قواعد زبان است و بهمین علت دانشمندان این رشته، قرائتی را بر قرائت دیگر ترجیح می‌دهند بلحاظ اینکه صاحب آن قرائت در نحو متبحر بوده است و آن دیگر تبخیر نداشته است. اینکه ابو عمرو بن العلاء قرآن را بر ابن کثیر و مجاهد قرائت نموده و گفته است ابن کثیر در عربیت اعلم از مجاهد بود می‌خواهد بدین وسیله رجحان قرائت ابن کثیر را بر مجاهد ثابت کند.

درباره حمزة بن حبيب الزيات (۱۵۶) یکی از قراء سبعة نوشته‌اند اهل کوفه او را امام و پیشوایی بزرگ میدانند اما چیزی از نحو و عربیت از وی نقل نشده و او تنها صاحب قرائت است و نزد بصریین قدر و منزلتی ندارد، از ابوزید و اصمعی و یعقوب حضرمی (۲۰۵) و دیگر علما که اغلب بصری بودند راجع به حمزه سؤال کردند، آنان اتفاق داشتند بر اینکه وی نحو و سخن عرب را نمیدانسته و ادعای آن را هم نداشته و از این روی قرآن را غلط میخوانده و متوجه نمیشده است (۲) و راجع به عاصم گفته‌اند گرچه او را نحوی میدانند و شاید اندکی از نحو را هم میدانسته اما چیزی از وی در نحو ضبط نشده است (۳). فراء، در این مورد سخن بسیار تندی دارد وی راجع بقرائت کلمه‌ای میگوید: شاید آن، از او هام قراء هم طبقة یحیی است زیرا بندرت کسی از آن طبقة از غلط نحوی سالم مانده است (۴).

۱- التفسیر والمفسرون ج ۱ ص ۴۴.

۲- مراتب النحویین ص ۲۶ و ۲۷.

۳- مراتب النحویین ص ۲۴.

۴- معانی القرآن ج ۲ ص ۷۵. اصل عبارت چنین است: «وقد خفض الیاء من قوله «بمصرخی» الاعمش و یحیی بن وثاب جمیعا. حدثنی القاسم بن معن عن الاعمش عن یحیی انه خفض الیاء. قال الفراء ولعلها من وهم القراء طبقة یحیی فانه قل من سلم منهم من الوهم...»

این قبیل داوریه‌ها راجع به قاریان قرآن، میزان و شاخص اعتبار و یا عدم اعتبار قرائت آنان بوده و ملاک ترجیح قرائتی بر قرائت دیگر محسوب می‌شده است. ثالثاً - از آن هنگام که باب تألیف و تصنیف در نحو و عربیت و قرائت و علوم قرآنی باز شد غالباً مؤلفان کتب نحو، همان مؤلفان و مصنفان کتب قرائت و علوم قرآنی بوده‌اند، این دورشته از تألیفات، از نیمه قرن دوم آغاز شده و تا چند قرن ادامه داشته است و کمتر عالم نحوی مشهوری است که راجع به قرآن، قراءات، تفسیر قرآن و هم در نحو و عربیت کتاب ننوشته باشد. کسائی، فراء، اخفش، زجاج، مبرد، ابوعلی فارسی، ابن خالویه، ابن جنی تا برسد به زمخشری و صدها تن امثال آنان در هر دورشته تألیف و یا تألیفات عدیده داشته‌اند و با نظر و سیری اجمالی در فهرست ابن ندیم و دیگر کتب فهارس و تراجم، این امر روشن می‌شود. بنظر میرسد نسبت نحو و صرف به قرآن، نسبت منطق، به فلسفه بوده است و همانطور که منطق، خود علمی است مستقل و در همه علوم نظری از آن استفاده می‌شود اما عملاً توأم با فلسفه بوده است و علمای منطق همان فلاسفه بوده‌اند همچنین قواعد عربی نیز باینکه در همه علوم ادبی و شرعی مورد استفاده بوده، نظر باینکه از آغاز اساس آن، در خدمت قرآن پی‌ریزی شده بود، تا چندین قرن با علوم قرآنی پیوسته بوده است.

### سیبویه و قرآن

پس از این مقدمه که گرچه بیش از حد طولانی گردید اما زمینه را برای بحث اصلی ما یعنی رابطه سیبویه با قرآن و حدود خدمت وی به علوم قرآنی آماده نمود، اینک بحث اصلی را دنبال می‌کنیم.

سیبویه، در مهد و زادگاه علم نحوی یعنی بصره، نزد بزرگترین استادان فن، نحو و لغت و عربیت را آموخت، وی ملازمت خلیل بن احمد مؤلف کتاب العین را برگزید و نحو و لغت را از وی فراگرفت و نیز مقداری از نحو را از عیسی بن عمر ثقفی و یونس بن حبیب و جز آن دو که شاگرد ابو عمرو بن العلاء بوده است<sup>(۱)</sup> و علم

لغت را از ابی الخطاب اخفش اخذ کرد (۱)، سیبویه در الکتاب نام ابوالخطاب و دیگر استادان خود بخصوص خلیل و یونس را بسیار یاد کرده و آراء ایشان را نقل میکند. وی در آغاز، در صدد کسب حدیث برآمد و از حماد بن سلیمان استملاء میکرد (۲) سپس به نحو و عربیت، پرداخت و تا پایان عمر کوتاه خود، در راه گسترش این علم کوشش و تلاش کرده در حیات اساتید خود تبرزیافت و در انتظار عامه در ردیف آنان بشمار میآمد. سرانجام معروفترین و عمیقترین و پرمایهترین کتاب نحو را نوشت، با کسائی پیشوای قرائت و نحو کوفه و هم باشاگردان او بمباحثه نشست و با آنان در میدان عربیت و نحو مصاف داد و این مناظره (۳) که بسیار مشهور است و شرح آن خارج از بحث ما است در حقیقت، مصاف وزور - آزمائی دو مکتب بصره و کوفه بشمار میرفت و آغاز برخورد این دو مکتب بود که از آن دو مکتب، در نتیجه این قبیل برخوردها، مکتب سومی بنام مکتب نحو بغداد پدید آمد.

سیبویه همراه نحو و لغت، قرائت را از ابوزید انصاری شاگرد ابوعمر و بن - العلاء اخذ کرد و بلکه جزری در «غایة النهایة» از قول هذلی آورده که سیبویه قرائت را مستقیماً از ابوعمر و بن العلاء اخذ کرده است لیکن جزری خود آن را بعید می‌شمارد (۴). و نیز ابوعمر الجرمی (۱۸۰) قرائت را از سیبویه گرفته (۵) است و اصولاً سیبویه خود جزء قراء بود و متعرض قراءات میشد (۶).

باتوجه باین سابقه باید گفت سیبویه در همان محیطی پرورش یافت که کسائی

۱- انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۶.

۲- انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۰.

۳- معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۱۶، انباه الرواة ج ۲ ص ۲۷۱.

۴ غایة النهایة ج ۱- ص ۶۰۲.

۵- مدرک سابق.

۶- کتاب ابوعلى الفارسی ص ۱۷ بنقل از کتاب الحجة نسخة بلدية ج ۱ ص ۴۴.

استاد قرائت ونحو کوفه و خلیل و ابوزید و سایر اساتید و معاصران او رشد یافته بودند و غالباً در عربیت و قرائت هر دو تخصص داشتند منتهی سیبویه در علم نحو مشهور شد نه در علم قرائت .

اینک با رعایت اختصار، آنچه رابطه سیبویه را با قرآن و اثر وی را در حل رموز و مشکلات و بیان لطائف قرآن و بطور کلی در گسترش علوم قرآنی ثابت میکند ذیلاً یاد میکنیم .

### رابطه کتاب با قرآن دو نوع است :

#### اول - رابطه مستقیم

سیبویه در الکتاب بآیات قرآن بسیار استشهاد کرده در حالیکه حتی یکبار هم بحديث استدلال نکرده است علت این امر (۱) هرچه باشد پای بندی و توجه سیبویه را با استحکام نص قرآنی و اذعان باینکه قرآن موثق ترین سند زبان و لغت عرب است میرساند .

بعلاوه اینکه خواهیم گفت که وی میخواسته است کتابش کمکی بحل رموز و لطائف ادبی قرآن بنماید . اینجانب با تتبع در الکتاب موارد استشهاد را بررسی کرده نکاتی از آن استخراج نمودم ، بعداً دیدم آقای دکتر حسن عون در مقاله خود (۲) تعداد آیات مورد استشهاد سیبویه را در ۳۷۴ آیه شماره کرده است ، بنا بگفته وی ، سیبویه نزدیک به ۵۰ آیه را تکرار نموده و گاهی تا چهار نوبت به يك آیه استشهاد کرده است . کما اینکه گاهی دريك مطلب چند آیه را شاهد

---

۱ - آقای دکتر حسن عون استاد کرسی علوم لغوی در دانشگاه اسکندریه علت را چنین ذکر کرده است : سیبویه آنطور که بنص قرآن و روایات شعر عرب اطمینان داشته به احادیث چنین اطمینان و وثوقی نداشته است ، زیرا دقتیکه در ضبط قرآن و حفظ آن و نیز در ضبط و حفظ اشعار بکار میرفت بخصوص که موسیقی خاص شعر باین امر کمک میکرد ، در حدیث رعایت نشده است بخصوص که محدثینی حدیث را نقل بمعنی مینموده اند و این امر از اعتبار لفظ آن میکاهد . مجله کلیة الاداب جامعة الاسكندرية ج ۱۱ - سال ۱۹۵۷ ص ۴۱ .

۲ - همان شماره ص ۴۰

میآورد . مثلاً در اضافه اسم فاعل به مفعول میگوید : فمن ذلك قوله عز وجل «كل نفس ذائقة الموت» و «انما رسلو الناقة» ، «ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم» ، «غير محلى الصيد» فالمعنى معنى «ولا آمين البيت الحرام» ويزيد هذا عندك بياناً قوله عز وجل «هديا بالغ الكعبة» و «عارض ممطرنا» (۱).

و نیز در باب اتساع و تجاوز بحذف میگوید : «ومما جاء على اتساع الكلام والاختصار قوله تعالى : «واسأل القرية التي كنافيها والغير التي أقبلنا فيها» انما يريد أهل القرية فاختصر وعمل الفعل فى القرية كما كان عاملاً فى الـاهل لو كان هاهنا . ومثله «بل مكر الليل والنهار» وانما المعنى بل مكر مكم فى الليل والنهار . وقال تعالى «ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر» انما المعنى ولكن البر بر من آمن بالله . ومثله فى الاتساع قوله عز وجل «مثل الذين كفروا كمثل الذى ينعى بما لا يسمع الادعاء ونداء» فلم يشبهوا بما ينعى وانما شبهوا بالمنعوق وانما المعنى مثلكم ومثل الذين كفروا اكمل الناعق والمنعوق به الذى لا يسمع ولكنه جاء على سعة الكلام والايجاز لعلم المخاطب بالمعنى ...» . (۲)

در انواع اشتغال فعل میگوید : (ومثل ذلك قوله عز وجل «يدخل من يشاء فى رحمته والظالمين أعد لهم عذاباً أليماً» وقوله عز وجل «وعاداً وثمود واصحاب الرس وقرونا بين ذلك كثيرا وكلا ضربنا له الامثال» ومثله «فريقاهدى وفريقا حق عليهم الضلالة» وهذا فى القرآن كثير) (۳) .

سیبویه تعدادی از آیات قرآن را که با اسلوبهای گوناگون ، مشتمل بر قسم است از استاد خود خلیل سؤال کرده و خلیل ، با و پاسخ گفته و این سؤال و جوابها را سیبویه در کتاب (۴) آورده است نظیر این گفتگوها را با خلیل ، در ابواب «ان»

۱- مجله كلية الاداب جامعة الاسكندرية ج ۱۱ سال ۱۹۵۷ ص ۴۱ . و الكتاب ج ۱ ص ۸۴ .

۲- الكتاب ج ۱ ص ۱۰۸ . و نیز در این موارد بآیات عديده استشهد کرده است : الكتاب صفحات ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۴۵۶ ، ۴۶۷ ، ۴۷۳ ، ۴۸۱ ، ۴۸۴ .

۳- الكتاب ج ۱ ص ۴۶ .

۴- الكتاب ج ۱ ص ۴۵۵ تا ۴۵۶ .

نیز نقل کرده (۱) و گاهی آراء استاد دیگر خودیونس را در زمینه همان آیات ضمیمه کرده است (۲). در این موارد، خلیل، در توضیح سخن خود، آیات مشابه هم را یاد میکند.

باری تأمل در روش استشهاد سیبویه بقرآن، نکات ذیل را روشن میسازد:

۱- این همه استشهاد و بخصوص به چند آیه و بیان اشباه و نظائر در یک مسئله، کثرت مراجعه و توغل سیبویه را در قرآن و اهتمام او را بفهم اسالیب قرآنی و به کشف اسرار ادبی کتاب خدا اعم از اعراب و لغت و بلاغت میرساند و چنین بنظر میرسد که هدف اصلی او از این علم، حل همین رموز بوده است.

شاهد دیگر این ادعا آنست که سیبویه گاهی پس از طرح و بیان مسئله ای توجه میکند باینکه آیه ای از قرآن منافی نظر او است، فوراً استدراک مینماید و توضیح میدهد که آن آیه منافات با سخن وی ندارد.

مثلاً در اشتغال فعل، آنگاه که مسبوق به (ان) و اشباه آن باشد مانند «انی زید لقیت» رفع اسم را اختیار نموده آنگاه میگوید: «فاما قوله عز وجل «انا كل شئ خلقناه بقدر» فانما جاء على «زیداً ضربته» وهو عربی كثير. (۳)

این استدراک، گاهی باین صورت است که بمنظور اینکه کسی آیه ای از قرآن را اشتباهاً از مصادیق بحث بشمار نیآورد بشرح آن آیه می پردازد و توضیح میدهد که از قبیل مسأله مورد بحث نیست، چنانکه در صورتیکه فعل امر یا نهی یا نفرین و دعا مانند «اللهم زیداً فاغفر ذنبه» ، «واما عمرأ فسقیأله» مورد اشتغال باشد نصب اسم را ترجیح داده سپس گفته است: «واما قوله عز وجل «الزانية والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة» وقوله تعالى «والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما» فان هذا لم یبن على الفعل ولكنه جاء على مثل قوله تعالى «مثل الجنة التي

---

۱- الكتاب ج ۱ ص ۴۶۲ تا ۴۶۴.

۲- الكتاب ج ۱ ص ۴۷۰.

۳- الكتاب ج ۱ ص ۷۴، این نوع استدراک در صفحه ۶۹ هم آمده است.

وعد المتقون» ثم قال بعد «فيها كذا وكذا» فانما وضع المثل للحديث الذي بعده... تا آخر<sup>(۱)</sup> خلاصه اینکه این دو آیه از باب اشتغال و بنای فعل بر اسم نیست بلکه اسم سابق یعنی «الزانية والزاني» و «السارق والسارقة» مبتدا برای خبر مقدری است که از جمله های قبل از آن استفاده میشود.

۲- سیبویه، در نتیجه کثرت مراجعه بقرآن، احاطه عجیبی بر آن پیدا کرده و نحوه استدلال او خود گواه این احاطه است و پیدا است که در هر مسئله نحوی، سیبویه کلیه آیات مربوط بآن را بررسی کرده و میدانسته چند آیه قرآن، مصداق آن مسئله نحوی است و برای نمونه چند آیه را ذکر میکند و گاهی جمله ای اضافه مینماید از این قبیل: «وكذلك جميع ما جاء في القرآن من ذا»<sup>(۲)</sup>، «ومثل هذا في القرآن كثير»<sup>(۳)</sup>، «وهذه الواو التي دخلت عليها ألف استفهام كثيرة في كتاب الله عز وجل»<sup>(۴)</sup>

باتوجه باین احاطه و حضور ذهن نسبت بآیات نظیر هم شاید بتوان گفت که سیبویه حافظ قرآن بوده و قاعدتاً هم باید چنین باشد زیرا مقربان و قاریان قرآن، همواره حافظ قرآن بوده اند، و هم اکنون نیز، در بسیاری از کشورهای اسلامی وضع چنین است.

۳- بنظر میرسد بسیاری از مسائل و قواعد نحوی را سیبویه از قرآن استنباط کرده و از تأمل در قرآن بآنها پی برده است، و نیز برخی از ابواب را صرفاً براه نمائی آیات و برای توضیح نکات ادبی آنها عنوان کرده است مانند این باب: هذا باب ما تكون فيه أن بمنزلة أي وذلك قوله عز وجل «وانطلق الملامنهم أن امشوا واصبروا» زعم الخليل أنه بمنزلة أي، لانك اذا قلت انطلق بنو فلان أن امشوا فانت لا تريد أن تخبر أنهم انطلقوا بالمشي، ومثل ذلك «ما قلت لهم الامامرتني به أن اعبدوا الله» وهذا

۱- الكتاب ج ۱ ص ۷۱.

۲- الكتاب ج ۱ ص ۴۷۱.

۳- الكتاب ج ۱ ص ۴۷۹.

۴- الكتاب ج ۱ ص ۴۹۱.

تفسیر الخلیل، و مثل هذا فی القرآن کثیر. تا اینکه میگوید: و اما قوله عز وجل «وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمین» «و آخر قولهم أن لا اله الا الله» فعلى قوله «أنه لا اله الا الله» وعلى «أنه الحمد لله» ولا تكون أن التى تنصب الفعل، لان تلك لا يتبدأ بعد الاسماء، ولا تكون أى، لان أى انما تجى بعد كلام مستغن ولا تكون فى موضع المنبى على المبتدأ، و مثل ذلك «ونادينا أن يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا» (۱) كانه قال نادينا أنك قد صدقت الرؤيا يا ابراهيم...

چنانکه روشن است این باب، در حقیقت تفسیر پاره از آیات قرآن، و مبین فرق میان آنها است باینکه (أن) در برخی، بمعنی (أى) تفسیره است و در برخی، مخفف از آن، و اگر نظربه توضیح این آیات الهام بخش به سیویه نبود شاید اصولاً چنین بابی عنوان نمیشد.

بعقیده نگارنده، تفصیل و شقوق بسیاریکه سیویه در ابواب «اشتغال» یا بتعبیر خود او «بناء فعل بر اسم» ذکر کرده که حتى بآن تفصیل در کتب بعدهم دیده نمیشود غالباً از قرآن گرفته شده و سیویه خواسته است در این ابواب، صورتهای گوناگون اشتغال را که در قرآن آمده بیان کند و نکته تنوع آن را شرح دهد.

۴- سیویه، گرچه در اغلب موارد پس از طرح مسئله مثالهای بعنوان «مثل قولك كذا وكذا» میآورد اما این مثالها صرفاً برای توضیح مسأله است نه شاهد و دلیل آن، بلکه دلیل وی در درجه اول، آیات و پس از آن اشعار است. و گاهی صریحاً آیه قرآن را تصدیق ادعای خود میداند چنانکه در جمله «ترکت المتاع بعضه على بعض» جهت نصب کلمه بعض میگوید: و تصدیق ذلك قوله عز وجل «ويجعل الله الخبيث بعضه على بعض» (۲). و در این موضوع که مقول (قول) باید جمله باشد میگوید: و تصدیق ذلك قوله عز وجل «اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك» و لولا ذلك لقال أن. (۳)

۱- الكتاب ج ۱ ص ۴۷۹.

۲- الكتاب ج ۱ ص ۷۸.

۳- الكتاب ج ۱ ص ۶۲.

٥ - سبويه بقراءات مختلف استشهد كرده واز آنها اطلاع داشته است واینك مواردی از استشهد سبويه بقرائت را یاد میکنیم تا از خلال آنها نظر سبويه را درباره قراءات بدست آوریم:

ومثل قولهم «ما جائت حاجتك» اذ صار تقع على مؤنث، قراءة بعض القراء «ثم لم تكن فنتنهم الا أن قالوا» و«تلتقطه بعض السيارة»<sup>(١)</sup>.

وقرء بعضهم واما ثمود فهدينا هم<sup>(٢)</sup> (بنصب ثمود).

ومثل ذلك «وهوراً عيناً» في قراءة أبي بن كعب<sup>(٣)</sup>.

ألا ترى أنهم قرأوا «واما ثمود فهدينا هم»<sup>(٤)</sup> (بنصب ثمود).

وقد قرأ أناس «والسارق والسارقة»، والزانية والزاني» (بنصب) وهو في العربية على ما ذكرت لك من القوة ولكن أبت العامة الا القراءة بالرفع<sup>(٥)</sup>.  
وقد قرأ بعضهم «واما ثمود فهدينا هم» (برفع ثمود) الا أن القراءة لاتخالف السنة<sup>(٦)</sup>.

كما قال عز وجل ولحم طير مما يشتهون وحوور عين... وقد قرأه الحسن<sup>(٧)</sup>.  
وبلغنا أن بعض القراء قرأ «يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله على كل شيء قدير»<sup>(٨)</sup>.

وقال ايضا «لئلا يعلم أهل الكتاب أن لا يقدرُونَ على شيء» وزعموا أنها

---

١- الكتاب ج ١ ص ٢٥.

٢- الكتاب ج ١ ص ٤٢.

٣- الكتاب ج ١ ص ٤٩.

٤- الكتاب ج ١ ص ٤٩.

٥- الكتاب ج ١ ص ٧٣.

٦- الكتاب ج ١ ص ٨٤.

٧- الكتاب ج ١ ص ٨٧.

٨- الكتاب ج ١ ص ٤٤٨.

فی مصحف أبی «أنهم لا یقدرون علی شیء» (۱)  
وقد بلغنا أن بعض القراء قرأ « من یضل الله فلا هادی له ویذرهم فی  
طغیانهم یعمهون . » (۲)  
وقد قرأ هذا الحرف علی وجهین قال بعضهم «وانک لاتظماً فیها» وقال  
بعضهم وأنک (۳)  
ولو قرؤها « وان هذه أمتکم أمة واحدة » (بنصب امتکم) کان جیداً  
وقد قرئ . (۴)  
ولو قرأت « ان المساجد لله » کان جیداً (بکسر ان) (۵)  
وبلغنا أن الاعرج قرأ أنه من عمل منکم سوءاً بجهالة ثم تاب من بعده  
وأصلح فانه غفور رحیم (۶)  
وزعم الخلیل أن مثل ذلك قوله تبارک وتعالی «ألم تعلمون أنه من یحادد الله  
ورسوله فأن له نار جهنم» ولو قال فان بکسر همزة ان كانت عربیة جیده (۷)  
وکان عیسی تقرأ هذا الحرف «فدعاربہ انی مغلوب فانتصر...» ویزعمون  
أنها فی قراءة ابن مسعود کذا . (۸)

\* \* \*

باتأمل در موارد یادشده دانسته میشود که:  
اولاً، سیبویه از قراءات مختلف اعم از مشهور و شاذ مطلع بوده است و نیز  
از سند قراءات تاصحابه و تابعین و اینکه کدام قرائت بکدام یک از آنان منتهی

۱- الکتاب ج ۱ ص ۸۱.

۲- الکتاب ج ۱ ص ۴۸.

۳- الکتاب ج ۱ ص ۶۳.

۴- الکتاب ج ۱ ص ۶۴.

۵- مرجع سابق . پنهان نمائند که سیبویه این دو عبارت را از خلیل نقل کرده است .

۶- الکتاب ج ۱ ص ۶۷.

۷- الکتاب ج ۱ ص ۶۷.

۸- الکتاب ص ۷۱.

میشود اطلاع داشته و لهذا میگوید: «ویزعمون أنها فی قراءة ابن مسعود» یا «وقد قرأه الحسن» .

ثانیاً - برخی از قراءات را مستقیماً از استاد خود عیسی بن عمر یا خلیل نقل میکند و خود درباره برخی از آن قراءات اظهار نظر مینماید و اجتهاد را در قرائت راه میدهد چنانکه پس از نقل قرائت خلیل میگوید: «ولو قال ان كانت عربية جيدة» . و در مورد دیگر گفته است «ولو قرأت وان المساجد لله کان جيداً» بکسر ان .

ثالثاً - سیبویه قرائتهای شاذ را با تعبیرهای «وقد قرء بعضهم» «وقد بلغنا أن بعض القراء» «وزعموا انها فی مصحف أبي كذا» مشخص نموده است. رابعاً - سیبویه بقراءات مختلف يك آیه استشهد میکرده است چنانکه در باب اشتغال بقرائتهای «واما ثمود» برفع و نصب ثمود و در جای دیگر بقرائت «و حور عين» «و حور أعیناً» تمسك بسته و شذوذ قرائت، او را از احتجاج به آن باز نداشته است .

خامساً - سیبویه در ترجیح قراءات و در فن «الحجة فی القراءات» صاحب نظر و حتی چنانکه خواهیم گفت مبتکر بوده است . وی روایات غیر مشهور را رد میکرده و باینکه احتجاج و استشهد باین قبیل قراءات را در قواعد زبان عرب تجویز مینموده اما خواندن قرآن را بآن قراءات جایز نمیدانسته است چنانکه در قرائت «واما ثمود فهدیناهم» (برفع ثمود) میگوید «الا أن القراءة لاتخالف السنة» و در «الزانية والزانی» «السارق والسارقة» (بنصب) میگوید: «وهو فی العربية علی ما ذكرت لك من القوة ولكن أبت العامة الا القراءة بالرفع» در این موارد، سیبویه قرائت را از لحاظ قواعد، صحیح و قوی میداند اما بلحاظ محافظت بر نص قرآن و بر قرائت مشهور، آن را مردود و یا ضعیف دانسته است . اما گاهی قرائتی را رد میکند چون بالغت فصیح منطبق نیست و این امر فقط در مورد قراءات شاذ است نه قراءات مشهور، مثلاً در قرائت خلیل «انه من

يُحَادِدُ اللهَ وَرَسُولَهُ فَأَنْ لَهُ نَارُ جَهَنَّمَ» بنصب «أن» میگوید: «ولو قال «فان» (بکسر همزه ان) کانت عربیة جیدة» وگویا این جمله تعریض است باینکه قرائت خلیل عربی فصیح نیست وبهمین جهت با کلمه «زعم الخلیل» تعبیر میکند

سیبویه بهمین علت، در اخبار بنکره و تقدیم و تأخیر خبر میگوید: وجميع ما ذكرت لك من التقديم والتأخير والالغاء والاستقراء عربی جيد كثير فمن ذلك قوله عز وجل «ولم يكن له كفوا احداً» واهل الجفاء من العرب يقولون «ولم يكن كفوا له أحد» کانهم آخرها حيث كانت غير مستقر... (۱) در اینجا سیبویه از کسانی که برخلاف مشهور و مخالف عربی جيد قرآن را قرائت میکنند به (اهل جفاء) تعبیر کرده است.

سیبویه، گاهی قرائتی را قبیح و ردی (پست) دانسته و آن را رد میکند و چنانکه گفتیم این امر اختصاص به قراءات غیر مشهور و شاذ دارد. بنابراین ما میتوانیم از الکتاب سیبویه بدست آوریم که کدام قرائت در عصر وی مشهور و کدام غیر مشهور بوده است، و چنانچه بیشتر تأمل کنیم ممکن است برخی از قرائتها که بعداً مشهور و متواتر شناخته شده باین علت که در قرن چهارم ابوبکر بن مجاهد آن را برگزیده و یکی از قراءات سبع بشمار آورده، در عصر سیبویه از این شهرت برخوردار نبوده است و این خود مفتاحی است برای باز کردن بحثی جدید در قراءات که در اینجا مجال آن نیست.

سادساً - سیبویه در تفسیر قرآن و بیان معنی آیات، همانطور که روش و دأب علمای پرهیزگار است جانب احتیاط را رعایت میکند مثلاً در این آیه «والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم» میگوید کانه قال - والله اعلم - قالوا نعبدهم (۲) و در جای دیگر میگوید فهو محمول على هذا الاضمار ونحوه، والله اعلم

---

۱- الکتاب ج ۱ ص ۲۷.

۲- الکتاب ج ۱ ص ۴۷.

آنچه گفته شد صورت ناقصی از رابطه سیبویه و کتاب او با قرآن و اثر مستقیم وی در علوم قرآنی است اینک اثر غیر مستقیم سیبویه در این علوم

### دوم ، رابطه و تأثیر غیر مستقیم

حدود تأثیر سیبویه در بسط علوم قرآنی هنگامی روشن میشود که بدانیم کتاب سیبویه و آراء او در علمای علوم قرآن که غالباً همان علمای عربیت بودند تاجه پایه مؤثر بوده و امواج این بحر متلاطم تا کجا گسترش یافته است و اینک اجمالی از بسیار .

اولاً قدیمترین کتاب ، در «معانی القرآن» که در دست است کتاب «معانی القرآن» فراء متوفی ۲۰۷ هـ است (۱)، فراء از شاگردان کسائی است (۲) و در جلسه مناظره سیبویه با کسائی حضور داشته و سیبویه ابتدا با او و دیگر شاگردان کسائی بمباحثه نشسته آنگاه با کسائی (۳) . حال به بینیم این کتاب معانی القرآن الفراء چطور فراهم آمده است .

اخفش صغیر یا اخفش اوسط سعید بن مسعدة ، (و او غیر از ابوالحسن علی بن سلیمان متوفی ۳۱۵ هـ است که بعداً لقب اخفش صغیر به او اختصاص یافت) ملازم و شاگرد سیبویه (۴) بود گویا اینکه سیبویه او را از خود اعلم میدانست (۵) و با او معامله يك شاگرد نمیکرد و همین شخص ، کتاب سیبویه را تعلیم و نشر داد ، و همان است که کسائی رقیب سیبویه ۷۰ دینار به او میدهد تا کتاب سیبویه را سرّاً باو تعلیم دهد (۶) . بهر حال اخفش ، میگوید : « کسائی از من خواست کتابی برای او در معانی القرآن بنویسم و من با اشاره او چنین کتابی را نوشتم ، کسائی کتاب مرا

---

۱- این کتاب دونوبت چاپ شده است : ط دارالکتب و ط دارالکتاب العامة.

۲- انباه الرواة ج ۲ ص ۲۷۲ .

۳- معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۹ .

۴- معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۹ .

۵- زهر الاداب ج ۱ ص ۴۸۷ .

۶- مراتب النحویین ص ۷۴ .

راهنمای خود قرارداد و کتابی در «معانی القرآن» نوشت، و آنگاه فراء کتاب معانی القرآن خود را بر اساس آن دو کتاب تألیف کرد<sup>(۱)</sup>. علاوه بر این، فراء خود بنا بر آنچه در مقدمه المحتسب<sup>(۲)</sup> ابن جنی آمده شاگرد سیبویه نیز بوده است. پس از کتاب فراء ابو جعفر و اسی، نصر بن شمیل، زجاج، ابو علی الفارسی، ابو جعفر النحاس، قطرب و دیگران کتابهایی در معانی القرآن پرداختند<sup>(۳)</sup>. کتابهای معانی القرآن شامل مباحث مختلف مفردات و غریب القرآن، متشابهات، اعراب القرآن، احتجاج بر قراءات و نحو آن بوده است که هر کدام بتدریج فن و علمی مستقل از علوم قرآنی بشمار آمدند و در این کتابها از آراء سیبویه بسیار استفاده شده است.

همچنین ابو عبیده معاصر فراء متأثر از سیبویه بود<sup>(۴)</sup>. وی کتابی در مجازات القرآن نوشته و در علم لغت متضلّع بوده است. و بقول ابو الطیب لغوی سه نفر در آن عصر پیشوایان مردم در لغت و شعر و علوم عربیت شناخته میشدند که قبل و بعد از آنها کسی همپایه آنان نبود. تا اینکه میگوید این سه تن عبارت بودند از ابوزید و ابو عبیده و اصمعی و هر سه تن قرائت و شعر و نحو را از ابو عمرو بن العلاء فرا گرفتند<sup>(۵)</sup> بدیهی است سیبویه از علوم اینان متأثر بوده و متقابلاً، در آراء ایشان اثر گذاشته است، و نیاز به گفتن نیست که سلسله راویان و مؤلفان در علوم قرآنی بهمین اشخاص میرسد.

سیبویه و کتاب او، در علم غریب القرآن و مفردات القرآن تأثیر کرده است زیرا این کتاب همانطور که بقول دکتر عون، اولین کتاب شناخته شده در علم نحو

۱- اصول النحو از سعید افغانی ص ۲۲۲ بنقل از طبقات النحویین و اللغویین ص ۷۱.

۲- ص ۳۸.

۳- مقدمه المحتسب ص ۳۵.

۴- سه تن از اساتید در مقدمه المحتسب ص ۳۵.

۵- مراتب النحویین ص ۳۹.

است (۱) مشتمل بر بسیاری از مباحث لغوی نیز هست، جلد اول الکتاب در مباحث وقواعد نحو و جلد دوم آن غالباً در مباحث اصوات و ابئیه کلمات است سیبویه در مباحث جمع و تشبیه اسماء، امثله فراوان آورده و ریشه لغات و کلمات را بیان کرده است.

زجاج میگفت هر گاه در امثله کتاب سیبویه تأمل کنی ثابت میشود که وی اعلم مردم به لغت است (۲) و چون به این امر توجه کنیم که سیبویه شاگرد خلیل مؤلف کتاب «العین» است و بعلاوه خود او با اعراب تماس میگرفته و مستقیماً از آنان یا بوسیله ثقات (۳) طرز تلفظ کلمات را میآموخته بهتر به مرتبه دانش اودر لغت واقف میشویم.

و نیز اثر سیبویه در کتب اعراب القرآن مشهود است، چنانکه زجاج در کتاب اعراب القرآن (۴) مکرراً بقول سیبویه استشهاد کرده و بنظری احترام گذاشته است.

ثانیاً یکی از رشته‌های علوم قرآنی علم «الحجة علی القراءات» است، هدف از این علم، آنست که درستی و صحت قراءات را با توجه به قواعد ادبی بیان کنند و شکوک و شبهات را از قرائتهای قرآن بزدایند و گرچه نزد علمای قرائت مسلم است که قراءات باید متواتر باشد و بتواتر، از پیشوایان و ائمه قرائت نقل شود و به صحابه و رسول اکرم برسد اما در عین حال همانطور که علم نحو و عربیت در ابتدا پشتوانه قرآن بود در طول زمان نیز از آن علم برای حمایت از قرائتهای مختلف استفاده میشد.

---

۱- سال ۱۱ ص ۳۴.

۲- انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۸.

۳- مانند اینکه میگوید «وسمعنا من العرب» یا «وسمعنا فصحاء العرب يقولون». الکتاب

ج ۱ صفحات ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۴، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۸۶ ملاحظه شود.

۴- ج ۱ صفحات ۱۶، ۴۱، ۵۳، ۱۳۱، ۲۱۸. و نیز در جلد دوم.

اینک دو کتاب از علم «الحجة على القراءات» را که هر دو در قرن چهارم توسط دوتن از شاگردان ابوبکر بن المجاهد - اولین کسی که قرائتهای سبع را برگزیده - تألیف شده مورد توجه قرار میدهم، یکی کتاب «الحجة فی القراءات السبع» (۱) از ابن خالویه متوفی ۳۷۰ هـ که مختصر است و دیگر کتاب «الحجة فی علل القراءات السبع» (۲) از ابوعلی حسن بن احمد الفارسی (۲۸۸-۳۷۷) که بسیار مفصل است.

ابوعلی وابن خالویه در علوم عربیت و علوم قرآنی باهم رقابت داشته و با یکدیگر دائماً در حال تعارض و رد و ایراد بوده اند که شرح آن مفصل است (۳). و گرچه پیش از آنان هم کسان دیگری در علم احتجاج بر قراءات کتاب نوشته اند (۴) ولی از آن کتب اطلاعی در دست نیست، ظاهر آنکه کتاب الحجة ابوعلی فارسی در این موضوع مشروحترین کتاب یا لا اقل مشروحترین کتابیست که بدست ما رسیده است و ابوعلی این کتاب را برای عضدالدوله دیلمی تألیف کرده است. (۵)

ما قبلان نقش سیبویه را در قراءات شرح دادیم و گفتیم که وی از صاحب نظران در این علم بوده است و پس از وی فراء در کتاب معانی القرآن و دیگران نیز بطور پراکنده از مسائل این علم بحث کرده اند و گرچه ابن خالویه در کتاب موجز خود ظاهر آ چیزی از سیبویه نقل نکرده اما بیگمان تحت تأثیر افکار وی و فراء و دیگران بوده است.

اما ابوعلی فارسی بطور واضح تحت تأثیر افکار سیبویه بوده و شواهد آن بسیار است. تأثر ابوعلی از سیبویه نیاز بشرح و بسط دارد، و آقای دکتر عبدالفتاح

۱- بتصحيح وتحقيق دکتر عبدالعال سالم مکرم مدرس نحو در دانشگاه کویت .

۲- بتصحيح وتحقيق و با مقدمه علی النجدی تاصف، دکتر عبدالحلم نجار، دکتر عبدالفتاح شلبی و مراجعته علی النجار .

۳- در این خصوص به کتاب ابوعلی الفارسی تألیف عبدالفتاح شلبی رجوع شود .

۴- مقدمه الحجة ابوعلی ص ۲۸ نقل از الفهرست ص ۴۹ .

۵- مقدمه الحجة ص ۲۹ .

شلبی یکی از مصححین کتاب الحجة ابو علی این موضوع را بطور مستوفی و مشروح در کتاب «ابو علی الفارسی» که در سال ۱۳۷۷ هـ بمناسبت هزارمین سال درگذشت ابو علی انتشار داده متعرض شده است.

قبل از اینکه چیزی از این موضوع بنویسیم مهم است که بدانیم ابو علی در جلد اول کتاب الحجة که در دست رس بنده است در ۳۷ (۱) مورد بقول سیبویه استشهاد کرده است، طبعاً در سایر مجلدات آن کتاب که هنوز بدست من نرسیده از این شیوه دست برنداشته است.

سیبویه و ابو علی هر دو شیرازی و از پیروان مکتب نحو بصره بوده اند (۲) و ابو طالب عبدی درباره آن دو میگوید: در فاصله مابین سیبویه و ابو علی کسی افضل از ابو علی نبوده است (۳).

ابو علی، کتاب سیبویه را برای بکسر سراج قرائت کرد و نیز کتاب «المسائل المشروحة من کتاب سیبویه» تألیف مبرد رانزد سراج خواند (۴) بعلاوه الکتاب را بار دوم نزد مبرمان بخواند (۵). ابو طالب عبدی شاگردان ابو علی را که نزد وی الکتاب را میخواندند متجاوز از سی نفر میداند (۶) و بقول ابو حیان توحیدی: فاما ابو علی فأشدد تفردا بالکتاب وأشد اکبا باعلیه (۷)

ابو علی، در کتاب (الاغفال) قول بصریین و رأی سیبویه را تأیید میکند (۸)

۱ - صفحات ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۷۶، ۸۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۶، ۳۵۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۰۵، ۳۰۰.

۲ - کتاب ابو علی ص ۱۰۰ تا ۱۰۵.

۳ - مقدمة الحجة ص ۲۰.

۴ و ۵ - مقدمة الحجة ص ۱۵.

۶ - مقدمة الحجة ص ۱۸.

۷ - کتاب ابو علی ص ۹۲.

۸ - کتاب ابو علی ص ۱۰۷.

دکتر عبدالفتاح شلبی راجع به تأثر ابوعلی از سیبویه میگوید: ابوعلی کتاب سیبویه را با دقت خوانده، میان نسخه‌های مختلف آن موازنه بعمل آورده، موارد اختلاف و تعارض کتاب را شرح داده، مذهب سیبویه را ثابت کرده و بر آن دلیل اقامه نموده است، ابوعلی در موارد اختلاف، تصریح کرده باینکه قول درست قول سیبویه است، ابوعلی بروایت سیبویه اعتنا و بر آن قیاس کرده است. کتاب الحجة ابوعلی بمنزله شرح برای بسیاری از عبارات سیبویه و یا تطبیق قواعد آنست، ابوعلی پاره‌ای از الفاظ و تعبیرات سیبویه را بکار برده است...، نظر ابوعلی به سیبویه منحصر در نحو و لغت نبوده بلکه از سیبویه بعنوان قاری قرآن و راوی قرائت بهره‌مند شده است (۱)... تا آخر کلام دکتر عبدالفتاح شلبی

ثالثاً- کتاب سیبویه و آراء وی بطور کلی در ادوار بعد از او راهنما و بلکه مقتدی و پیشوای دانشمندان بوده است، اعم از علمای مشرق یا مغرب، شواهد بیشمار این سخن را میتوان به چند دسته تقسیم کرد و مآنها بدو نمونه‌هایی از آنها اکتفا میکنیم:

ابوطیب لغوی میگوید: «سیبویه پس از خلیل اعلم مردم به نحو است، سیبویه کتابی تألیف کرد که مردم آن را «قرآن النحو» نامیدند». (۲)

کسائی رقیب سر سخت سیبویه کتاب سیبویه را با پرداخت هفتاد دینار نزد اخفش خواند، و همین امر زبان جاحظ را در مقام مفاخره بین بصریین و کوفیین باز کرده کوفیین را سرزنش میکند که « شما بر کتاب سیبویه اعتماد میکنید ولی فضل او را منکر میشوید». (۳)

جاحظ خود در باره کتاب میگوید: «کسی در نحو کتابی مانند آن ننوشته است». (۴) جاحظ گرانبها ترین تحفه ای که به محمد بن عبدالملک هدیه میدهد کتاب

۱- کتاب ابوعلی الفارسی ص ۱۲۹.

۲- مراتب النحویین ص ۶۵.

۳- انباه الرواة ج ۲ ص ۳۵۰.

۴- همان مدرک.

سیبویه است که آن را از میراث فراء خریده است. (۱)

فراء می‌میرد درحالی‌که کتاب سیبویه را زیر سر دارد!؟ (۲)

مبرد بکسیکه می‌خواست کتاب را بروی بخواند میگفت: «هل رکتب البحر؟» (۳) مدینی میگفت هر کس بخواند پس از کتاب سیبویه در نحو کتابی بنویسد باید خجالت بکشد (۴) ابوحاتم سجستانی (م ۲۵۵هـ) نحوی و مقرئ مشهور، کتاب سیبویه را دو نوبت نزد اخفش می‌خواند (۵)

ابوعلی حسن بن داود، الکتاب را یکی از چهار کتاب میدانده که اهل بصره بآن افتخار میکنند، سه کتاب دیگر عبارتست از: البیان والتبیین والحيوان جاحظ و کتاب العين خلیل (۶)

اولین کتابی که در علم نحو داخل آن دلس گردیده کتاب کسائی و پس از آن کتاب سیبویه بوده است و همینکه الکتاب بآن دلس رسید مردم آن دلس بدرس و حفظ آن اقبال کردند و عده‌ای بحفظ آن مشهور شدند و عده دیگر متصدی درس و شرح و تعلیق بر آن شدند (۷).

نام سیبویه ضرب المثل در دانستن علم نحو گردید، ابن خلدون دانشمند مغربی درباره ابن هشام مؤلف کتاب مغنی اللیب میگوید: «ما در مغرب شنیدیم که عالمی در مصر در نحو و عربیت پیدا شده که او را نحوی تراز سیبویه می‌دانند» (۸)

---

۱ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۸ و معجم الادباء ج ۱۶ ص ۲۲۳

۲ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۸ و معجم الادباء ج ۱۶ ص ۱۲۲.

۳ - انباه الرواة ج ۲ ص ۳۴۸.

۴ - همان مدرک .

۵ - انباه الرواة ج ۲ ص ۵۸

۶ - مقدمة آثار الجاحظ از عمر ابو النصر بنقل از طبقات الحنفية ص ۱۲۶.

۷ - اصول النحو ص ۲۳۱.

۸ - مقدمة محمد محی الدین عبدالحمید بر کتاب مغنی اللیب ص ۶.

در اینجا تذکر این نکته شاید لازم باشد که ابن هشام در کتاب مغنی روش سیبویه را پیش گرفته و مانند وی به حل مشکلات و رموز قرآن از جنبه ادبی و اعرابی پرداخته و احتمالاً در این کار از سیبویه الهام گرفته است. کتاب مغنی مانند کتاب سیبویه تفسیر گونه ایست بر قرآن از لحاظ ادبی و فن اعراب. شرح استشهاد ابن هشام بآراء سیبویه و احترام وی بنظرات و اقوال آن دانشمند خود در خور مقاله و یار ساله ایست. داستان زنبوریه و مناظره سیبویه و کسائی را هم غالباً از زبان ابن هشام در مغنی شنیده و خوانده ایم.

علاوه بر آنچه ذکر شد دانشمندان صدها شرح و تعلیق بر کتاب سیبویه و ابیات و شواهد آن نوشته اند که خود حاکی از اهتمام آنان باین کتاب است. شواهد کتاب سیبویه بعد از وی ملاک عمل نحویین قرار گرفت (۱). اصولاً استشهاد سیبویه بشعر شاعری مایه اعتبار و افتخار شاعر بود. بشار بن برد سیبویه را هجومی کرد که چرا به شعر او استشهاد نمیکنند و سیبویه پس از آن برای مصون ماندن از زخم زبان بشار به شعری احتجاج کرد (۲).

همانطور که قبلاً تذکر دادم شواهد و ادله تأثیر و نفوذ آراء سیبویه در دانشمندان علوم ادبی و نحوی و علوم قرآنی اعم از معاصران وی و یاطبقات پس از وی تا عصر حاضر نسبت بکلیه مکتبهای نحوی و ادبی اسلام اعم از مکتبهای شرق و غرب و حتی مکتب آندلس و نیز در مکتبهای قرائت فراوان است و باتحقیقات و بحثهای ارزنده ای که دانشمندان شرکت کنند در کنگره سیبویه در زمینه های مختلف بعمل میآورند این موضوع کاملاً روشن خواهد شد و نیازی به آن نیست که اینجا ب همه یادداشتهای خود را در این خصوص یادآور شوم.

اینک نتیجه میگیریم هر خدمتی و هر کوششی که دانشمندان علوم عربیت و قرآن و بلکه دانشمندان کلیه علوم اسلامی بکتاب خدا کرده اند بحکم اینکه

۱- خزانه الادب ج ۱ ص ۱۶.

۲- خزانه الادب ج ۱ ص ۸.

بواسطه ويا بلا واسطه از خرمن پرفيض الكتاب سيبويه در احاطه بر علوم ادبی ولغت و قرائت بهره مند بوده اند بايد سيبويه را در آن خدمات و کوششها سهيم بدانيم، و اينست معنى رابطه و تأثير غير مستقيم سيبويه در حل رموز و مشکلات قرآن. باری سيبويه، اين جوان پاك دل و برازنده پارسی كه دلها و عقلها را سالها و قرن‌ها فریفته و مسخر دانش خویش ساخته است برای چندمین بار صدق حدیث نبوی را كه فرمود: «لو كان العلم فى الثرى والتناوله رجال من فارس» ثابت كرد و بدان تحقق بخشید.

## ماخذ و مدارك

- ۱- اعراب القرآن المنسوب الى الزجاج تحقيق ودراسة ابراهيم الايبارى ط المؤسسة المصرية العامة
- ۲- انباه الرواة على انباه النحاة تأليف الوزير جمال الدين ابى الحسن على بن يوسف القفطى، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم ط دار الكتب المصرية
- ۳- ابو على الفارسى حياته ومكانته بين أئمة العربية وآثاره فى القراءات والنحو، تأليف الدكتور عبدالفتاح اسماعيل شلبى ط نهضة مصر.
- ۴- اثر القرآن الكريم فى اللغة العربية تأليف احمد حسن الباقورى بامقدمه طه حسين ط دار المعارف بمصر
- ۵- اثر القرآن فى تطور النقد العربى تأليف الدكتور محمد زغلول سلام ط دار المعارف بمصر.
- ۶- تاريخ آداب اللغة العربية تأليف جرجى زيدان ط دار الهلال بالقاهرة
- ۷- الخصائص تأليف ابى الفتح عثمان بن جنى بتحقيق محمد على النجار ط دار الهدى للطباعة والنشر بيروت.
- ۸- الحجة فى القراءات السبع تأليف الامام ابن خالويه بتحقيق وشرح الدكتور عبدالعال سالم مكرم ط دار الشرق بيروت.

- ٩- الحجة فى علل القراءات السبع لابی على الحسن بن احمد الفارسى بتحقيق على النجدى ناصف ، الدكتور عبد الحليم النجار الدكتور عبد الفتاح شلبى ، من سلسلة (تراثنا) .
- ١٠ بغية السوعة فى طبقات النحويين والنحاة تأليف العلامة السيوطى ط مطبعة السعادة بمصر .
- ١١- خزانة الادب ولب لباب لسان العرب تأليف عبد القادر بن عمر البغدادى تحقيق عبد السلام محمد هارون ط دار الكتاب العربى للطباعة والنشر بالقاهرة
- ١٢- زهر الادب وثمر الالباب لابی اسحاق ابراهيم بن على الحصرى القيروانى بتحقيق على محمد البجاوى ط دار احياء الكتب العربية .
- ١٣- فى اصول النحو، تأليف سعيد الافغانى ط دار الفكر- بيروت .
- ١٤- الكتاب، تأليف سيويه، ط بولاق.
- ١٥- مراتب النحويين، تأليف ابى الطيب عبد الواحد بن على اللغوى الحلبى بتحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم ط نهضة مصر .
- ١٦- المحتسب فى تبين وجوه شواذ القراءات والايضاح عنها، تأليف ابى الفتح عثمان بن جنى بتحقيق على النجدى ناصف ، الدكتور عبد الحليم النجار، الدكتور عبد الفتاح اسماعيل شلبى ط المجلس الاعلى للشئون الاسلامية - القاهرة
- ١٧- معجم الادباء، لياقوت ط دار المأمون .
- ١٨- البدور الزاهرة فى القراءات العشر المتواترة، تأليف عبد الفتاح القاضى ط مصطفى البابى الحلبى .
- ١٩- غاية النهاية فى طبقات القراء، شمس الدين ابى الخير محمد بن محمد بن الجزرى ط ج برجستر اسر .
- ٢٠- طبقات المفسرين للحافظ شمس الدين محمد بن احمد الداودى بتحقيق على محمد عمر ط مكتبة وهبة .
- ٢١- معانى القرآن، تأليف ابى زكرياء يحيى بن زياد الفراء، تحقيق الدكتور

عبدالفتاح اسماعيل شلبى، مراجعة الاستاذ على النجدي ناصف، ط الهيئة المصرية العامة للكتاب .

٢٢- القرآن الكريم .

٢٣- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم .

٢٤- مجمع البيان فى علوم القرآن از فضل بن حسن امين الاسلام طبرسى چاپ صيدا .

٢٥- التفسير والمفسرون از محمد حسين الازهى، ط دار الكتب الحديثه، القاهرة .

٢٦- الفهرست، تأليف محمد بن اسحق النديم، ط ايران .

٢٧- مجلة كلية الاداب، جامعة الاسكندرية ج ١١ (١٩٥٧) .

٢٨- الطبقات الكبرى از محمد بن سعد كاتب واقدى ط ليدن .

٢٩- الاتقان فى علوم القرآن از علامه سيوطى ط قديم، محل طبع معين نشده است .

٣٠- الجمع الصوتى الاول للقرآن الكريم، أو المصحف المرتل، بواعثه ومخططاته، بقلم لبيب السعيد ط دار الكتاب العربى للطباعة والنشر: القاهرة .

٣١- مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب تأليف ابن هشام بتصحيح محمد محى الدين عبد الحميد ط قاهره .

٣٢- آثار الجاحظ تأليف عمر ابو النصر .

٣٣- من تاريخ الادب العربى تأليف دكتور طه حسين طبع قاهره .

٣٤- تفسير طبرى طبع قاهره ط اول .

## شخصیت برجسته سیبویه

نام وی عمرو بن عثمان بن قنبر الفارسی بیضاوی مکنی به ابو بشر یا ابوالحسن و ملقب به سیبویه میباشد که وی را امام النحاة و رئیس البصریین لقب داده اند . وی یکی از صدها درخشانترین ستارگان ادب آسمان ایران است که در قرن دوم هجری در عین جوانی استاد مسلم علوم عربی و فنون نحوی گردیده و شاگردان بسیاری از خرمین علم و دانش این دانشمند بلندپایه ایرانی خوشه چیده اند که هر کدام از آنها نیز از مشاهیر دانشمندان عرب و فارسی گردیده اند . تاریخ تولد و قسمتی از زندگانی وی مانند تاریخ زندگی برخی از بزرگان علم و ادب در هاله ای از ابهام باقی مانده و به تحقیق روشن نیست که وی در چه سالی پابصره وجود نهاده است .

از تاریخ حرکت و مسافرت وی به بصره نیز اطلاع صحیحی در دست نداریم اما از قرائن و اوضاع و احوال مسلم است که منظور وی از مسافرت به بصره کسب علم و دانش بوده که در زمان وی نزدیکترین مرکز علمی بزادگاهش بیضا بشمار میرفت .

نبوغ ذاتی و هوش سرشار این دانشمند بلندپایه ایرانی را برای رسیدن به بالاترین مدارج علمی راهی بصره ساخته است .

بطور مسلم سیبویه بهنگام جوانی دانش مقدماتی را در زادگاه خود آموخته

و هنگام حرکت بسوی بصره از علوم مقدماتی بهره‌مند و از تمکن مالی برخوردار بوده است.

زیرا کوتاه مدت حیات وی امکان نداشت آموزش در بصره و سپس تکمیل معلومات و بعداً جلوس در مسند استادی و تألیف چنان کتاب جاودانی را بوی نمیداده است که بلافاصله پس از ورود به بصره با فراغت خاطر بکسب دانش پرداخته و باینز گترین استادان عصر خود به مناظره برخاسته باشد.

خوش پوشی و خوش بوئی وی که به هنگام تلمذ از آن برخوردار بوده چنانچه استادان خودش نیز بدان بارها معترف بوده‌اند که در صفحات بعدی خواهد آمد تمکن مالی وی را مسلم میسازد.

#### وجه تسمیه سیبویه

در مورد وجه تسمیه سیبویه مؤلف ریحانة الادب مینویسد که چون در کودکی مادرش او را با سیب گرم میکرد به سیبویه شهرت یافته است برخی گفته‌اند سیب بویه بمعنای بوی سیب است چون از او بوی سیب می‌آمد.

بعضی معتقدند که چون سیب را دوست داشت و همیشه در دستش سیب بود بوی سیبویه گفته‌اند.

عده‌ای میگویند که چون چهره سرخ و سفید داشت و از جمال زیبایی بهره‌مند بوده سیبویه نامیده شده.

باز او را سه بویه گفته‌اند که سه بوی خوش از وی بمشام میرسید.

سی بویه نیز گفته‌اند که سی بوی خوب از آن استشمام میشد.

سیبویه چون کسی در کنار او میایستاد بوهای خوش از او میشنید.

اما حقیقت اینست که سیبویه نامی بوده مانند سایر نامها که مادر بر او نهاده بود و این نام مرکب از دو قسمت است که یکی سیب که همان میوه معروف است و دیگری اویه که تازیان آن را ویه تلفظ کرده‌اند که پسوندی است دال بر خردی و کوچکی و لطافت مانند مرزویه، رنجویه، حمدویه، شاهویه و ماهویه و غیره

وروی هم سیبویه معادل است با سبیک .

بهر حال تلفظ سیبویه بفتح واو و سکون یاء تحتانی یا سیبویه بضم یاء و سکون واو بنا بر ذکر کتب رجال و ترجمه اعلام هر دو صحیح است .

قدر مسلم اینکه سیبویه پس از ورود به بصره به لحاظ هوش وافر و استعداد فوق العاده ای که داشته در محاضر استادان بلند پایه ای مانند ابوزید انصاری و ابوالخطاب عبدالحمید بن عبدالحمید ثعلبی ملقب به اخفش کبیر و عیسی بن عمر بن ثقفی و حماد بن سلمه و یونس ابن حبیب و ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی و دیگران علوم و فنون مختلفه ادب عرب را آموخته است .

### شخصیت وی

راجع به شخصیت و هوش و استعداد خارق العاده وی روایت تنی چند از استادان وی را در اینجا می آوریم .

مینویسند به یونس ابن حبیب یکی از استادان وی که پس از فوت سیبویه در حال حیات بوده گفتند که سیبویه کتابی در علم نحو و بیانات خلیل ابن احمد در هزار ورق برشته تحریر آورده یونس از این کلام در شگفت شد که عجباً وی در این مدت کوتاه چگونه توانسته است آنهمه قواعد و احکام را در کتابی بیاورد و وقتی کتاب را آوردند یونس مقداری از آن را خواند و گفت سیبویه در این کتاب هر چه از خلیل حکایت کرده باید درست باشد زیرا آنچه از من روایت کرده است درست می باشد .

معزومی میگوید روزی در درس خلیل ابن احمد فراهیدی استاد مسلم عروض حاضر بودم و به بیانات خلیل گوش فرا داشتم که ناگاه ابوبشر سیبویه که جوانی خوبروی و خوش بوی و خوش پوش بود وارد مجلس درس شد تا چشم استاد بر شاگرد افتاد برای تجلیل از وی گفت «مرحبا بزائر لایمل» و خلیل در حق هیچکس اینطور تجلیل نمی کرد .

ابوزید انصاری یکی دیگر از استادان سیبویه که ذکرش گذشت درباره

شخصیت سیبویه گوید سیبویه جوانی بود بزینت کمال و جمال آراسته آرام و مؤدب و نظیف بوده و خوب لباس میپوشیده و زیبایی وی چنان بوده که دو گونه وی همانند دوسیب سرخ و سفید معطر و زیبا مینموده و دو گیسوی خود بر دوش میانداخته و در جلسه درس حاضر می شده است. ابو حاتم سجستانی که خود از مشاهیر ادب و علوم عرب میباشد درباره شخصیت سیبویه میگوید:

سیبویه جوانی بود با فراست و ذکاوت فوق العاده کثیر المطالعه و باحلیه جمال و کمال آراسته. عارض وی مانند دوسیب سرخ خوش بوی و دانشمندترین شاگردان خلیل بن احمد بوده و اکثراً در مجالست استادش خلیل میبوده است. باز ابو حاتم گوید که: سیبویه دارای گرفتگی و لکنت زبان بوده ولی تحریر و کتابت وی بی نظیر و مانند آب روان و مانند چشمه سار جوشان می باشد.

خطیب بغدادی گوید: سیبویه نخستین بار برای آموختن علم حدیث بدرس علامه حماد بن سلمه که امام حدیث و شیخ اهل بصره بود رفت و مدتی در سلک شاگردان وی بود روزی بر سر موضوعی با استاد خود اختلاف نظر پیدا کرد و استاد بوی گفت ای سیبویه اشتباه تلفظ کردی و این خطاب استاد بوی گران آمد و در پاسخ گفت دنبال علمی میروم که در سخن گفتن خطا نکنم و محضر حماد را ترک کرد و به محضر اخفش اکبر و خلیل و عیسی بن عمر رفت تا استاد مسلم روزگار خود شد.

### کتاب وی

کتاب سیبویه که الکتاب نام دارد یکی از شاهکارهای قواعد نحو و ادب عربی است که مانند دریائی بی کران پر از درو گوهاست و در نظر اهل ادب پس از قرآن کریم محکمترین کتاب در قواعد نحو میباشد و بدین لحاظ آنرا قرآن النحونامیده اند. الکتاب مبین شخصیت برجسته سیبویه میباشد که کلیه قوانین نحورا بطور مستقل در آن تألیف نشان داده است.

این سخن از ابو العباس است که هر کس در صد آموختن و تعلم الکتاب

برمیآمد ابوالعباس بدو میگفت (رکبت البحر) (یعنی بدریا شدی) و از این سخن تعظیم و استعظام این کتاب و شخصیت برجسته علمی وی روشن میشود. .  
اشتمال الکتاب به آیات قرآنی و اشعار فصحاء عرب و فحول ادب تازی بوی مزیت فوق العاده ای بخشیده و آنرا همانند کتاب مجسطی بطلمیوس در هیئت و کتاب ارسطو در منطق دانسته اند .

جاحظ بن عثمان میگوید در علم نحو هر گز کتابی مانند کتاب سیبویه برشته تحریر در نیامده است .

مازنی (ابو عثمان بکر بن محمد) گوید: پس از الکتاب در نحو کتابی بزرگ نوشتن شرم آور است .

و باز علامه تحریر مرحوم بحر العلوم که خود یکی از بزرگان عالم تشیع و فقهای اثنی عشری است فرماید: (مقدمین و متأخرین در علم نحو عیال او هستند) الکتاب بارها در بیروت و مصر و کلکته و برلین و پاریس چاپ شده و آنرا بفرانسه و آلمانی هم ترجمه کرده اند .

اجتماع عظیم و پرشکوه علمای ادب عالم اسلامی و شخصیت های علمی حاضر در جلسه و بحث درباره زندگی و کتاب وی یکی از دلائل شخصیت برجسته علمی سیبویه است که روزهاست افکار همه دانشمندان را بخود متوجه ساخته است بالاتر از همه قدردانی و بزرگداشت شاهنشاه ایران از این شخصیت برجسته ایرانی بعد از گذشت ۱۲ قرن میباشد که در پیام خویش هنگام افتتاح کنگره چنین فرموده اند:

« نام سیبویه در تاریخ فرهنگ اسلامی مرادف باینیان گذاری نحو زبان عربی است و برای فرهنگ ایران مایه مباحثات است که بزرگترین اثر نحو زبان تازی در دومین قرن هجری بدست این بزرگمرد پارسی تألیف شد .

الکتاب اثر جاودانی سیبویه نه تنها نخستین بلکه هنوز هم پس از گذشت دوازده قرن معتبرترین کتاب در نحو زبان عربی است بطوریکه درباره آن گفته اند بعد از سیبویه هیچ کس نتوانسته است بر کتاب او حرفی که بکار آید بیفزاید . »

عده‌ای از دانشمندان تازی زبان از معاصران و شاگردان سیبویه بوده‌اند که جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی بدانها مفصلاً اشاره نموده که از آنجمله‌اند اخفش اوسط، قطرب، ابوالحسن، نصر بن شمیل و سایرین.

الکتاب همچنین مورد توجه بسیاری از مشاهیر دانشمندان ادب تازی و پارسی قرار گرفته و شروح متعدد بآن نگاشته یا حاشیه‌ای بر آن نوشته‌اند که معتبرترین آنها ۴۲ نفر می‌باشند که عبارتند از:

کسائی فارسی، فراء دیلمی، مازنی نحوی، ابواسحق زیادی، ابوالعباس میرد، اخفش اصغر، ابن السراج، وابن النحاس و ابوبکر مراغی و گروهی دیگر. در تاریخ وفات وی نیز اقوال مختلفی در دست است زیرا مشهور است که پس از مناظره با کسائی که بمسئله زنبوریه معروف است از کثرت اندوه و تألم نتوانسته به اقامت خود در بصره ادامه دهد و بوطن خود بازگشته و در آنجا فوت نموده است چنانچه مولوی گوید:

گفت حق است این ولی‌ای سیبویه      اتق من شر من احسن الیه  
از آنجمله است قول ابن خلکان که گوید: سیبویه پس از مراجعت بفارس در بیضاء شیراز سال ۱۸۰ هجری فوت کرده است.

در آداب اللغة جرجی زیدان تاریخ وفات سیبویه را سال ۱۸۳ هجری قمری نوشته است.

برخی دیگر مانند امام مرزبانی تاریخ درگذشت سیبویه را سال ۱۸۰ دانسته است.

و ابوالفرج ابن جوزی هم گوید که تاریخ وفات سیبویه در سال ۱۹۴ هجری است.

مدفن وی را در محله سنگ‌سیاه شیراز نوشته‌اند.

قدر مسلم اینست که تمام دوره زندگی این دانشمند بی‌همال در قرن دوم هجری سپری شده است و وی با تألیف الکتاب در غنای فرهنگ اسلامی کوشیده

وازخوديك اثر ارزنده جاودانى باقى گذاشته است. رحمة الله عليه رحمة واسعة

## ماخذ مورد استفاده

- ۱- دائرة المعارف فرید و جدی .
- ۲- دائرة المعارف دهخدا .
- ۳- ریحانة الادب خیابانى تبریزی .
- ۴- معجم الادباء .
- ۵- مشنوی مولوی .
- ۶- آداب اللغة جرجی زیدان .
- ۷- اخبار النحاة .
- ۸- وفيات الاعیان .
- ۹- مغنی اللیب ابن هشام .
- ۱۰- بغية الوعاة فى طبقات النحاة سیوطی .

## بسم الله الرحمن الرحيم

### سیبویه کیست ؟

عمر بن عثمان بن قنبر که او را ابوبشر و ابوالحسن و ابوالحسین می‌گفتند، به ابوبشر معروف تر بود. سیبویه از موالی بنی الحارث بوده است و برخی نام او را بشر بن سعید نیز گفته‌اند. (۱) او در قریه بیضاء از قرای شیراز زاده شد. پس از آن، او را در بصره می‌بینیم که از شیراز بدانجا آمده است، و در بصره پرورش یافت. (۲)

#### حقیقت معنی لفظ سیبویه چیست ؟

اظهار نظرهایی که از طرف نویسندگان، مؤرخین، لغت دانان، معجم نویسان، نویسندگان طبقات، راویان و گزارش نویسان قدیم درباره لفظ سیبویه شده است، تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم، ظاهراً از حدود استنباطات شخصی تجاوز نکرده است، زیرا سخن منتهی الارب که «ویه» بفتح واو و سکون یاء را کلمه تحریر و اغراء دانسته و گفتار صاحب معجم مقایس اللغة که «سیب» بفتح سین و سکون یاء را بمعنی بخشش گرفته و قول ابو عبد الله بن طاهر عسکری که سیبویه را بمعنی سی بوی دانسته و نظر صاحب آندراج که این کلمه را بمعنی بوی سیب

---

۱- سمانی (در نسبت الحارثی) زبیدی (تاج العروس)، یاقوت (ادبا) ج ۱۶ ص ۱۱۴

و ۱۱۵ و قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۴۶-۳۵۴ و جنید ص ۹۵.

۲- یاقوت (ادبا) ج ۱۶ ص ۱۱۵ و قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۳ و جنید ص ۹۵ و یاقوت (بلدان)

لفظ بیضاء و در اسپید. یاقوت گفته است که بیضاء در بیش از اسلام در اسپید نامیده میشد.

فرض کرده همه نظریاتی است شخصی و بدون دلیل اما بنظر اینجانب، این استنباطات مورد تأمل است و باصطلاح: «من در آوردی است.» وصحت ندارد، بلکه باید غرض و مقصود چیز دیگری باشد. استدلال اینجانب در این باره بر این پایه است:

۱- لفظ سیویه، همانطور که ابو عبد الله بن طاهر عسکری هم گفته است، فارسی است و باید فارسی زبانان آنرا معنی کنند، نه یاقوت و عسکری و ابن خالویه و نظایر ایشان که برخی عرب هستند، و برخی دیگر که عرب نیستند، ایرانی هم نبودند، و بالاخره برخی دیگر که از نژاد ایرانی هستند، در زبان فارسی و لهجه های محلی و علل تسمیه اُسماء در زبان فارسی اطلاعی نداشته اند زیرا از زبان اصیل فارسی و زبان مادری خود غریبه و بدور بوده اند و حتی این تعبیر را در خارج از ایران گفته و تعبیر و تفسیر کرده اند.

۲- هیچکس، تا آنجا که ما اطلاع داریم، از خود سیویه نپرسیده است که چرا تورا سیویه گویند تا سیویه شخصاً جواب گفته باشد و جواب او برای ما سند و مدرک قرار گیرد. هر گاه چنین موضوعی را از سیویه پرسیده بودند، جواب روشن تر بود باین معنی که سیویه در جواب میگفت: مادرم گفته است که بدین سبب تورا سیویه لقب دادم، یا اینکه مردم شیراز باینجهت مرا سیویه می نامیدند، یا اینکه خودم نیز نمیدانم ولی بنظر میرسد که علت آن چنین بوده و معنی تحت اللفظی آن چنان است.

۳- باید به موارد مشابه اینگونه الفاظ و القاب دست یافت و تحقیق نمود تا روشن شود که آن مورد مشابه به چه علت و منظور وضع شده است و هدف از آن لقب گذاری چه بوده است؟ و از آن راه به اشباه و نظایر آن اسم و لقب و لفظ و کلمه - مثلاً بسیویه - نیز پی برد و با داشتن حداقل يك مدرک و مستمسک، در مورد دیگری تطبیق نمود و نتیجه گیری کرد، هر گاه به چنین وسیله و راهنمایی دست یابیم، خواهیم توانست که به نتیجه مطلوب در مورد تسمیه و تلقیب سیویه نیز راه یابیم.

اما محققین عصر جدید، اعم از اروپائی یا ایرانی که در این زمینه تحقیقاتی بعمل آورده‌اند، بنتایجی دست یافته‌اند که بعضی از آنها جالب و نزدیکتر بمقصود است و مرحوم علامه قزوینی در یادداشت‌های خود مجموع این اظهار نظرهارا مستقیماً و یا بالواسطه مطالعه و بررسی نموده‌اند، آنگاه نظر شخصی خود را بیان داشته‌اند و ما هم بنوبه خود نتیجه‌گیری ایشان را بنظر میرسانیم و قبل از هر چیز از استادان محترم جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور و دکتر امیرحسن یزدگردی که مرا باین منابع راهنمایی کردند تشکر می‌نمایم.

علامه قزوینی در آغاز سخن خود درباره لفظ ویه از مآخذی که بدان مراجعه نموده‌اند و یا مراجع دست دوم و نوشته‌های مستشرقین اشاره فرموده و آنها را بر شمرده‌اند که عیناً نقل کرده‌ام: نووی (ج ۲ ص ۲۵۸) در جمیع اسامی مختومه به ویه دو تلفظ را جایز دانسته است (ویه) بفتح و او و سکون یاء و (ویه) با و ماقبل مضموم و سکون و او و بفتح یاء آنگاه فرماید: در اسماء مثل سیبویه رجوع کنید به:

شفاء الغلیل ص ۲۱۲ - شرح وضی (که فقط اشاره‌ای کرده است) ص ۱۸۶ - دارمستتر (دروس، منظور در اسات و مطالعات، ایرانیه) ج ۱ ص ۲۸۰ که آنچه گفته است پوچ است.

کتاب سیبویه چاپ پاریس ج ۲ ص ۴۸ - لسان العرب ماده ویه - یوستی (اعلام ایرانیه) ص ۲۹۳ - تاج العروس لفظ س ی ب (پوچ است) و کاغذ آقای تقی‌زاده مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۳ م از قول نولد که بنقل از بروکلمن چیز پوچی نقل می‌کند که سیبویه اصلش سبخت بوده است و سخن پوچ دیگری نقل کرده است از یوستی که من در اعلام ایرانیه یوستی نیافتم. (۱) روضات استطرادا (ماجیلویه را ذکر کرده است).

علامه قزوینی آنگاه باظهار نظر پرداخته و فرماید:

«عقیده بنده چنین است که ویه آخر این اسماء یکنوع سوفیکس SUFFIX -

الحاقیه (پسوند) بوده است که علامت تصغیر، بمنظور ترحم - تلطف - تعطف بوده است، و این الحاقیه سابقاً (أوی - یا اویه) بوده است. و بعداً أوی یا اوشده است، و همین واو ماقبل مضمومی است که هنوز الی یومنا هذا در شیراز و نواحی آن در آخر کلمات برای افاده همین معنی ترحم و تلطف و تعطف درمی آید مثل حسنو و نیز در تهران در کلمات یارو - عمو - و خالو هستند و افاده همان معنی رامی کند که (chem -) در زبان آلمانی می نماید، و اینکه علاءالدوله ابن کاکویه را ابن الاثیر و غیره گویند که چون پدرش دشمن زیار خال سیده والدۀ مجدالدوله بوده است، و خال را بلغت دیلمی کا کو گویند، از این جهت بابن کاکویه مشهور گردیده است نیز مؤید همین مطلب است که ویه عربی در فارسی بلاشک (أو یا اوی) بوده است و بیهقی همیشه از علاءالدوله بن کاکویه بلفظ پسر کا کو تعبیر می کند، و قطعاً حسنویه بفتح حاء و نون و واو از امرای اکراد همان حسنوی بفتح واو و سین و ضم نون حالیه شیرازیها و ابن خالویه همان خالوی حالیه است. این حدس من قبل از دیدن شفاء الغلیل بنقل از زمخشری بود، و بعد از دیدن آن (یعنی شفاء الغلیل) از توارد و تطابق حدس این ضعیف با قول زمخشری، که خود فارسی زبان و از علمای بزرگ لغت و نحو بوده است بسیار خوشحال شدم و بلاشک حرف حق در این موضوع حرف او است و سایر مزخرفات از قبیل رائحة التفاح (الفهرست) و ثلثون رائحه (تاج العروس) در خصوص سیبویه قابل ذکر نیست و تفسیر یوستی سیبویه را به Aphelchen بسیار قریب بواقع بنظر میرسد، و حرف نولد که (تقی زاده نقل کرده است) بسیار پوچ و رجماً بالغیب بنظر می آید، و انگهی اگر فرض کنیم که سیبویه سبخت بوده است شیرویه را چه دانیم، بابویه چه بوده است؟ نقطویه چه بوده است؟ پس باید برای هر کدام (از اینها) وجه اشتقاق بتراشیم! ولی گمان می کنم، که آقای تقی زاده در نقل از نولد که مسامحه و مساهله کرده است و گرنه نولد که حرف باین پادروائی نمی زند!

قرینه بلکه دلیل قطعی دیگر که (أوی) فارسی در عربی (أویه یاویه) میشده

است، برزویه طبیب در کلیله و دمنه است که هیئت عربی آن نزد ابن المقفع و ترجمه آن در عهد بهرامشاه برزویه بضم باء و سکون راء و فتح ذال و واو شده است ولی هیئت فارسی آن برزو بضم باء و سکون راء و ضم ذال و سکون واو است که این اسم هنوز هم در ایران معمول است. جنادویه از سرداران ایرانی در جنگ با عرب و مسلمانان بوده است که قطعاً همان جادوی فارسی است، حالا آیا جادویه را هم عربها جادویه بفتح دال و واو تلفظ می کرده اند (بانه) درست نمی دانم، ولی واضح است که از همین نوع کلمات است، اگر چه واو آخر جادو ظاهر است سوفیکس تصغیری نیست (و شاید در اصل بوده است!) (۱) والله اعلم می پرسند: پس چرا سیبویه را سیبویه بفتح حین یاء و باء گفتند؟

### وویه از کجا آمده است؟

بطوریکه کاملاً معلوم و آشکار است، تمام اشخاص ملقب با پسوند ویه یا اصلاً ایرانی بوده اند و یا غیر ایرانیانی بوده اند که بایران آمده اند و یا ایرانیان زیسته اند و یا در خارج با ایرانیان مقیم خارج تماس گرفته اند و یا در اثر مطالعه کتب، باین نوع اسماء برخورد کرده و یا شنیده اند و بالاخره پسندیده اند و برخورد یا فرزندان خود و یا دیگران نهاده اند که انگیزه تلقیب در ادوار نخست یکی بوده است ولی احتمال می رود که با مرور زمان انگیزه اصلی فراموش شده باشد یا نادیده گرفته شده باشد یا از بین رفته باشد و انگیزه یا انگیزه های دیگری جای آنرا گرفته باشند. اما آنها که اصلاً ایرانی بوده اند: این لقب از زمان ساسانیان و شاید قبل از ایشان بوده است و نمونه هایی از این القاب بدست آمده است که با ملاحظه آنها معلوم میشود بر اینکه این نحوه تلقیب یا نامگذاری اغلب در میان مردم خراسان و نواحی اطراف آن از قبیل مرو - بلخ - هرات و نظایر آنها رواج داشته است، و اگر در مناطق جنوبی هم معمول نبوده است از خراسانیان اقتباس نموده اند. از نامهای ایرانی منتهی به ویه در دوران پیش از اسلام یکی برزویه بضم

باء است زیرا کلمه بر ذفتح باء در زبان فارسی بمعنی زمین فراخ و خالی، مردپار سا و زیرک - کشت و زراعت و کشاورزی است بر ذو و برز بضم و فتح باء بمعنی مطلق بلندی است، شکوه و زیبایی و مظهر و کامل و درست است. اما بر ذتنها بضم باء بمعنی جوانی و طراوت و شباب و عظمت و بزرگی (۱) است و این دو تاء اخیر و مخصوصاً آخرین برای منظوری که ما می‌خواهیم درباره اش بحث کنیم مناسب تر بنظر میرسد بویژه اینکه همگان در کتب فارسی و عربی هم نام دانشمند بزرگ ایرانی و طبیب عهد انوشروانی را برزویه نوشته بضم باء نه فتح آن.

دیگر ماهویه از ماهو بر وزن کاهو بمعنی زیبا و زینت است. شیخ آذر گفته است: خوبرو را چه حاجت ماهو. ماهو نام یکی از حکام سیستان از جانب یزدگرد بود. گویند: پس از هجوم لشکر اسلام بایران و فرار یزدگرد بمر و ماهو با خاقان ترکستان سازش کرد و جمعی را فرستاد تا یزدگرد را کشتند. هدایت گفته است: گیرم که سیستان ملک باشی که و مالک سیستان؛ ماهو؟ ماهورا ماهویه نیز گفته اند. (۲)

دیگر (بمناسبت بابویه) بابوی نام يك سردار ایرانی معروف زمان خسرو پرویز (۳) است که مرحوم دهخدا نقل کرده است. داد: بمعنی عدل و انصاف و عطا و بخشش است، دادویه نام فرزند هرمز حاکم ایرانی یمن بوده است (۴). جادو: بمعنی سحر و جادو است و جادویه نام یکی از سرداران ایرانی در جنگ با مسلمانان بوده (۵) است شیر: حیوان پرزور و جرأت و درنده ایست: شیرویه نام فرزند خسرو پرویز پادشاه ساسانی (۶) بوده است.

۱- ناظم الاطباء - برزو، ابن ابی اصیبعه ص ۴۱۳.

۲- شاد - ماهو.

۳- دهخدا - بابویه.

۴- قزوینی ج ۷ ص ۲۸۶.

۵- یوستی ص ۳۷۵.

۶- تمام تواریخ ساسانی و اسلامی.

این طرز تلقیب و نحوه تسمیه با آمدن اسلام ادامه یافت و پسوند (آوی یا او) بنا بر گفته مرحوم علامه قزوینی بصورت (ویه) در تلفظ عربی در آمد و چند قرن از قرون اول اسلامی هم ادامه یافت و نه فقط پسوند آن معرب شد و از صورت اولیه و اصل خود به ویه تغییر قیافه و شکل داد بلکه لفظ قبل از آن هم از فارسی زبانی جای خود را بالفاظ عربی داد و شاید ترکی هم از این ترکیب بهره گرفت و از لحاظ جغرافیائی از ماوراءالنهر و خراسان بصفحات مرکزی و جنوبی ایران و عراق و بین النهرین رسید و آنقدر پیشروی کرد تا مصر زمان طولونی ها رفت و اگر تاریخ مارایاری کند و دست یابیم شاید این ترکیب ایرانی خالص و خراسانی راحتی در شمال آفریقای زمان فاطمی و حتی در اسپانیا و آندلس بیابیم .

### این تلقیب معلول چه علتی بوده است ؟

با ذکر این چند نمونه و مثال، اگر کلمات با پسوند ویه در ادوار مختلف با قرون مختلف معانی مختلفی بخود گرفته باشند هیچ استبعاد یا استغرابی ندارد ولی بنظر اینجانب اساس و پایه و علت و مایه اصلی استعمال ویه با کلمات مرکب با پسوند ویه باید ریشه و بنیاد دینی و مرجع و منبع اعتقادی و علاقه و رابطه مذهبی داشته باشد و مردم ایران عموماً و خراسان خصوصاً از قدیم الایام و حتی قبل از اسلام بخدا پرستی و دینداری متمسک بوده اند. بطوریکه تسواریخ اسلامی هم نوشته اند، منجمین ایرانی و مجوس از ایران و بویژه قسمتهای شرقی ایران خبر تولد حضرت عیسی مسیح را از طریق علم نجوم دریافته و با قطع مسافتی بسیار دور از ایران بفلسطین رفتند تا جایگاهی که عیسی مسیح در آن زاده شده است ببوسند یا سجده کنند، ایرانیان سعی میکردند تا کارهای خود را بر زمینه خدا - پرستی و پیروی از شعائر دین استوار نمایند، از اینرو من معتقدم که ایرانیان متدین و خدا پرست که بمبدأ آسمانی معتقد بوده اند نامگذاری خود را نیز بانام خداوندگار جهانیان مقرون و مرادف نموده و می پیوستند و این عمل در همه ادیان و نزد همه پیروان آن ادیان رواج داشته است . مثلاً در عربستان قبل از اسلام نامهای

عبدالله در میان احناف و خداپرستان رواج داشت و یکی از آنان عبد الله بن عبد المطلب پدر عالیقدر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. مشرکان و بت پرستان که با انصاب و آزلام و اَصنام و اوثنان رابطه داشتند و خدایان ۳۶۵ روزه داشتند که بزرگان خدایان ایشان بنامهای اللات و العزی (۱) و منات و غیر اینها بودند، فرزندان خود را بنام عبد العزی و لات و منات نامگذاری می کردند و شاید مسیحیان که مسیح را خدا و خالق می دانستند نام عبدالمسیح را باین منظور روی فرزندان خود می نهادند، بهمین ترتیب ایرانیان نیز فرزندان خود را وابسته و پیوسته و عبد و بنده خدا می شمردند و عبارت بنده خدا و خدا بنده در تمام طبقات اجتماع حتی سلاطین چون سلطان محمد خدا بنده شیوع و رواج داشته است و باتوجه باین منطق و استدلال چنین بنظر میرسد که تمام اسماً منتهی به ویه در حقیقت به وی = WAI یعنی اوی یعنی آفریدگار جهان و خالق کون و مکان و مالک الرقاب همگان منتهی می شده است و در اینصورت ویه یاوی ضمیر است، نه واو تصغیر و نه چیزی دیگر، و این وی با آمدن مسلمانان و انتشار دین مبین اسلام و زبان عربی در سرزمین ایران و در میان ایرانیان، عرب زبانان وی را به ویه مبدل کردند و رفته رفته خود صاحبان لغت یعنی ایرانیان بهمان کیفیت تلفظ عربی که حرف ماقبل ویه را نیز مفتوح کرده بود، تلفظ کردند و بالاخره از علت و وجه تسمیه و اصل و مبدأ آن دور ماندند و فراموش کردند و اگر در این باره استیضاح شدند یا چیزی گفتند، که مرحوم علامه قزوینی آنرا پوچ معرفی کرده است، و یا علتی را بیان کردند و توضیح و تفصیلی در آن باره ندادند، که باید استنباط کرد و از این استنباط کشفی نمود و اکتشافی انجام داد (که ارائه نمودیم).

### نص گویا بمنظور تقویت صحت نظر و درستی رأی :

اگر از من بپرسند که آیا این استنباط و اکتشاف، بر نص معینی هم مستند و

۱- سواع و هبل.

۲- جوبینی ج ۳ ص ۳۰.

استوار است یا خیر در جواب می‌گوییم: خوشبختانه در لابلای صفحات کتب قدیمی مطالبی به چشم می‌خورد که آن مطالب می‌توانند کلید راهنمای تحقیق و وصول به حقیقت باشند و در حل مشکلات عبارات و الفاظی که نظایر و شبهه‌ها یکدیگر هستند ما را یاری دهند. أبو عبدالله محمد بن حمدویه متولد بسال ۸۳۲ = ۹۳۳ م و متوفی بسال ۸۴۵ = ۱۰۱۴ م در کتاب خود بنام تاریخ نیشابور نقل کرده است که ابو یعقوب اسحاق بن ابی الحسن ابراهیم بن مخلد بن (ابراهیم بن عبدالله بن مطرب بن عبیدالله بن غالب بن عبدالوارث بن عبیدالله بن عطیه بن مرثد بن کعب بن همام بن اسد بن مرثد بن عمرو بن حنظل بن مالک بن زید مناه بن تمیم بن مرثد الحنظلی المروزی المعروف بابن راهویه معروف به راهویه بود). روزی عبدالله بن طاهر (بن الحسین بن مصعب بن رزق بن ماهان) امیر خراسان (بین سالهای ۲۱۳ - ۲۳۰ = ۸۲۸ - ۸۴۴ م از وی (یعنی راهویه) پرسید که چرا تو را راهویه خوانند و علت این تلقیب چیست؟ راهویه گفت: «من در راه مکه زاده شدم، کاروانیان که اهل مرو بودند، باینجهت که من در راه خدا و خانه خدا بدنیا آمدم، مرا راهویه نامیدند و پدرم گفتند که باینجهت اُورا راهویه لقب می‌دهیم، اگر چه پدرم این اسم و لقب را نمی‌پسندید، ولی من باین لقب شهرت یافتم و آنرا می‌پسندم» (۱) و ابن خلکان نیز بنقل این مطلب اقدام ورزیده است. (۲)

(۱) حاکم ص ۱۸ «قال له عبدالله بن طاهر: لم قيل لك راهويه وما معناه؟ قال: أنا ولدت في طريق مكة، فقالت المراززة راهويه لانه ولد في الطريق، وكان أبي يكره هذا ولكن أنا ما اكره».

۲- ابن خلکان ج ۱ ص ۹۰: اسحق بن راهویه در سال ۱۶۱ یا ۱۶۳ هـ بدنیا آمد ۷۷۷ - ۷۸۲ م و در سال ۲۳۰ یا ۲۳۷ یا ۲۳۸ - ۸۴۴ - ۸۵۱ - ۸۵۲ م در محل اقامت خود یعنی نیشابور وفات یافت از راهویه نقل کرده است که: قال لي عبدالله بن طاهر امير خراسان لم قيل لك راهويه وما معني هذا وهل تكره ان يقال لك هذا؟ قلت: اعلم ايها الامير ان ابي ولد في الطريق فقالت المراززة راهويه لانه ولد في الطريق وكان ابي يكره هذا واما انا فليست اكره ذلك. ابن خلکان خود طريق را طريق مكة نوشته است ولی بهرحال اینکه هر دو خبر یکی است مسند حاکم نیشابوری بجهت قدمت محکم تراست.

این سند بسیار معتبر که معانی دقیق لهجه خراسانی و طرز تفکر مردم آن سامان یا بهتر بگوییم ایران را دربردارد و بویژه از مردی دانشمند نقل شده است، مارا برای رسیدن بحقیقت مطلب یاری می دهد خصوصاً که زمخشری ایرانی هم ویه را همان (اویا اوی) دانسته است. (۱)

راهویه مردی بزرگ و دانشمندی معروف و مورد احترام و تقرب عبدالله - بن طاهر امیر خراسان بود و با عبدالله بن طاهر مصاحبت داشت. راهویه از پیروان شافعی بود، و بطوریکه ابن خلکان گفته است، دارای مسند معروفی بوده است و بخاری و مسلم و ترمذی از او کسب علم نموده اند. (۲) بنا بر این دلیلی ندارد که مردی فاضل و دانشمند سخنی پادرسواو بی اساس و غیر منطقی و نادرست به عبدالله بن طاهر امیر خراسان، که خود مردی بسیار هوشیار و فاضل و از آیات و لغت و دقائق شعرون هنر و پاره ای از علوم زمان خود برخوردار بوده بگوید، از طرفی دیگر این دومرد فاضل هر دو خراسانی بودند. راهویه از مرو و عبدالله از پوشنگ درده فرسنگی هرات، و از لهجات محلی و ادبی فارسی و عربی مطلع بودند. خراسان و ماوراءالنهر یعنی ایران یا بنا بتقسیم لسترنج: سرزمین های شرقی خلافت عباسی. باین معنی که هر دو (پرسش کننده و پاسخ دهنده) از هر جهت زبان یکدیگر و مفاهیم آنرا می فهمیدند. راهویه جوابی معقول و منطقی و مبتنی بر اساس و ریشه لغوی و منطبق با طرز تفکر مردم آن منطقه و سامان و معتقدات دینی و مذهبی آنان و شایع در لهجات محلی مردم مرو و خراسان و ایران و قابل قبول خاصه و همگان بعبدالله بن طاهر داد و گفت که مردم مرو باین دلیل که من در راه مکه بدنیا آمدم مرا راهویه خواندند. عبدالله بن طاهر نیز دانست که مکه راه خدا و راه خانه خدا است و راهویه بفتح تین هاء و واو در اصل راهویه (بکسر ها و فتح واو) و راه وی است و از باب ذکر جزء و اراده کل وضع شده است که منظور اینست: «طفلی که در راه خانه

۱- قزوینی ج ۷ ص ۲۸۶.

۲- ابن خلکان ص ۱۹۰ ج ۱.

وی زاده شد . یا بعبارت واضح تر: « طفلی که در راه خانه خدا بدنیا آمد . » از این روی عبدالله بن طاهر دیگر سؤالی نکرد و قانع شد و ساکت شد و دانست که راهویه یعنی راهوی و ماهم بهمان دلیل می پذیریم و آنرا بعنوان نصی از آثار و مآثر قرن چهارم هجری بنقل از اقوال گفته شده بین سالهای هجری ۲۱۳-۳۳۰= ۸۲۸-۸۴۴م برای هواخواهان این تحقیق آوردیم .

اگر این توجیه و استنباط پسندیده باشد، باید بگویم که بنظر من عبارات : برزویه در حقیقت برزوی بضم باء و کسر زاء و فتح واو یعنی برز خدا یعنی بزرگی و عظمت خداوند، و ماهویه در حقیقت ماه وی یعنی ماه خدا یعنی فرزندی که از زیبایی همانند ماه است که خداوند او را داده است . دادویه در حقیقت دادوی یعنی داده خداوند و عطیه ذات آفریدگار است . جادویه در حقیقت جادوی وی بوده که يك باء آن بمنظور تخفیف یا در اثر کثرت و سرعت استعمال افتاده است و همان جادوی خدا و معجزه خداوندی است . و شیرویه در حقیقت شیروی یعنی شیر بچه ای که خداوند داده است می باشد یعنی شیر خدا . در مورد شیروی باید بگویم که چنین بنظر می رسد که اسم اصلی این کودک شیر بوده است ولی بمنظور تیمن و تبرک ممکن است او را شیروی یا شیر خدا نامیده باشند . جویی در تاریخ خود از شخصی نام می برد که نام او را ملك شیر ثبت کرده است که چون این شخص حاکم کابل بوده است، کلمه ملك بمنظور رسمیت او وضع شده زیرا حاکم غزنه را یمین ملك و دیگری را اعظم ملك خوانده است. (۱) بعبارت دیگر باید بگوئیم که در قدیم ضمیر آن را هم اغلب او یا وی نیز می گفتند و این ملك را اگر بفتح میم و کسر لام خوانیم یعنی پادشاه و حاکم بوده است، یا اینکه بضم میم و سکون لام بعنوان لقب بوده است می توان برداشت و بجای آن وی نهاد که باز همان شیروی خواهد شد . پس با این تقریر اخیر بر علاقمندان تحقیق روشن شد که منظور ما از ضمیرویه در درجه اول بخداوند اختصاص دارد و در درجه دوم بهر کسی یا هر جا یا هر چیز

---

۱- جویی ج ۲ ص ۱۱۵ و شیریه نیز نام شخصی از سمرقند بود - جویی ج ۱ ص ۱۳۱ .

دیگری مربوط است همانطور که شیر ملک را شیروی هم دانستیم یعنی شیر خدا را شیروی می خوانیم شیر محمد را هم شیروی معرفی می کنیم منتهی این وی در این اسم به محمد بر می گردد نه به خدا و اگر کسی نامش شیر علی بود باز هم همان شیروی است با این تفاوت که مرجع ضمیر وی در این کلمه نه خدا می باشد نه پیغمبر خدا محمد بلکه وصی رسول خدا بنا با اعتقاد شیعیان و خلیفه رسول خدا با اعتقاد اهل تسنن و باین ترتیب هر کسی را بجای خدا بگذاریم همان وی می شود با تغییر و اختلاف مرجع ضمیر، بنابراین فرمایش مرحوم علامه قزوینی که گفته اند: «اینکه علاءالدوله ابن کاکویه، چون پدرش دشمن زیار، خال سیده والدۀ مجدالدوله بوده است و خال را بلغت دیلمی کاکو گویند، از این جهت بابن کاکویه مشهور گردیده است»<sup>(۱)</sup> مؤید همین مطلب است «و منظورشان از همین مطلب اینست که ویه در اصل او یا وی است که علامت تصغیر بوده نه او ی ضمیر، اشتباه است، بلکه بنظر من منظور بیهقی از آوردن ابن کاکویه<sup>(۲)</sup> یعنی ابن خال وی یعنی فرزند دایی وی بوده است و ضمیر وی در این مقوله و کتاب و از این نویسنده و مطلب مرجعش همان سیده والدۀ مجدالدوله است. پس بخوبی ملاحظه می کنید که در این تحقیق باین نتیجه رسیدیم که بعقیده اینجانب کلیه کلمات ایرانی مرکب با پسوند ویه قبل از اسلام با پسوند وی ضمیری بوده و مرجع ضمیر خداوند بوده است. اما در اسلام و نزد ایرانیان مسلمان همان هدف دنبال شده است، سپس مرجع ضمیر تغییر پیدا می کرده یا نمی کرده است و این امر بنظر و قصد و هدف استعمال کننده ارتباط داشته است و از لحاظ لغوی کاملاً درست و قابل قبول است با این معنی که اگر گفتیم علی شیر خدا یعنی علی شیروی زیرا وی همان خدا است و اگر گفتیم دوست محمد خان یعنی دوست وی زیرا وی همان محمد است و اگر گفتیم لطف علی خان زند یعنی لطف وی زیرا وی همان علی است، و اگر گفتیم سیف الدین و نور الدین یعنی سیف وی و نور وی زیرا وی همان دین است، و اگر گفتیم ثقة الاسلام و فیض الاسلام

۱- قزوینی ج ۷ ص ۲۸۶.

۲- بیهقی ص ۳۶۱-۳۹۲-۳۹۳-۴۴۴-۴۶۶-۴۶۷-۵۰۱-۵۱۰-۵۲۱-۵۲۲-۵۳۰-۵۴۶.

یعنی فیض وی وثقه وی زیرای همان اسلام است . و اگر گفتیم ابن کاکویه همان ابن خال سیده والدۀ مجددالدوله و بالاخره ابن خال وی (یا کاکوی یا کاکوی وی) است . این طرز کار تنها در تفکر ایرانی بود و اقوام دیگری که از ایرانی گرفتند جنبۀ تقلیدی داشت و اغلب استعمالات ضمیر وی یاویه نزد ایشان هم بخداوند برمی گردد مگر اینکه ندانسته تصویری کرده باشند یا ساخته باشند یا تقلید محض باشد .

اما مردم عرب اسماء مرکب را بالله بکار بردند یا صفات الله مانند: عبدالله - نورالله - قدره الله - عبدالرحمن - عبدالرحیم - عبدالکریم - عبدالجلیل عبدالحمید - عبدالمجید - عبدالاعلی - عبدالاله . یا دین و اسلام و اسماء دیگر چون نورالدین - ضیاءالدین - سیف الاسلام - عبدالحسن - عبدالعلی . . . الخ اما باضمیر تنها تا آنجا که من اطلاع دارم فقط برای خداوند آنهم در ترکیب با عبد و بسیار کم بکار برده اند مانند دانشمند معروف مصری بنام الشیخ محمد عبده . اما مردم عامی مصر و سوریه و لبنان همین عبده را در خطاب بطور شایع بکار می برند و چون از معنی آن بدورند آنرا بصورت عبدو و ابو عبدو تلفظ می کنند.

### طرز تفکر مادر دانشمند چگونه است ؟

مادر سیبویه که حتماً زنی خداپرست و باایمان بوده است و شاید هم باسواد یعنی از معانی الفاظ بااطلاع بوده ، بنظر من با توجه باین رابطه فرزندش راسیب وی یعنی سیب خدا که همان عطای خدا و نعمت خدا است نامیده است مگر اینکه بگوئیم سیبویه را مادرش لقب نداده است ، در این حالت باز همان مطلب پیش می آید که مردم مرو در حق راهویه می گفتند یعنی مردم شیراز هم در حق سیبویه گفته باشند یعنی سیمی که خدا داده است یا اینکه مردم بی خبر از این معنی و بکار بردن ضمیر با مرجع خدائی ، آنرا بجهت تصغیر بکار برده باشند ، و این تصور بعید بنظر میرسد چون فارس و شیراز مهد زبان فارسی در آن زمان بوده است .

جوینی در تألیف خود بسال ۵۶۵۸ = ۱۲۵۹ م جائی را بنام بردویه نام برده است که از مضافات هرات یعنی از شهرها یا شهرکهای اطراف هرات خراسان (۱)

بوده است . بنظر من این بردویه از همان قبیل الفاظ باپسوند ضمیری که در  
 راهویه گفتیم بوده است . کلمه بردعربی است و فارسی آن سردی و سرما، و حتی  
 بجای برد بفتح باء وراء یعنی تگرگ هم در لهجه های محلی عربی مثل عراق  
 می گویند که در لبنان تگرگ یا برف راشته مخفف شتاء که زمستان است گویند  
 ولذا ممکن است اولین کسی که این موضوع را نامگذاری کرده است در فصل  
 زمستان یا بهار بوده است و از ملاحظه سرمای شدید یا بارش تگرگ این اسم را  
 بر آن موضوع، آنهم در قرون اسلامی که استعمال الفاظ عربی در خراسان شایع  
 و رایج بوده است، نهاده است و شنیده ایم که تسمیه اغلب اماکن با چنین وضعی  
 یا نظیر این وضع مقرون بوده است همانطور که یاقوت درباره تسمیه شهر قورس  
 (دامغان یا نزدیک دامغان) باین جهت بوده است که قبل از اسلام روزی پادشاه  
 از این نقطه می گذشت و بجهت استراحت خیمه و خرگاه یا آلاچیقی بپاکرد  
 و آنرا در فارسی کومه گویند که متعلق به شه مخفف شاه بود، و از آن روز به کومه  
 شه نامیده شد و رفته رفته کومش و معرب آن قومس شده است . (۱) مابصحت و  
 سقم روایت کاری نداریم بلکه فقط تصور مؤلف (یاقوت) را بیان کردیم که از  
 این نمونه ها در موارد دیگر هم بچشم می خورد، نظیر آنکه گفته اند درباره تسمیه  
 قم، و بدیهی است که در آن زمان فرهنگستانی این اسماء را وضع نمی نمود بلکه  
 اولین گفتار سند بوده بهر حال درباره بردویه نیز بنظر میرسد که بردوی یعنی برد-  
 الله گفته باشند که بردویه شده است . اگر کسی از من پرسد که آیا نظیر این اضافه  
 در جای دیگری هم دیده ای یا شنیده ای؟ خواهم گفت: آری . از قدیم الایام در  
 عراق شعر فولکلوری وجود داشته است که تا بامروز باقی است و در افواه جاری  
 و آن اینست که هنگامی که فاخته ای بر درخت یا در خرابه ای نشیند و آهنگ کو کو  
 کو کورا تکرار کند گویند که این پرنده چنین می گوید:

کو کو ختی - وینو ختی - بالحلہ - شنتاکل - باجلہ - شنتشرب - مای الله .

یعنی کوکوختی - ایناختی - فی الحلة - ماذا تاكل - الباقلاء - ماذا تشرب - ماء الاله . و فارسی آن: کوکو کوکو - خواهرم کو (کجا است) در سرزمین حله و بابل است - چه میخورد؟ باقلا میخورد - چه می نوشد؟ آب خدا را می نوشد! با ارائه این شعر محلی در عربی معلوم شد که مای الله و ماء الله و آب خدا یا آب وی هم می شود بکار برد، و بر همین قیاس و معنی و مبنی بردویه بفتح دال هم می تواند بردویه بکسر دال و در اصل و حقیقت بردوی باشد.

### چرا آل بویه را آل بویه گفتند؟

از کلمات مرکبی که با پسوند ویه نزد ایرانیان مسلمان یا کسانیکه با ایرانیان بنحوی از انحاء تماس داشته اند بکار رفته است زیاد به چشم می خورد که تعدادی از آنها را بعنوان نمونه و شاهد مثال می آوریم ولی قبل از آن بجا است که از کلمه بویه بفتح واو و سکون یاء یا بویه بسکون واو و فتح یاء که تا با امروز هنوز شناخته نشده است، نیز ذکری بمیان آید .

می دانیم که در تاریخ اسلام جماعتی از ایرانیان حکومتی تشکیل داده اند و بنام آل بویه یا دیلمیان در میان ایرانیان معروفند و عربها ایشان را البویهیون نامیده اند. البته لفظ دیلمیان بجهت محل ایشان است که دیلم و از اعمال طبرستان ایران بوده است که امروزه در گیلان قرار دارد ولی مورد بحث ما همان بویه و بویه است . در این لفظ هم بنظر اینجانب، نظر باینکه آل بویه که مسلمانانی متعصب و از شیعیان زیدی شدید التمسک و الاعتقاد بمذهب خود بودند، خود را از پیروان آل علی می شمردند و چون آل علی همان آل البیت محمد و آل النبی بوده اند و آل البیت محمد یا آل النبی را همان آل الله میدانیم و در ادعیه و زیارات خودمان، درباره ایشان «السلام علیکم یا آل الله و آل رسوله» می گوئیم و ایشان را بدینصورت خطاب می کنیم، لذا با احتمال قوی ایشان خود را آل وی نامیده باشند و منظورشان پیروان آل علی - آل محمد - آل الله که همان آل وی یعنی آل خدا باشد و شاید در لهجه محلی بجای آل وی یا آل او یا آل او، آل اویه می گفتند

بروزن مال او به که امروز هم مردم خراسان گویند و چون سیبویه که در سال ۱۸۰ هـ  
 = ۷۹۶ م بوده وفات کرده است، قبل از آل او - اوی - وی - او به بوده است ذهن مردم  
 از تلفظ سیبویه و سیبویه پر بوده است و این خاندان جلیل القدر و حسن التفكير والتفکر  
 را نیز آل بویه و معرب آن بویه بضم باء و فتح واو خواندند و رفته رفته همه کس از  
 عرب و غیر عرب مبنی و اساس و علت و سبب را فراموش کردند. و یا اینکه خود دیلمیان  
 از روز اول باین منظور آل بویه خود را نامیدند که غیر از شیعیان متوجه این نکته  
 نشوند که اینان خود را آل وی یا پیروان آل علی و آل الله نامیده اند و عبارت  
 دیگر عمل تقیه را بکار برده اند. و گرنه بهیچوجه نمی توانیم توجیه کنیم که افراد  
 این خاندان خوشبوی بودند و یا چون بسوی خوش بخود میزدند لذا ایشان را  
 خوشبویان یا المعطرون و اهل الطیب بشناسیم و بشناسانیم و فارسی آن آل بویه  
 است - یا اینکه چون در شمال ایران می زیستند و مثلاً ماهیگیر بوده اند لذا بد نشان  
 بوی ماهی میداده است و از اینجهت ایشانرا آل بویه نامیده اند زیرا این تفسیر  
 و تعبیر هم نظیر بوی سیب در سیبویه و بسوی نفت در نفطویه می باشد. در حالیکه  
 تفسیر به آل وی با اعمال و رفتار آل بویه یا آل بویه بضم باء و فتح واو کاملاً  
 منطبق است بویژه اگر بدانیم که این جماعت اولین کسانی بودند که  
 عزاداری روز عاشورا بمناسبت شهادت سرور شهیدان اسلام و انسانیت یعنی  
 حسین بن علی (ع) را عملی کردند و حتی در بغداد انجسام میدادند. که البته  
 حسین بن علی (ع) آل وی است یعنی آل خدا یعنی آل الله. تا امروز هم گروههای  
 عزاداری بچشم میخورد که خود را بنام فدائیان حسین (علیه السلام) جان نثاران  
 حسین (علیه السلام) دیوانگان حسین و غیر آنها می نامند و اگر بارفع اسم و استعمال  
 ضمیر بجای حسین بنویسیم همان فدائیان وی - جان نثاران وی - دیوانگان وی  
 و غیره خواهد بود که همان طرفداران حسین و الله می باشند.

یکی از شهرهای خراسان که در قسمت جنوبی تربت حیدریه قرار دارد بنام  
 بشرویه بضم باء یا بشرویه بکسر باء است. ذبیح الله منصوری در کتابی بنام منم

تیمور جهانگشا، که بنقل از دیگران گفته است مطالب این کتاب از خاطرات تیمور لنگ گرفته شده است، مردم بشرویه را در هنگام آمدن تیمور بآن شهر که اواخر قرن هشتم هجری است، بسیار متدین و معتقد معرفی کرده است، لذا با توجه باینکه مردم ایران نام بعضی از شهرها را با عبارات دینی و مذهبی ذکر می کردند و قزوین را مینودریا باب الجنة، یزد را دار المؤمنین، وادی نجف را وادی السلام و گورستان تهران را بهشت زهرا می گفتند و می گویند، شاید بشرویه نیز در اصل بشروی بوده است که از بشاره الله گرفته شده است، باین معنی که نظریه ایمان و اعتقاد فوق العاده مردم آن شهر بخداوند، واضح این واژه ولغت، این شهر را از جاهائی دانسته است که مژده رستگاری مردم و ساکنان آنرا مسلم دانسته است و از باب ذکر محل وارده حال آنرا بنام بشاره الله بشارت وی نامیده است که رفته رفته بشروی - و بشرویه شده است مثل اینکه بدان خطاب کنند: بشارك الله بالجنة یعنی مردم این شهر بهشتی هستند و خداوند بایشان مژده رفتن ببهشت راداده است، که البته در کتب تاریخ و جغرافیای اسلامی اغلب مردم شهرهای خراسان را بهشتی و رستگار خوانده اند و حتی این اخبار را از قول پیغمبر (ص) و علی (ع) و خلفا نیز نقل کرده اند. (۱) نظایر این القاب درباره شهرهای دیگر غیر از ایران هم بچشم می خورد، مثلاً درباره قسطنطنیه و بغداد گفته اند: دار الخلافة المحروسة، حرسها بالله، یعنی حرسها من الخراب و حرس اهلها من الهلاك والفناء. و نظیر بشرویه (بشروی) همان بردویه (بردوی) بود که در پیش گذشت. و در اردن هاشمی هم شهریست که آنرا رام الله گویند که اگر با تعبیر ما آنرا بنگریم می توان آنرا راموی و رامویه گردانید. رام کلمه سامی الاصل است که بلندی را می رساند و در اینجا بمعنی بلند و مرتفع می باشد. (۲)

این بود نظر این جانب که بر اساس آن سیبویه را سیب وی یا سیب خدا که

۱- ابن فقیه ص ۳۱۷ و مقدسی ص ۳۹۴ و حاکم ص ۷ و ابن فندق ص ۲۲.

۲- فریحه ص ۱۵۱.

عربی آن تفاحه الله دانستم و آل بویه را آل وی یا آل خدا که عربی آن آل الله است معرفی می کنم و از وی که خداوند عالم است در تمام کارهای خود مدد می خواهم. پس معلوم شد که ایرانیان، که در تمام ادوار متدین بوده اند و بمبدأ آسمانی و خداپرستی معتقد همه چیز را مال خدا و از آن خداوند می دانسته اند و ازین رو به وی می پیوسته اند، حتی اگر فرزندان و جگرگوشه ایشان می مرد می گفتند امانتی که خداوند بما سپرده بود، باز پس گرفت: انالله وانا الیه راجعون.

علماء و بزرگان دین و دانش هم در مکاتبات و کتابنویسی و حتی یادداشتهای درسی و روزمره و نسخه های داروئی و معالجاتی از ذکر نام خدا غفلت نمی ورزیدند و آنها را با: او - بنام خدا - بنام خداوند یکتا - بنام آنکه هستی از اوست - هو - یا هو - بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می نمودند و یکی از این عبارات را در صدر نوشته خود قرار می دادند، آنگاه بمطالب خود می پرداختند و در همه کارها از او یا وی یاری می طلبیدند و بهمین جهت است که تا امروز کارهای خود را با ذکر نام خدا و پیامبر خدا و اولیاء و صالحین عملی می نمایند و همه خوبه را خدا دادی می دانند. و تا امروز هم بر زبان مردم و شعرا جای راست که می گویند:

در حقیقت مالک اصلی خدا است این امانت بهر روزی دست ما است

**سیبویه، چگونه بفرآ گرفتن علوم پرداخت؟ استادان سیبویه:**

سیبویه علم نحورا از خلیل بن احمد فراهیدی از دی اهوازی فرا گرفت. پیش از آنکه به خلیل پیوندد، از عیسی بن عمر ثقفی بصری مقری نحوی کسب علم نمود و همچنین از یونس بن حبیب آموخت. (۱) لغت را از اخفش کبیر و حدیث را از حماد بن سلمه گرفت و استادان دیگری هم داشت.

سیبویه، پس از آنکه اندکی علم نحورا از عیسی بن عمر آموخت، بفکر آموختن علوم فقه و آثار و حدیث و لغت افتاد و بحلقه حماد بن سلمه پیوست؛ نصر بن علی جهضمی، که پدرش شاگرد خلیل بوده است، گفته است که سیبویه

---

۱- قطعی (انباه) ج ۲ ص ۳۴۶ و ابن الندیم (ف) ص ۸۹.

در محضر حماد حضور می یافت و گفته های این استاد را یادداشت میکرد و جزوه نویسی می نمود .

**شجاعت و شهامت، فداکاری و تصمیم قاطع سیبویه در پیشرفت علمی خویش:**  
البته هر کس دارای عیب و نقص و یا باصطلاح امروزی نقطه ضعفی است، ولی در بررسی زندگی علماء بزرگ و دانشمندان برجسته و جهانی باید از عیب جوئی و خرده گیری و بر شمردن نقاط ضعف ایشان دوری جست چه بقول شاعر:

لننظر الناس الى عيبهم      ما عاب انسان على الناس

از این روی ما در این نقد و بررسی زندگی این خدمتگزار بنحو و دستور لغت عرب که در حقیقت خدمتگزار بزبان اسلام و مسلمانان روی زمین بوده است؛ از ذکر موارد منفی یا نقاط ضعفی، که شاید بنظر برخی رسیده باشد، کناره گیری کرده و دوری می جوئیم، و موارد مثبت و نیرومند آنرا در نظر می گیریم و دنبال می کنیم. بعبارت دیگر، دیده ما، در این دانشمند بزرگوار، نقاط ضعفی را ندیده است تا منعکس نماید، از اینرو میگوئیم: چون سیبویه از محضر حماد بعلت اشتباه و یا اشتباهات نحوی و صرفی که در گفتارش رخ داد سرخورد و دانست که در علم نحو هنوز به آن پایه و درجه نرسیده است که خطا و اشتباهی نکند، و هنگامی که متوجه شد که دانستنی های او در علم نحو هنوز به حد کمال نرسیده است، و شاید روزی لغزشی در گفتارش پدید آید، از اینرو به بالینکه بفرا گرفتن علم حدیث اشتغال داشت، تصمیم قطعی گرفت که بمنظور تکمیل علم نحو نیز بکوشد و دنبال علم نحو برود تا آنرا بنیکوترین وجه بیاموزد، تا هیچگاه از وی خطا و اشتباهی سرزنند، و این يك تصمیم عاقلانه و انسانی است. آری! این عمل را نمی توان حسادت یا بلند پروازی نامید، بلکه نشانه عقل و درایت است که مزیت انسانی را می رساند و مایه رجحان انسانها بر دیگر موجودات است و کمال انسانیت انسان است که همیشه و در هر حال آمادگی تام و تمام خود را برای کسب علم و بلوغ کمال اعلام دارد.

انسان هنگامیکه باینگونه طرز تفکرهای عالمانه برخورد می کند و آشنا می شود احساس غرور می نماید که اگر حقیقتاً شهادت و فداکاری معدودی از آنهاست که خود را انسانهای مسئول و متعهد و با پشتکار، در مقابل گله های بیشمار افراد بشری و بی تفاوت بعلم و دانش، نبود، چه می شد؟ شاید جواب این باشد که در آن صورت کره زمین تنها یک باغ وحش بزرگ بود! و شاید با توجه باین نکته بوده است که فردوسی شاعر فارسی زبان و ایرانی گفته است:

سیاهی لشکر نیاید بکار یکی مرد جنگی به از صد هزار

و منظورش از مرد جنگی یعنی انسانی مبارز در برابر حوادث سهمگین زمانه برای اعتلای مقاصد انسانی و رسانیدن بشر باوج عظمت و بزرگواری و رسانیدن انسان بکمال انسانیت یعنی ذکر ماده و اراده معنی باشد و گرنه اسبارت جنگی نابود و آتن غیر جنگی ولی خردمند و دانشمند هنوز می درخشد. و چنگیز و هلاکو و تیمور و نظایر ایشان در میان تمام ملل و اقوام، قبلاً و بعداً، چیزی ندارند ولی سیبویه با نداشتن پیشزی از مال دنیا، دوازده قرن است که می درخشد و مجدداً احیای می شود و از نو متولد می گردد. بهمین جهت است که شاعران روشن بین گفته اند:

«نام نیکوگر بماند ز آدمی به کز و ماند سرای زرنگار»

می خواهم بگویم، اگر ما در این عصر مادی اینگونه بعلم و دانش اندوزی و روش یادگیری صحیح آن می نگریم، آیا سیبویه با این دید صحیح و بالاتر از آن نمی نگریسته است؟ بدون تردید جواب مثبت است. سیبویه که امام لغت گردید، بر موز لغت و معانی دقیق آن آشنا و علاقمند بود و تقسیم بندی ها قرآن خداوند را درباره عالم و جاهل بخوبی می دانست، لذا از هر گونه فداکاری در راه کسب دانش فرو گذاری نمی نمود و ننمود. قرآن بتمام ما هشدار داده و گفته است:

هل یستوی الدین یعلمون والدین لایعلمون ؟ انما یتذکر اولوا الالباب

سوره ۲۹ زمر آیه ۹ مکیه .

آری سیبویه بتمام این معانی واقف بود. علاوه بر اینها روایتی را که از

پیغمبر منقول است شنیده بود پیغمبر اکرم فرموده بود: **لقد رجعت من الجهاد الا صغر وعلیکم بالجهاد الا کبر**، پرسیده بودند جهاد اکبر کدام است یا رسول الله؟ فرموده بود: **الجهاد مع النفس فی سبیل الله**، پیغمبر فرموده بود: **اطلب العلم من المهد الى اللحد**. بنابراین سیبویه از گفته استادش حماد، دانست که نقص علمی دارد و با علماء فاصله دارد و مساوی با آنان نمی باشد، از این روی خود خواهی بکار نبرد و بانفس خود و دلخواه خویش بمبارزه و مجاهده برخاست و بمنظور استزاده علم شتافت، و حلقه و مجلس خلیل را برگزید و ملازمت و مصاحبت ویرا بر نامه خویش قرار داد این بود رمز شهادت و شجاعت و فداکاری سیبویه و این شیوه دانشمندان و اندیشمندان است که یاران و پیروان خدای باشند و بدین جهت بوده است که استادش خلیل گفته است: «اگر دانشمندان را یاران و پیروان خداوند ندانیم، بنابر این خداوند یار دیگری نخواهد داشت.» (۱)

**اعترافات - یا اجازه های اجتهاد دانشمندان و استادان بزرگ بسیبویه و مقام علمی او:**

باری شجاعت سیبویه در پی گیری علم و دانش و پیشرفت و ترقی در این زمینه بمنظور تحقق بخشیدن بایده های عالمانه اش باعث شد که آنقدر بهره گیری کند تا اینکه در نحو و لغت از استادان مسلم زمان خود بدرجه اجتهاد برسد و دانشمندان برجسته با گفته های خود در حق وی تفوق و برتری او را محرز دانند و این اقوال بمنزله شهادت آنان درباره سیبویه بشمار آید که ما آن اقوال را به اجازه های اجتهاد تعبیر کرده ایم.

زبیدی گفته است: «فلزم الخلیل حتی برع» یعنی ملازمت خلیل را برگزید تا اینکه پیشی گرفت و برتری یافت و چیره دست شد در علم و فضیلت (۲).  
ابوحاتم سجستانی گفته است: «هو اثبت من اخذ عن الخلیل» (۳) یعنی سیبویه

۱- قفطی (انباء) ج ۱ ص ۳۴۴

۲- زبیدی (طبقات) ص ۶۶.

۳- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۴۹.

مورد اعتمادترین و موثق‌ترین کسی است که از خلیل بن احمد اخذ نموده است و روایت می‌کند .

ابوزید انصاری گفته است که هر گاه بشنوید که سیبویه می‌گوید: «حدثنی من اثنی بعریته». این خبر و روایت را کسی بمن گفته است که به زبان دانی او در عربی ایمان و اطمینان دارم، بدانید که منظور سیبویه از آن شخص من می‌باشم . (۱)

چون سیبویه در علم نحو و لغت پیشرفت نمود و درخشید، اخفش که از وی مسن تربود نزد وی آمد و با او بمنظره پرداخت، آنگاه سیبویه گفت: از این روی باتو مناظره نمودم تا کسب فیض نمایم (۲) و بهره‌مند شوم .

نصر بن علی بن نصر جهضمی، که پدرش شاگرد خلیل بوده است، گفته است که تنها چهارتن از شاگردان خلیل بن احمد فراهیدی درخشیدند و بدرجه اجتهاد در رشته خود رسیدند: عمرو بن عثمان ابوبشر، معروف بسیبویه، و نصر بن شمیل، و علی بن نصر جهضمی و مورج سدوسی. (۳)

ابن عائشه گفته است: با اینکه سن زیادی از سیبویه نمی‌گذشت، او با انواع علوم روی آورد و از هر کدام بهره‌ای گرفته و در نحو سرآمد گشت . (۴)

احمد بن معاویه بن بکر علیمی گفته است: اگر چه زبان سیبویه کمی می‌گرفت ولی از لحاظ علمی خیلی بلیغ‌تر و کامل‌تر از زبان خویش بود . (۵) پیچیدگی و گرفتن زبان سیبویه باعث می‌شد که رفقاییش از فرصت بنفع خود استفاده کنند یا اینکه اعراب را بسوی خود جلب کنند .

---

۱- قنطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۱ .

۲- قنطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۳ .

۳- قنطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۵ .

۴- یاقوت (ادباء) ج ۱۶ ص ۱۱۸ .

۵- زبیدی (طبقات) ص ۶۷ .

### پایان نامه سیبویه در علم نحو بنام: الکتاب:

ابوشر عمرو بن عثمان سیبویه پس از زحماتی که در تحصیل علم نزد استادان زمان خویش متحمل شد و کوششها و تلاشها و تحقیقاتی که در این زمینه نمود و تحقیقات و تتبعاتی که در اثر مجالست و مصاحبت با اصحاب اصیل لغت یعنی اعراب بادیه نشین و شهر نشین بعمل آورد، زبده معلومات و جمله اطلاعات را تنهادر سینه نسپرد تا بدور خود بخواک سپرده شود یا چون برخی از نویسندگان گذشته نوشته های خود را در گودالی نریخت تا آنها را مدفون کند و بروی آن خاک بریزد که شاید درخت کتاب از آن بروید! بلکه کلیه اطلاعات و دانستنی های خود را در زمینه لغت عرب که بالغت قرآن و اسلام و ایمان هم اصل بودند در طبق اخلاص نهاده و بجهان انسانیت و علم و معرفت ارزانی داشت. سیبویه خیلی کوشید تا برای کتاب خود نامی مناسب یابد و آن نام را بر کتاب خود نهاد و لسی چیزی بنظرش نرسید جز آنکه آن کتاب را تنها «کتاب» نامد و آنرا کاملترین و مجهزترین و جامع و مانع ترین نوشته و کتاب در این زمینه داند و معرفی نماید، و الحق در این کار هم اشتباه نفرمود و اصابت هدف کرد که مورد تأیید و تمجید و تعریف و تحسین علماء واقع بین گذشته و حال قرار گرفته است.

و گروهی از آنان چون صاعد بن احمد جیهانی از مردم اندلس و قفطی و ابوالعباس ثعلب و مدینی و جاحظ «الکتاب» سیبویه راستوده اند و سخنانی که ذکر همه ی آنها موجب تطویل سخن است درباره عظمت و اهمیت آن ایراد کرده اند از گفته بزرگان نحو چنین برمی آید که سیبویه برای بثمر رسیدن کتاب خود زحمات زیادی کشیده است تا اینکه آنرا بنحو عالی و مورد پسند دانشمندان عصر خویش ساخته است، اخفش گفته است که سیبویه چون قسمتی از کتاب خود را می نوشت آنرا بر من عرضه می نمود و می خواند و گمان می کرد دانش من از وی فزونتر است در حالیکه او خود از من داناتر و در فضل و دانش برتر بود (۱).

شاید هم اخفش اشتباه کرده است و سیبویه بخوبی می دانسته است که خود از اخفش داناتر است ولی ممکن است که سیبویه نوشته های خود را با توضیحی که داشت بر همگان از اهل علم، اعلی و غیر اعلی، عرضه می داشت تا رأی و عقیده هر يك را بداند و اگر احتمالاً چیزی بذهن شنونده رسد که ذهن سیبویه از آن غافل مانده است، متوجه گردد و تاهنگام اعلان کتاب یا باصطلاح امروز انتشار آن، از هر جهت رفع نقص شده باشد، و شاید بهمین جهت بوده است که توانسته کتاب خود را بهترین وجه و کیفیت در آورده که درباره آن گویند: «وضع کتابه الذی طار - طائره فی الافاق واجمع علیه الادباء<sup>(۱)</sup> بالاتفاق».

دیگر اینکه این اخفش، ابوالحسن سعید بن مسعود، خود علم نحوی را نزد سیبویه آموخته است و شاید سیبویه علاوه بر حدسی که در بالا زده ام می خواسته که یکنفر را بعنوان دانا و مطلع تمام عیار بر کتاب خود تربیت کرده باشد تا پس از وی آن کتاب را بر مردم بخواند و همینطور هم بود زیرا اخفش را راهنمای کتاب سیبویه دانسته اند. و گفته اند که معلوم نیست کسی کتاب سیبویه را بر سیبویه خوانده باشد یا اینکه سیبویه کتابش را برای کسی خوانده باشد، ولی همینکه سیبویه وفات یافت، کتابش بر اخفش قرائت گردید<sup>(۲)</sup> و همین امر میرساند که سیبویه پیش بینی کرده بود و یکنفر را، که همان اخفش باشد، بعنوان مطلع و متخصص کتاب خویش پرورانیده و آماده کرده بود.

چنین بنظر میرسد که پس از آنکه سیبویه کتاب معتبر خود را در نحو نوشت، علماء نحو خواهان اطلاع از آن شدند و در صد خواندنش برآمدند و اولین کسی که در زمان حیات سیبویه آنرا خواند، همان رقیب سیبویه یعنی کسائی بود که از اخفش خواست تا کتاب سیبویه را برایش بخواند و اخفش در يك هفته برایش خواند و کسائی هفتاد دینار به اخفش اجز و مزد و پاداش داد. و یادداشت هایی از

۱- ابن جنید ص ۹۵.

۲- ابن الندیم (ف) ص ۹۱.

تقریرات سیبویه برداشت. (۱) غیر از کسانی فراء بود که کتاب سیبویه را پیشوا و راهنمای خود قرار داده بود و همیشه آنرا زیر سر خود نگاه میداشت (۲). ابو عمر جرمی که یکی از دانشمندان نحو بوده است کتاب سیبویه را نزد اخفش، شاگرد سیبویه، خواند، در حالیکه سیبویه رانده است، و حتی کتابی در شرح الفاظ غریب و مشکل کتاب سیبویه نوشته است و آنرا بنام کتاب «تفسیر غریب سیبویه نامیده است» (۳) ابو عثمان، بکر بن محمد مازنی که از دانشمندان نحو بود نیز کتاب سیبویه را بر اخفش خواند (۴) عبدالله بن محمد بن هارون توزی، کتاب سیبویه را بر ابو عمر جرمی، صالح بن اسحق بجلی خوانده است. (۵) ابواسحاق، ابراهیم بن سفیان بن سلیمان ... کتاب سیبویه را خواند و بآخر رسانید و کتابی بر دقائق الفاظ وارده در کتاب سیبویه نوشته و آنرا کتاب شرح نکته‌های کتاب سیبویه نامید و بدینسان دانشمندان دیگری که بتدریج آمده‌اند چون ثعلب و مبرد و امثال ایشان.

گویند علت اینکه ابو حیان نحوی از کتاب سیبویه قطع علاقه نمود و آنرا رها کرد اینست که ابن تیمیه بوی گفت: سیبویه معصوم نبود و پیامبر نحو بشمار نمی‌رفت بلکه در کتابش اشتباهات زیادی دارد، مگر نمی‌بینی که در هشتاد جای کتابش خطا کرده است؟! ولی باید دانست که ابو حیان از ابن تیمیه نیز برگشت و کناره گرفت، بنابراین ابو حیان را آدمی دم‌دمی باید دانست و کردار و گفتارش حجت نمی‌تواند بود. (۶)

۱- یاقوت (ادبا) ج ۱۶ ص ۱۲۲ وقفی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۹ و ۳۵۰.

۲- یاقوت (ادبا) ج ۱۶ ص ۱۲۲ وقفی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۱ و زبیدی (طبقات) ص ۷۳ و

ابن خلکان (حد) ج ۲ ص ۵۴۹.

۳- ابن الندیم (ف) ص ۱۹۸.

۴- ابن الندیم (ف) ص ۸۹.

۵- ابن الندیم (ف) ص ۹۸.

۶- خدیجه ص ۵۸.

استاد عبدالوهاب حموده بنقل از استاد ابراهیم مصطفی در بحثی تحت عنوان: «نخستین کسی که علم نحور اوضع نمود.» گوید: قدیم ترین کسی که سیبویه بدیشان استناد کرده و از آراء و نظریات نحوی ایشان استفاده نموده و بعنوان مأخذ و معتمد از آنان در کتاب ارزشمندش نام برده است، عبدالله ابن ابی اسحاق متوفی بسال ۱۱۷ هـ می باشد که سیبویه شش بار نام او را در کتابش آورده و از او نقل قول کرده است، از اینرو روشن است که سیبویه از نخستین منابع نحوی تدوین شده و همچنین دانشمندان نحوی طراز اول و قدیمی ترین ایشان نیز، علاوه بر استادان معاصر خویش امثال خلیل و غیره و اعراب بادیه و شهر نشین، بمنظور فراهم ساختن این کتاب جلیل القدر بهره گیری نموده تا آنرا بدین صورت و کیفیت در آورده است. (۱)

### مناظره سیبویه و کسائی:

کسائی کیست؟

ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروز از نژاد ایرانی و از قراء سبعة مردم کوفه بود. در کوفه پرورش یافت و پیوسته از شهری به شهری دیگر می رفت تا اینکه بسال ۱۷۹ هـ = ۷۹۵ م در ربویه یکی از قراء اطراف ری وفات یافت (۲) ابن الندیم در نقل و ضبط تاریخ وفات کسائی اشتباه کرده است زیرا، بطوریکه در پیش گفتیم: ابوالحسن علی بن حمزة کسائی بامحمد بن حسن شیبانی در یکروز بسال ۱۸۹ هـ = ۸۰۴ م وفات یافتند و هارون الرشید در این خصوص گفت: دفنا الفقه واللغة بالری فی یوم واحد. (۳)

فراء گفته است که کسائی علم نحور را در بزرگسالی آموخت و علت آن این

۱- حموده (مجله کلیة الاداب) - جامعه فؤاد اول - مصر ج ۳ - (ماید) ۱۹۵ ص ۱۳۳.

۲- ابن الندیم (ف) ج ۵۲.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۱۴۲.

بود که روزی پیاده روی کرده بود و خسته شده بود، چون بجماعتی ازدوستان خود، که غالباً با ایشان می نشست، رسید، از اینرو نشست و گفت خسته شدم ولی در بکار بردن لفظ اشتباه کرد و بجای اینکه بگوید: اعییت، گفت عییت این مردم بازاری اورا تخطئه کردند و گفتند: اشتباه کردی، کسائی که دید این مردم ازوی ایراد گرفتند بیدرنگ از جای برخاست و بدنبال استاد نحورفت . اورا بسوی معاذالہراء راهنمایی کردند و کسائی ملازمت معاذ نمود تاہرچہ معاذ می دانست فرا گرفت آنگاہ کسائی ببصرہ رفت تا از خلیل بیاموزد، یکی از اعراب بوی گفت: چگونه شیر مردان کوفہ را رہانمودی و ببصرہ آمدی ! کسائی از خلیل پرسید: این دانش را از کہ آموختی؟ گفت: «از مردم بادیہ نشین حجاز و نجد و تہامہ .» کسائی از بصرہ بیرون شد و تا توانست از اعراب بادیہ نشین لغت آموخت، سپس ببصرہ آمد تا از خلیل نیز بہرہ گیرد ولی خلیل وفات یافته و یونس نحوی بجای خلیل تدریس می کرد، کسائی بایونس نحوی بمذاکرہ و مباحثہ علم پرداخت تا اینکه یونس بفضل و دانش کسائی آگاہ شد و جای خود را باو داد . (۱) یا اینکه گفته است کہ شایستہ ریاست می باشی . (۲)

کسائی در دربار عباسی قرب و منزلت فراوان داشت . دربارہ سبب راہ یافتن کسائی بدربار عباسی چنین گفته اند کہ مہدی خلیفہ عباسی از معلمی کہ فرزندش رشیدرامی آموخت پرسید: فعل امر مسواک کردن چیست؟ گفت: استک . مہدی خواست تا دانشمندی را باو معرفی کنند . کسائی را از کوفہ آوردند . (۳) مہدی پرسید: فعل امر مسواک کردن چیست؟ کسائی گفت: سک . مہدی اورا تحسین کرد و جایزہ داد .

کسائی گفته است: روزی باہارون الرشید نماز می گزاردم و اشتباہا بجای

۱- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۵۸.

۲- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۶۵.

۳- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۵۹.

«لعلهم يرجعون» «برجعین» گفتم. چون نماز به پایان رسید، هارون الرشید بجای اینکه بمن بگوید اشتباه کردی، گفت: (۱) این لغت را چه کسانی بکار برده اند؟ گفتم حتی اسبان اصیل گاهی پایشان پیچ می خورد و می لغزند. هارون گفت: درست است!

خلف بن هشام اسدی گفته است: کسائی مشغول گفتن درس بود که بجای اینکه بگوید: «انا اکثر بضم راء»، گفت انا اکثر بفتح راء» خلف گوید که من دانستم اشتباه کرده است. مردم از کسائی پرسیدند که بچه دلیل این کلمه را در این ترکیب چنین خواندی؟ من خواستم که توجیهی کرده باشم و بمردم جوابی گفته باشم ولی سیبویه گفت: «اکثر بضم راء» درست است، و مردم آنرا درست کردند: فراء از کسائی شنیده است که گاهی زبانم لفظی را بغلط ادا می کند! (۲)

ابوبکر انباری گفته است: کسائی در قرائت قرآن یگانه بود و مردم از وی می آموختند، کسائی بر صندلی می نشست و مردم گرد او می نشستند. او قرآن را از اول تا آخر می خواند و مردم می شنیدند. برخی از شنوندگان، بادر دست گرفتن قرآن، نقطه گذاری را بر اساس خواندن کسائی انجام می دادند و برخی دیگر، فاصله های آیات را ترسیم می کردند کسائی داناترین مردم بعلم نحو و یگانه در دانستن الفاظ غریب بود. (۳) کسائی تألیفاتی داشت که یکی از آنها بنام «معانی القرآن» بود. هنگامیکه ابو عمر دوری آن کتاب را نزد ابو مسحل خواند، ابو مسحل گفت: این کتاب جلیل القدری است که اگر کسی ده بار آنرا بخواند مستغنی نمی گردد بلکه باز هم بخواندنش خود را نیازمند می بیند. (۴)

روزی فراء کسائی را دلگرفته دید. از او پرسید چرا چنینی؟ گفت: یحیی-

۱- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۶۲.

۲- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۶۳.

۳- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۶۴.

۴- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۶۵.

بن خالسدبرمك و وزیر هارون الرشید، مرا می طلبد و درباره چیزی از من می پرسد . اگر تأمل کنم ملامت نماید و اگر بیدرنگ پاسخ دهم بیم آن دارم که اشتباه کنم . فراء خواست کسائی را بیازماید از اینرو گفت : چه کسی جرأت دارد بر تو اعتراض نماید ! تو کسائی هستی هر چه خواهی بگو . کسائی بزبان اشاره کرد و گفت : خداوند آنها را ببرد اگر چیزی را که نمی دانم بگویم !

گویند کسائی هنوز تأهل اختیار نکرده بود و از این موضوع خیلی ناراحت بود، از اینرو چند بیتى به هارون الرشید نوشت و با الفاظی که بیان کننده وضع و حالت عز و یت و تنهائی او بود خواسته خود را به هارون فهمانید و هارون کنیز کی زیارا با اسب وزین و لگام و ده هزار دینار همراه غلامی برایش فرستاد . ققطی گفته است که سرودن این ابیات از طرف کسائی بسیار قبیح است زیرا این نمونه گفتار ناکسان است . پناه می برم بخداوند که بدینگونه خرد را از وی سلب نموده است ! ابن مکتوم گفته است : این الفاظ رکیک و گفتار قبیحی است بویژه در گفتن آن بخلیفه آنهم از طرف کسی که مسئولیت تربیت فرزندان خلیفه را عهده دار شده است ، چه اینگونه سخنان را نادانان محض یا دانای محض گوید ، چنین بنظر می رسد که گوینده این ابیات کسائی نباشد و دیگری باشد . (۱)

### زمینه سازی برای مناظره :

حال که سیویه و کسائی را بخوبی معرفی کردیم بجا است که بمنظره آندو دانشمند بپردازیم . البته درباره این مناظره سخنان گوناگونی گفته اند ، ولی سعی و کوشش ما بر اینست که گفته اشخاص بیطرف را بیاوریم و قضاوت منصفانه را در اینجا نقل کنیم همچنانکه سرودن آن اشعار رکیک را از زبان مردی دانشمند چون کسائی بدور دانستیم .

ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب و ابوالعباس محمد بن یزید مبرد که از دانشمندان بنام و عالیقدر و مورد اعتماد همگان بوده اند و هر دوی ایشان بعد از

دوره سیبویه و کسائی می زیسته اند در اثر تحقیق کامل در کتب وافواه و قضاوت منصفانه چنین گفته اند که چون سیبویه بیغداد آمد، کسائی از آمدن وی پریشان شده و دچار وحشت گردید و بسراغ جعفر بن یحیی بن برمک و فضل بن یحیی بن برمک وزیر با تدبیر هارون الرشید رفت و بایشان گفت: من یاور و دوستدار شما هستم و این مرد (یعنی سیبویه) از این جهت آمده است که مرا براندازد و جای مرا گیرد. فرزندان یحیی، که خود دانشمند و دانش پرور بودند، گفتند: ما چاره جز این نداریم که شما دونفر، سیبویه و کسائی، را در مجلسی جمع کنیم تا باهم بمذاکره و مناظره نحو پیردازید، تو خود چاره خویش نما. (۱)

ابو الحسن سعید بن مسعود معروف به اخفش (اوسط) از مردان مسن و دنیادیده و سردو گرم چشیده، از سیبویه کسب علم نمود و فرزندان کسائی را تعلیم داد و از کسائی بهره مالی برد و لذا در گفتارش حب و بغضی روا نمی دارد زیرا با طرفین قضیه بوده است و در گفته اش چنین بنظر می رسد که هیچگونه جانبداری نکرده است. او گوید: چون سیبویه بیغداد آمد بسراغ ابوعلی یحیی بن خالد بن برمک رفت یحیی بن خالد جویای حال او شد و علت سفر بیغداد را پرسید. سیبویه به یحیی بن خالد گفت: از اینرو بیغداد آمده ام تا اینکه من و کسائی را در یکجا باهم آشنا کنی و در این مجلس معارفه و آشنائی بایکدیگر بمناظره پردازیم. یحیی بن خالد بن برمک از مردان هوشمند و دانشمند و اندیشمند روزگار بود و بدرجه علمی سیبویه واقف و مطلع بود. از اینرو نمی خواست که موردی پیش آید تا این مرد بزرگ و دانشمند عالیقدر رنجیده خاطر شود یا اینکه بمقام و منزلت وی لطمه و صدمه و حتی کوچکترین خدشه ای وارد آید، از اینرو به سیبویه گفت: سخن مرا بپذیر و اقدام باین کار مکن، زیرا کسائی شیخ بغداد و قاری درجه یک قرآن این شهر است، یا باصطلاح امروز ما که ملك المتکلمین و ملك الشعراء و پهلوان پایتخت و شیخ - السفراء و غیره می گوئیم، رئیس النحویین است، از آن گذشته کسائی استاد و معلم

امین فرزند خلیفه هارون الرشید است، و تمام مردم این شهر همه همراه وی می باشند و از کسی جز کسائی حمایت نمی کنند، یا باصطلاح امروز ما افکار عمومی بغداد همه بکسائی متمایل است و مردم طرفداری از او می کنند و برای او رأی می دهند اما سیبویه که از پایه علمی بلند و اندوخته معنوی و فضل و ادب کامل برخوردار بود، اینها را ملاک دانشمندی ندانست و گفت: من باین جهت بیخدا آمده ام و تزلزلی بخاطر خود راه نمی دهم و در راه این عقیده و هدف آماده مقابله و ایستادگی می باشم، مرا با کسائی رو برو کنید. یحیی بن خالد علاوه بر فضل و دانش، مردی باتدبیر بود. از طرفی دیگر ایرانی و باسیبویه و کسائی که هر دو ایرانی بودند هم نژاد بود و روا نداشت این دو دانشمند هم نژاد وی روی در روی یکدیگر بایستند، از این روی خود را در این معرکه وارد نساخت بلکه گزارش ایندورا بخلیفه عباسی هارون الرشید داد. هارون دستور داد تا ایندو دانشمند در یکجایا هم نشینند و مناظره کنند. یحیی بن خالد تاریخ اجتماع و مناظره را باطلاع سیبویه رسانید، سیبویه در تاریخ معین و لحظه موعود بسر ای هارون الرشید رفت، چون بد آنجا رسید فراء و احمر و هشام بن معاویه و محمد بن سعدان را دید که پیش از وی آمده اند. احمر از سیبویه یکصد سؤال کرد و سیبویه جواب آنها را می گفت، ولی احمر با شنیدن هر يك از جوابهای سیبویه بدومی گفت: ای مرد بصری اغلط کردی!! (۱) در اینجالاتم می دانم بروایت دیگری که زبیدی بنقل از فراء، که شاگرد و مرید کسائی بود، آورده است، اشاره کنم و آن اینست: فراء خود گفته است که چون سیبویه پرسشهای احمر پاسخ داد، احمر او را تخطئه کرد. سیبویه گفت: این کمال بی ادبی است. فراء اضافه کرده است که من ب سیبویه گفتم: این مرد (یعنی احمر) عجول و مبالغه گواست (شاید منظورش گزافه گوی بوده است). آنگاه من از سیبویه مسأله ای پرسیدم و سیبویه با شتاب جواب گفت و چون بناو گفتم پاسخ می دهی که دادی درست نیست، سیبویه گفت: من باشما سخن نگویم تا اینکه دوست شما

(یعنی سیبویه) بیاید (۱)

لازم بتذکر است که سیبویه بتنهائی از بصره بیغداد آمده و با خود کسی همراه نیاورده بود چون در نظری موضوع دسته‌بندی و امداد مطرح نبود. چیزی که مدنظر سیبویه بود همان بضاعت علمی بود و بس. اما کسائی، با توجه بمکالمه‌ای که در آغاز میان او و یحیی بن خالد گفتیم، این امر را، ظاهراً، مرعی داشته و زمینه را فراهم نموده بود که نخست دست‌پروردگان خود را بعنوان پیشقراول بمبارزه سیبویه فرستاد تا بنظر خویش روحیه قهرمان را تضعیف کنند، آنگاه خود بمیدان قدم نهاد و اگر حریف را استوار و بی‌باك دید از خارج یاری جوید و امداد گران بكمك وی شتابند، شاید بدینجهت بوده است که اخفش گفته است «ووافی الکسائی ومعہ خلق من الاعراب». یعنی سیبویه با دارودسته‌اش که گروهی از اعراب بودند بمجلس مناظره آمده (۲). کسائی پیروان خود را در جائی مستقر نمود و خود بمجلس رفت و مناظره شروع شد.

#### موضوع مناظره:

ابوالحسن اخفش گفته است که کسائی بسیبویه گفت: ای مرد بصری (۳) اگر بگوئیم: كنت اظن العقر ب اشدلسما (بالسعة) من العقر، آیا بدنبال آن باید بگوئیم: «فاذا هو هی» یا اینکه «فاذا هوایاها؟» سیبویه پاسخ داد: من میگویم: «فاذا هو هی»، در اینجا بعضی گفته‌اند که حاضران مجلس یعنی کسائی و نوچه‌هایش فراء و احمر و هشام بن معاویه و محمد بن سعدان بسیبویه گفتند غلط است و خطا کردی، یحیی بن خالد بن برمك گفت: باید میان شما داوری شود، کسائی و یارانش گفتند اعراب بر درگاه ایستاده‌اند. ابوالجراح عقیلی و همراهانش که مورد اعتماد همیشگی کسائی بودند، اعراب را آوردند اعراب گفتند: «فاذا هوایا» هادریست است

۱- زبیدی (طبقات) ص ۷۱-۷۲.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

چون گفتند سیبویه خطا گفته است، مجلس پایان یافت. (۱) ابوالحسن اخفش تفصیل بیشتری داده است و گفته است: چون موضوع را بر اعراب عرضه داشتند، گروهی گفتند: «فاذا الزنبور هی»، و گروهی دیگر گفتند: «فاذا الزنبور ایاها». کسائی بسیبویه گفت: در میان اعراب هم دو دستگی ایجاد شد، توای مرد بصری چه میگوئی؟ سیبویه گفت: اعراب که بشهر بصره آمد و شد می‌کنند گویند: «فاذا هو هی»، و «فاذا هو ایاها» نگویند و آنرا شناسند. آنگاه کسائی و یارانش سیبویه را تخطئه کردند و سیبویه دل گرفته شد (۲). قفطی این خبر را بسادگی آورده و گفته است: هارون الرشید سیبویه و کسائی را در یکجا جمع کرد و کسائی و دستیارانش او را تخطئه کردند (۳). و محمد ابوالفضل ابراهیم که در کتاب انباه الرواه قفطی بتحقیق پرداخته است، منظور از دستیاران کسائی را درپاورقی همان صفحه، فراء و علی بن المبارک یاد آور شده است.

اما ابن خلکان خبر را طوری نقل کرده که حق با سیبویه بوده است و در این باره صحنه سازی وجود داشته یعنی توطئه‌ای در کار بوده که سیبویه را شکست خورده جلوه دهند و افکار عمومی تصور نکند که سیبویه را رانده‌اند بلکه تقصیر از خودش بوده است که از عهده مناظره بر نیامده است! ابن خلکان که خود از منابع موثق نزد محققین بشمار می‌رود گوید: کسائی بسیبویه گفت، عرب گوید: «كنت اظن الزنبور اشد لسعاً من النحلة فاذا هو ایاها» سیبویه گفت: چنین نیست که تو گوئی بلکه گویند: «فاذا هو هی» سپس در این زمینه گفتگوی آندو بدرازا کشید و قرار بر این شد که این موضوع را بشخص عربی که از زبان مردم شهر بدو راست و زبانش با ایشان مخلوط نشده است عرضه نمایند. محمد امین فرزند هارون الرشید که علاقه مفراطی به معلم خود کسائی داشت، شخص عربی را خواست و موضوع

۱- زبیدی (طبقات) ص ۶۸-۶۹ بنقل از ثعلب و مبرد.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

۳- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۲۷۱.

را بدو گفت و نظر او را جویا شد . این مرد عرب گفت : چنان است که سیبویه گفته است . امین بمرد عرب گفت : ما میخواستیم که کسائی را تصدیق نمائی و گفته او را صحیح انگاری ! مرد عرب گفت : زبان من یاری نمی کند که خواسته شمارا را بگویم و جز بحقیقت سخن نگویم . امین گفت : ما کسی را می آوریم که سخن سیبویه را از زبان کسائی و سخن کسائی را از زبان سیبویه بر تو گوید و تو بگو که گفته کسائی درست است ! مرد عرب گفت : اگر شما چنین کنید امکان پذیر است . پس از پایان مجلس ، مطلب را دگر گونه کردند و از مرد عرب نظر خواستند مرد عرب گفت : گفته کسائی درست است و عرب نیز چنین گویند . سیبویه دانست که علیه او توطئه کرده اند و حق را ، از روی تعصب ، بجانب کسائی دانسته اند .... (۱)

اگر چه با مطالعه اخلاق و روحیه امین فرزند هارون الرشید چنین بنظر می رسد که دست بچنین کارها یا نظایر آنها بزند و چنین پنداشته می شود که چون یحیی بن خالد بن برمک بکسائی گفته است «ما ناچاریم که شمارا در یک مجلس جمع کنیم و تو چاره اندیشی کن و چاره کار خویش نما» (۲) کسائی هم دست بدامن شاگرد بانفوذ خود امین شده باشد تا بدون دخالت ظاهری کسائی ، سیبویه را مغلوب یا منکوب سازد تا همانطور که نوشته اند «جایگاه کسائی را سیبویه نگیرد و اشغال ننماید» (۳) ولی بهمین سادگی نمی توان قطع و جزم نمود که حقیقتاً چنین کارهائی بوده است مگر اینکه مدارك مثبت و متقن تاریخی مارا راهنمائی نماید .

نویسندگان اعرابی را که کسائی بمنظور شهادت در صحت و خطای گفتار خود و سیبویه طلبید ، اعراب الحطمه گفته اند (۴) و ابن الندیم گویا ایشان را فصحاء

۱- ابن خلکان ج ۱ ص ۵۶۹ .

۲- زبیدی (طبقات) ص ۶۸-۶۹ .

۳- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۵۹ و زبیدی (طبقات) ص ۶۹ .

عرب دانسته است (۱). که از قول کسائی (۲) و خود قفطی نقل کرده است ولی کلام قفطی که اشتباه است چون او سعید بن مسعوده اخفش را در مناظره سیبویه و کسائی حاضر دانسته است که حضور نداشت و لذا شاید قفطی هم از گفته کسائی حطمه را از فصحاء عرب دانسته است که آنهم نمی تواند ملاک قرار گیرد مگر اینکه دانشمند دیگری را گوید. ابن سیده الحطمه را چنین معرفی کرده است که بنو الحطمه یکی از شاخه های قبیله قیس می باشند (۳) و از فصاحت و عدم فصاحت ایشان چیزی نگفته است.

اما ابوزید انصاری که از استادان مسلم زمان سیبویه و کسائی بوده است و گفته است: کسائی ببصره آمد و از عیسی بن عمرو و ابو عمرو بن العلاء و یونس بن حبيب علم خوب و فراوان آموخت، آنگاه روانه بغداد شد و از نادرستی علوم اعراب حطمه آموخت، و آن معلومات و اطلاعات درست و صحیح پیشین خود را با نادرستی هائیکه از اعراب حطمه یاد گرفته بود، بیامیخت و خوبها را بدو صحیح و درست و نادرست و سالم را فاسد گردانید. (۴)

گواهی این استاد بزرگوار و دانشمند بلامنازع سند بسیار ارزنده ای است که اولاً اعراب حطمه را از فصحاء عرب معرفی نکرده بلکه زبان ایشان را فاسد یا نادرست شناخته است، ثانیاً اطلاعات کسائی را در اثر حشو و نشر و اخذ و اقتباس از اعراب حطمه فاسد و نادرست دانسته است. اما کسائی بطوریکه در شرح حالش از زبان خودش نقل کردیم، در چند مورد اعتراف با اشتباه و خطای خویشتن کرده است. و لذا تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها!

۱ - ابن الندیم (ف) ص ۸۹.

۲ - قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۵۹ و ۳۴۸.

۳ - ابن سیده (لسان العرب) - حطمه.

۴ - قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۷۴.

### سرانجام سیبویه :

مناظره سیبویه و کسائی پایان یافت، و بطوریکه همه گفتند، سیبویه را دلشکسته کردند. ابن قتیبه گفته است: «واستذل سیبویه» (۱) یعنی سیبویه را خوار و ذلیل و وامانده و سرشکسته گردانیدند برخی گفته اند که: «واستزل سیبویه» (۲) یعنی سیبویه را کجرفته و لغزیده معرفی کردند. پس معلوم می شود که سیبویه شکست نخورده و منحرف نگردیده بود بلکه او را بدین صورت جلوه دادند، بدلیل اینکه بنا بگفته ابوالحسن علی بن سلیمان بن الفضل معروف به اخفش صغیر نحوی، از ملازمین علی بن قعله، متوفی بسال ۳۱۵ هـ که گفته است: یاران و علاقمندان سیبویه و نظریات علمی و نحوی او تا بامروز تردیدی در صحت جواب سیبویه به کسائی بخود راه نمی دهند و همگی متفقاً بر آنند که پاسخ درست همان بود که سیبویه داد: «فاذا هو هی» یعنی فاذا هو (الزنبور) و مثلها (مثل العقب یا مثل النحلة) زیرا از نظر موقعیت کلمه در ترکیب نحوی عربی، رفع کلمه لازم است نه نصب آن، اگر کسی بگوید که چگونه در این جمله، هم میگوئی: خرجت فاذا زید قائم و هم میگوئی فاذا زید قائما؟ و کلمه قائم را منصوب می گردانی اما در جمله کنت اظن الزنبور اشد لسة من العقب، تنها «فاذا هو هی» را صحیح میدانید و «فاذا هوایاها» را نادرست میخوانید؟ جواب اینست که کلمه «قائما» اسم نکره است و معرفه نمی باشد و چون نکره است لذا از نظر ترکیب نحوی در جمله حال قرار گرفته است و حال منصوب است، اما در جمله فاذا هو هی، موضوع حال در میان نیست بلکه خبر مبتدا در میان است و خبر مرفوع است نه منصوب و نمی تواند حال باشد (۳) لذا شاید بهمین جهت بوده است که ابوالحسن سعید بن

---

۱- ابن قتیبه (المعارف) ...

۲- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۳.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۶۹.

مسعده اخفش اوسط تاجریان مناظره را از زبان شخصی سیبویه در بصره شنید،  
بیدرنگ بمنظور مبارزه با کسائی و دارودسته اش بیغداد شتافت (۱).

بهر حال پس از آنکه کسائی از اعراب حطمه نظیر ابو قعس و ابودثار  
و ابوالجراح و ابو ثروان، یاری خواست و ایشان از کسائی پیروی کردند، (۲)  
نویسندگان سیبویه را عازم فارس که زادگاه اصلی خودش بود، روانه می بینند،  
ولی هر کدام بنحوی گفته اند که سیبویه پس از این جریان به فارس بازگشت و در  
آنجا وفات یافت. (۳) این گفته روشن نمی سازد که آیا قهر کرده است و به حال  
تفر و انزجار از آن مردم بزادگاه برگشته است یا اینکه بصورتی دیگر بوده است،  
اما ابن خلکان این توضیح را داده است که سیبویه پس از این کشمکش، باحالتی  
خشمناک و دلگرفته از بغداد قصد فارس کرد و بدانجا رفت. (۴) قفطی در جای  
دیگر آورده است که سیبویه یکسره از بغداد بفارس رفت و از شرمی که  
از پیش آمدن آن واقعه داشت بیصره رفت (۵) و این با گفته ابوالحسن سعید بن مسعده  
اخفش که بصراحت گفته است که سیبویه پس از آن واقعه از بصره آمد و جریان  
مناظره را در میان گذاشت (۶)... منافات دارد و صحیح نمی باشد. دیگر اینکه  
عده گفته اند که پس از آن واقعه مناظره، کسائی از یحیی بن خالد بن برمک خواست  
تا سیبویه کمک کند و با پولی دهد! حتی بعضی بالحنی زننده گفته اند که کسائی  
پس از مناظره، به یحیی بن خالد گفت که سیبویه بامید بذل و بخشش تو بیغداد آمده  
است! و یحیی بن خالد ده هزار درهم بسیبویه جایزه و صله داد. (۷) برخی هم

---

۱- زبیدی (طبقات) ص ۲۹.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۱-۷۲.

۳- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۳ و ص ۳۴۸

۴- ابن خلکان ج ۲ ص ۵۴۹.

۵- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۲۷۱ و ص ۳۵۹.

۶- زبیدی (طبقات) ۷۰.

۷- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۴۸.

گفته‌اند که هارون الرشید دستور داد تا ده هزار درهم بوسیویه دهند و او را مرخص کنند. (۱) و دیگری گفته‌است که برامکه آن پول را بوسیویه دادند و چون این خبر از ثعلب و مبرد نقل شده است صحیح تر و متقن تر و قابل قبول تر است، چه بنظر نمی‌رسد که برامکه با آن بزرگواری باعث شوند که به دانشمندی چون سیویه آنقدر توهین شود بلکه با احتمال قریب بیقین با هارون الرشید تبادل نظر کرده‌اند و صلاح دیده‌اند که وجهی شایسته بمقدار ده هزار درهم بعنوان جایزه و صله و قدردانی بوسیویه داده شود و با اعزاز و اکرام و تقدیر و احترام او را روانه شهر خود کنند زیرا همین خبر اضافه کرده است که: «وبعث الی بلده» یعنی او را بشهر خودش باز گردانیدند. و دلیل دیگر قفطی درجائی دیگر آورده است که: «فأخذها وعاد - الی البصره» یعنی سیویه مبلغ جایزه را گرفت و بصره باز گشت. (۲) حتی خبر جالبتری که از یکی از دستیاران کسائی یعنی فراء نقل شده است، گوید: یحیی بن خالد بن برمک دستور داد تا ده هزار درهم بوسیویه دادند و او را بسوی فارس روانه ساخت و متوجه گردانید. (۳) بنظر میرسد که یحیی بن خالد بن برمک از آزاری که بوسیویه داده‌اند متأثر شده است و بمنظور استمالت سیویه خواسته‌است او را بهر کیفیتی که هست دلخوش سازد و غبار آزر دگی از دل این دانشمند بزداید و چون دیده‌است که خود سیویه دیگر مایل نیست که باین مردم خودخواه در عراق بماند و قصد زادگاه خویشان دارد از اینرو او را روانه جائی کرده‌است که دلخواه و خاطرخواه او است. حتی چنین بنظر میرسد که مقامی لایق و سزاوار و منصبی شایسته بوسیویه داده باشد و باین عنوان ارزنده او را روانه فارس و شیراز کرده باشد، زیرا ابو عبد الله الحافظ قصار محمد بن عبد العزیز شیرازی گفته است که:

۱- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۲۷۱.

۲- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۴۸.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۷۱-۷۲.

مات سیبویه و کان علی مظالم فارس.<sup>(۱)</sup> یعنی هنگامی که سیبویه دارد دنیا را وداع کرد رئیس دیوان مظالم فارس، یعنی مرجعی بود که مردم شکایات و مظلومیت‌های خود را باو عرضه میکردند و او رسیدگی می‌نمود که شاید آن منصب را بتوان منصب قاضی القضاة دانست، و باین ترتیب تمام سخنان که دال بر ضجر و تحقیر این مرد است مردود شناخته می‌شود.

### پس چرا گفته‌اند که سیبویه از غصه مرده است؟!

ابوالحسن سعید بن مسعدة اخفش گفته است: «... ثم مات من ذرب وماتله الا الغم لما جرى عليه». <sup>(۲)</sup> یعنی در اثر ذرب و فوات یافت. معنی ذرب را یکی بیماری کبد، دیگر چیزی مانند ریگ و سنگ ریزه‌ای که در گردن پدید آید و بالاخره بیماری غیر قابل علاج گفته‌اند. <sup>(۳)</sup> اخفش اضافه کرده است که اندوهی که از حادثه مناظره بر او مستولی گشت باعث مرگ وی گردید، قفطی بنقل از اخفش و احمد بن یحیی ثعلب و مبرد گفته است: «... الى أن مات غمًا بالذرب، ولم يلبث الا سيرا». یعنی پس از بازگشت بفارس دیری نپائید که باین بیماری (ذرب) وفات یافت. <sup>(۴)</sup> و در جای دیگر همین عبارت را از قول ثعلب و مبرد آورده و بجای ذرب لفظ کمدر را ذکر کرده است که هر دو یکی است و بعلاوه کمدر بیماری قلب را نیز معنی می‌دهد. اما می‌خواهیم بدانیم که آیا این غم و غصه که مانند بیماری سرطان یا سرطان‌زا است واقعاً بوده است یا خیر و اگر بوده است در اثر چه پیش آمده است؟ اغلب نویسندگانی که درباره سیبویه و حالات او و مناظره‌اش با کسائی بحث کرده‌اند، گفته‌اند هنگامیکه سیبویه ببغداد آمد تا با کسائی مناظره نماید

۱- یاقوت (ادبا) ۱۱۶/۱۶.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۷۰.

۳- لویس (المنجد) - ذرب.

۴- قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۵۹.

سی و دو ساله بود . (۱) و اغلب کسانی که سخنان ایشان مورد اعتماد است ، از قبیل ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب و نظایر ایشان ، گفته اند که سیبویه بهنگام مرگش بیش از چهل سال داشت و کلمه نیفا را بکار برده اند که تقریباً سه سال است ، بنابراین شاید منظور ایشان این بوده است که سیبویه چهل و سه ساله یا چهل و دو ساله از دنیا رفته است لذا اگر سیبویه در سن سی و دو سالگی در مناظره شرکت کرده است و بسن چهل و دو سالگی وفات یافته است بایستی که مدت ده سال پس از مناظره اش با کسانی زیسته باشد و این مدت ده سال کم نیست که آنرا *فلیم یلبث الایسیر* گفته اند یعنی طولی نکشید که مرد ، و اگر در اثر آن غم و غصه که امروز عقده می گویند بمرض خناق یا خننازیر یا سرطان مبتلا شده بود شاید خیلی کمتر از این مدت می زیست .

اگر فرض کنیم که سیبویه در اثر این مناظره با کسانی اندو هناك شده است و غم و غصه فراوانی خورده است بنظر اینجانب این غم و غصه باینجهت نبوده است که چرا نگذارده اند پهلوان پایتخت در نحو و لغت شود و در ناز و نعمت بغلطد و از خوان نعمت خلیفه عباسی هارون الرشید متنعم و برخوردار گردد بلکه باینجهت بوده است که چرا دستگاه خلافت عباسی که خلافت اسلامی را مدعی بوده است بازیچه دست بازیگران و نمایشگاه گردانندگان و نمایشگرانی گردد که بمیل خود حق را ناحق کنند و چنان رفتاری با دانشمندان نمایند که ترك دیار و اقامتگاه خود نمایند که دیگر ببصره باز نگردد . چرا بدگوئی و نمایی و سخن چینی و خود خواهی و جاه طلبی و حسادت و کینه توزی و غرور و نظایر اینها بتوانند دانشمندان و خاندانهای جلیل القدر را چون ابن المقفع و خاندان برامکه و موسی بن جعفر را براندازند . و گرنه دانشمندی از قبیل سیبویه بعلت از دست دادن جاه و مقام و مال و منال و موقعیت غصه نمی خورد تا بمیرد .

اولین بار که ابوالعباس محمد بن یزید مبرد ، ابو اسحاق ابراهیم بن سری - زجاج نحوی را دید و اینهمه علاقه و میل بعلم و دانش در او مشاهده کرد ، از زجاج

جویای حال و وضع زندگی او شد. زجاج از علاقه فوق العاده خود بکسب علم نحو بمیرد بیان داشت و گفت: خود را وقف این کار کرده‌ام و ماهی پنج روز بشیبه گری می‌پردازم تا مخارج ماهانه‌ام را باندازه قوت لایموت بدست آورم و مابقی آیام ماه را بفرا گرفتن علم می‌پردازم. میرد که چنین شنید ماهیانه سی درهم برای زجاج مقرر نمود تا زجاج باخاطر آسوده بکسب علم پردازد. (۱)

نضر بن شمیل که از دانشمندان بنام و از معاصرین سیبویه بوده است که بسال ۸۲۰ = ۸۱۸ م وفات یافته است مردی قانع بود که در بصره می‌زیست. از شدت تنگدستی و ناتوانی در بصره عازم خراسان گردید. چون آهنگ خراسان نمود گروه انبوهی از مردمی که همگی محدث یا زبانشناس و لغوی و یاد انا ب علم عروض و قوامی یا خبره و مطلع در گفتن اخبار و روایت بودند و بسه هزار نفر می‌رسیدند او را مشایعت کردند تا اینکه ببازار میرد بصره رسید. آنگاه باین مردم گفت که دوری جستن از شما بر من ناگوار است ولی بدانید که اگر روزانه يك قرص نانی که از آرد باقلا هم درست شده باشد داشتم نمی‌رفتم. (۲)

(که من این گفته نضر بن شمیل را در کتابی بنقل از تاریخ یمنی عتبی مربوط به خلیل بن احمد فراهمی خوانده بودم) که البته برای مقصود مادر این نوشته فرقی نمی‌کند. اما مردم بصره و این گروه دانشمندان تکفل معیشت قناعت با این مرد دانشمند را نمودند و این «یکی مرد جنگی به از صد هزار» نفر سیاهی لشکر بل بیشتر که هیچ بکار نیایند بناچار و از روی درماندگی بصره را رها کرد و بادیده حسرت باری که بحوزه علمیه خود داشت بخراسان رفت ولی خراسان و خراسانیان مقدم او را گرامی داشتند و پروانه وار گرد شمع محفل علمی او گشتند و از گنجینه علمی که در سینه داشت بهره گرفتند و آنقدر از زروسیم نثار او کردند که ابو عبیده

۱- زبیدی (طبقات) ص ۱۱۹.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۵۳ و قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۴۹ (البته نضر بن شمیل قرص نگفته بلکه کیلجه که وزن است بکار برده است).

گفته است: «فأفاد اموالا عظيمة». یعنی مال فراوانی بدست آورد. (۱) زبیدی نام نصر بن شمیل را ابن خرشه بن یزید بن کلثوم بن عبده زهیر الشکیک الشاعر بن عروه بن حلیمه بن حجر بن مازن بن مالک بن عمرو بن تمیم المازنی مقیم مرو خراسان گفته است و دیگران با اندک اختلاف نقل کرده اند. (۲)

دانشمند دیگری بنام قاسم بن معن مردی عقیف و در قضاوت دقیق و سخت بود که قضاوت شهر کوفه بدو سپرده شده بود و برای این کار اجر و مزدی نمی گرفت و هر چه بدست می آورد بدیگران می داد و برای خود نمی اندوخت (۳) از این مطالب و موضوعات درباره قناعت دانشمندان و گذشت ایشان از مال دنیا بقدری در کتب تاریخ و طبقات و ادب نوشته اند که می توان کتابی در این زمینه نوشت ولی از آنجا که مشت نمونه خروار است این سه حکایت را درباره صبر و شکیبائی زجاج و نصر بن شمیل و قاسم بن معن در فرا گرفتن و اندوختن و اشاعه و ترویج علم و قناعت ایشان در زندگی و تحمل شدائد و محن کافی می دانیم و بهمین نمونه های معدود بسنده می کنیم که بگوئیم باشناختی که از روحیه سیبویه داریم، می دانیم که سیبویه نیز یکی از این قبیل افراد خود ساخته بود که رسیدن بدر بارها رونی و خدمتگزاری بامین شناخته شده منظورش نبود بلکه پیشبرد دانش و انتشار آن و اعتلای مقام دانشمند را از طریق علم هدف خود قرار داده و علم و دانش را وسیله ای می دانست برای رسیدن بکمال انسانیت نه درك جایزه و دریافت صله و ناز و نعمت دنیوی. آری زندگی دانشمندان مبارزه و جهاد است و سیبویه یکی از این دانشمندان مجاهد بود که برای نشر علم از بصره خارج شد و بیغداد آمد. دانشمندی که کتابش را قرآن نحو گفته اند و خودش را می توان نحو ناطق و متحرک نامید، بجائی رفت که مهد دانشمندان بود و مردمش برای دانشمندان جان می باختند چه رسد بیدل مال و

۱- زبیدی (طبقات) ص ۵۳.

۲- ابن الندیم (ف) ص ۹۰.

۳- زبیدی (طبقات) ص ۱۴۷. قفطی (انباء) ج ۳ ص ۳۰.

ثروت . بنابراین خروج سیبویه از بغداد و پایان ناگواروی باعث شد که کوس رسوائی مخالفان زده شود .

### سیبویه در چه سالی وفات یافت ؟

ابن نافع گفته است که سیبویه در سال ۱۶۱ هـ = ۷۷۷ م وفات یافته است . (۱) باید بگویم که حماد بن سلمه ، استاد سیبویه ، در سال ۱۶۷ یا ۱۶۹ (۲) هـ = ۷۸۳ یا ۷۸۵ م وفات یافت و اگر شاگردش سیبویه پیش از وی در سال ۱۶۱ هـ وفات یافته بود ، امکان داشت که خبر فوت شاگرد خود را درجائی ذکر نماید در حالیکه هیچگونه خبری با اطلاعی از حماد در مورد فوت شاگرد باذکاو تش سیبویه نمی یابیم ، از اینرو قول نافع که منحصر بفرد است ضعیف می نماید و قابل اعتماد نیست . ابن الندیم وفات سیبویه را در سال ۲۷۷ هـ = ۸۹۰ م گفته است . (۳) منظورش ۱۷۷ بوده خطیب بغدادی گفته است که سیبویه در سال ۱۹۴ هـ = ۸۰۹ م وفات یافت . در اینصورت کسانی که در سال ۱۸۹ هـ = ۸۰۴ م و هارون الرشید در سال ۱۹۳ هـ (۶) ۸۰۸ م وفات یافته اند بایستی پیش از سیبویه وفات یافته باشند و کسانی ذکرى از فوت رقیب خود سیبویه ننموده باشد دیگر اینکه خطیب که خود تاریخ وفات سیبویه را ۱۹۴ هـ نقل کرده است گوید : سن سیبویه هنگام مرگ ۳۲ سال بود ، و اگر ۳۲ سال را از ۱۹۴ هـ کسر نماییم ۱۶۲ هـ می شود و چون خلیل بن احمد فرامیدی ، استاد سیبویه ، در سال ۱۷۰ هـ (۷) وفات یافته لازم می آید که با توجه بقول خطیب ، سیبویه هنگام مرگ استادش خلیل فقط

---

۱- یاقوت (ادباء) ۱۰/۲۵۴-۲۵۸ .

۲- خطیب ج ۱۲ ص ۱۹۸ .

۳- خطیب ج ۱۲ ص ۱۹۸ .

۴- زبیدی (طبقات) ص ۱۴۲ .

۵- تمام تواریخ اسلامی .

۶- زبیدی (طبقات) ص ۴۷ .

۷- ابن خلکان ج ۲ ص ۵۴۹ .

۸ سال داشته باشد که محال است . ابن خلکان در خبری تاریخ فوت سیبویه را در سال ۱۸۸ هـ ۸۰۳ م نیز نقل کرده است ولی همین ابن خلکان که در خبر دیگری تاریخ وفات سیبویه را در سال ۱۸۰ هـ ۷۹۶ م نقل کرده است گوید : این خبر صحیح است زیرا سیبویه پیش از کسائی (۱) وفات یافت .

قفطی گوید که سیبویه از چند نفری که از ایشان نقل کرده است زودتر وفات یافت از میان این چند نفر یونس بن حبیب را نیز نام برده است که گوید یونس در سال ۱۸۳ هـ = ۷۹۹ م (۲) وفات یافت . بعلاوه مرزبانی خراسانی ، ابو عبد الله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبد الله ، دانشمند صادق اللهجه صاحب تصانیف بسیار متوفی در سال ۲۸۴ هـ = ۹۹۴ م وفات سیبویه را در سال ۱۸۰ هـ نقل کرده است . (۴) ابن النجار تمیمی نحوی کوفی موسوم به ابو الحسن محمد بن جعفر بن محمد بن هارون متوفی بسال ۴۰۲ هـ = ۱۱۱۱ م که از علماء و گفته اش مورد اعتماد بوده است ، وفات سیبویه را نیز بسال ۱۸۰ هـ دانسته است . (۵) همچنین زبیدی سال وفات سیبویه را در سال ۱۸۰ هـ بیان کرده است . (۶) که البته معتبر تر است که البته قفطی در یک روایت هم وفات سیبویه را در سال ۱۷۹ هـ = ۷۹۵ م گفته است (۷) لذا وفات سیبویه از سال ۱۸۳ هـ = ۷۹۹ م تجاوز نکرده است .

### سن سیبویه ؟

نویسندگان درباره سن سیبویه نیز اختلاف دارند . زبیدی او را درجائی

- ۱- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۵۳ .
- ۲- ابن الندیم (ف) ص ۲۱۷ .
- ۳- یاقوت (ادبا) ۱۶- ۱۱۵ .
- ۴- خطیب ج ۱۲ ص ۱۹۵ .
- ۵- زبیدی (طبقات) ص ۷۴ .
- ۶- قفطی (انباء) ج ۲ ص ۳۴۸ .
- ۷- زبیدی (تاج) س ی ب .

۳۲ ساله نقل (۱) کرده است و در جایی دیگر ۳۳ ساله (۲). ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب که مردی دانشمند و راستگو و موثق و دارای ذهن و حافظه‌ای عالی و سرشار بوده است و در سن ۹۱ سالگی بسال ۲۹۱ هـ = ۹۰۳ م وفات یافته عمر سیبویه را بهنگام مرگ بیش از چهل سال دانسته است. (۳) یاقوت حموی رومی گوید: برخی سن سیبویه را چهل سال و اندی دانسته‌اند « و يقال انه نیف علی الاربعین و هو الصحيح » و این درست است یاقوت آنگاه تحقیق کرده و اجتهاد نموده است یا اینکه از تحقیقات دیگران بهره گرفته است و نام محقق را یاد آور نشده است و گوید: نظر باینکه سیبویه از عیسی بن عمر روایت کرده است و عیسی بن عمر در سال ۱۴۹ هـ = ۷۶۶ م وفات یافت، با محاسبه دقیق، فاصله میان مرگ عیسی بن عمر تا وفات سیبویه سی و یکسال می‌باشد، از اینرو باید که سیبویه هنگام نقل روایت از عیسی بن عمر بسن بلوغ و کمال ورشد و تعقل رسیده باشد تا بتواند بچنین کاری اقدام ورزد (نه اینکه یکساله باشد) و باین ترتیب عمر سیبویه بهنگام مرگ از چهل سال تجاوز می‌کند (۴)، و این استدلال مذکور جالب است.

#### آرامگاه سیبویه؟

حتی درباره مدفن و آرامگاه سیبویه اقوال متفاوتی ذکر شده است. ابن نافع گفته است که سیبویه در بصره وفات یافت (۵). زبیدی وفات سیبویه را در اهواز دانسته است. (۶) ابن خلکان بنقل از ابوالفرج بن الجوزی وفات سیبویه را در ساوه نقل کرده است. (۷) گروهی چون ابن قتیبه، ثعلب و غیرهم در فارس

۱- زبیدی (طبقات) ص ۷۴.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۱۶۵.

۳- یاقوت (ادبا) ۱۱۵/۱۶.

۴- یاقوت (ادبا) ۱۱۵/۱۶.

۵- یاقوت (ادبا) ص ۱۱۵/۱۶-۱۱۶.

۶- زبیدی (تاج) س ی به.

۷- ابن خلکان ج ۲ ص ۵۴۹.

گفته‌اند. (۱)

اما آنچه صحیح بنظر میرسد آنست که سیبویه پس از مناظره باکسائی، از بغداد بصره بازگشت و از بصره با هواز رفت و از آنجا بساوه و سپس بشیراز رسید و در آنجا درسن چهل سالگی یابیشتر درسال ۱۸۰ هـ یابیشتر در شیراز وفات یافت و در آنجا مدفون گردید. زیرا اگر قرار باشد که سیبویه تادم مرگ بر مظالم و رسیدگی بکارهای قضائی و قضاوت مردم فارس اشتغال داشته باشد (۲) نباید از شیراز دورتر باشد چون شیراز مرکز فارس بوده است.

از طرفی دیگر عده زیادی از دانشمندان و نویسندگان ثقه و مورد اعتماد معاصر سیبویه و متأخرین نیز وفات و مدفن وی را در شیراز دانسته‌اند. نزدیکترین کسی که مدفن سیبویه را در شیراز دانسته است اصمعی ابوسعید، عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمعی بن مظهر بن عمرو بن عبدالله باهلی است که درسال ۸۳۱ = ۸۲۱۶ م درس ۹۱ سالگی بنابگفته نویسندگان، در مرو خراسان وفات یافت و برخی در بصره گفته‌اند. او از بزرگان نحو و لغت عرب و مورد تکریم و احترام قاطبه مردم عرب و غیر عرب بود و از ستارگان تابناک و درخشنده دانش و ادب بشمار میرفت. اصمعی از معاصرین سیبویه بود که پس از مرگ سیبویه سی سال و اندی زیست و بایران سفر کرد، اصمعی بدون واسطه و نقل و حکایت از دیگران شخصاً گفته است که سفری که بشیراز نموده است این ابیات را، که گوینده اش سلیمان بن یزید عدوی است، بر قبر و مزار سیبویه در شیراز خوانده است.

یاران پس از دیدار طولانی و مصاحبت، تورا بخاک سپردند و از اطراف و پیرامون تو پراکنده شدند و رفتند، و دیدار باتو و مصاحبت تو از ما دورگشت و دسترسی بتو محال و ناممکن گردید.

---

۱- ابن قتیبه (المعارف)

۲- یافوت (ادبا) ۱۵/۱۶ وقفی (انباء) ج ۲ ص ۳۶۰ و زبیدی (طبقات) ص ۷۳.

آری ! ایشان تورادر جایگاهی ترسناك و وحشت زابادلهره‌ها و دشواریها و دردها ورنجها قراردادند و با صدور فرمان مقدر و محتوم خداوند، دوستان از تورو برتافتند و راه خویشتن در پیش گرفتند و ناپدید شدند، و تویکه و تنها در گودالی قرار گرفتی و همدم و داستان آن گردیدی. (۱)

ابوسعید (طوال) نیز همین ابیات را بر مزار سیبویه خوانده است ولی نگفته است که آن قبر در شیراز بوده است یا جای دیگر. بهر حال مقام علمی اصمعی و علاقه وی نسبت بسیبویه و همزمانی وی بامترجم له و روابط حسنه آندو باهم که در بصره می زیستند و بمباحثه میپرداختند و صدق و صراحتی که در اصمعی سراغ داریم و اطلاع و تسلط وی بر معلومات زمان خویش، مارا بر آن داشت که ادعای وی را دلیل صادقی بر وفات سیبویه در شیراز و بخاك سپردن او در همانجا بدانیم.

بعد از اصمعی، ابن درید ابو بکر بن محمد بن حسن بن درید... ادیب و لغوی مشهور صاحب کتاب: الجمهرة فی اللغة و تصانیف بسیار دیگر متوفی بسال ۳۲۱ هـ = ۹۳۳ م (۲)، چند سالی در حدود ۳۰۰ هـ = ۹۱۲ م در خدمت امیر عبد الله بن محمد بن میكال در فارس میزیسته است و امیر ابن میكال و فرزندش ابو العباس اسماعیل را باسرودن قصیده و مقصوده معروف خود مدح گفته است. ابن درید عهده دار دیوان رسائل فارس گردید. او که دانشمندی محقق و کاوشگر بوده است، بر اوضاع و احوال ناحیه و آثار تاریخی و قبور علمای شیراز و فارس بخوبی اطلاع یافت. ابن درید گفته است که سیبویه در شیراز وفات یافت و قبرش در شیراز است: «مات سیبویه بشیراز و قبره بها». (۳)

۱- یاقوت (ادبا) ۱۱۵-۱۱۶ و قفطی (انباه) ج ۲ ص ۳۶۰ و زبیدی طبقات ص ۷۳.

۲- ابن الندیم (ف) ص ۱۰۴.

۳- خطیب ج ۱۳ ص ۱۹۸.

### آغاز پیدایش طاهریان خراسان در صحنه تاریخ و سیاست

بطوریکه در تواریخ واضح و معلوم است، تمام افراد خاندان طاهریان، از نیاکان و نوادگان، همگی دلیر و بی‌باک، بالیاقت و دوراندیش، با جرأت و جسارت، بردبار و بآینده امیدوار بودند که نخست در کارهای خود می‌اندیشیدند و عاقبت کار را در نظرمی گرفتند، سپس بانقشه و تدبیر و عقل و درایت اقدام نموده و موفق می‌شدند.

### پایان سخن دربارهٔ سیبویه و معاصر بودن او با طاهریان :

حال که سیبویه را تا سر حد امکان، معرفی کردیم، و روشن گردید که سیبویه در سال ۱۸۰ ه‍. = ۷۹۶ م واندی فوت کرده است باید بدانیم که پدر طاهر ذوالیمینین بنام حسین بن مصعب در سال ۱۹۹ ه‍. = ۸۱۴ م فوت کرده است و طاهر بن حسین که ولادتش در سال ۱۵۸ یا ۱۵۹ ه‍. = ۷۷۴ - ۷۷۵ م بوده است در سال ۲۰۷ ه‍. = ۸۲۲ م فوت کرده است و بعبارت دیگر سیبویه و طاهر بن الحسین با چندتن از طاهریان همزمان و معاصر یکدیگر بوده‌اند.

طاهر بن الحسین، خود از عبدالله بن المبارك روایت می‌کرد. (۱) عبدالله بن طاهر فرزندش را به ابوسعید اعمی یا ابوالعمیل یا هر دوی ایشان سپرد تا تعلیم دهند (۲). طاهر بن الحسین و فرزندش عبدالله و نوه‌اش طاهر ثانی علاقه خاصی به ابوعبید القاسم بن سلام داشتند (۳). دانشمندان دیگر که اغلب معاصر طاهریان و سیبویه بودند بسیارند و یکی از ایشان همان فراء شاگرد کسائی نحوی است که معاصر سیبویه بود و در کار مأمون و طاهر و فرزندش عبدالله بوده است. معاصر بودن و همزمانی سیبویه و طاهریان خراسان بقدری نزدیک بوده است که ابوبکر عبدی نحوی و برخی دیگر چنین گفته‌اند: «پس از آنکه سیبویه

۱- خطیب ج ۹ ص ۳۵۳.

۲- مرزبانی ص ۴۹۹ و خفاجی ص ۲۱۶ و مرزوقی ج ۱ ص ۳-۴.

۳- خطیب ج ۱۲ ص ۴۰۵.

نتوانست از عهده مناظره با کسائی بر آید! در جستجوی امیری برآمد که بنحو علاقمند باشد و در این راه بذل و بخشش نماید. بدو گفته شد که طلحه بن طاهر بن الحسین ذوالیمینین، امیر خراسان بدین علم علاقه‌ای وافر دارد، سیبویه بقصد طلحه بن طاهر عزم خراسان نمود و چون بساوه رسید، به بیماری دچار گردید و در اثر آن وفات یافت (۱). بنظر اینجانب این خبر مردود است، زیرا طلحه بن طاهر در سال ۱۸۰ هـ و قبل از آن امیر خراسان نبود بلکه ۲۷ سال بعد از آن یعنی پس از مرگ پدرش طاهر ذوالیمینین در سال ۲۰۷ هـ شخصاً یا بنیابت از طرف برادرش عبدالله بن طاهر بامارت خراسان رسید. دیگر اینکه، همانطور که قبلاً از روحیه سیبویه مطلع شدیم سیبویه برای کسب مال و جاه و مقام خود را با این درو آن در نمی‌زد تا اینکه بجهت بهره‌گیری از بذل و بخشش طلحه بن طاهر بخراسان رود و لذا شاید خطیب بغدادی متوفی بسال ۴۶۳ هـ = ۱۰۷۰ م و ابن الانباری متوفی بسال ۵۷۷ هـ = ۱۱۸۱ م از مأخذی نقل کرده باشند که صاحب مأخذ و منبع در اثر اشتباه یا تعمد چنین مطلبی را درج کرده بوده است که می‌توان آنرا مجعول دانست زیرا زبیدی که قریب يك قرن پیش از خطیب بوده است، ذکرى از این خبر بمیان نیاورده است (۲) و یاقوت رومی، که اخبار را از کتب جمع می‌کرده است، چیزی از این مقوله بمیان نیاورده است (۳) و این عمل یاقوت می‌رساند که یا شخصاً متوجه این نکته بوده است که سیبویه و طلحه بن طاهر نمی‌توانستند ارتباط داشته باشند، و سیبویه شرافت دانشمندی را بخوبی رعایت میکرد و بدنبال اشخاص ثروتمند نمی‌رفت بلکه آنان باید بدنبال دانشمند بیایند. و یا اینکه یاقوت هم، اگر خود متوجه این نکات نبوده است، از منابع صحیح‌ه نقل کرده است. بهر حال سیبویه و طاهریان معاصر هم بودند و شاید در اثر ارتباط ادبی که با فراء داشتند، کتاب سیبویه را نزد

۱- خطیب ج ۱۲ ص ۱۹۸ و ابن الانباری ص ۳۱.

۲- زبیدی (طبقات) ص ۶۶-۷۴.

۳- یاقوت (ادبا) ج ۱۶ ص ۱۲۱.

فراء خوانده باشند و در این صورت می توان گفت که از مکتب سیبویه نیز در زمان سیبویه برخوردار شده اند .

\* \* \* \* \*

## کتاب نامه و رموز پاورقی ها

(قرآن مجید)

- ۱- آثار عجم - میرزا فرصت شیرازی - چاپخانه نادری - بمبئی - ۱۳۵۴هـ =
- ۱۹۳۵م - فارسی رمز راهنمای پاورقی - (فرصت)
- ۲- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، مقدسی معروف به البشاری متوفی در قرن چهارم هجری چاپ دوم چاپخانه بریل - لیدن - ۱۳۲۴هـ = ۱۹۰۶م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (مقدسی) .
- ۳- اخبار الحكماء ( اخبار العلماء بأخبار الحكماء ) تألیف جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی متوفی بسال ۵۶۴۶هـ = ۱۳۴۸م تحقیق ژولیس - لیبرک - چاپ لیبزیک - ۱۳۲۱م - ۱۹۰۳م عربی - رمز راهنمای پاورقی قفطی (اخبار) .
- ۴- الاخبار الطوال تألیف امام ابوحنیفه ، احمد بن داود دینوری متوفی ۲۸۲هـ = ۹۰۰م تحقیق عبدالمنعم عامر و مراجعه دکتر جمال الدین شیال - چاپخانه دار احیاء الكتب العربیه - عیسی البابی الحلبی و شرکاء چاپ اول - قاهره ۱۳۸۰هـ = ۱۹۶۰م - عربی - رمز راهنمای پاورقی - دینوری .
- ۵- از عرب تادیالمه - عباس پرویز - ناشر علی اکبر علمی - تهران ۱۳۳۶ش = ۱۹۵۷م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی (پرویز) .
- ۶- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ابی الخیر متولد ۳۷۵ متوفی ۴۴۰هـ = ۹۸۵ - ۱۰۴۸م تألیف محمد بن منور بن ابی طاهر بن ابی سعید مبهنی بامقابله نسخ استانبول ولنین گرادو کینهک باهتمام دکتر ذبیح الله صفاء استاد دانشگاه تهران - مطبوعاتی امیر کبیر - تهران ۱۳۳۲ش = ۱۹۵۳ چاپخانه محمد علی علمی - فارسی -

رمز راہنمای پاورقی - (میہنی) .

۷- اسماء المدن والقرى اللبنانية وتفسير معانيها «دراسه لغويه» تأليف دكتور انيس فريجه استاذ زبانشناسى دانشگاه آمریکائی بیروت - چاپ بیروت ۱۹۵۶م = ۱۳۷۶ھ - لبنان عربی - رمز راہنمای پاورقی - فريجه .

۸- اطلس التاريخ الاسلامى: هارى . و. هزارد . ترسيم سميلی . و. كوك ترجمه و تحقيق ابراهيم زكى خورشيد - مراجعه محمد مصطفى زياده و تقديم محمد عوض محمد - انتشارات كتابفروشى «النهضة المصرية» - قاهره .

۹- انباه الرواه على انباه النحاه تأليف الوزير جمال الدين ابى الحسن على بن- يوسف قفطى متوفى ۶۴۶ھ = ۱۲۴۸م - تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم چاپخانه دارالكتب المصريه - قاهره - ۱۳۶۹ھ = ۱۹۵۰م - عربی - رمز راہنمای پاورقی = (قفطى - انباه) .

۱۰- الانساب تأليف عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمى سمعانى متوفى ۵۶۲ھ = ۱۱۶۶م تصحيح شيخ عبدالرحمن بن يحيى معلمى يمانى - چاپ اول - چاپخانه مجلس دائره معارف عثمانيه - حيدر آباد دکن - هند ۱۳۸۶ھ = ۱۹۶۶م عربی - رمز راہنمای پاورقی (سمعانى) .

۱۱- برهان قاطع - رمز راہنمای پاورقی = (برهان) .

۱۲- (كتاب) البلدان تأليف احمد بن ابى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح معروف به يعقوبى متوفى ۲۹۲ھ = ۸۹۷م ذيل جلد هفتم كتاب الاطلاق النفسيه تصنيف ابو على احمد بن عمر بن رسته - تحقيق ديغويه - چاپخانه بريل - ليدن - هلند ۱۳۰۹ھ = ۱۸۹۱م - عربی - رمز راہنمای پاورقی = (يعقوبى - بلدان) .

۱۳- تاج العروس فى جواهر القاموس للامام اللغوى محب الدين ابى الفيض السيد محمد مرتضى الحسينى الواسطى الزبيدى الحنفى نزىل مصر متوفى ۱۲۰۵ھ ناشر دار ليبي للنشر والتوزيع بنقازى - چاپ مصر - چاپ اول - چاپخانه خيريه - ۱۳۰۶ھ = ۱۸۸۸م - عربی - رمز راہنمای پاورقی - زبيدى (تاج) .

- ۱۴- تاریخ بغداد تألیف حافظ ابوبکر احمد بن علی بن خطیب بغدادی متوفی  
بسال ۵۴۶۳ = ۱۰۷۰ م - چاپ اول - کتابفروشی الخانجی - قاهره - کتابفروشی  
العربیة - بغداد - ۱۳۴۹ هـ = ۱۹۳۱ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (خطیب) .
- ۱۵- تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق متوفی  
۵۶۵ هـ = ۱۱۶۹ م با تصحیح و تعلیقات استاد احمد بهمنیار - مؤسسه انتشاراتی دانش -  
تهران - چاپخانه کانون ۱۳۱۷ ش = ۱۹۳۸ م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی =  
(ابن فندق) .
- ۱۶- تاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی متوفی ۴۷۰ هـ =  
۱۰۷۷ م باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض - تهران - چاپخانه بانک ملی ایران - ۱۳۲۴ ش  
= ۱۹۴۵ م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (بیهقی) .
- ۱۷- تاریخ تمدن اسلام نوشته جرجی زیدان ترجمه علی جواهر کلام - تهران -  
مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر - چاپخانه پیروز ۱۳۳۶ ش = ۱۹۵۷ م - فارسی - رمز  
راهنمای پاورقی = (زیدان) .
- ۱۸- تاریخ جهانگشای تألیف علاءالدین عطامک بن بهاءالدین محمد بن  
محمد جوینی متوفی ۶۵۸ هـ = ۱۲۵۹ م از روی نسخه تصحیح شده مرحوم علامه  
محمد بن عبدالوهاب قزوینی (چاپخانه بریل - لیدن - هلند ۱۳۲۹ هـ = ۱۹۱۱ م) بسال  
۱۳۳۷ در تهران - انتشارات کلاله خاور چاپخانه خاور - شاه آباد کوی امیر خسان  
سردار چاپ شده است - فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (جوینی) .
- ۱۹- تاریخ خاندان طاهری نوشته استاد سعید نفیسی - انتشارات شرکت  
نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء تهران ۱۳۳۵ ش = ۱۹۵۶ م - فارسی - رمز  
راهنمای پاورقی = (نفیسی) .
- ۲۰- تاریخ الرسل والملوک (تاریخ طبری) تألیف ابوجعفر محمد بن جریر  
طبری متوفی ۳۱۰ هـ = ۹۲۲ م چاپخانه الاستقامه - قاهره - ۱۳۵۷ هـ = ۱۹۳۹ م - عربی -  
رمز راهنمای پاورقی = (طبری) .
- ۲۱- تاریخ سیستان مؤلف مجهول - تصحیح ملک الشعراء بهار - چاپخانه

- فردین و برادر تهران - ۱۳۱۴ ش = ۱۹۳۵ م - فارسی - رمزراهنمای پاورقی = (ت، س).
- ۲۲- تاریخ الكامل: (الكامل فی التاریخ) تألیف ابوالحسن علی بن احمد بن -  
الاثير متوفی ۵۶۲۰ = ۱۲۳۲ م - تحقیق شیخ عبدالوهاب تجار - چاپخانه منیریه - مصر -  
۱۳۴۸ ه = ۱۹۲۹ م - عربی - رمزراهنمای پاورقی = (ابن الاثير).
- ۲۳- تاریخ نیشابور (مختصر) تألیف الحاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد  
بن حمدویه بن نعیم صنبی طمھانی نیشابوری ۳۲۱ - ۵۴۰۵ = ۹۳۳ - ۱۰۱۴ م تلخیص  
احمد بن محمد بن حسن بن احمد معروف بخلیفه نیشابوری بسعی و تحقیق دکتر بهمن  
کریمی استاد دانشکده افسری و عضو هیأت علمی جغرافیائی آسیائی - پاریس -  
انتشارات کتابخانه ابن سینا - تهران چاپخانه اتحاد ۱۳۲۹ ش = ۱۹۶۰ م - فارسی -  
رمزراهنمای پاورقی = (حاکم).
- ۲۴- تاریخ یعقوبی تألیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح  
کاتب عباسی معروف به یعقوبی متوفی ۲۹۲ ه = ۹۰۴ م - چاپ دار صادر و دار بیروت  
۱۳۷۹ ه = ۱۹۶۰ م - بیروت - عربی - رمزراهنمای پاورقی - (یعقوبی - تاریخ).
- ۲۵- تهذیب تاریخ ابن عساکر تألیف عبدالقادر بن احمد بن مصطفی -  
بن عبدالرحیم بن محمد بن بدران دمشقی متوفی ۱۳۴۶ ه = ۱۹۲۷ م چاپ اول -  
باهتمام کتابفروشی عربی دمشق - چاپخانه ترقی - دمشق ۱۳۵۱ ه = ۱۹۳۲ م -  
عربی - رمزراهنمای پاورقی = (ابن عساکر).
- ۲۶- خدمات متقابل اسلام و ایران تألیف دکتر مرتضی مطهری - نشریه  
انجمن اسلامی مهندسین - با همکاری شرکت سهامی انتشار - چاپ دوم - تهران  
۱۳۴۹ ه = ۱۹۷۰ م - فارسی - رمزراهنمای پاورقی = (مطهری).
- ۲۷- دائره المعارف لبنان - فؤاد افراهم بستانی - چاپخانه کاتولیکیه - بیروت  
۱۳۷۶ ه = ۱۹۵۶ م - عربی - رمزراهنمای پاورقی = (فؤاد - دائره المعارف).
- ۲۸- الدیارات تألیف ابوالحسن علی بن محمد معروف به شابشتی متوفی  
۳۸۸ ه = ۹۹۸ م تحقیق کورکیس عواد عضو فرهنگستان علمی عراق در دمشق -

چاپخانه المعارف - بغداد ۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۱ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (شابشتی) .

۲۹- سر الفصاحه تألیف امیر ابو محمد عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان - خفاجی حلبی متوفی بسال ۴۶۶ هـ = ۱۰۷۳ م تحقیق علمی فوده از دانشمندان ازهر - چاپ اول - کتابفروشی خانجی - چاپخانه رحمانیه - مصر ۱۳۵۰ هـ = ۱۹۳۲ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (خفاجی) .

۳۰- شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار تألیف معین الدین ابوالقاسم - جنید شیرازی تألیف بسال ۷۹۱ هـ بتصحیح وتحشیة علامه فقیه محمد قزوینی وعباس اقبال ۱۳۲۸ ش = ۱۹۴۹ م تهران - چاپخانه مجلس - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (جنید) .

۳۱- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب تألیف فقیه ادیب ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی متوفی بسال ۱۰۸۹ هـ = ۱۶۷۹ م کتابفروشی القدس - قاهره - ۱۳۵۰ هـ = ۱۹۳۱ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن عماد) .

۳۲- شرح دیوان الحماسه تألیف ابوعلی احمد بن محمد بن حسن مرزوقی متوفی ۴۲۱ هـ = ۱۰۳۰ م - نشر احمد امین و عبدالسلام هارون - چاپ نخست - چاپخانه انجمن تألیف و ترجمه و نشر - قاهره - ۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۱ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (مرزوقی) .

۳۳- طبقات النحویین واللغویین تألیف ابوبکر محمد بن زبیدی متوفی ۳۷۹ هـ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - چاپ اول - ۱۳۷۳ هـ = ۱۹۵۴ م بسعی واهتمام محمد سامی امین جنانجی کتبی - مصر - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (زبیدی طبقات) .

۳۴- العبر و دیوان المبتدا والخبر لتاریخ الکبیر تألیف علامه عبدالرحمن بن خلدون مغربی متوفی ۸۰۸ هـ = ۱۴۰۵ م انتشارات دارالکتاب لبنانی - چاپخانه دارالطباعة العربیه - بیروت ۱۳۷۶ هـ = ۱۹۵۶ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی =

(ابن خلدون) واز چاپ بولاق مصر = (ابن خلدون، بولاق).

۳۵- عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن خلیفه بن یونس سعدی خزر جی معروف بابن ابی اصیبه ۶۰۰ - ۵۶۶۸ = ۱۲۰۳ - ۱۲۶۹ م شرح و تحقیق دکتر نزار رضا - انتشارات مکتبه الحیاة - بیروت ۱۳۸۵ هـ = ۱۹۶۵ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن ابی اصیبه) .

۳۶- فرهنگ آندراج تألیف محمد پاشا متخلص به «شاد» زیر نظر دبیر سیاقی - انتشارات کتابخانه خیام - تهران ۱۳۳۵ ش = ۱۹۵۶ م - فارسی - رمز راهنمای پاورقی = (شاد) .

۳۷- الفهرست تألیف محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحق بن ابوالفرج بن ابی یعقوب ندیم متوفی ۴۳۸ هـ = ۱۰۴۶ م از مجموعه سلسله روائع التراث العربی - کتابفروشی خیاط - بیروت ۱۳۴۳ ش = ۱۹۶۴ م - عربی - و فارسی آن ترجمه م . رضا تجدد - چاپ دوم - چاپخانه بانک بازرگانی ایران - تهران - رمز راهنمای پاورقی ترجمه = (ابن الندیم) .

۳۸- کتاب بغداد تألیف ابوالفضل احمد بن طاهر کاتب معروف به ابن طیفور متوفی ۲۸۰ هـ = ۸۹۳ م تحقیق استاد شیخ محمد بن زاهد بن حسن کوثری - باهتمام آقای عزت عطار حسنی - انتشارات - «الثقافة الاسلامیه» ۱۳۶۸ هـ = ۱۹۴۹ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن طیفور) .

۳۹- کتاب الحیوان تألیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ متوفی ۲۵۵ هـ = ۸۶۸ م تحقیق عبدالسلام محمد هارون - کتابفروشی مصطفی بابن حلبی و فرزندان مصر ۱۳۵۶ - ۱۳۶۶ هـ (۱۹۳۸ - ۱۹۴۵ م) - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (جاحظ - ج) .

۴۰- کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون تألیف مصطفی بن عبدالله الشهیر بحاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۷ هـ = ۱۶۵۶ م تصحیح محمد شرف الدین یالتفایا - چاپخانه المعارف - استانبول ۱۳۶۰ هـ = ۱۹۴۱ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی =

(خلیفه) .

۴۱- الحجر = تألیف محمد بن حبیب بغدادی متوفی ۲۴۵ هـ = ۸۵۹ م چاپ  
حیدرآباد دکن - هند ۱۳۶۱ هـ = ۱۹۴۲ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن  
حبیب) .

۴۲- مختصر البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد همدانی معروف به ابن  
فقیه از نویسندگان قرن چهارم هجری چاپخانه بریل - لیدن - هلند - ۱۳۰۲ هـ =  
۱۸۸۴ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی (ابن فقیه) .

۴۳- المعارف تألیف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه متولد ۲۱۳ هـ ۲۷۶ م  
(۸۲۸ م - ۸۸۹ م) تحقیق فردیناند وستفلد، گوتنگتن - فاندنهوک و بربرخت  
۱۲۶۷ هـ = ۱۸۵۰ م و چاپ دیگر وزارت الثقافة والارشاد القومي - الاداره العامه  
للثقافه - تحقیق ثروت عکاشه - چاپخانه دارالکتب مصر - ۱۳۸۰ هـ = ۱۹۶۰ م  
- عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن قتیبه - معارف) .

۴۴- معجم الادباء تألیف شیخ شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله  
حموی رومی بغدادی متوفی ۶۲۶ هـ = ۱۲۳۸ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی =  
(یاقوت - ادبا) .

۴۵- معجم البلدان - تألیف شیخ شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله  
حموی رومی بغدادی متوفی ۶۲۶ هـ = ۱۲۳۸ م چاپ دارصادر و داربیروت  
۱۳۷۴ هـ = ۱۹۵۵ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (یاقوت - بلدان) .

۴۶- معجم مقاییس اللغة تألیف ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا متوفی  
۳۹۵ هـ تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ نخست - ۱۳۶۸ هـ داراحیاء  
الکتب العربیه - عیسی بابی حلبی و شرکا - قاهره - عربی - رمز راهنمای پاورقی =  
(بن فارس) .

۴۷- مغنی اللیب عن کتب الاعاریب تألیف امام ابو محمد عبدالله جمال  
الدین بن یوسف ابن احمد ابن عبدالله بن هشام انصاری مصری متوفی ۷۶۱ هـ تحقیق

محمد محی الدین عبدالحمید - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن هشام).

۴۸- منتهی الارب من لغه العرب تألیف علامه عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری - افست از روی چاپ تهران باهتمام کتابفروشی های اسلامیه - ابن سینا - جعفری - تبریزی و سنائی ۱۳۷۷ ه = چاپ اسلامیه - عربی بفارسی - رمز راهنمای پاورقی = (صفی پور).

۴۹- الموشح تألیف ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی متوفی ۳۸۴ ه = ۹۹۴ م تحقیق علی محمد بجای - انتشارات نهضه مصر - چاپخانه لجنة البیان العربی - قاهره ۱۳۸۵ ه ۱۹۶۵ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (مرزبانی) .

۵۰- النجوم الزاهره تألیف جمال الدین یوسف بن تغری بدوی متوفی ۸۷۴ ه = ۱۴۶۹ م چاپخانه دارالکتب اللعربیه ۱۳۴۹ ه = ۱۹۳۰ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن تغری).

۵۱- نزهة الالباء فی طبقات الادباء تألیف ابوالبرکات کمال الدین عبدالرحیم بن محمد بن الانباری متوفی ۵۷۷ ه = ۱۱۸۱ م تحقیق دکتر ابراهیم سامرائی چاپخانه المعارف بغداد ۱۳۷۹ ه = ۱۹۵۹ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن الانباری) .

۵۲- الوزراء والکتاب تألیف ابو عبدالله محمد بن عبدوسی جهشیاری متوفی ۳۳۱ ه = ۹۴۲ م تحقیق مصطفی سقاد ابراهیم انباری و عبدالحفیظ حلبی چاپ اول ۱۳۵۷ ه = ۱۹۳۸ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (جهشیاری) .

۵۳- وفيات الاعیان تألیف ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان متوفی ۶۸۱ ه = ۱۲۸۲ م تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید - چاپ اول - کتاب فروشی النهضه المصریه چاپخانه السعاده مصر - ۱۳۶۷ ه = ۱۹۴۸ م - عربی - رمز راهنمای پاورقی = (ابن خلکان) .

۵۴- یادداشت‌های قزوینی : مرحوم علامه محمدبن عبدالوهاب قزوینی  
بکوشش ایرج افشار- انتشاردانشگاه تهران ش - ۸۱۶ - فارسی - رمزراهنمای  
پاورقی = (قزوینی) .

\* \* \* \* \*

## سیری در مآخذ عمده کتاب (۱)

قبل از پرداختن به اصل موضوع بی‌مناسبت نمیدانم که پیرامون بعضی از مسائل مهم که در کارسیبویه است اشاره‌ای بنمایم. و این سؤال معروف را که در بطن کتاب آمده است مطرح نمایم.

### - ۱ -

آیاسیبویه مبدع و مبتکر بوده و یا گردآورنده و شارح اصولی که از دیگران

---

۱- برای شرح حال سیبویه میتوان به مآخذ زیر مراجعه کرد: شرح حال در: اخبار- النحویین البصریین ص ۴۸-۵۰، اشاره‌التعین ورقه ۳۸-۳۹، بغیة‌الوعاة سیوطی ۳۶۶-۳۶۷ تاج‌العروس مرتضی‌الزبیدی ۱: ۳۰۵، تاریخ ابن‌الاثیر ج ۵: ۱۴۲، تاریخ‌الاسلام ذهبی (وفیات ۱۸۰)، تاریخ بغداد، خطیب، ۱۲: ۱۹۵-۱۹۹، تاریخ ابوالفدا، ۲: ۱۵، تاریخ ابن‌مکتوم، ۱۶۸-۱۷۳، تهذیب‌اللغة ازهری، ۱: ۹، وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان ۱: ۳۸۵، ۳۸۶، روضات‌الجنات ۵۰۳، شذرات‌الذهب ۱: ۲۵۲-۲۵۵، طبقات‌النحویین واللغویین زبیدی، ۳۸-۴۵، طبقات‌القراء ابن‌الجزری ۱: ۶۰۲، الفلاکتر والمعلوکین ۸۳، الفهرست ابن‌الندیم ۵۱-۵۲، کشف‌الظنون حاج‌خلیفه، ۱۴۲۶-۱۴۲۸، مراتب‌النحویین ابوالطیب حلبی، ۶۵، مرآت‌الجنان ۱: ۳۴۸، المزهر سیوطی ۲: ۴۰۵، ۴۲۶، ۴۵۴، ۴۶۲، مسالك- الابصار ج ۴ مجلد ۲: ۲۷۷، ۲۸۰ المعارف ابن‌قتیبه ۲۳۷، معجم‌الادباء ۱۶: ۱۱۴، ۱۲۷، النجوم‌الزاهره ۲: ۹۹، ۱۰۰، نزهة‌البناء ۸۱-۷۱، الوافی بالوفیات ج ۵ مجلد ۳: ۵۳۰-۵۳۷. (بنقل از انباء‌الرواة علی‌انباء‌النحاة تألیف‌السوزیر جمال‌الدین ابوالحسن علی‌بن‌یوسف قطری ج ۲ ص ۳۴۶ چاپ دار‌الکتب‌المصریه تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم- ۱۳۷۱-۱۹۵۲).

اخذ کرده است، آیا درست است قبول کنیم که الکتاب سیویه طفره‌ای در تألیف و تدوین نحو عربی بوده است؟ برای بررسی این سؤال ناگزیر به اختصار به سوابق تاریخی علم نگاهی کنیم.

یونانیان تا قرن پنجم پیش از میلاد علم نحو زبان خود را مدون نکرده بودند و گویند نخستین کسی که اقدام به تدوین علم نحو نمود «پروتوگراس» بود که در ۴۱۱ پیش از میلاد درگذشت.

او درباره مذکرومؤنث و سایر اسمها قواعد مختصری تنظیم نمود، پس از او «پرودیکوس» معاصر «پروتوگراس» درباره کلمات مترادف مطالبی برشته تحریر درآورد.

آنگاه ارسطو و سایر بزرگان یونان آنرا تکمیل کرده و مطالبی برآن افزودند. خلاصه پیدایش علم نحو در یونان مانند علم نحو عربی دارای تاریخ و سرگذشتی است که میتواند تاحدودی با تاریخچه علم نحو عربی همانند باشد و رومی‌ها نیز تا مدتی برای زبان لاتین قواعد مدونی نداشتند و در قرن اول پیش از میلاد در زمان پوپئوس دانشمندی بنام دیونیسیوس تراکس از یونانی تقلید و پیروی نموده و برای زبان لاتین قواعدی تدوین کرد. (تاریخ تمدن اسلام).

و نظر دیگری نیز وجود دارد که قواعد نحوزبان عرب بر مبنای قواعد زبان سریانی تدوین شده باشد، چه جماعت اخیر در قرن پنجم میلادی قواعد زبان خود را تدوین کردند و کشیشی بنام یعقوب رهاوی ملقب به مفسر الکتب (ت ۴۶۰ م) برای اولین بار قواعد نحوزبان سریانی را تدوین کرد، و در نتیجه ارتباط با سریانیها و رفت و شد ایشان به عراق از جمله با قواعد نحو سریانی آشنایی پیدا کردند و چون خواستند بتدوین قواعد نحو زبان عربی بپردازند از شیوه قواعد نحو سریانی استفاده کردند، خصوصاً که زبان سریانی و عربی از یک ریشه‌اند و مدعیان این نظریه گویند که: اعراب موقعی قواعد نحو خود را تدوین نمودند که در عراق میان سریانی‌ها و کلدانی‌ها بر سر می‌بردند و تقسیمات کلام در زبان عربی و سریانی یکی

است. (تاریخ تمدن جرجی زیدان) منطقه بصره که قبل از اسلام مرکز مهم دریایی مهم ایران و در حدود چهار کیلومتری بندر معروف آن عصر بنام ابله بنا شده بود هنوز رنگ و آثار فرهنگی ایرانی خود را حفظ کرده بود بطوریکه حتی در شهر بصره جدید هم اصطلاحات فارسی چهار سو و سایر اصطلاحات که جاحظ بدانها اشاره میکند رایج بوده است. شهر بصره که پیوسته زیر نفوذ فرهنگهای مختلف بالاخص فرهنگ و تمدن ایران قرار داشت، محتملاً آثاری که از زبانهای پهلوی و یونانی در مراکز علمی ایران ترجمه می شده است بدانجا راه یافته و مورد استفاده سیبویه قرار گرفته است.

تأسیس دانشگاه جندی شاپور و تأسیس مکتب فلسفی در آنجا و فعالیت ترجمه و نقل کتب تمام این امکانات در اختیار سیبویه و یا چهل و دو نفری بود که الکتاب را تدوین کردند و بعید نیست که سیبویه و دیگران از آثار ترجمه شده استفاده کرده باشند.

اینها همه ممکن است هسته های اولیه تألیف الکتاب باشند و بهر حال ساخته و پرداخته ای است از تمدنهای مختلف و مسلماً بدون سابقه و مبداء نبوده است. برای علل و ظواهر لغوی نوعی فلسفه و تعلیلات فلسفی بکار برده است و تدوین الکتاب نمیتواند بدون اطلاع فلسفه باشد و محتمل است که سیبویه منطق و فلسفه را از طریق ترجمه کتب منطق و فلسفه آموخته باشد و نظر دیگری هم وجود دارد و آن اینست که سیبویه در تدوین الکتاب تحت تأثیر منطق ارسطو قرار گرفته است و تقسیم بندی جمله و تعریف (کلمه) تحت تأثیر فلسفه یونان بوده است از سوی دیگر اگر تقسیم بندی زیبایی در کتاب طبقات النحویین و اللغویین را درست بدانیم سیبویه در طبقه ششم از نحویان بصره قرار گرفته است و قبل از وی پنج طبقه قرار داشته اند که تمام این طبقات پنج گانه که تا قبل از سیبویه باشد بیست و یک عالم نحوی و لغوی بوده اند و کارهایی انجام داده اند و همه یا استادان مستقیم و یا غیر مستقیم سیبویه بوده اند و مسلماً سیبویه از آثار آنان جهت تألیف الکتاب

استفاده‌های فراوانی برده است .

## - ۲ -

حال که سخن بدین جا رسید لازم دانستم که عین کلام اصحاب تراجم را در زمینه انتساب الكتاب بیاورم .

الف كتابه الذى سماه الناس قرآن النحو وعقد ابوابه بلفظه ولفظ الخليل .  
(مراتب النحويين عبد الواحد بن على اللغوى الحلبى متوفى ۳۵۱ ص ۶۵) .

وقد قيل انه أخذ كتاب عيسى بن عمر المسمى «بالجامع» وبسطه وحشى عليه من كلام الخليل وغيره ، وانه كان كتابه الذى اشتغل به ، فلما استكمل بالبحث والتحشية نسب اليه .

ويستدل القائل بهذه المقالة بمناقل ان سيبويه لما فارق عيسى بن عمر ولازم الخليل ، سأله الخليل عن مصنفات عيسى بن عمر فقال له سيبويه : قد صنف نيفا و سبعين مصنف فى النحو وان بعض اهل اليسار جمعها وأتت عليها عنده آفة فذهبت ، ولم يبق منها فى الوجود سوى تصنيفين ، احدهما اسمه «الكامل» وهو بأرض فارس عند فلان و«الجامع» وهو هذا الكتاب الذى اشتغل فيه عليك وأسألك عن غوامضه ، فأطرق الخليل ساعه ثم رفع رأسه وقال : رحم الله عيسى ثم أنشدا رتجالا :

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| ذهب النحو جمعياً كله    | غير ما احدث عيسى بن عمر |
| ذاك «اكمال» وهذا «جامع» | فهما للناس شمس وقمر     |

فأشار الى «الاكمال» بالاشارة الى الغائب فى قوله : ذاك وأشار الى الجامع بالاشارة الى الحاضر بقوله : «هذا»

وذكر ابن اسحاق النديم فى كتابه قال : قرأت بخط ابى العباس ثعلب : اجتمع على صنعة «كتاب سيبويه» اثنان واربعون انسانا ، منهم سيبويه . والاصول والمسائل للخليل . (انباء الرواة على أنباء النحاة على بن يوسف القفطى ج ۲ ص ۳۴۶) .

اخبرنا جعفر بن محمد قال : اخبرنا عسل بن ذكوان قال : اخبرونا عن الجرمى قال : نظر ابو زيد فى كتاب سيبويه فقال قد اكثر هذا الغلام الحكاية ان كان سمع

فقلت له: قدروی عنك شیئا کثیرا، فهل صدق فيه؟ قال، نعم. قلت فقد صدق فیما روی عن غیرك وقد قیل ان یونس كان صاحب هذه القصة (مراتب النحویین ص ۷۷). وهو «الاخفش» الذی تكلم على كتاب سیبویه وشرحه وبینه . . . اخبرنا محمد بن عبد الواحد. قال: اخبرنا ثعلب عن سلمه عن الفراء عن الکسائی قال: لم یکن فی القوم - یعنی البصریین - اعلم من الاخفش نبههم على غوار الکتاب وترکهم یعنی کتاب سیبویه (مراتب النحویین ص ۶۸).

### - ۳ -

بهر حال الکتاب راچه مستقلا از آن سیبویه بدانیم وچه از گردآوری و با کمک دیگران دانیم، در تألیف کتاب یکدستی و هم آهنگی کمتر دیده می شود (و شاید این مطلب هم خالی از وجه نباشد و از روی عمد سیبویه این ترتیب را پسندیده باشد) (رجوع شود به سیبویه امام النحاة ص ۱۷۵).

الکتاب را تألیف و یا نوشته ای که از نظر وحدت و تنسيق مطالب هم آهنگ و متناسق باشد نمی بینیم لذا برخی احتمال داده اند که الکتاب گردآوری - یا دداشتهای و نوشته های پراکنده و غیر منسق بوده است و این امر از دو حال خارج نیست یا آنکه جمع آوران الکتاب در روش و تنظیم آن دخل و تصرفی کرده باشند و یا اینکه اصولا سیبویه خود آنرا منظم و محبوب نکرده و اجل مهلت چنین کاری را به او نداده است و یا بگوئیم که همان یادداشتهای پراکنده دیگران در این کتاب جمع شده است. البته این احتمالاتی است که می توان داد اما احتمال دیگری وجود دارد که آن پسندیده و بنظر معقول تر میرسد و آن اینست که، نحوه و چگونگی تدوین نحو و خصوصا تألیف کتاب در زمان سیبویه همچنان دوران آغاز خود را میگذرانیده است و بمرحله پختگی که ما از آن انتظار داریم نرسیده باشد خصوصا که اصطلاحات نحوی در زمان خلیل بن احمد استاد سیبویه هنوز جا نیفتاده بود تا اینکه بعدها یعنی سالیان دراز بعد از خلیل و سیبویه مصطلحات نحوی رفته رفته

ثابت و مستقر گردید از باب مثال: الخلیل مثالهای زیر را: جاء الرجل، مررت بالرجل و رأيت الرجل را مضموم و مکسور و مفتوح میخوانده و حال آنکه بعد از خلیل آنها را مرفوع و مجرور و منصوب اصطلاح کردند و الخلیل فقط در حالیکه اسمهای مزبور منون و بدون الف و لام باشند آنها را بنام مرفوع و مجرور و منصوب میخوانده است.

مثال دیگر: خلیل حرکت آخر فعل مضارع مجزوم را که متصل به همزه وصل است «جر» گفته است مانند لم يذهب الرجل. حال آنکه بعد از خلیل آنرا کسر خوانند (العربية يوهان فك، عبد الحليم نجار).

#### - ۴ -

یکی از ویژگیهای «الكتاب» اعتماد و اتکاء سیبویه بر استعمالات عرب بادیه است. که برای تدوین قواعد نحو عربی بکار برفته است زیرا سیبویه در سرتاسر تألیف خود همیشه استعمالات لغوی عرب را بر دیگر استعمالات ترجیح میداده و پیوسته کوشش میکند که لهجه حجاز را بر دیگر لهجهها رجحان دهد. (الكتاب، ج ۲ ص ۴۱، ج ۲ ص ۴۲۴، و یوهان فك).

یوهان فك در کتاب «العربية. دراسات في اللغة واللهجات والاساليب». ترجمه: (دکتر عبد الحليم نجار ص ۵۱) معتقد است عباراتی را که سیبویه در کتاب بطور عموم بکار برده است مانند: «العرب الذي ترضى عربيتهم» (ج ۲ ص ۴۲۳ ج ۱ ص ۹۳)، العرب الموثوق بعربيتهم (ج ۱ ص ۱۵۳، ج ۱ ص ۴۵۱، ج ۲ ص ۲۶۴)، عربى اثق بعربيته (ج ۲ ص ۵۹) العرب الموثوق بهم (ج ۱ ص ۱۹۸، ص ۱۰، ص ۲۲۲، ۳۸۱، ج ۲ ص ۲۹۰، ۳۳۱، ج ۲ ص ۱۱۰، ص ۱۶۷ الخ) و یا مانند فصحاء العرب (ج ۱ ص ۴۷۷، ج ۲ ص ۲۰، ۱۴۷، ۵۲) الخ «منظور عرب حجاز و لهجه حجازیان است که به اشتباه بعضی آنرا حمل بر ابوزید انصاری (فوت ۵۲۱۵) نموده اند (ابن قتیبة المعارف (وستنفلد) ص ۲۷۰) (یوهان فوك ص ۵۱). اما قدما درباره این قبیل عبارتهای مذکور در کتاب چنین گفته اند:

قال ابو حاتم عن ابی زید سعید بن اوس كان سیبویه یأتی مجلسی وله ذؤأبتان قال فاذا سمعته یقول « حدثنی من اثنی بعریته » فانما یریدنی (مراتب النحویین ص ۴۲) اخبرنا جعفر بن محمد قال: اخبرنا احمد بن غیاث النحوی قال: اخبرنا عن المازنی انه قال: کل مافی کتاب سیبویه من قوله « اخبرنی الثقة » و « سمعت من اثنی به » فهو عن ابی زید. (مراتب النحویین ص ۷۶). قال ابو الطیب: (اللغوی) وقد رأیت انا اجزاء كثيرة من کتاب سیبویه خمسين مرة (مراتب النحویین ص ۸۸). قال الریاشی: حدثنی الاخفش قال: كان سیبویه اذا وضع شیئاً من کتابه عرضه علی وهوبی انی اعلم به منه وكان اعلم منی وانا الیوم اعلم منه (مراتب النحویین ص ۶۹). سیبویه هرگز به شعر شعراء، محدثین استشهد نمی کند (یوهان فک ص ۵۱) او به اشعار عدی بن زید و ابوداود استشهد می جوید و حال آنکه عرب بادیه اشعار آنها را روایت نکرده اند زیرا به گواهی اصمعی لهجه این دو شاعر از لهجه نجد منحرف شده. (یوهان فک ص ۵۱) اما سیبویه، برخلاف بسیاری از دانشمندان لغت به اشعار امیه بن ابوالصلت و سایر افراد بنی حنیفه استشهد می نماید. و سیبویه برخلاف اصمعی از شعر کمیت و طرماح شاهد می آورد. از شعر زیاد اعجم و ابوعطاء سندی استشهد جسته است اما هرگز به اشعار شعرای محدثین استشهد نکرده است. و هرگاه احیاناً برای یک مرتبه به شعر [تزویر شده از طرف ابان بن عبد الحمید<sup>(۱)</sup> و یا ابن المقفع بمنظور سرکوبی سیبویه] از محدثین استشهد کرده باشد (خزانة الادب، عبد القادر ج ۳ ص ۴۵۶) بر فرض که این روایت صحیح باشد از قبیل سهواست. البته دریک جا از متن الکتاب به شعر از بنی سلول که مولد است استناد جسته است (ج ۱ ص ۴۱۶ س ۶) اما محتملاً جمله (لرجل بن بنی سلول) از طرف تنظیم کنندة الکتاب اضافه

---

۱- داستان چنین است که: سیبویه از ابویحیی اللاحقی سؤال نمود: هل تعدی العرب فعلاً؟  
 آنگاه لاحقی می افزاید که این بیت را برای سیبویه جعل نمودم:  
 حذر اموراً لا تضیر و آمن  
 مالم یس منجیة من الاقدار

شده است یوهان فك در این صدد می افزاید که بطور مؤکد برای مامسلم شده است که سیبویه شواهد خود را بدون ذکر نام شعراء آورده است (خزانة الادب ج ۱ ص ۱۷۸ س ۲۶ یوهان فك ص ۵۲) در یکی از روایات چنین آمده است که سیبویه به شعر بشار استشهاد کرده است اما نه بدین جهت که قول او را حجت میدانند بلکه بدین جهت شعر بشار را آورده است که از شریبان وی در امان باشد زیرا بشار سیبویه را تهدید به هجو نمود اگر از اشعار او استشهاد ننماید. لذا بیت زیرا را در باب ادغام آورده :

وماكل مؤت نصحه بلبیب .

این روایت به چند دلیل نادرست می نماید ، اول ، هرگز نام بشار در الکتاب نیامده است. دوم : گروهی این شعر را به ابوالاسود دوئلی نیز نسبت داده اند (خزانة الادب بغدادی ج ۱ ص ۲۴ رسالة الففران ج ۲ ص ۳۶، الاقتراح ص ۲۷ بنقل از سیبویه امام النحاة ص ۱۴۸). سوم : آیا چگونه توانسته است بشار را اغفال نماید و او را از هجو باز دارد در حالیکه نام او را در « الکتاب » نیاورده است. چهارم : روایت دیگری است که آغانی آنرا نقل میکند (ج ۳ ص ۲۱۰) و در این جریان نام « اخفش » را بجای « سیبویه » آورده است. (یوهان فك ص ۵۲).

## - ۵ -

مواد اصلی « الکتاب » از چند فقره تشکیل می شود :

- ۱- عبارتهائیکه در متون عربی روایت شده است و از برخی عبارتها که روایت نشده است و یا اینکه تاکنون به مآخذ آنها دست نیافته اند .
- ۲- واژه های عربی و غیر عربی خالص و یا معرب . و بیشتر این مفردات و واژه ها در ابواب صرف دیده می شود . از جمله (باب ما للحقته الزوائد من بنات الثلاثة من غیر الفعل) که بر وزن افعیل در اسم و صفت آید. اسم مانند : اخريط و اسلیح و اکلیل و صفت مانند : اصلیت ، واحفیل و اخلیج ، و در (باب اسماء

الاعجمية) گوید: واما ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و هرمز و فیروز و قارون و فرعون و اشباه هذه الامماء فانها لم تقع فی کلامهم الامعرفة على حد ما كانت فی کلام العجم ولم تمكن فی کلامهم كما تمكن الاول و در باب (اطرادالا- بدال فی الفارسیة) گوید: و مثل ذلك تغييرهم الحركة التي فی «زور و آشوب» فيقولون زور آشوب و هو التخليط لان هذا ليس من كلامهم .

۳- مسائل افتراضی، که بر مشابه آنها در لغت قیاس شده است (الکتاب

ج ۲ ص ۴۲، ۸۳).

۴- شواهد از قرآن که بسیار فراوان است و اشعار عرب که پاره ای از آن اشعار را ظاهرأ مؤلف گویند آن را نام برده و یا وجه در آن را نسبت به استادان خود داده است. مثلاً در (باب مایختار فيه اعمال الفعل ...) گوید: و ذلك قولك رأيت زيدا وعمر و كلمته ... و مثل ذلك قوله تعالى: يدخل من يشاء في رحمته ... و قوله تعالى: وعاد و ثمود ... الخ آنگاه برای آن شواهد از شعر عرب ذکر میکند.

۵- گرچه حماد بن سلمه (فوت ۱۶۷ هـ) را از استادان سیبویه میدانند اما او را در دسته کسانی که زبان و عربیت را از او آموخته است نیاورده اند بلکه وی از استادان سیبویه در حدیث آمده است. با آنکه حماد از بزرگان و فصیحای عرب در بصره بوده است و در مرگ او گفته اند:

يا طالب النحو ألا فابكه بعد ابي عمرو و حماد

۶- در علل و قیاسهای نحوی و بیان اسباب آن، سیبویه از الخلیل بن احمد فراهمی بهره فراوان برده است و بیشتر روایات الکتاب منقول از الخلیل می باشد. و معمولاً عبارت: سألته اشاره به الخلیل می باشد. و تعداد مواردی که از قول خلیل در الکتاب نقل شده است ۵۲۲ مورد است (سیبویه امام النحاة ص ۸۹) که بیشتر مواد لغوی و ترکیب الفاظ و عبارات و مسائل نحوی است.

۷- ویکی دیگر از منابع الکتاب سیبویه عبدالرحمن یونس بن حبیب بصری

( ۱۸۷ هـ ) است که خود دارای شیوه خاصی در آراء و قیاسهای لغوی و نحوی منحصر بفرد است. که با اقوال سایر بزرگان نحویه مخالفت برخاسته است و سیبویه در الکتاب دویست مورد از وی نقل کرده است. (امام النحاة ص ۹۰).

۸- مورد دیگر که سیبویه از آراء او استفاده برده و از وی در الکتاب نقل کرده است ابو الخطاب عبد الحمید بن عبد المجید معروف به اخفش است و سیبویه در ۴۷ مورد از وی جمله ها و مفردات را نقل کرده است. در جایی گوید: والحجة علی ان هذا فی موضع رفع ان ابا الخطاب حدثنا انه سمع من العرب الموثوق بهم من ... (الکتاب ج ۱ ص ۳۶۸-۳۱۹ امام النحاة ص ۹۱).

۹- پاره ای از مسائل نحوی و قرأت قرآنی در الکتاب از عیسی بن عمر ( ۱۴۹ هـ ) است و سیبویه ۲۲ مورد از آراء او را نقل میکند و این همواست که گویند خلیل درباره اش چنین گفت:

|                     |                        |
|---------------------|------------------------|
| بطل النحو جميعا كله | غير ما حدث عيسى بن عمر |
| ذاك اكمال وهذا جامع | و هما للناس شمس وقمر   |

۱۰- اکثر کتب تراجم ابوزید سعید ابن اوس انصاری ( ۲۱۴ هـ ۲۱۵ هـ ) را از استادان سیبویه بر شمرده اند و استناد ایشان به روایتی است که سیرافی بالحنی شبهه ناک از زید نقل کرده است که هر جا سیبویه گفته است «اخبرنی الثقة» منظور من (زید) هستم. و قبلا درباره این سیاق عبارات که در الکتاب ۹- بار تکرار شده است نظریکی از مستشرقین و تردید وی را در صحت این کلام آورديم.

۱۱- در مورد قرآت قرآنی از شخصی بنام هارون نام برده شده و بعضی احتمال داده اند که وی همان ابو عبد الله هارون بن موسی بصری ( ۱۷۰ هـ ) باشد هارون در علم قرآت استاد بوده و سیبویه ۵ مورد از وی نقل کرده است.

۱۲- ابو عمرو بن العلاء ( ۱۵۴ هـ ) که سیبویه بواسطه یونس از او در ۴۴ مورد نقل کرده است و منقول است که سیبویه بحث حروف را از او اخذ کرده است (امام النحاة ص ۹۵).

- ۱۳- عبدالله بن ابواسحاق (۱۱۷ هـ) یکی دیگر از مآخذ الکتاب است که در چهارمورد از او نقل شده است و تمام در نحو و شواهد نحوی است و مانند عمرو بن العلاء واسطه روایت یونس است .
- ۱۴- سیبویه در الکتاب در چهارمورد از مردم کوفه نقل کرده است که سه مورد آن در قراآت است و يك مورد در صرف .
- ۱۵- و يك مورد از مردی بنام هذیل در الکتاب نقل شده است (امام النحاة ص ۹۷) .

## سیبویه از دیدگاه علماء نحو

در قرن اول و نیمه نخست قرن دوم هجری مسلمانان گرفتار کشمکشهای سیاسی بودند و در جهات علمی تنها بحفظ آیات قرآن و احادیث نبوی و تفقه درباره این مسائل می پرداختند و قرآن آنان را بدینکار تحریض میفرمود .

وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون (۱)

مسلمانان اولیه که از گروهی مردم بادیه نشین و یا شهر نشین تشکیل میشدند، از نعمت دانش و حتی نعمت خواندن و نوشتن بی بهره بودند، چنانکه قرآن در این باب میفرماید: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (۲)  
قرآن حتی پیشوای بزرگ اسلام را از امیین خوانده است

ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک اذا لارتاب المبطلون (۳)

- 
- ۱- گروهندگان همگی نرفتند ، پس چرا از هر گروهی جمعی نرفتند تا در دین دانش آموزند و بهنگام بازگشت قوم خود را بیم دهنده باشد که آنان بترسند (سوره توبه آیه ۱۲۳)
  - ۲- اوست خدائی که در میان مردم امی پیامبری برانگیخت تا آیاتش را بر آنان فروخواند و آنان را پال کند و کتاب و حکمت بآنان بیاموزد ، گرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند (سوره جمعه آیه ۲)

- ۳- ای محمد تو پیش از این کتابی نمی خواندی و نامه ای نمی نوشتی ، اگر چنین بود باطل کیشان در کار تو شک می کردند (سوره عنکبوت آیه ۴۷)

اما اسلام از همان آغاز بتعلیم پیروان خود توجه فراوان کرد و آنان را بدان مشغول  
و علم اندوزی تشویق فرمود

**قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر اولو الالباب (۱)**  
مردم را بتدبر و تفکر و تأمل در آیات خلقت امر فرمود، تا آنجا که بدنبال آیاتی که  
در موضوع سیر آفاق و انفس فرود آمد، پیوسته بجملاتی از قبیل: (افلا يتدبرون)  
(افلا يتفكرون) - (افلا يعقلون) - (انما يتذكر اولو الالباب) تمسك جست .  
پیغمبر اکرم اسرای جنگ بدر را فرمان داد تا برای آزاد ساختن خویشان  
از قید اسارت هر کدام بده نفر از مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزند .  
آورده اند که گروهی از اصحاب بآموختن زبانهای فارسی، قبطی، رومی  
و حبشی پرداختند که بعنوان نمونه میتوان زید بن ثابت را معرفی کرد .  
پس از پایان عصر اموی که بیشتر روزگار جدال و سیاست بود عصر عباسی  
که با پیدایش آن روزگار طلائى مسلمانان آغاز می گردد درخشید در این عصر  
ترجمه و تدوین کتب آغاز گردید .

نخست مسلمانان بترجمه کتب علمی از زبانهای یونانی، سریانی، ایرانی،  
رومی و هندی عربی پرداختند و در این کار سهم عمده از آن ایرانیان است .  
پس از دوران ترجمه ، عصر تألیف و تصنیف در تاریخ اسلام میدرخشد که در این  
قسمت میتوان بحق و بی هیچ تعصبی ایرانیان را قائل و پیشوا خواند، کتب تراجم  
احوال و طبقات پر است از نام ایرانیانی که در راه پیشرفت علوم اسلامی بجان  
کوشیده اند .

پس از نفوذ اسلام در میان ملل غیر عرب ضرورت آموختن زبان عربی برای  
سایر ملل احساس شد و فونونی چون صرف و نحو، معانی و بیان، قافیه و عروض  
اشتقاق، خط، انشاء، و لغت رواج کامل یافت .

---

۱- بگو یا آنان که میدانند با نادانان برابرند ، این سخن را در نیابند جز صاحبان خرد

(سوره زمر آیه ۱۲)

در علوم صرف و نحو دو مکتب مهم بوجود آمد که این دو مکتب مبتنی بر -  
لهجات مختلف در زبان عربی بود .

نخست مکتب بصریون بود که قائد آن جوان فارسی شیرازی ابابشر  
عمرو بن عثمان بن قنبر ملقب به سیبویه بود .

وی باهوش سرشار و درایت بی نظیر خود زبان عربی را عمیقاً درک کرد و باتدوین  
قواعد صرف و نحو این زبان آنرا از خطرات دگر گونیها که در اثر آمیختن اعراب  
با سایر ملل داشت بوجود می آمد رهایی بخشید .

دوم مکتب کوفیون بود . پیشوای مکتب دوم ابوعلی الکسائی است که  
اختلاف این دو بر سر مسأله ی زنبوریه نموداری است از اختلافات موجود بین این  
دو مکتب .

سیبویه روزی اعراب کلمه ای را در محضر (حماد بن سلمه بن دینار) غلط  
گفت و پس از اعتراض حماد تصمیم گرفت که علم نحورا بیاموزد و از این تاریخ  
ملازم خلیل بن احمد مؤسس علم عروض گردید و این خود نشان دهنده همت  
والای این جوان پارسی است .

مهمترین کتابی که در علم نحو تدوین شده و آنرا (قرآن نحو) خوانده اند  
(الکتاب) سیبویه است . این کتاب بزرگ و بی همتا از آغاز تألیف مورد توجه  
دانشمندان علم نحو قرار گرفت و کمتر کسی است که در این فن صاحب نظر باشد  
و (الکتاب) را خوانده باشد . ابوالعباس مبرد صاحب کتاب (الکامل) و ابو-  
عمر الجرمی متوفی بسال ۲۲۵ و علی بن عثمان الاخفش و ابوالحسن علی بن عیسی  
رمانی و ابن السراج و ابوالقاسم زمخشری و ابن الحاجب و ابوالعلاء و جز اینان  
از «الکتاب» ستایشها کردند و گروهی بشرح و تحشیه آن پرداختند .

صاعد بن احمد اندلسی میگوید: «من کتابی کاملتر از المجسطی بطلمیوس  
در علم افلاک و کتاب ارسطو در منطق و «الکتاب» سیبویه در نحو نمی شناسم ، در  
این سه کتاب چیزی از مسائل مورد بحث فرو گذار نشده .»

ابوالعباس مبرد صاحب کتاب الکامل که یکی از کتب اربعه است (۱)  
«الکتاب» را بدریای خروشان تشبیه کرده است.

در کشورهای مغرب و اندلس پیوسته کتاب سیبویه مورد عنایت بود و علما  
آنها برای تدریس و شرح و بحث و حاشیه‌نگاری برگزیده بودند.

اعتراف خداوندان نحو و ادب عربی بمقام علمی سیبویه و به عظمت  
(الکتاب) و نیز القایی که فحول علما باو و بکتایش داده‌اند، نشان دهنده این  
حقیقت است که وی بزرگترین عالم صرف و نحو عربی است.

تنها حاجی خلیفه در کشف الظنون چهل نفر را نام می‌برد که بر (الکتاب)  
شرح و تعلیق نوشته‌اند. نامورانی چون کسائی فارسی و فراء و ابی عثمان بکر بن  
محمد مازنی متوفی بسال ۲۴۸ و ابوالحسن علی بن سلیمان معروف باخفش  
اصغر متوفی بسال ۳۱۵ و ابوالعباس مبرد متوفی بسال ۲۸۵ و ابوبکر سراج  
متوفی بسال ۳۱۶ و ابن النحاس نحوی متوفی بسال ۳۳۸ و ابن حاجب نحوی  
متوفی بسال ۳۴۶ و ابوسعید حسن بن عبدالله سیرافی متوفی بسال ۳۶۸ و احمد بن  
ابان لغوی اندلسی متوفی بسال ۳۸۲ و ابوالحسن علی بن عیسی رمانی متوفی  
بسال ۳۸۴ و ابی نصر هارون بن موسی متوفی بسال ۴۰۱ و ابونصر بن سلیمان  
شتمری متوفی بسال ۴۷۶ و جاراالله زمخشری متوفی بسال ۵۳۸ و ابوالفتح قاسم بن  
علی بطلمیوسی متوفی بقرن هفتم هجری و ابن خروف نحوی متوفی بسال ۶۹۰  
و ابوحیان توحیدی اندلسی متوفی بسال ۷۴۵ و ابواسحق ابراهیم بن سفیان بن  
سلیمان از جمله کسانی هستند که بشرح و تحشیه و مقابله و مباحثه «الکتاب»  
پرداخته‌اند (۲).

---

۱- کتاب الکامل از ابوالعباس مبرد - ادب الکاتب از ابن قتیبه - کتاب البیان والتبیین از  
جاحظ و کتاب النوادر از ابوعلی القالی

۲- برای یافتن شارحان (الکتاب) می‌توانید به کشف الظنون حاجی خلیفه جلد دوم صفحات  
۱۴۲۶ - ۱۴۲۸ و نیز بغیة الوعاة صفحات ۲۲۲ و ۲۳۸ مراجعه کنید

در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام می نویسد: «چنانچه کتاب (سیبویه) را برابر دیده گذاریم آن را کاری شگرف و پرمایه و مبنی بر اصول صحیح خواهیم یافت. حتی متأخران درباره آن گفتند که این کتاب زائیده کوشش و همکاری عده بسیاری از دانشمندان است، مقام آن چون مقام قانون ابن سیناست در پزشکی»<sup>(۱)</sup> چون در شرح زندگی و تاریخ ولادت و وفات و نام و کنیه و وجه تسمیه سیبویه و معاصران و همدرسان و استادان و شاگردان وی و مناظراتش با رجال نحو و اهمیت «الکتاب» شاهکار سیبویه در علم نحو سخن فراوان رفته است و اساتید سخنور و پرمایه ادب عربی در این موضوعات داد سخن داده اند، بدین علت در این بابها بآنچه گذشت بسنده می کنم و به تأثیر سیبویه در نحویون و صرفیونی که در روزگاران بعد از وی در این میدان تکاوری کرده اند می پردازم، سخن در این موضوع هم آنقدر پهناور است که در یک نشست ایراد آن میسر نیست، چه سیبویه عالمی است که در علم نحو گفتارش حجت است و تمام نحویان مشهور بعد از او نظریاتش را در باب نحو پذیرفته اند حجیت سخنان سیبویه در باب قواعد زبان عربی، درست همانند قواعد منطق ارسطو است که در تمام قرون وسطی اصحاب اسکولاستیک بی چون و چرا آنرا می پذیرفتند.

آنجا که سیبویه در مسأله ای از مسائل نحوی خطا کرده باشد، باز هم بعلم اعتمادی که بوی داشته اند با شباه او توجه نکرده و نظرش را نقل کرده اند.

در اهمیت سیبویه همین بس که دانشمند معروف قرن هشتم ابن هشام<sup>(۲)</sup> در کتاب نحو استدلالی خود (مغنی اللیب عن کتب الاعراب) مکرر برای اثبات مسائل نحوی بقول وی استناد می جوید فی المثل برای اثبات کمال صدارت

۱- تاریخ فلسفه در اسلام تألیف T. J. De Boer - ترجمه عباس شوقی، چاپ دوم

۲- جمال الدین ابو محمد عبداله بن یوسف بن احمد بن عبداله ابن هشام الانصاری المصری.

وی در سال ۷۰۸ هجری در قاهره بدنیا آمد و در سال ۷۶۱ از دنیا رفت. در «القبه المتصوریه» در ←

طلبی همزه استفهام که حتی بعد از واو عاطفه هم واقع نمی شود بقول سیبویه و استقرائی که او در آیات قرآن کرده است متوسل می شود و نیز در وقوع ان (مصدریه) قبل از فعل امر مانند (کتبت الیه بان قم) گفتار سیبویه را نقل می کند و صدها مورد دیگر که از محل بحث ما بیرون است .

گسترده گی تأثیر سیبویه در نحویان در حدی است که میتوان در این باب کتابها پرداخت و لذا تنگی مجال سخن مرا بر آن داشت که تأثیر پذیرهای یکی از معاریف علم نحو را که بسیبویه توجه فراوان داشته در حد این مقال بررسی کنم . وی جلال الدین سیوطی<sup>(۱)</sup> شارح الفیه ابن مالک<sup>(۲)</sup> است . الفیه ابن مالک

---

قاهره مدرس علم تفسیر بود و آنگاه بمدرسی مدرسه حنبلیه قاهره برگزیده شد تصنیفاتی از وی بیادگار مانده است که از همه مشهورتر کتاب قطر النداء و بل الصدا (رساله کوچکی است در نحو) که به کرات چاپ شده است و شرح قطر ، این کتاب بارها چاپ شده و جوجیه (Gogiyer) آنرا بفرانسه ترجمه کرده است . الاعراب عن قواعد الاعراب که بفرانسه هم ترجمه شده است . مغنی اللیب عن کتب الاعراب ، این کتاب در نحو استدلالی است و معانی حروف و احوال جمل در آن بتفصیل مورد بحث قرار گرفته است ، در قاهره و تهران چندین مرتبه چاپ شده . به مجلد اول دائرة المعارف الاسلامیه - شرکت انتشارات جهان - تهران - بوذرجمهری - ۱۹۶۶ ص ۲۹۵ مراجعه شود .

---

۱- ابو الفضل عبدالرحمن ابن ابی بکر بن محمد جلال الدین الخضیری الشافعی در غره رجب سال ۸۴۹ هجری در قاهره پابعرضه حیات گذاشت ، وی در سنین کودکی پدر را از دست داد . پدرش در مدرسه (الشیخونیه) بتدریس فقه اشتغال داشت . این کودک نابغه در ۸۶۴ به تعلم پرداخت و در سال ۸۷۲ یعنی در سن ۲۳ سالگی منصب استادی پدر را در مدرسه «الشیخونیه» اشغال کرد و در سال ۸۹۱ به استادی مدرسه «البیبریه» که اهم از مدرسه سابق بود برگزیده شد . در سال ۹۰۶ از این منصب کناره گیری کرد و در سال ۹۱۱ بدروزدن دگرگی گفت

فلو گل (Flugel) ۵۶۱ کتاب بوی نسبت داده است . وی در جمیع معارف اسلامی تألیفاتی دارد که هم اکنون هم ما از آن کتب بی نیاز نیستیم . مهمترین تصانیف او عبارتند از :

الف - ترجمان القرآن فی تفسیر المسند - در این کتاب تمام احادیثی را که در تفسیر قرآن

←

بکار آید گرد آورده است

همچنان که از نامش پیدا است هزار بیت است که در باب صرف و نحو زبان عربی برشته نظم کشیده شده است. پیش از ابن مالک «ابن معطی» منظومه‌ای در ۱۰۲۱

ب- کتاب الدرر المثنوی فی التفسیر المأثور. این کتاب مختصری است از کتاب (ترجمان القرآن ...) که در قاهره در شش مجلد در سال ۱۳۱۴ هجری بچاپ رسیده است

ج- جامع المسانید یا جامع الجوامع ویا جامع الکبیر - احادیث نبوی را در این کتاب گرد آورده است.

د- الجامع الصغیر فی الحدیث البشیر النذیر - این کتاب مختصر جامع الکبیر است.

ه- الخصائص النبویه معروف به الخصائص الکبری که در دو مجلد در حیدرآباد بسال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ هجری بچاپ رسیده است.

و- شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور - در سال ۱۳۰۹ هجری در قاهره طبع شده است

ز- کتاب الدرر الحسان فی البعث ونعیم الجنان که چندین مرتبه بطبع رسیده است

ح- المزهرفی علوم اللغة - در سال ۱۳۲۳ هجری در قاهره طبع شده

ط- الاخبار المرویه فی سبب وضع العربیه در استانبول در سال ۱۳۲۰/۱۳۲۲ در ضمن کتاب «التحفة البهیة» بطبع رسیده است.

ی- شرح النبیة ابن مالک بنام (البهجة المرضیه) که بسال ۱۳۱۰ هجری در قاهره چاپ شده است

یا- شرح شواهد مغنی ابن هشام

سیوطی در علم تاریخ نیز سه کتاب مهم تألیف کرده است بنامهای «بدایع الزهور فی وقایع الدهور» که در تاریخ عمومی عالم است و در ۱۲۸۲ در قاهره چاپ شده و «تاریخ الخلفاء» که در ۱۳۰۶ در دهلی چاپ شده و «حسن المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة» که در سال ۱۸۶۰ میلادی طبع سنگی شده است.

وی در تراجم احوال نیز کتاب «طبقات المفسرین» و کتاب «طبقات الحفاظ» را نگاشته است

به مجلد سیزدهم دائرة المعارف الاسلامیه ماده «السیوطی» مراجعه شود

۲- جمال الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مالک مشهور با بن مالک در سال ۶۰۰ هجری در اندلس بدنیا آمد علوم مقدماتی را در مسقط الرأس خود آموخت و سپس از آنجا بمشرق کوچ کرد و نزد اساتیدی مانند ابن الخاجب، ابن یعیش، ابی علی الشلوبین علم نحو را فرا گرفت و حدیث را نیز در مشرق آموخت. فرزندش بدرالدین از شاگردان برجسته اوست که بسیاری از کتب نحوی پدر را شرح کرده است. ابن مالک کتب متعددی در نحو و ادب پرداخته است که ذیلا بچند کتاب او اشاره می کنیم.

←

بیت در نحو سروده است که بالفیه «ابن معطی»<sup>(۱)</sup> مشهور است وابن مالک در

الف - کتاب تسهیل الفوائد وتکمیل المقاصد - کتاب مختصری است در نحو که در  
ایجاز بحد غموض رسیده است.

ب - الکافیة الشافیة - در حدود ۳۰۰۰ بیت در علم نحو است.

ج - کتاب «الخلاصة الالفیه» که بطور اختصار بآن «الفیه» می گویند - این کتاب هزار  
بیت و مختصر کتاب «الکافیة» است. شرح فرانسیس الفیه بعنوان

Alfiyya ou La Quintessence De Lagr. Ar.

در هاریس منتشر شده است

د - کتاب المفتاح فی ابنیة الافعال - منظومه ای است در ۱۱۴۰ بیت در علم صرف که آنرا  
جوگویه (Goguyer) بفرانسه ترجمه کرده است

ه - عمدة الحافظ و عمدة الالفاظ - رساله کوچکی است در اعراب

و - تحفة المودود فی المقصور والممدود - منظومه ای است در ۱۶۲۲ بیت در کلمات مختوم  
بalf مقصوره و یا ممدوده ، این رساله در سال ۱۳۲۹ هـ در قاهره طبع شده است

ز - کتاب الاعلام فی مثلث الکلام - این کتاب در سال ۱۳۲۹ هـ در قاهره چاپ شده است  
ح - شرح کتاب «عمدة الحافظ ...»

ط - کتاب العروض

ی - رسائلی کوچک مانند «سبک المنظوم وفک المختوم» در نحو و «ایجاز التعریف فی علم  
التصریف» و «کتاب الالفاظ المختلفه» در مترادفات و «الاعتداد فی الفرق بین الزای والضاد»  
که منظومه کوتاهی است در باب کلمات مختوم به ضاد وزاء یا طاء و ضاء و نیز یک منظومه چهل  
ونه بیتی در بیان افعال ثلاثی معتل السوا و معتل الیاء و کتاب «شواهد التوضیح والتصحیح  
لمشکلات الجامع الصحیح» که شرحی است بر ۹۹ حدیث از صحیح بخاری و چندین رساله کوچک  
دیگر در مباحث لغوی و نحوی

ابن مالک در شعبان ۶۷۲ در دمشق وفات یافت

به مجلد اول دائرة المعارف الاسلامیه - شرکت انتشارات جهان - ص ۲۷۲ تا ۲۷۴ مراجعه شود

۱- زین الدین ابوالحسن یحیی بن معطی بن عبدالنور - در سال ۵۶۴ هجری بدینا آمد و در

۳۰ ذی القعدة سال ۶۲۸ در قاهره در گذشت - به دائرة المعارف الاسلامیه مجلد اول  
مراجعه شود.

مقدمه منظومه خویش بدان اشاره ای دارد:

وتقتضی رضی بغير سخط      فائقة الفیة ابن معط  
وهو بسبق حائز تفضیلا      مستوجب ثنائی الجمیلا  
والله یقضی بهیات وافرّة      لی وله فی درجات الاخرة (۱)

برالفیه ابن مالک بعلت اهمیتی که داشته است شروح متعددی نگاشته اند که از آنجمله میتوان شروح زیر را نام برد:

۱- ابن هشام که پیش از این از او و کتابهایش سخن گفتیم شرحی مستوفی برالفیه ابن مالک نگاشته است. ابن هشام همان کسی است که ابن خلدون او را نحوی تراز سیویه دانسته و درباره او گفته است «انحی من سیویه» (۲).

۲- شرح محمد بدرالدین بن محمد بن عبدالله بن مالک متوفی بسال ۶۸۶ معروف بابن الناظم.

۳- شرح بدرالدین بن قاسم بن عبدالله بن عمر متوفی بسال ۸۴۹.

۴- شرح عبدالرحمن بن علی بن صالح متوفی بسال ۸۰۱.

۵- شرح ابو عبدالله محمد شمس الدین بن احمد بن علی بن جابر.

۶- شرح ابو الحسن علی نورالدین بن محمد متوفی بسال ۹۰۰.

۷- شرح الحافظ عبدالرحمن جلال الدین بن ابی بکر السیوطی متوفی بسال ۹۱۱.

۸- شرح محمد بن قاسم از دانشمندان قرن نهم هجری.

۹- شرح ابو الخیر محمد شمس الدین بن محمد معروف بابن الجزری متوفی بسال ۸۳۳.

۱۰- شرح قاضی القضاة عبدالله بهاء الدین بن عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عقیل القرشی الهاشمی العقیلی که به عقیل ابی طالب نسبت دارد و

---

۱- به کتاب «البهجة المرضیه» شرح الفیه ابن مالک مشهور بسیوطی مراجعه شود.

۲- بمقدمه ابن خلدون مراجعه شود.

همدانى الاصل است ، وى متولد سال ۶۹۸ و متوفای سال ۷۶۹ است (۱). آنچه گفتیم برای اثبات اهمیت الفیه ابن مالک و شرح جلال الدین سیوطی بر آن کافی است. غرض از بسط مقال در این زمینه این است که ثابت کنیم که نظریات سیبویه در علم نحو و لغت عرب آنچنان عمیق و مستند باستقراء کامل است که تمام صاحب نظران و محققان این فن آنها را پذیرفته اند و حتی گاهی بی چون و چرا بدانها تمسک جسته اند .

در باب اعراب و بنای کلمه (ای) سیبویه اشتباهی فاحش کرده است . اما باین حال ابن مالک بعلت سندیت سخن وى این اشتباه را نقل کرده و مى گوید : « ای کما و اعربت مالک تصف و صدر وصلها ضمیر ان حذف » (۲)

بنا بگفته ابن مالک (ای) دارای چهار حالت است :

۱- مضاف الیه و صدر صله (ای) هر دو ذکر شده باشد

۲- مضاف الیه و صدر صله (ای) هر دو حذف شده باشد

۳- مضاف الیه حذف و صدر صله ذکر شده باشد

که در این سه حالت (ای) معرب است و تنها در حالت چهارم یعنی وقتی که مضاف الیه ذکر و صدر صله حذف شده است (ای) مبنی است (۳). علت بنای اسم در حالت چهارم نیاز آن است بصدر صله (شباهت افتقاری بحرف ) در صورتیکه این علت در حالت دوم (یعنی وقتی که مضاف الیه و صدر صله حذف شده است) خیلی قوی تر وجود دارد و بنا بر این در این حالت هم باید (ای) مبنی باشد اما مى بینیم که این مالک تبعاً لسیبویه بدین خطای آشکار توجه نکرده است. بهمین علت است که سیبویه را (امام النحاة) و «الکتاب» را (قرآن النحو) خوانده اند .

۱- برای اطلاع بیشتر از شارحان الفیه ابن مالک میتوانید به مقدمه شرح ابن عقیل

ص ۵ تا ۹ - مجلد اول چاپ چهاردهم (۱۳۸۴) مراجعه کنید.

۲- به کتاب سیوطی باب (چهارم از معارف موصول) مراجعه شود.

۳- به کتاب سیوطی باب معرب و مبنی مراجعه شود.

اکنون بهتر است مواردی را که شارح الفیه (جلال الدین سیوطی) بنام سیبویه تصریح کرده است و ما آن موارد را استقراء کرده ایم در این مقال ذکر کنیم. شایسته است که در تمام موارد علت برتری گفتار سیبویه را بر سایر نحویان یاد کنیم، اما این مقال گنجایش آن را ندارد؛ لذا تنها بذکر آن موارد اکتفا و دقت در اثبات صحت و سقم نظریات سیبویه را بخوانندگان بر گزار می کنیم

پس از تصفح دقیق در کتاب ( بهجة المرضیه معروف بسیوطی ) ۵۲ مورد استخراج شد که شارح الفیه نام سیبویه را بر زبان رانده است که فقط ۴ مورد آن کلمه (سیبویه) بعنوان مثال مورد توجه بوده است و در ۴۸ موضع دیگر اقوال و نظریات وی را در بابهای مختلف نحوه نقل کرده است

ابن مالک کلام را بدینگونه تعریف می کند

« کلاما منالفظ مفید کاستقم واسم وفعل ثم حرف الکلم »

شارح در ذیل این بیت می گوید: «واستثنی منه فی شرح التسهیل نقلا عن سیبویه و غیره بمفید ما لایجهله احد نحو النار حاره فلیس بکلام ». بنابراین هر سخنی که معلومی تازه بشنونده القاء نکند از نظر سیبویه کلام نیست

در باب نکره و معرفه، پس از بر شمردن و شرح انواع معارف (علم، اسماء اشاره، موصولات، مضاف بمعارف، ذواللام و ضمائر) می نویسد: « و زاد فی شرح الکافیة المنادی المقصود کیارجل واختار فی التسهیل ان تعریفه بالاشارة الیه والمواجهة ونقله فی شرحه عن نص سیبویه » .

در باب ضمائر می نویسد: «الضمیر ایاواللواحق له عند سیبویه حروف تبین الحال وعند المصنف اسماء مضاف الیها .» که محل اختلاف قسمت دوم از ضمائر منفصل منصوب است که از نظر سیبویه حروف و بنظر مصنف اسماء هستند . باید دانست که راجع باسم و حرف بودن هر یک از اجزاء این نوع ضمائر و یا مجموع دو جزء آنها هفت قول وجود دارد (۱)

---

۱- بحاثیه ابوطالب بر شرح الفیه در کتاب (البهجة المرضیه) مراجعه شود.

هر گاه دو ضمیر بدنبال يك فعل قرار گیرد، میتوان ضمیر دوم را متصل و یا منفصل آورد و در این سخن هیچ اختلافی میان نحویان وجود ندارد، اما در اتصال و انفصال ضمائری که خبر (کان) و خواهرانش واقع میشود و همچنین ضمیر دوم (خلتیه) و امثال آن اختلاف است که ابن مالک اتصال و سیبویه انفصال را برگزیده است.

وصل او افضل هاء سلنیه وما      شبهه فی کنته الخلف انما  
کذاک خلتنیه و اتصالا      اختار غیری اختار الانفصالا

شارح در توضیح (غیری) می گوید: ای سیبویه و لم یصرح به تأدباً اختار الانفصالا لکونه فی الصورتین خبراً فی الاصل.

در باب حرف تعریف بودن (ال) و یلام به تنهایی نیز بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی بر آنند که (ال) حرف تعریف است و گروهی دیگر (لام) را حرف تعریف می دانند. خلیل الف و لام را حرف تعریف میدانند و همچنین ابن مالک در (شرح تسهیل) و (الکافیه) این قول را مرجح دانسته است. بنابراین همزه قطع است و سیبویه (لام) را بتنهایی حرف تعریف میدانند و معتقد است که همزه بعلت عدم امکان ابتداء بساکن آمده است. این سخن به تفصیل در (شرح جلال الدین) بر الفیه ابن مالک بیان شده است.

در تقدیم احکام مبتداء بر فاعل شارح الفیه می گوید: «ابن مالک احکام مبتداء را بمنظور متابعت از سیبویه بر احکام فاعل مقدم داشته است و گروهی از نحویان احکام فاعل را بر احکام مبتداء مقدم داشته اند، زیرا در اینکه اصل مرفوعات فاعل و یا مبتداء است بین نحویان اختلاف نظر وجود دارد». و سپس به بیان علل اصالت فاعل و یا اصالت مبتداء می پردازد که در این مورد بد نیست عین سخن شارح را نقل کنیم: «قدم احکام المبتداء علی الفاعل تبعاً لسیبویه و بعضهم یقدم الفاعل وذلك مبنی علی القولین ان اصل المرفوعات هل هو المبتداء او الفاعل، وجه الاول ان المبتداء مبدؤه فی الکلام و انه لا یزول عن کونه مبتداً و ان تأخر و الفاعل یزول فاعلیته اذا تقدم و انه عامل و معمول و الفاعل لیس غیره و وجه الثانی ان عامله لفظی و هو اقوی من عامل المبتداء المعنوی و انه انما رفع للفرق بینه و بین المفعول و لیس

## المبتداء كذلك .

درباب عامل رفع مبتداء و خبر اظهار نظر هاشده است، کوفیون بر آنند که هر يك از مبتداء و خبر در دیگری تأثیر میگذارد و آنرا مرفوع میسازد و جمعی نفس ابتداء را عامل رفع مبتداء و خبر دانسته اند - ولی ابن مالک به پیروی از سیبویه عامل رفع خبر را مبتداء دانسته است.

«كذلك رفع خبر بالمبتداء وهو الصحيح الذي نص عليه سيبويه لانه طالب له» چون بیان تفصیلی تمام مواردی که در کتاب سیوطی بقول سیبویه استناد شده است موجب تطویل سخن می گردد، از اینرو تنها بذکر آن موارد بدون شرح و بسط اکتفا می کنیم و خواننده را برای دریافت بیشتر بدین کتاب پرمایه ارجاع میدهم .

درباب ششم از نو اسخ (لاء نقی جنس) در صورتیکه (لا) با همزه استفهام، همزه توبیخ و همزه تقریر آمده باشد قول سیبویه را نقل میکند.

در فصل مربوط به بیان افعال سه مفعولی (اعلم واری) و احکام آنها شارح بقول سیبویه استناد جسته است و در همین باب ابن مالک افعال (نبأ و اخبر و انبأ و حدث و خبر) را جزء افعال سه مفعولی ذکر کرده و شارح استدلال استقرائی سیبویه را آورده است «الحق به سيبويه واستشهد بقوله :

نبثت (بصيغة مجهول) زرعاً والسفاهة كاسمها يهدي الى غرائب الاشعار»<sup>(۱)</sup> و اینگونه استدلال دقت نظر سیبویه را در استشهادهای سخنان فصیح و استقراء موارد روشن میسازد. و میدانیم که در باب مسائل زبان بهترین روش روشن استقرائی است. در بحث آوردن فعل مؤنث برای فاعل حقیقی ظاهر که بین فعل و فاعل فاصله ای نباشد از قول سیبویه حذف علامت تأنیث را روا دانسته است.

۱- این سخن نابغه است در هجو زرعۃ بی عمرو بن خوید. چون نبثت بصیغه مجهول است پس (ت) مفعول اول واقع شده و کلمه زرعۃ مفعول دوم و جمله (يهدى الى غرائب الاشعار) بجای مفعول سوم است و جمله (والسفاهة كاسمها) جمله معترضه است.

ظرف و مصدر و جار و مجرور میتواند نائب فاعل واقع شوند ولی این در صورتیست که مفعول به در جمله نباشد و این مذهب سیبویه است (۱)  
جز نائب فاعل بقیه متعلقات فعل و شبه فعل منصوب خواهد بود ، و در این مورد نیز بقول سیبویه استناد جسته است (۲)  
در افعال متعدی و لازم و تعدیه بحرف جرو نیز حذف حرف جرو بقاء نصب در مفعول و محل اعراب جملات مصدریه ان (بسکون نون) وان (بانون مشدده) در صورت حذف حرف جرو قول سیبویه را آورده است (۳)  
نصب مفعول معه بنا بر گفته ابن مالک بفعلی است که پیش از او و معیت آمده است نه بواو

بما من الفعل و شبهه سبق      ذا النصب لا بالواو فی القول الاحق  
و این قول شایسته را شارح از نص سیبویه دانسته است

در باب استثناء به کلمات سوی ( بکسر سین مقصوراً ) و سوی ( بضم سین مقصوراً ) و سواء ( بفتح سین ممدوداً ) که ابن مالک اعراب مستثنی بالارای کلمات فوق قائل شده و آنرا صحیح ترین اقوال دانسته شارح در مقابل قول اصح عقیده سیبویه را مبنی بر ظرف بودن همیشگی این کلمات آورده است ، گرچه خود آنرا بدلیل استقراء مردود دانسته و قول ناظم را مرجح شمرده (۴) و در همین باب و

- 
- |                                                                                                                                                                    |                           |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------|
| ۱- و قابل من ظرف او من مصدر                                                                                                                                        | او حذف جربنیابۀ حری       |
| و لاینوب بعض هذی ان وجد                                                                                                                                            | فی اللفظ مفعول به و قدیرد |
| بشرح ایات فوق مراجعه شود.                                                                                                                                          |                           |
| ۲- و ما سوی النائب مما علقا                                                                                                                                        | بالرافع النصب له محققا    |
| به آخر باب نایب فاعل مراجعه شود.                                                                                                                                   |                           |
| ۳- بآخر باب تعدی و لزوم فعل مراجعه شود.                                                                                                                            |                           |
| ۴- و بسوی سنوی سواء اجعلا                                                                                                                                          | علنی الاصح ما بغير جعل    |
| من استثناء و اعراب بما نسب لمستثنی بالا و مقابل الاصح قول سیبویه انها لاتستعمل الا ظرفا و لاتخرج عنه الا فی الضرورة و ردها المنصف بوزودها مجرورة بمن فی قوله ص ... |                           |
| بفصل مستثنی بالا و غیر سوی ... کتاب سیوطی مراجعه شود .                                                                                                             |                           |

بیان چگونگی مستثنی به ( حاشا ) عقیده سیبویه را مبنی بر حرف بودن کلمه فوق آورده است (۱)

و نیز از قول سیبویه آورده است که (لولا) در صورتیکه قبل از ضمیر در آید از حروف جاره است (۲)

عامل جر مضاف الیه را ابن مالک حرف مقدم و سیبویه مضاف دانسته است (۳)  
کلمه لیک را که الزاماً بضمیر (جز ضمیر غائب) اضافه میشود سیبویه مبنی دانسته و این عقیده را شارح الفیه در باب اضافه تذکر داده ، با توجه به بیان عقیده یونس که کلمه فوق را مفرد فرض کرده و رد آن نتیجتاً با ثبات و تأیید قول سیبویه منجر میشود (۴)

جميع اسماء زمان مستقبل که شبیه به (اذا) باشد بجملة فعلیه اضافه میشود و این عقیده را از سیبویه نقل کرده است (۵)

مع (بسکون عین) لغتی است از مع (بفتح عین) اما بعقیده سیبویه مع (بسکون عین) تنها در حال ضرورت آمده است (۶)

برای یافتن دیگر مواردی که ابن مالک و یا جلال الدین سیوطی در الفیه و کتاب بهجة المرضیه بقول سیبویه استناد کرده اند میتوانید به صفحات ۱۴۰ (باب اعمال اسم الفاعل) (۷)، ۱۵۰ (باب نعم و بش... ) (۸)، ۱۵۱ (همان باب) (۹)، ۱۵۵ (باب

- 
- ۱- و کخلا حاشا ولا تصحب ما و قیل حاش و حشافا حفظهما و عند سیبویه انها لاتكون الاحرف جر
- ۲- به باب حروف جر کتاب بهجة المرضیه مراجعه شود .
- ۳- باول باب اضافه ، کتاب بهجة المرضیه مراجعه شود .
- ۴- و بعض ما یضاف حتما امتنع ایلانه اسما ظاهرا حیث وقع بشرح بیت فوق و آیات بعد از آن مراجعه شود .
- ۵ و ۶- بدنباله باب اضافه مراجعه شود .
- ۷- و اجر او انصب تابع الذی انخفض باضافة اسم الفاعل الیه ... و بفعل مقدر عند سیبویه .
- ۸- و جمع تمیز و فاعل ظهر فیه خلاف عنهم قدا شتهر (بشرح بیت مراجعه شود) .
- ۹- و ما تمیز و قیل فاعل فی نحو نعم ما یقول الفاضل و قیل ای قال سیبویه و ابن خروف هی فاعل .

افعل التفضيل(١)، ١٥٩، (باب تو كيد) (٢)، ١٦٣، (باب عطف نسق) (٣)  
 ١٦٧ (باب عطف نسق) (٤)، ١٦٨ (پایان باب عطف نسق) (٥)، ١٧٥ (فصل احكام  
 توابع منادی) (٦)، ١٧٩ (فصل ترخيم) (٧)، ١٩٠ (باب مالا ينصرف) (٨)، ١٩١  
 (باب مالا ينصرف) «در این صفحه درد و مورد قول سیبویه نقل شده است»  
 ١٩٢ (باب لا ينصرف) (٩)، ١٩٢ (پایان باب لا ينصرف) (١٠)، ٢٠١ (فصل

- ١- ورفعه الظاهر نزرومتی ... ومنه حکایه سیبویه مررت برجل افضل منه ابوه .
- ٢- وكلا اذكر في الشمول وكلا كلتا جميعاً بالضمير موصلا ... ونبه سیبویه علی انها بمنزلة كل معنی واستعمالا .
- ٣- فالعطف مطلقا بواو ثم فا حتى ام او كنك صدق ووقا واتبعت لفظا فحسب بل عند سیبویه .
- ٤- وان علی ضمير رفع متصل عطف فافصل بالضمير المنفصل او فاصل ما وبلا فصل يرد في النظم ناشيا وضعفه اعتقد ... وحكى سیبویه مررت برجل سواء والعدم .
- ٥- وليس عندي لازما اذ قد اتى في النظم والنثر الصحيح مثبتا ... وانشأ سیبویه فمابك والایام من عجب .
- ٦- في نحو سعد سعد الاوس ينتصب ثان وضم وافتح اولا نصب اما الضم فلانه مفرد ومعرفة واما النصب فلانه مضاف الى ما بعد الثاني وهو تأكيد عند سیبویه .
- ٧- والعجز احذف من مركب وقل ترخيم جملة وذاعمر وقل وذاعمر وهو سیبویه نقل عن العرب .
- ٨- والعلم امنع صرفه ان عدلا كفعل التوكيد او كفعلا كما قال المصنف في شرح الكافية .... وليست هذه واحدة منهما قال وهو ظاهر نص سیبویه .
- ٩- وما يكون منه منقوصا ففى اعرابه نحو جوار يقتضى وكذا ان كان علما كقاض لامرته عند سیبویه .
- ١٠- ولا يضطرار وتناسب صرف ذو المنع والمصرف لا ينصرف كذلك عند الكوفيين والاعفش وان اباه سیبویه .

فی لو (۱)، ۲۰۶ (باب اسماء العدد) ۲۲۵، (۲) (باب التصغير) (۳)، ۲۲۸ (ایضاً باب التصغير) (۴)، ۲۳۴ (باب النسبة) (۵)، ۲۴۳ (باب التصريف) (۶)، ۲۴۷ (فصل فی زیاده همزة الوصل) (۷)، ۲۵۷ (الادغام) (۸)  
 آنچه گفتیم تا حدی نمایانگر این نکته است که تاچه اندازه نظریات سیبویه در باب صرف و نحو زبان عرب مورد عنایت متخصصان فن بوده و چرا کتاب او را (قرآن النحو) نامیده و خودش را (امام النحاة) دانسته اند

- 
- ۱- وهی فی الاختصاص بالفعل کان  
 لكن لوان بها قد یقترن  
 نحولوان زیدا قائم وموضع ان ح رفع مبتدء عند سیبویه .
  - ۲- وان اضيف عدد مرکب  
 یتقی البناء وعجز قد یعرب  
 فی لغة ردية کمال قابل سیبویه .
  - ۳- باب التصغير ، عبر به سیبویه وبالتحقیر وهوتفتن .
  - ۴- حکى سیبویه فی تصغير ابراهيم و اسمعيل بریها (بضم با و فتح راء و سکون یاء)  
 وسمعا (بضم سین و فتح میم و سکون یاء) بحذف الهمزة منهما والالف والياء وحذف میم  
 ابراهيم ولام اسماعيل .
  - ۵- وباخ اختا وبابن بنتا  
 الحق ویونس ابی حذف التاء  
 فقل فیها بعد حذف تائها بنوی كما تقول ذلك فی ابن بعد حذف همزته هذا مذهب سیبویه  
 وان یکن کشية ما لفا عدم  
 فجبره و فتح عینه التزم  
 عند سیبویه فیقال فیہ وشوی .
  - ۶- وا فتح وضم وا کسر الثاني من فعل ثلاثی مع فتح اوله نحو ضرب بفتح راء و ظرف  
 (بضم راء) وعلم (بکسر لام) وهذه فقط ابنية الاصلية كما ذکر سیبویه .
  - ۷- همزال المعرفه کذا ای وصل وهذا اختیار لمذهب سیبویه .
  - ۸- وان الادغام بالتشديد كما عبر سیبویه عبارة البصريين .

## منابع

- ۱- کشف الظنون حاجی خلیفه جلد دوم
- ۲- بغیة الوعاة
- ۳- تاریخ فلسفه در اسلام تألیف T. J. De Boer ترجمه عباس شوقی  
چاپ دوم
- ۴- قرآن کریم
- ۵- مجلد اول - دائرة المعارف الاسلامیه - شرکت انتشارات جهان -  
تهران - بوذرجمهری ۱۹۶۶
- ۶- مجلد سیزدهم دائرة المعارف الاسلامیه
- ۷- مقدمه ابن خلدون
- ۸- شرح ابن عقیل بر الفیه ابن مالک - مجلد اول چاپ چهاردهم
- ۹- کتاب (البهجة المرضیه) چاپ عبدالرحیم - ۱۲۹۷

## فهرست انتشارات دانشگاه پهلوی

| شماره کتاب | نام کتاب                             | مؤلف                             | قیمت بریال |
|------------|--------------------------------------|----------------------------------|------------|
|            | جامع نسخ حافظ                        | مسعود فرزاد                      | ۵۶۰        |
| ۱          | پژشکان نامی پارس                     | دکتر محمدتقی میر                 | ۱۱۰        |
| ۲          | اصول ومبانی تعاون                    | دکتر هوشنگ مقتدر                 | ۱۲۰        |
| ۳          | EXPERIMENTAL BIOCHEMISTRY VOL. 1     | دکتر محمدعلی قلمبر               | ۲۵۰-۲۱۰    |
| ۴          | نشانه شناسی در طب اطفال              | دکتر رضا قریب                    | ۱۱۰        |
| ۵          | پرستاری روانی                        | ترجمه دکتر علی اکبر حسینی        | ۱۴۰-۱۷۰    |
| ۶          | پنج گفتار                            | استادان دانشگاه پهلوی            | ۶۰         |
| ۷          | تفکر خلاق                            | دکتر علی اکبر حسینی              | ۹۰-۱۱۰     |
| ۸          | پایتخت های شاهنشاهان هخامنشی         | علی سامی                         | ۲۱۰        |
| ۹          | ششدانگی (چاپ دوم)                    | دکتر اسماعیل عجمی                | ۷۰         |
| ۱۰         | سه گفتار                             | استادان دانشگاه پهلوی            | ۵۰         |
| ۱۱         | مفسران شیعه                          | دکتر محمد شفیعی                  | ۱۱۰        |
| ۱۲         | جغرافیای جهان سوم                    | دکتر رسول کلاهی                  | ۱۱۰        |
| ۱۳         | حافظ صحت کلمات و اصلت غزلها الف تا ز | مسعود فرزاد                      | ۴۲۰        |
| ۱۴         | جمعیت و جامعه                        | ترجمه اسدالله معزی               | ۸۵         |
| ۱۵         | کینز                                 | ترجمه دکتر سید حسن حسینی         | ۷۰         |
| ۱۶         | تحولات سازمان ملل متحد               | دکتر هوشنگ مقتدر                 | ۱۱۰        |
| ۱۷         | اقتصاد حمل و نقل در توسعه برنامه ها  | ترجمه ابوالحسن بهیاء             | ۱۲۵        |
| ۱۸         | ترجمه چهار اثر از صادق هدایت آلمانی  | ترجمه دورا اسمودا                | ۷۰         |
| ۱۹         | کوروش بزرگ                           | ع - شاپور شهبازی                 | ۲۵۰        |
| ۲۰         | موسیقی برای همه (جلد اول)            | عزیز شعبانی                      | ۷۰         |
| ۲۱         | تفسیر الکتروکاردیوگرام               | دکتر علی محمد هنجنی              | ۳۵۰        |
| ۲۲         | کنفرانس ریاضی دانان                  |                                  | ۱۴۰        |
| ۲۳         | حافظ - صحت کلمات و اصلت غزلها س تا ی | مسعود فرزاد                      | ۴۲۰        |
| ۲۴         | قانونچه                              | ترجمه و تحشیه دکتر محمدتقی میر   | ۱۴۰        |
| ۲۵         | موسیقی برای همه (جلد دوم)            | عزیز شعبانی                      | ۲۱۰        |
| ۲۶         | جهاننداری داریوش بزرگ                | ع - شاپور شهبازی                 | ۱۸۰        |
| ۲۷         | تعاون (چاپ دوم)                      | دکتر حسن پورافضل بهاء الدین نجفی | ۱۴۰        |
| ۲۸         | تکنولوژی فضا                         | دکتر علی سبزواری                 | ۱۴۰        |